

به نام خداوند بخشاینده مهربان

ثامن الأئمة

حضرت امام رضا (عليه السلام)

پیشوایان هدایت

۱۰

ثامن الائمة

حضرت امام رضا (عليه السلام)

گروه مؤلفان

(سید منذر حکیم با همکاری سید شهاب الدین حسینی)

مترجم: سید حسین اسلامی اردکانی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

● پیشوایان هدایت - ۱۰، ثامن الأئمة، حضرت امام رضا (علیه السلام)

نویسنده: گروه مؤلفان (سید منذر حکیم با همکاری سید شهاب الدین حسینی)

مترجم: سید حسین اسلامی اردکانی

تهیه کننده: معاونت فرهنگی، اداره ترجمه

سایر همکاران: ویراستاری و بازنگری: مصطفی اسکندری؛

نمونه خوانی و کنترل نهایی: مهدی گلفشان؛

غلط گیری و صفحه آرایی: قاسم بغدادی؛

طرح جلد: حسین صمدی

ناشر: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

نوبت و تاریخ چاپ: اول، ۱۳۸۴ ش. / ۱۴۲۶ ق. / ۲۰۰۵ م.

تعداد: ۵۰۰۰

چاپ: چاپخانه لیلا

نشانی الکترونیکی: E-mail: info@ahl-ul-bait.org

شابک: ISBN: 964-529-020-1

● حقوق چاپ برای مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) محفوظ است.

پیش گفتار

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و براندیشه جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان يك بارديگر به اسلام و فرهنگ تشيع و مکتب اهل بيت(عليهم السلام) معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام القرای این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بيت(عليهم السلام) با درك ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه فعال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بيت و اسلام ناب محمدی بپردازد. خدارا سپاس که با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله) در این میدان حسّاس و فرهنگ ساز، گام های مهمی برداشته شده و امیداست در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف زلال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

براین باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بيت(عليهم السلام)، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن، خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را درآستانه «عصر ظهور»، تشنه حکومت جهانی امام عصر(علیه السلام) بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می‌کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می‌دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می‌کنند.

* * *

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل‌بیت(علیهم السلام)، با عنوان مجموعه «اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می‌باشد را تقدیم شما عزیزان می‌نماییم. این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد سید حسین اسلامی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روز افزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم. در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می‌شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرارگیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمدین عبدالله(صلی الله علیه وآله وسلم) و خاندان والاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می‌یابد و آن را از باطل باز می‌شناسد و با اراده، مصالح خویش را بر می‌گزیند و اهدافش را تحقق می‌بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته‌ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن هاپرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جاکه فرمود:

(قُلْ إِنْ هُدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَى);^(۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

(وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ);^(۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

(وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ);^(۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

(وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ);^(۴)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

(قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ);^(۵)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داور می کنید؟

(وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ);^(۶)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

(وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغِيرَ هُدَىٰ مِنَ اللَّهِ);^(۷)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند: آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود،

۱. انعام/ ۷۱.

۲. بقره/ ۲۱۳.

۳. احزاب/ ۴.

۴. آل عمران/ ۱۰۱.

۵. یونس/ ۳۵.

۶. سبأ/ ۶.

۷. قصص/ ۵۰.

بدان گردن می‌نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او مَنّت گذارد و نعمتِ شناختِ راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می‌فرماید:

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)^(۸)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی‌بندد، به همین سبب، تنها راه دست‌یابی به اوج قله کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش‌های نفسانی زاییده شده از آن - که همواره همراه انسان هاست - ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامتِ بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه

برای

فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بردوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است - نیزگویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره - قبل و بعد و همراه - با خلق است، به گونه‌ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتماً حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)^(۹)

تو فقط بیم‌دهنده‌ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

۸. ذاریات/ ۵۶.

۹. رعد/ ۷.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است :

۱ . وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را بر می گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است :

(الله أعلم حيث يجعل رسالته);^(۱۰)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و (الله یجتبی من رُسله من یشاء);^(۱۱)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد بر می گزیند.

۲ . رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است :

(كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وأنزل معهم الكتاب بالحق

ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه);^(۱۲)

مردم در آغاز، يك دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد، با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳ . امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

(یزکّیهم ویعلّمهم الكتاب والحكمة);^(۱۳)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

(لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة);^(۱۴)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۱۰. انعام/ ۱۲۴.

۱۱. آل عمران/ ۱۷۹.

۱۲. بقره/ ۲۱۳.

۱۳. جمعه/ ۲.

۱۴. احزاب/ ۲۱.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می کنند.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نپاسودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.
۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.
۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.
۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود.
- تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.
- الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛
- ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربّیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی بر می آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارك آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها بیورانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود :

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله وعترتي وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ میان شما می نهم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو، کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم (علیهم السلام) همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بُعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم (علیهم السلام) بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکمفرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرك واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آغاز و با بیان زندگی وجود مبارك خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - پایان می پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

این کتاب از این مجموعه به زندگی حضرت امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) هشتمین امام از خاندان رسالت و دهمین معصوم از پیشوایان هدایت اختصاص یافته است؛ همو که تمام زوایای شریعت و آیین رسالت در جای جای زندگی اش جلوه گر شد و پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و پدران گرامی اش که «خداوند آلودگی را از آنان زدود و پاک و پاکیزه شان گرداند» نمونه ای آرمانی و عالی برای تمام بشریت و چراغی پرفروغ فرا روی آنان بود، پس درود خداوند بر آنان باد.

جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارك تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سیّد منذر حکیم حفظه الله تعالی، سپاسگزاری کنیم و سر برآستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛ «فَبِأَنَّهُ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ النَّصِيرُ».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

قسمت اول

بخش نخست

امام رضا(علیه السلام) در يك نگاه

بخش دوم

تأثیرپذیری از شخصیت امام رضا(علیه السلام)

بخش سوم
پرتوی از شخصیت امام رضا (علیه السلام)

بخش نخست

امام رضا (علیه السلام) در يك نگاه

حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) هشتمین امام از خاندان رسالت است که خداوند «هر آرایش و آلودگی را از آنان زدوده و پاک و پاکیزه شان گرداند»؛ خاندانی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آنان را هم سنگ و همراه قرآن خواند که هر کس به آن دو چنگ زند گمراه نمی شود؛ خاندانی که کشتی نجات بوده، هر کس به این کشتی پیوسته و بر آن سوار شود از غرق شدن ایمن شود و هر کس از آن رو برتابد در ورطه گمراهی، غرق شود. این امام بزرگ که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مژده ولادتش را داده بود، پس از به شهادت رسیدن جدش امام صادق (علیه السلام) و در روزگار منصور در گرامیترین خاندان های قریش، خاندان امامت و شهادت؛ یعنی خاندان هاشمی و علوی زاده شد و در دامن پدرش امام کاظم (علیه السلام) پرورش یافت و بالید و بزرگ شد. او بیش از سه دهه از عمر با برکت و سرشار از خیر و هدایت خود را با پدرش گذراند. حضرتش با «منصور»، «مهدی»، «هادی» و «رشید» خلیفگان عباسی معاصر بود؛ همان هایی که در راه از میان برداشتن امامان و خاموش کردن فروغ این خاندان ارجمند از هیچ اقدامی دریغ نکرده و از هیچ تلاشی فروگذار ننمودند.

امام رضا (علیه السلام) به عنوان درخشانترین چهره سیاسی تاریخ اسلام و روزگار خود، در عرصه حیات سیاسی اسلام چهره نمود. او در موضع گیری سیاسی خود بسیار مقاوم و صریح بود، هرگز فریب روش های پوشالی و دوگانه ای که از سوی هوشمندترین خلیفگان عباسی؛ یعنی «مأمون» به کار گرفته شده بود، نخورد، چرا که حضرتش دریافته بود پیشنهاد نخستین مأمون به امام (علیه السلام) برای پذیرش خلافت، سپس پیشنهاد پذیرش منصب ولایت عهدی آن هم در روزگاری که قیام های علویان، تخت سلطنت عباسیان را می لرزاند، فریبی بیش نیست.

انگیزه های آمیخته به اغراض شخصی و سیاسی مأمون در تحمیل ولایت عهدی بر امام (علیه السلام) و نیز نیازهای آن روزگار و شرایطی که امام (علیه السلام) در آن می زیست بر امام (علیه السلام) پوشیده نبود. از همین رو امام رضا (علیه السلام) فرصت های طلایی را که مأمون با تحمیل ولایت عهدی بر امام (علیه السلام) می خواست بدان دست یابد بر باد

داد، اما خود، این موقعیت به دست آمده را مغتنم شمرده، در راه نشر اسلام و مفاهیم و نشانه های حقیقی آن و نیز تثبیت پایه های برنامه اهل بیت(علیهم السلام) پرداخت و با تمام خط های مجعول فکری و مذهبی شایع در آن روزگار هم‌آوردی کرد.

حضرت امام رضا(علیه السلام) در مرکز حکومت مأمون از یکسو و اوج گرفتن و تقویت خط دوستی اهل بیت(علیهم السلام) از سوی دیگر، مأمون را متوجه خطر بزرگی کرد که او و دستگاه خلافتش را تهدید می نمود. مأمون بر اساس محاسبات بی پایه خود تنها راه رهایی از خطر را در این می دید که به شیوه ای پست، امام رضا(علیه السلام) را از میان بردارد. او زمانی به عمق این خطر پی برد که امام رضا(علیه السلام) پایه های رسالت محمدی و مذهب حق برای شناخت و تبلیغ اسلام را محکم کرده بود و نسل هایی از عالمان روشن ضمیر و هشیار که به سیصد تن می رسیدند در دانشگاه خود پرورش داد. آنان در آن شرایط سخت و در حالی که امت اسلامی زیر ستم حکومت عباسی قرار داشت، مشعل فروزان هدایت را بر دوش کشیده، راه را فراروی جویندگان مسیر صحیح و شاهراه هدایت قرار می دادند. نگاهی گذرا به «مسند» امام رضا(علیه السلام) و تأمل در نصوصی که از آن حضرت به دست ما رسیده، چند مطلب را برای ما روشن می کند:

- گستره فعالیت علمی امام رضا(علیه السلام)؛

- جایگاهی که دانشگاه امام رضا(علیه السلام) بدان دست یافته است؛

- نوآوری امام رضا(علیه السلام) در قواعد و روش ها به منظور تحقق اهداف دانشگاه

اهل بیت(علیهم السلام) برای رسیدن به نقطه اوجی که جنبش انقلابی اهل بیت(علیهم السلام) در عرصه دانش و سیاست، آن را دنبال می کرد.

پس درود بر او باد، آن روز که چشم به جهان گشود و آن روز که شهید شد و آن روز که برانگیخته می شود.

بخش دوم

تأثیر پذیری از شخصیت امام رضا (علیه السلام)

شخصیت حضرت ابومحمد، علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در هر عصر و نسلی احساسات و عواطف عالمان و نویسندگان را برانگیخته، آنان تحت تأثیر شخصیت او با زیباترین، رساترین و پر معناترین واژه ها و جمله ها، شناخت و احساسات توأم با تکریم و ستایش خود را نسبت به حضرتش بیان کرده اند. در این جا به برخی از این موارد اشاره می کنیم:

حضرت «موسی بن جعفر (علیه السلام)» با تجلیل و ستایش از فرزندش «امام رضا (علیه السلام)» او را بر دیگر فرزندان گرامی و جلیل القدر خود مقدم داشته، آنان را به خدمت او و مراجعه در امور دینی به حضرتش فراخوانده، می فرماید:

این علی بن موسی، برادر شما عالم آل محمد (صلی الله علیه وآله) است. احکام دین خود را از او بخواهید و هر چه به شما گفت [با جان و دل بپذیرید و] حفظ کنید، زیرا از پدرم «جعفر بن محمد» (علیه السلام) شنیدم که به من می گفت: به یقین عالم آل محمد (صلی الله علیه وآله) از صلب توست و ای کاش او را می دیدم. او همانم امیرالمؤمنین است.^(۱۵)

مأمون خلیفه عباسی که خود از سرسخت ترین دشمنان آن حضرت است، اما تحت تأثیر وجود با عظمت امام رضا (علیه السلام) بارها و در مناسبت های زیادی از فضل امام رضا (علیه السلام) گفته و در ستایش او زبان به گفتار گشوده است، از جمله:

۱. مأمون به «فضل بن سهل» و برادرش درباره امام رضا (علیه السلام) می گوید: برتر از این مرد (امام علی بن موسی (علیه السلام)) کسی را در گستره زمین نمی شناسم.^(۱۶)

۲. زمانی که عباسیان بر مأمون، که امام رضا (علیه السلام) را به ولایت عهدی برگزیده بود خشم گرفته، او را به باد انتقاد می گیرند، طی نامه ای پس از تجلیل از شخصیت امام رضا (علیه السلام)، خطاب به آنان می نویسد: بیعت من با او (امام رضا (علیه السلام)) از سر آگاهی و بینش بود و دانستم کسی چون او بر روی زمین یافت نمی شود که این چنین، فضل و برتری اش آشکارتر، پاکدامنی اش عیان تر، در پرهیزگاری

۱۵. کشف الغمه ج ۳/ ۱۰۷ و اعیان الشیعه ج ۴، ق ۲/ ۱۰۰.

۱۶. الارشاد ج ۲/ ۲۶۱ و اعیان الشیعه ج ۴، ق ۳/ ۱۳۳.

سرآمدتر، در زهد و بی اعتنایی به دنیا برتر، در بلندهمتی و آزادگی بی مانند، در مقبولیت نزد خاص و عام پذیرفته تر و در راه خدا سرسخت تر و سخت کوشتر باشد. [بدانید که] بیعت با او خشنودی خداوند را به همراه دارد.^(۱۷)

«ابوالصلت، عبدالسلام هروی» از سرشناسان عصر امام رضا(علیه السلام) بود. او درباره امام رضا(علیه السلام) گفته است: عالمتر از علی بن موسی الرضا(علیه السلام) ندیدم و هر عالمی که او را می دید همانند من [به بی نظیر بودن حضرتش] اقرار می کرد. [روزی] مأمون مجلس آراست و به درخواست او شماری از عالمان دیگر ادیان و فقیهان و متکلمان در آن مجلس شرکت کردند. او (امام رضا(علیه السلام)) همگان را مغلوب خود کرد و در نتیجه، همه آنان به فضل و برتری [دانش] او و ناتوانی خویش زبان به اقرار گشودند.^(۱۸)

زعیم و پیشوای شیعیان، «شیخ محمد بن محمد نعمان عکبری بغدادی» ملقب به «شیخ مفید» می گوید: پس از ابوالحسن، موسی بن جعفر(علیه السلام) فرزندش علی بن موسی الرضا(علیه السلام) به امامت رسید، زیرا او بر برادران و خاندانش برتر و دانش، بردباری و پرهیزگاری اش آشکار و بر همگان عیان بود و خاص و عام او را به این صفت ها شناخته و بدان اذعان کرده بودند.^(۱۹)

«جمال الدین، احمد بن علی نسابه» معروف به «ابن عنبه» امام رضا(علیه السلام) را چنین معرفی می کند: کنیه امام رضا، ابوالحسن بود. در میان طالبیان عصرش، همانند او نبود. مأمون برای ولایت عهدی او بیعت گرفت. سکه های سیم و زر به نام او زده شد و بر فراز منبرها به نام او خطبه خوانده شد.^(۲۰)

در توصیف «جمال الدین، ابوالمحاسن، یوسف بن تغری بردی» از امام رضا(علیه السلام) آمده است: امام ابوالحسن هاشمی علوی حسینی، امامی عالم و در روزگار خود مهتر بنی هاشم و ارجمندترین آنان بود. مأمون او را بزرگ می شمرد، گرامی اش می داشت، در برابر او فروتنی می کرد و درباره او راه غلوّ و زیاده روی در پیش گرفت و سرانجام او را به ولایت عهدی خویش برگزید.^(۲۱)

«ابن ماجه» نیز همانند همگان خود به توصیف امام رضا(علیه السلام) پرداخته می گوید: او (امام رضا(علیه السلام)) مهتر بنی هاشم بود و مأمون او را بزرگ می شمرد

۱۷. الطرائف/۲۷۹.

۱۸. اعلام الوری ۲/ ۶۴ و كشف الغمه ۳/ ۱۰۶ و ۱۰۷ (به نقل از: اعلام الوری ۲/ ۶۴).

۱۹. الارشاد ۲/ ۲۴۷.

۲۰. عمدة الطالب/ ۱۹۸.

۲۱. مسند الامام الرضا ۱/ ۱۳۶.

و گرامی اش می داشت. او را به جانشینی خود برگزید و به عنوان ولی عهد برای او بیعت گرفت.^(۲۲)

«ابن حجر» در توصیف امام رضا(علیه السلام) می گوید: [امام] رضا از عالمان و فاضلان بود و افزون بر آن، از نسبی شریف و گرامی برخوردار بود.^(۲۳)

«یافعی» امام رضا(علیه السلام) را چنین توصیف می کند: امام ارجمند و بزرگ، دودمان مهتران بخشنده و پاک نژاد و یکی از امامان دوازده گانه صاحب افتخارات است که امامیه (شیعیان) به آن ها منسوب بوده، مذهب خویش را بر [رهنمودها و آموزه های] آنان بنا نهاده اند.^(۲۴)

چهره دیگری که از امام رضا(علیه السلام) تعریف و تمجید کرده، «ذهبی» است. او به دشمنی و کینه توزی نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) شهره و نامی است، اما در برابر شکوه و عظمت امام رضا(علیه السلام) ناچار تسلیم شده، فضل حضرت را اعتراف کرده می گوید: امام ابوالحسن، فرزند موسی الکاظم، فرزند جعفر صادق، فرزند محمد باقر، فرزند علی زین العابدین، فرزند حسین فرزند علی بن ابی طالب هاشمی علوی... او در روزگار خود، مهتر بنی هاشم، بردهارترین، بلندنظرترین و ارجمندترین آنان بود، مأمون او را بزرگ می شمرد، در برابر او فروتنی می کرد و درباره او راه غلو و زیاده روی در پیش گرفت و سرانجام او را به ولایت عهدی خویش برگزید.^(۲۵)

و «شبرای» در توصیف امام رضا(علیه السلام) گفته است: او - که خداوند از او خشنود باد - بخشنده و بزرگوار، ارجمند و با هیبت و وقار بود. پدرش موسی الکاظم(علیه السلام) او را بسیار دوست می داشت.^(۲۶)

«ابونواس» شاعر بلندآوازه در مدح حضرت رضا(علیه السلام) شعری نمی سرود تا حریم حرمت او را نگاه داشته، او را بزرگ شمارد، اما هنگامی که امام به ولایت عهدی^(۲۷) منصوب شد، او را که همچنان از سرودن شعر درباره امام(علیه السلام) خودداری می کرد نکوهش کردند و او در پاسخ آنان چنین سرود:

۲۲. اعیان الشیعه ۴، ق ۸۵ / ۲.

۲۳. تهذیب التهذیب ۷ / ۳۸۹.

۲۴. مرآة الجنان ۲ / ۱۱.

۲۵. تاریخ الاسلام ۸ / ۳۴.

۲۶. الإتحاف بحب الأشراف / ۸۸.

۲۷. ابن طولون، الأئمة الإثني عشر / ۹۸ - ۹۹.

قيل لي: أنت أوحدي الناس طراً *** في فنون من المقال النبیه

لك من جوهر الكلام نظام *** يثمر الدر في يدي مجتنبه

فلماذا تركت مدح ابن موسى *** و الخصال التي تجمعن فيه؟

قلت: لا أهتدي لمدح إمام *** كان جبريل خادماً لأبيه

«به من گفته شد: تو از میان تمام مردم؛ در فن گفتار [و سرودن شعر] والا و یگانه ای.

تو از هر گفتار، دُرّجی می آفرینی؛ که در دست برگیرنده آن، بر مروارید می دهد. پس، از چه رو ستودن فرزند «موسی»؛ و صفاتی را که در او گرد آمده، وانهاده ای؟

[به آنان] گفتم: نمی توانم به میدان مدح امامی گام نهم (من کجا و مدح و ستایش اینان کجا)؛ که جبرئیل، خادم پدرش بود».

روزی امام رضا(علیه السلام) سوار بر استری تیزتک و چابک، از خانه خارج شد. ابونؤاس به او نزدیک شده، گفت: «ای فرزند رسول خدا، شعری در مدح تو سروده ام که دوست دارم آن را بشنوی.

امام(علیه السلام) فرمود: بخوان و ابونؤاس چنین آغاز کرد: «پاکیزگان و پاکدامنانی هستند؛ که هرگاه از ایشان یاد شود، آبشار درود بر ایشان سرازیر می شود.

آن کس که از خاندان علوی نباشد؛ چون نسب او را بکاوی در گذشته روزگار، افتخاری از او نمی یابی.

این قوم، خاندانی هستند که، علم کتاب (قرآن) و آنچه سوره[های قرآن] آورده اند نزد ایشان است».^(۲۸)

امام رضا(علیه السلام) از این اشعار خرسند شد، این بود که به ابونؤاس فرمود: اشعاری برای ما به ارمغان آورده ای که کسی پیش از تو چونان آن را نسروده است.

آن گاه امام رضا(علیه السلام) به غلام خود فرمود: چه مبلغ از خرجی همراه داری؟ غلام گفت: سیصد دینار.

امام رضا(علیه السلام) فرمود: آن ها را به او بده.

زمانی که حضرت به خانه رسید، به غلام خود فرمود: باشد که او دهش ما را کم شمرده باشد. این استر را نیز برای او ببر».^(۲۹)

و در نهایت، «دعبل خزاعی»، آن دلدادۀ و شیدای امام رضا(علیه السلام) را می بینیم که درباره حضرتش اشعاری سروده که از جمله آن است:

«به یقین فرزند موسی کوچ کرد و همه ارجمندی‌ها را با خود برد؛ و دانش
گرانمایه، با زمینه‌سازی او به حرکت در آمد.
هدایت و دین، همگی دنباله‌رو او بودند؛ همان گونه که دوست و دست‌آموز دنبال
دوست شفیق و مهربان خود می‌رود».^(۳۰)

۳۰. دیوان دعیل/ ۱۰۸:
لقد رحل ابن موسی بالمعالی *** و سار بیسره العلم الشریف
و تابعه الهدی و الدین طراً *** کما یتتبع الالف الألیف

بخش سوم

پرتوی از شخصیت امام رضا (علیه السلام)

تمام فضیلت ها و خوبی ها با تمام ابعاد و اشکال آن، در وجود مبارك حضرت رضا (علیه السلام) گرد آمده بود. خداوند او را همانند پدران گرامی اش، به خصلت های والا آراست و از شرافت و بزرگی برخوردار نمود و او را چونان پرچم و نشانه ای به امت جدش ارزانی داشت تا سرگشتگان و گمشدگان، به وسیله او راه یابند و خردها از فروغ وجود حضرتش روشنی گیرند. او مکارم اخلاق جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به ارث برده، که در جای جای زندگی آن حضرت محسوس و ملموس بود؛ همان ویژگی هایی که پیامبر اسلام را بر دیگر پیامبران برتری بخشید و حضرتش توانست با اخلاق نیکو و والای خود، زندگی انسان ها را تحول بخشیده، آنان را از رویاها و باورهای نابخردانه جاهلی وارهاند. امام رضا (علیه السلام) نیز می بایست با اخلاق والای جدش که وجود مبارکش را آکنده بود، جاهلیت نوین را از جامعه اسلامی براند. «ابراهیم بن عباس» درباره امام رضا (علیه السلام) و اخلاق والای او می گوید:

ندیدم و نشنیدم که کسی از ابوالحسن رضا (علیه السلام) برتر باشد. او هرگز به کسی ستم نکرد و گفتار کسی را قطع نکرد، کسی را نومید و بدون بر آوردن نیاز باز نگرداند، در حضور همنشینان پای خود را نگستراند، پیشتر از آنان تکیه ننمود، به غلامان خود دشنام نداد و ناسزا نگفت، چون می خندید، صدا به قهقهه بلند نمی کرد و غلامان خود را بر خوان خویش می نشاند [و با آنان هم غذا می شد]. شب کم می خفت و بیشتر شب ها را از آغاز تا پایان [به عبادت] زنده می داشت. بسیار نیکی می کرد و فراوان صدقه می داد که بیشتر آن، در دل شب های تاریک بود.^(۳۱)

امام رضا (علیه السلام) علیرغم این که به منصب ولایت عهدی - که از نظر ظاهری بالاترین منصب به شمار می رفت - رسید، اما خود به کارهای شخصی و فردی خویش می پرداخت و هیچ يك از غلامان خود را به انجام آن ها نمی گمارد و این از مکارم اخلاق آن حضرت بود.

گفته اند: «روزی نیاز به استحمام پیدا کرد. از آن جا که مایل نبود به کسی فرمان دهد تا حمام را برای او آماده کند، به حمام شهر رفت. صاحب حمام تصور نمی کرد که

۳۱. عیون اخبار الرضا ۱/ ۱۸۴؛ بحار الانوار ۴۹/ ۹۰ - ۹۱ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۱/ ۱۸۴) و باقر شریف القرشی، حیاة الامام محمد الجواد (علیه السلام) ۳۵ (به نقل از: بحار الانوار ۴۹/ ۹۰ - ۹۱).

ولی عهد به حمام عمومی برود [و شاید او را نیز نمی شناخت]، چرا که شاهان و وابستگان به ایشان در کاخ خود استحمام می کردند. امام (علیه السلام) وارد حمام شد. یکی از لشکریان در حمام در حال شستوشو بود. با دیدن امام (علیه السلام) از او خواست تا آب بر سرش بریزد و امام (علیه السلام) بدون تکرر خاطر و با کمال سادگی پذیرفت. در همین حال شخصی وارد حمام شد. او که امام رضا (علیه السلام) را می شناخت بر سر آن سرباز فریاد زده، گفت: هلاک و بیچاره شدی. آیا پسر دختر پیامبر خدا را به کار می گیری؟ سرباز دچار وحشت شده، بر پای امام رضا (علیه السلام) افتاده، بر آن بوسه می زد و ملتسمانه می گفت: ای فرزند رسول خدا، چرا آن گاه که تو را به این کار واداشتم، سر باز نزدی؟

امام رضا (علیه السلام) لبخندی زده، با مهربانی فرمود: این [کار موجب رسیدن به] پاداش است و من نخواستم از کاری که پاداش الهی برایم دارد سر برتابم.^(۳۲)

از دیگر خصلت های والای امام رضا (علیه السلام) این بود که چون بر خوان طعام می نشست، غلامان، نگهبانان و دربانان را نیز بر همان خوان می نشاند. او با این رفتار به ایشان می آموخت که علیرغم تمایز و برتری ظاهری که میان مردم وجود دارد، اما همگی در يك سطح و مرتبه می باشند. «ابراهیم بن عباس» می گوید: «خود از علی بن موسی الرضا (علیه السلام) شنیدم که می فرمود^(۳۳): چون سوگندی یاد کنم که آزاد کنم، بنده ای آزاد می کنم و پس از آن هر چه دارم آزاد می کنم. آن گاه به یکی از غلامان سیاه خود اشاره کرد [و فرمود]: اگر او (منظور امام (علیه السلام) شخص خودش بوده است) می پندارد به دلیل خویشاوندی با پیامبر خدا از این برتر است [چنین نیست] مگر این که کاری نیکو و عمل صالح [صورت گرفته] باشد که در این صورت برتر از او هستم.

کسی به امام رضا (علیه السلام) گفت: «به خدا سوگند، کسی بر روی زمین پدری گرامیتر از پدر تو ندارد.

امام رضا (علیه السلام) فرمود: پرهیزگاری به آنان شرافت بخشید و فرمانبرداری از خداوند ایشان را [از لغزش] حفظ کرد.

شخصی دیگر به امام رضا (علیه السلام) گفت: به خدا سوگند، تو بهترین مردم هستی... امام (علیه السلام) فرمود: ای فلان، سوگند یاد مکن. بهتر از من کسی است که بیشتر از [نواهی] خدا پرهیز کند و نسبت به [اوامر] خداوند فرمانبردارتر باشد. به خدا سوگند، این آیه منسوخ نشده است که حضرت احدیت فرمود^(۳۴): «و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید.^(۳۵)

۳۲. نور الابصار / ۱۳۸ و عیون التواریخ / ۳ / ۲۲۷ (نسخه عکسی).

۳۳. عیون اخبار الرضا / ۲ / ۹۵ - ۹۶ و بحار الانوار / ۴۹ / ۹۵ - ۹۶ (به نقل از: عیون اخبار الرضا / ۲ / ۹۵ - ۹۶).

۳۴. حجرات / ۱۳.

زهد امام رضا(علیه السلام)

زهد در دنیا و رویگردانی از شکوه، فریبایی و آرایه های دنیایی از دیگر ویژگی های امام رضا(علیه السلام) بود. «محمد بن عباد» آن گاه که به بیان زهد و بی توجهی امام رضا(علیه السلام) به دنیا می پردازد، چنین می گوید^(۳۶): [امام] رضا در فصل تابستان بر حصیر می نشست و زیرانداز زمستانی اش، پشمینه ای خشن و سخت بود و تن پوش او پشمینه ای بود و چون به میان جمع می رفت، لباسی آراسته و فاخر بر تن می کرد.

«سفیان ثوری» به دیدار امام(علیه السلام) رفت حضرت جامه ای از خز بر تن داشت. سفیان، آن جامه را برای امام(علیه السلام) نامناسب خوانده، به او گفت: «اگر تن پوشی پست تر از این به تن می کردی [بهتر بود].

امام(علیه السلام) به نرمی، دستان سفیان را گرفته، درون آستین خود کرد. سفیان دریافت که امام(علیه السلام) زیر آن لباس فاخر، پشمینه پوشیده است، آن گاه امام(علیه السلام) فرمود: ای سفیان این جامه خز را برای خلق بر تن کرده، این پشمینه را برای خداوند پوشیده ام.^(۳۷) زمانی که امام(علیه السلام) به ولایت عهده رسید از مظاهر قدرت دوری جسته، آن را هم سنگ پیشیزی نمی دانست و به هیچ اجتماع رسمی تمایل نشان نمی داد و از آن رویگردان بود و حتی از تجلیل مردم نسبت به پادشاهان و حاکمان، بیزاری می جست و آن را ناپسند می شمرد.

بخشندهگی امام رضا(علیه السلام)

محبوب ترین و دلپذیرترین کار از نظر امام رضا(علیه السلام) احسان به مردم و نیکی در حق بینوایان و مستمندان بود. مطالب فراوانی از احسان و نیکی امام(علیه السلام) در حق زیردستان و نیازمندان نقل شده که آنچه در زیر می خوانیم يك از هزار است:

۳۵. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۳۶ و بحار الانوار ۴۹/ ۵۹ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۳۶).

۳۶. عیون اخبار الرضا ۱/ ۱۷۸ و المناقب ۴/ ۳۸۹.

۳۷. المناقب ۹/ ۳۸۹ - ۳۹۰.

۱. امام رضا(علیه السلام) آن زمان که در خراسان بود در يك روز عرفه هر چه داشت به بینوایان داد. «فضل بن سهل» این کار امام(علیه السلام) را بر او خرده گرفته، گفت: این کار تو خسارت و زیان است.

امام(علیه السلام) فرمود: نه، بلکه این، سود است. مبدا کاری را که به منظور نیل به پاداش الهی انجام داده ای زیان و خسارت بدانی». (۳۸)

امام رضا(علیه السلام) با این بیان به او فهماند که انفاق در راه خدا و رسیدگی به امور بینوایان با انگیزه جلب خشنودی حضرت حق، نه تنها زیان نیست، بلکه عین سود است و آنچه را که در راه باطل هزینه می شود، مانند بذل و بخشش های بی حساب شاهان و وزیران در حق خنیاگران و بیهوده پردازان، زیان محض است.

۲. مردی بر امام رضا(علیه السلام) وارد شده، سلام کرد و گفت: «من یکی از دوستان تو و پدیرت هستم. از حج باز می گردم و هزینه راه تمام کرده ام و چیزی ندارم تا خود را به جایی (منزلی) برسانم. حال اگر هزینه بازگشت مرا تأمین کنی، بر من لطف کرده ای و چون به شهر خود برسم آن مبلغ را از طرف شما صدقه می دهم.

امام(علیه السلام) فرمود: خدایت رحمت کند، بنشین.

آن گاه امام(علیه السلام) به گفت و گو با مردم پرداخت. هنگامی که مجلس از حاضران تهی شد و تنها امام(علیه السلام)، «سلیمان بن جعفر» و «خیثمه» ماندند، حضرت از آن دو اجازه خواسته به اندرون رفت، سپس بیرون آمد و درب را بست و از بالای درب کیسه ای به سمت بیرون آورد و فرمود: مرد خراسانی کجاست؟

آن مرد برخاست، پاسخ داد. امام(علیه السلام) به او فرمود: این دویست دینار را بگیر و هزینه راه کن و از سوی من صدقه نده [، بلکه تمام آن از آن توست].

آن مرد که خود را غرقه کرم و عنایت و بزرگواری امام(علیه السلام) می دید، شادمانه آن جا را ترك کرد. سلیمان به امام(علیه السلام) گفت: فدایت گردم، عطیه ات بسیار بود و بر او مهربانی کردی، دیگر از چه رو چهره ات را از او پوشانده، خود با او روبرو نشدی؟

امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود: از آن رو خود را از دید او دور نگاه داشتم تا ذلت درخواست را در چهره او نبینم. آیا این حدیث پیامبر(صلی الله علیه وآله) نشنیده ای که فرمود: نیکی و احسان پنهانی معادل هفتاد حج است و آن که گناه و بدی را فاش کند تنها و رانده شده باشد.

[آن گاه فرمود:] شاید گفته [آن] شاعر را شنیده ای که می گوید:

«اگر روزی برای درخواست نیاز خود نزد او بروم؛ [به یقین] با آبروی حفظ شده پیش خانواده ام باز می گردم».^(۳۹)

۳. هر گاه سینی غذا برای امام رضا(علیه السلام) می آوردند، حضرتش بهترین و گواراترین آن را در همان سینی می نهاد و می فرمود تا آن را برای مستمندان ببرند و [در آن هنگام] این آیه را می خواند: (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ)^(۴۰)؛ «نخواست از گردنه بالا رود»، سپس می فرمود: خدای - عزوجل - می دانست که هر کس توان آزاد کردن بنده ای ندارد، از این رو [سیر کردن گرسنه را] وسیله او برای رفتن به بهشت قرار داد».^(۴۱)

۴. در روایت آمده است: «بینوایی به امام رضا(علیه السلام) گفت: به اندازه مروت و جوانمردی ات به من مالی بده.

امام(علیه السلام) فرمود: این مقدار در توانم نیست.
مرد بینوا دریافت که در نحوه درخواست، دچار خطا شده، لذا این بار گفت: به اندازه جوانمردی من به من عطا کن.

امام(علیه السلام) فرمود: در این صورت باشد. آن گاه به غلام خود فرمود: ای غلام، دویست دینار به او بده».^(۴۲)

۵. مطلبی که «احمد بن عبیدالله» از «غفاری» نقل کرده، از دیگر بخشش های والا و کریمانه امام رضا(علیه السلام) است. او می گوید: «مردی از خاندان «ابورافع» غلام رسول خدا از من طلبی داشت و برای وصول آن به شدت پافشاری می کرد. همین امر باعث شد تا پس از گزاردن نماز صبح در مسجد النبی(صلی الله علیه وآله) نزد امام رضا(علیه السلام) که در «عریض»^(۴۳) بود بروم. چون به خانه او نزدیک شدم او را دیدم در حالی که پیراهن و ردایی بر تن داشت از خانه خارج شد. از این که با وی روبرو شوم شرم داشتم، اما او مرا دید و من به حضرتش سلام کرده، گفتم: فدایت گردم، یکی از موالی شما - و نام او را بردم - از من طلبی دارد و به همین جهت مرا رسوا کرده است.

حضرت فرمود: منتظر بمان تا باز گردم. من تا غروب همان جا ماندم و نماز مغرب را گزاردم. وقت گذشته بود و من روزه داشتم (زیرا ماه مبارك رمضان بود). در صدد رفتن بر آمدم که امام(علیه السلام) بیرون آمد. مردم او را در میان گرفتند و حضرت به

۳۹. الکافی ۴/ ۲۳ - ۲۴؛ مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۹۰ و بحار الانوار ۴۹/ ۱۰۱/ حدیث ۱۹ (به نقل از: الکافی ۴/ ۲۳ - ۲۴):

متی آته یوماً لأطلب حاجتي *** رجعت إلى أهلي و وجهي بمائه

۴۰. بلد/ ۱۱.

۴۱. برقی، محاسن ۲/ ۱۴۶/ حدیث ۲۰ و بحار الانوار ۴۹/ ۱۰۱/ حدیث ۱۹ (به نقل از: محاسن ۲/ ۱۴۶).

۴۲. مناقب آل ابوطالب ۴/ ۳۹.

۴۳. عریض، روستایی است در يك فرسخی مدینه، نك: تاریخ قم/ ۲۲۴.

فقیران و نیازمندان و جوهی داد. من همراه امام(علیه السلام) شدم تا این که به منزل رسیده، وارد شد، سپس بیرون آمد و مرا خواند و فرمود تا درون خانه شوم و من امتثال امر کرده، وارد خانه امام(علیه السلام) شدم. در آن جا از امیر مدینه با حضرت گفت و گو کردم. چون سختم به پایان رسید، امام(علیه السلام) به من فرمود: گویی هنوز افطار نکرده ای.

گفتم: نه.

امام(علیه السلام) دستور داد افطار آوردند و به غلام خود گفت تا با من هم غذا شود. چون از خوردن دست کشیدم، فرمود تا بالش را بلند کرده، هر چه زیر آن است بردارم. چون بالش را بلند کردم دینارهای زرین یافتم، آن ها را برداشته، در آستین خود نهادم. امام(علیه السلام) به غلامان خود دستور داد مرا تا خانه ام همراهی کنند و آنان مرا تا درب خانه ام رساندند. با ورود به خانه چراغی خواستم و زیر نور چراغ سکه ها را شمردم، جمعاً ۴۸ دینار بود و من ۲۸ دینار به آن مرد بدهکار بودم. [چون دینارها را واری کردم] بر یکی از آن نوشته شده بود: طلب آن مرد از تو ۲۸ دینار است و باقی مانده این دینارها از آن توست». (۴۴)

گرامیداشت میهمان

امام رضا(علیه السلام) مهمان را گرامی داشته، باران احسان و لطف خود را بر او فرو می ریخت و خود به پذیرایی از میهمان می پرداخت. این داستان، اوج میهمان نوازی امام(علیه السلام) را روشن می کند: «میهمانی بر حضرت وارد شد. شب هنگامی، امام(علیه السلام) با وی مشغول گفت و گو بود که چراغ دچار نابسامانی شد. میهمان برخاست تا آن را درست کند، اما امام(علیه السلام) شتابان به سمت چراغ رفت و آن را درست کرد، سپس رو به میهمان کرد و فرمود: ما قومی هستیم که میهمانمان را به کار نمی گیریم. (۴۵)

امام رضا(علیه السلام) و آزاد کردن بردگان

از دیگر ویژگی های ستوده و والای امام رضا(علیه السلام) آزاد کردن بندگان در راه خدا بود. بهترین و دوست داشتنی ترین کارها برای امام(علیه السلام) آزاد کردن بندگان

۴۴. اصول کافی ۱/ ۴۸۶/ ۴؛ حدیث ۴؛ الارشاد ۲/ ۲۵۵ (به نقل از: الکافی ۱/ ۴۸۶/ ۴) حدیث ۴) و بحارالانوار ۴۹/ ۹۷ حدیث ۱۲ (به نقل از: الارشاد ۲/ ۲۵۵).

۴۵. الکافی ۶/ ۲۸۳ و بحارالانوار ۴۹/ ۱۰۲ حدیث ۲۰.

و رهایی بخشیدن ایشان از قید بندگی بود. بنابر قول راویان، حضرتش هزار برده را آزاد کرد.^(۴۶)

امام رضا(علیه السلام) و نیکی به بردگان

برندگان نیز همانند دیگران و به همان گونه از نیکی و احسان سرشار حضرت رضا(علیه السلام) بهره مند بودند. «عبدالله بن صلت» از مردی بلخی نقل می کند که گفت: «امام رضا(علیه السلام) را در سفرش به خراسان همراهی می کردم. روزی خوراك طلبید و غلامان خود را از هر نژاد (سیاه و سفید) بر آن خوان جمع کرد. به حضرت گفتم: فدایت گردم، اگر اینان را جداگانه بر خوان می نشاندی [بهتر بود].

امام(علیه السلام) از این گفتار، ناخشنود شده، فرمود: خاموش، خدا [ی ما] یکی است، مادر [ما] یکی است، پدر [ما] یکی است و هر کس در گرو عمل خود بوده و بدان پاداش می گیرد.^(۴۷)

البته روشن است که این ویژگی، اختصاص به حضرت رضا(علیه السلام) ندارد، بلکه امامان معصوم(علیهم السلام) همین روش را در پیش گرفته بودند تا تبعیض نژادی و قومی را از جامعه بزدايند و آن را به این جهت توجه دهند که همه انسان ها در يك سطح بوده و تنها مراتب تقوا و پرهیزگاری و اعمال صالح است که آنان را مقام والا و شایستگی و برتری می بخشد.

دانش امام رضا(علیه السلام)

احاطه امام رضا(علیه السلام) بر گونه های علوم و معارف، از ویژگی های برجسته آن حضرت بود، به گونه ای که مورخان و راویان، یکصدا حضرت را در احکام دین، فلسفه، طب و دیگر دانش های آن روز، سرآمد روزگار می دانستند.

«عبدالسلام هروی» که ملازم و همراه امام رضا(علیه السلام) بود درباره فراوانی و گسترده گی دانش آن حضرت می گوید: عالمتر از علی بن موسی الرضا(علیه السلام) ندیدم و هر عالمی که او را می دید همانند من [به بی نظیر بودن حضرتش] اقرار می کرد. [روزی] مأمون مجلسی آراست و به درخواست او شماری از عالمان دیگر ادیان و فقیهان شریعت و متکلمان در آن مجلس شرکت کردند او (امام رضا(علیه السلام)) همگان را مغلوب کرد و در نتیجه، همه آنان به فضل و برتری [دانش] او و ناتوانی خویش زبان به اقرار گشودند.

۴۶. الإتحاف بحب الأشراف/ ۵۸.

۴۷. الکافی ۴/ ۲۳ و بحارالانوار ۴۹/ ۱۰۱/ حدیث ۱۸ (به نقل از: الکافی ۴/ ۲۳).

[او می گوید:] از او شنیدم که می گفت: در «روضه» (حرم پیامبر (صلی الله علیه وآله)) می نشستم و شهر مدینه آکنده از عالمان بود، اما هر گاه یکی از آنان در مسأله ای دچار مشکل [و سرگشتگی] می شد، همگان مرا حریف آن دانسته، مسأله را نزد من می فرستادند و من پاسخ آن را می دادم.

دانش سرشار و کامل حضرت رضا (علیه السلام)، او را سرآمد روزگار خود کرده بود و در سراسر گستره اسلامی تنها مرجعی بود که فقیهان و عالمان در هر موضوعی که با مشکل روبرو شده، در حل آن در می ماندند، آهنگ حضرتش می کردند.

«ابراهیم بن عباس» در توصیف حضرت رضا (علیه السلام) و دانش ژرف او می گوید: [آن سان که من] دیدم هر گاه از [امام] رضا سؤالی شد [بدون استثناء] پاسخ می داد و کسی را ندیدم که همانند او از آنچه در زمان های گذشته بوده (رخ داده) تا به امروز آگاه و مطلع باشد. مأمون او را با پرسش های گوناگون و درباره هر چیزی می آزمود و او (امام) پاسخی کامل و دقیق می داد.^(۴۸)

مأمون نیز در توصیف دانش امام (علیه السلام) می گوید: بر روی گستره این خاکدان کسی را نمی شناسم که از این مرد (امام رضا (علیه السلام)) عالمتر باشد.^(۴۹)

امام رضا (علیه السلام) و دانستن تمام زبان ها

از دیگر دانش های آشکار امام (علیه السلام) احاطه کامل آن حضرت بر زبان های آن روز و گفت و گوی او با آن زبان ها بود. «ابو اسماعیل سندی» می گوید: «در هند بودم که شنیدم: حجتی [از حجت های خدا] در میان عرب زندگی می کند. به انگیزه دیدار او بدان سامان روانه شدم. در آن جا «علی الرضا (علیه السلام)» را به من معرفی کردند و من به حضور او رسیدم. از آن جا که زبان عربی نمی دانستم، به زبان مادری خود، زبان سندی سلام دادم و او به زبان من پاسخ سلام مرا داد. [من که او را آشنا با زبان خود می دیدم] به زبان سندی با او به گفت و گو پرداختم. آن گاه به او گفتم: شنیده ام در میان عرب حجتی از حجت های خداوند زندگی می کند، لذا برای دیدن او ترك ديار کرده ام. او فرمود: من همان [حجت خدا] هستم، سپس فرمود: آنچه می خواهی بپرس.

مسائلی داشتم که از او پرسیدم و او به زبان سندی تمام آن ها را پاسخ داد.^(۵۰)

بی شمار کسانی که با امام رضا (علیه السلام) دیدار کرده اند این توانمندی امام (علیه السلام) را مورد تأیید قرار داده، بر آن تأکید دارند. «ابوالصلت هروی» می گوید: «امام

۴۸. عیون اخبار الرضا ۲ / ۱۸۰ و الفصول المهمه / ۲۵۱.

۴۹. الارشاد ۲ / ۲۶۱.

۵۰. الخرائج و الجرائح ۱ / ۳۴۰ / حدیث ۵ و بحار الانوار ۴۹ / ۵۰ / حدیث ۵۱ (به نقل از الخرائج و الجرائح ۱ / ۳۴۰).

رضا(علیه السلام) در دیدار با اقوام و طوایف دارای گویش های گوناگون، با زبان خودشان سخن می گفت. در این باره از امام(علیه السلام) پرسیدم، حضرت فرمود:

ای اباصلت، من حجت خدا بر خلق او هستم و خداوند کسی را بر خلق خود حجت قرار می دهد که زبان [تمام] آنان را بداند [و به آن سخن گوید]. آیا نشنیده ای که امیرالمؤمنین [علی بن ابی طالب](علیه السلام) فرمود: «به ما «فصل الخطاب» داده شده است» و آیا فصل الخطاب جز این است که امام(علیه السلام) تمام زبان ها را می داند؟^(۵۱)

«یاسر خادم» نقل می کند: «ابوالحسن(علیه السلام) در خانه خود غلامانی از نژاد «صقلاب» (اسلاو) و رومی داشت. روزی ابوالحسن(علیه السلام) نزدیک آنان بود که می شنید آنان به زبان اسلاوی و رومی می گفتند: همه ساله در سرزمین خودمان سه بار «فصد» (رگ زدن، حجامت) می کردیم، ولی این جا این کار را نمی کنیم. چون روز دیگری فرا رسید، [امام] کسی را فرستاد تا آنان را رگ بزند».^(۵۲)

امام رضا(علیه السلام) و اخبار از غیب

امام رضا(علیه السلام) همانند پدران خود از رخدادها و حوادثی که بعدها به وقوع می پیوست خبر می داد و گفته حضرتش موبه مو صورت واقع به خود می گرفت. همین امر، بر اعتقاد و باور شیعه، مبنی بر این که خداوند آنچه از دانش و فضیلت و برتری که به پیامبران خود داده، به امامان اهل بیت(علیهم السلام) ارزانی داشته، مهر تأیید می گذاشت. در این بخش مواردی از گفتار غیبی حضرت امام رضا(علیه السلام) را نقل می کنیم:

۱. «حسن بن بشار» نقل می کند که: «امام رضا(علیه السلام) فرمود: به یقین، عبدالله (مأمون) محمد (امین) را خواهدکشت.

گفتم: «عبدالله» پسر هارون، «محمد» پسر [دیگر] هارون را می کشد؟

امام(علیه السلام) فرمود: آری، عبدالله که در خراسان است، محمد فرزند «زبیده» (همسر دیگر هارون) را که در بغداد است خواهد کشت... و به این بیت تمثیل می جست، «کینه ها یکی پس از دیگری بر تو آشکار می شود؛ و درد (کینه) نهفته رخ می نمایاند».^(۵۳)

پس از این خبر غیبی امام(علیه السلام) دیری نپایید که مأمون، برادر خود امین را کشت.^(۵۴)

۵۱. المناقب ۴/ ۳۶۲.

۵۲. المناقب ۴/ ۳۶۲.

۵۳.

و إِنَّ الضَّغْنَ بَعْدَ الضَّغْنِ يَفْشُو *** عَلَيْكَ، و يَخْرُجُ الدَّاءُ الدِّينَا

۵۴. المناقب ۴/ ۳۶۳ و جوهرة الكلام/ ۱۴۶.

۲. از دیگر حوادثی که امام رضا (علیه السلام) از آن خبر داد، قیام «محمد نفس زکیه» در مکه و شکست آن بود. این ماجرا را با هم می خوانیم: «هنگامی که محمد فرزند امام صادق (علیه السلام) در مکه قیام کرد، مردم را برای بیعت با خود خواند و بیعت مأمون را از آنان برداشت، امام رضا (علیه السلام) نزد او رفته، فرمود: ای عمو، گفتار پدرت و برادرت (امام کاظم (علیه السلام)) را دروغ مپندار که این امر (قیام) به انجام نمی رسد، آن گاه آن جا را ترك کرد.

دیری نپایید که سپاه مأمون، تحت فرماندهی «جلودی» در پی دستگیری محمد و سرکوب قیام او بر آمد. محمد و همراهان او گریختند، سپس محمد امان خواست و جلودی او را امان داد. پس از این، محمد بر فراز منبر شد و خود را خلع کرد و گفت: این امر (خلافت) از آن مأمون است و من در آن حقی ندارم.^(۵۵)

۳. از «حسین» فرزند امام کاظم (علیه السلام) نقل است که گفت: «عده ای از جوانان بنی هاشم بودیم که در حضور ابوالحسن الرضا (علیه السلام) گرد آمدم. در همین حال «جعفر بن عمر علوی» با ظاهری ژولیده و لباسی ژنده از کنار ما گذشت. با دیدن او به یکدیگر نگاهی کرده، به وضعیت او خندیدیم. امام رضا (علیه السلام) [که خنده ما را دید] فرمود: به زودی او را با ثروت فراوان و یاران و پیروان بسیار خواهید دید.

[حسین می گوید:] يك ماه از این ماجرا نگذشته بود که جعفر بن عمر علوی والی مدینه شد و روزگارش نیکو گردید.^(۵۶)

۴. «محول سجستانی» از دیگر راویانی است که پیشگویی امام رضا (علیه السلام) را نقل کرده است. او می گوید: «هنگامی که پيك [خلیفه] برای فراخواندن امام (علیه السلام) به خراسان وارد مدینه شد، من نیز در مدینه بودم. امام رضا (علیه السلام) به مسجدالنبی آمد تا با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وداع کند. او چندین بار با جدش وداع کرد و هر بار نزد قبر بازگشته، صدایش به گریه و زاری بلند می شد. به او نزدیک شده، سلام کردم و به او شادباش گفتم. حضرت جواب سلام مرا داد و فرمود: مرا [به حال خود] رها کن، زیرا من از مجاورت جدم دور شده، در غربت از دنیا می روم و در کنار هارون به خاک سپرده خواهم شد.

راوی می گوید: من نیز [راه خراسان در پیش گرفته] دنبال امام رضا (علیه السلام) به راه افتادم تا این که به خراسان رسید. روزگاری در آن جا بود و [سرانجام جان داد و] در کنار قبر هارون به خاک سپرده شد.^(۵۷)

همان طور که امام (علیه السلام) خبر داده بود، از این سفر باز نگشت و همان جا به دست مأمون به شهادت رسید و در کنار هارون دفن گردید.

۵۵. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۰۷ و بحار الانوار ۴۷ / ۲۴۷ / حدیث ۵.

۵۶. الفصول المهمه/ ۲۲۹ و بحار الانوار ۴۹ / ۳۳ و ۲۲۱.

۵۷. الإتحاف بحب الأشراف/ ۵۹ و اخبار الدول/ ۱۱۴.

۵. «صفوان بن یحیی» می گوید: «هنگامی که ابوابراهیم (امام کاظم علیه السلام) از دنیا رفت و ابوالحسن (علیه السلام) [از امامت خود] سخن گفت، بر جان او بیمناک شدیم. به حضرت گفته شد: امری بزرگ آشکار کردی (امامت خود را فاش کردی) و به همین جهت بیم داریم که از سوی این سرکش (هارون الرشید) به تو گزند برسد. امام (علیه السلام) فرمود: [بگذار تا] سعی خود را بکند و آنچه در توان دارد به کار ببندد که دست تطاول او به من نمی رسد.^(۵۸)

این خبر غیبی امام رضا (علیه السلام) نیز به حقیقت پیوست و او از گزند هارون در امان ماند. حضرتش این مطلب را با برخی از یاران نیز در میان گذاشته بود. «محمد بن سنان» می گوید: «در روزگاری که هارون بر سر قدرت بود، به ابوالحسن الرضا (علیه السلام) گفتیم: خبر خویش را به عنوان امام و جانشین پدرتان به همگان رسانده، خود را بر سر زبان انداخته، بر جای (مسند) پدرت نشسته ای، در حالی که از شمشیر هارون همچنان خون [اهل بیت و شیعیان آنان] می چکد.

امام (علیه السلام) فرمود: این گفته پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من چنین قدرتی داد، آن گاه که فرمود: اگر «ابوجهل» بتواند يك تار مو از سر من بگیرد، گواه باشید که من پیامبر نیستم. من نیز می گویم: اگر هارون بتواند يك تار مو از سر من بگیرد، گواه باشید که امام نیستم.^(۵۹)

امام رضا (علیه السلام) بارها اعلان کرد که از هارون گزند بر او نخواهد رسید و او کنار هارون دفن خواهد شد (پس از هارون از دنیا خواهد رفت). «حمزة بن جعفر ارجانی» می گوید: «هارون الرشید از يك درب مسجد الحرام و امام رضا (علیه السلام) از درب دیگر خارج شد. امام (علیه السلام) [با دیدن هارون] فرمود: خانه چه دور است و دیدار چه نزدیک. به یقین «طوس» من و او را يك جا گرد خواهد آورد.^(۶۰)

در بسیاری از روایات نقل شده از امام رضا (علیه السلام) در این معنا، می بینیم که حضرتش بدون تردید تأکید دارد که در نزدیکی هارون به خاک سپرده خواهد شد. «موسی بن هارون» می گوید: «علی [بن موسی] الرضا را در مسجد مدینه دیدم و هارون الرشید بر فراز منبر خطبه می خواند. او (امام) گفت: خواهید دید که من و او در يك خانه دفن خواهیم شد.^(۶۱)

۶. از دیگر رویدادها و حوادثی که امام رضا (علیه السلام) به مدد عالم غیب از آن خبر داد، مصیبت و بلایی بود که بر سر برمکیان فرود آمد. «مسافر» می گوید: «همراه

۵۸. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۲۶.

۵۹. مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۶۸ و بحار الانوار ۴۵/ ۵۹ (به نقل از: مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۶۸).

۶۰. الإتحاف بحب الأشراف/ ۵۹.

۶۱. همان جا.

ابوالحسن، علی [بن موسی] الرضا بودم که «یحیی بن خالد برمکی» با چهره ای خاکی گرفته از کنار ما گذشت. امام (علیه السلام) فرمود: بیچاره این خاندان که نمی دانند در همین سال چه بر آنان خواهد رفت.

سپس ادامه داد: من و هارون مانند این دو [کنار یکدیگر] خواهیم بود، آن گاه انگشت اشاره و انگشت میانی خود را به یکدیگر چسبانند.

«مسافر» می گوید: به خدا سوگند، زمانی پی به گفته امام (علیه السلام) درباره هارون بردم که او درگذشت و امام رضا (علیه السلام) در کنار هارون به خاک سپرده شد.^(۶۲)

۷. «محمد بن عیسی» از «ابوحبیب نباجی» نقل می کند که گفت: «در عالم رؤیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دیدم که به «نباج» (منزل حاجیان بصره) رسیده، در مسجدی که حاجیان همه ساله در آن وارد می شوند، وارد شد. نزد حضرت رفتم و به او سلام دادم [و او پاسخ داد]. پیش روی من پیامبر (صلی الله علیه و آله) طبعی از برگ خرما حاوی خرمای «صیحانی» بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشتی از آن خرماها برداشته، به من داد. آن ها را شمردم، هجده دانه بود. از خواب برخاسته، خواب خود را چنین تعبیر کردم که به عدد هر خرما يك سال زنده خواهم بود. بیست روز از این ماجرا گذشته بود و من در مزرعه خود بودم که کسی به من خبر داد که امام رضا (علیه السلام) از مدینه آمده و در آن مسجد (که در عالم رؤیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در آن دیدم) فرود آمده است. مردم را می دیدم که شتابان به دیدار او می روند. من نیز به سوی مسجد روانه شدم [و چون وارد مسجد شدم] امام (علیه السلام) را همان جایی نشسته دیدم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در عالم خواب نشسته بود، و طبعی از خرمای صیحانی رو به روی امام (علیه السلام) قرار داشت. بر حضرت سلام کردم و او پاسخ سلام مرا داده، مرا پیش خواند و مشتی خرما از طبق برداشت و به من داد. چون خرماها را شمردم هجده دانه و به همان اندازه ای بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در عالم رؤیا به من داد، بود. گفتم: ای پسر رسول خدا، بیشتر بده.

امام (علیه السلام) فرمود: اگر جدم رسول خدا بیشتر می داد من نیز بیشتر می دادم.^(۶۳)

۸. «جعفر بن صالح» روایت کرده است: «خدمت امام رضا (علیه السلام) شرفیاب شده، گفتم: همسرم باردار است. از خدا بخواه تا فرزندم پسر باشد. امام (علیه السلام) فرمود: همسرت دو فرزند در شکم دارد.

۶۲. همان جا.

۶۳. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۱۰؛ دلائل الامامة/ ۱۸۹؛ اعلام الوری ۲/ ۵۲ (به نقل از: حاکم حسکانی)؛ کشف الغمه ۳/ ۱۰۳ و جامع کرامات الاولیاء ۲/ ۱۵۶.

از حضور امام(علیه السلام) مرخص شده، با خود اندیشیدم که نام یکی «محمد» و نام دیگری «علی» بگذارم. مجدداً به حضور امام(علیه السلام) رسیدم، امام(علیه السلام) به من فرمود: نام یکی را «علی» و دیگری «امّ عمرو» بگذار.

چون به کوفه باز گشته، وارد خانه خود شدم، همسر من وضع حمل کرده بود [و همان گونه که امام(علیه السلام) به من خبر داد]، یکی پسر بود و دیگری دختر. [طبق سفارش امام(علیه السلام)] پسر را «علی» و دختر را «امّ عمرو» نام نهادم.^(۶۴)

عبادت و پرهیزگاری امام رضا(علیه السلام)

بریدن از غیر خدا و پیوستن به او و چنگ زدن به ریسمان حضرت احدیت، از برجسته ترین ویژگی های امام رضا(علیه السلام) بود که بخش اعظم زندگی معنوی امام(علیه السلام) را که آکنده از نور و تقوا بود، در بر می گرفت. «ابراهیم بن عباس» ضمن حدیثی می گوید: امام(علیه السلام) کم می خوابید و بسیار شب زنده داری می کرد، بیشتر شب ها را از آغاز تا صبح بیدار می ماند و بسیار روزه می گرفت و روزه سه روز از هر ماه را از دست نمی داد.^(۶۵)

«شبرآوی» درباره عبادت امام رضا(علیه السلام) گفته است: او (امام رضا«ع»)) همدم وضو و نماز بود (هماره وضو داشت و مشغول نماز بود). او همه شب، وضو می ساخت، نماز می گزارد و اندکی می خفت و به همین منوال شب را به صبح می رساند.^(۶۶)

حضرت امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در پرهیزگاری و فرمانبرداری از خداوند سرآمد روزگار خود بود. آنچه «رجاء بن ابی ضحاک» نقل کرده، شمه ای از عبادت های آن حضرت است.

«رجاء» از سوی مأمون به مدینه رفت تا امام رضا(علیه السلام) را با خود به خراسان ببرد. او در پی اجرای این دستور از مدینه تا «مرو» همراه امام(علیه السلام) بود. «رجاء» يك شبانه روز عبادت، معاشرت و استراحت امام رضا(علیه السلام) را چنین توصیف و ترسیم می کند: «کسی را ندیدم که همانند او تقوای خدا پیشه کند، پیوسته اوقات خود را با یاد او پُر کند و چون او از خدای - عزوجلّ - بیمناک باشد. سپیده صبح که سر می زد، حضرتش نماز صبح می گزارد و چون از نماز فارغ می شد تا بر آمدن خورشید در مصلاهی خود می نشست و به تسبیح و تهلیل و تکبیر و حمد خداوند

۶۴. جوهرة الكلام/ ۱۴۶.

۶۵. بحار الانوار/ ۴۹/ ۹۱ (به نقل از: عیون اخبار الرضا/ ۲/ ۱۸۲).

۶۶. الإتحاف بحب الأشراف/ ۵۹.

و فرستادن صلوات بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) و خاندانش می پرداخت. آن گاه سر به سجده می گذارد و با بلند شدن روز سر از سجده بر می داشت. سپس به میان مردم می رفت و تا نزدیک ظهر آنان را پند و اندرز می داد و پس از آن برخاسته، تجدید وضو می کرد و به مصلاهی خود می رفت. چون ظهر فرا می رسید، بر می خاست و شش رکعت نماز می گزارد. در رکعت اول، سوره «حمد» و «کافرون» و در رکعت دوم «حمد» و «توحید» می خواند. در چهار رکعت دیگر حمد و توحید می خواند و سلام می داد. در هر دو رکعت، یک قنوت پس از قرائت و پیش از رکوع به جا می آورد.

[پس از شش رکعت نماز] اذان می گفت و دو رکعت نماز می گزارد و پس از آن، اقامه نماز ظهر می گفت و نماز ظهر می خواند. پس از سلام نماز، تا آن جا که می توانست تهلیل، تکبیر و تسبیح می گفت و حمد خدای به جا می آورد. سپس سر به سجده شکر گذارده، صد بار «شکراً لله» می گفت. چون سر از سجده بر می داشت، شش رکعت نماز می گزارد و هر دو رکعت به یک سلام به پایان می برد. در هر رکعت سوره حمد و توحید می خواند و در رکعت دوم پیش از رکوع و پس از قرائت قنوت به جا می آورد. پس از پایان یافتن شش رکعت، اذان می گفت و دو رکعت نماز می گزارد و در رکعت دوم پس از قرائت قنوت به جا می آورد. پس از پایان نماز، بر می خواست و نماز عصر به جای می آورد. بعد از نماز عصر در مصلاهی خود می نشست و تسبیح، تکبیر و تهلیل خدا می گفت و حمد او را به جای می آورد، سپس سر به سجده می نهاد و صد مرتبه «حمداً لله» می گفت.

زمانی که خورشید غروب می کرد، امام(علیه السلام) تجدید وضو کرده، پس از اذان و اقامه، سه رکعت نماز مغرب می گزارد و در رکعت دوم پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت به جا می آورد و پس از دادن سلام در مصلاهی خود نشسته، تا آن جا که می توانست تسبیح، تکبیر، تهلیل و حمد خدا می گفت. سپس سر به سجده شکر می نهاد و پس از سر برداشتن بدون این که با کسی سخن بگوید، برخاسته، چهار رکعت نماز به دو سلام می خواند. در نماز اول در هر رکعت، حمد و سوره کافرون و در نماز دوم در هر رکعت، حمد و توحید می خواند و پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت به جا می آورد. پس از نماز تا آن جا که در توان داشت تعقیبات می گفت.

هنگامی که شب فرا می رسید، افطار می کرد، سپس چهار رکعت نماز عشاء می گزارد و در رکعت دوم، پس از قرائت و پیش از رکوع قنوت به جا می آورد و چون سلام نماز می داد در مصلاهی خود می نشست و تا آن جا که می توانست حمد،

تسبیح، تهلیل و تکبیر خداوند می گفت و پس از آن سجده شکر می کرد و به بستر می رفت.

پس از این که يك سوم شب سپری می شد، امام (علیه السلام) تسبیح، تهلیل، تکبیرگویان و در حالی که حمد خداوند می گفت از بستر بر می خاست و پس از مسواک کردن وضو می ساخت و آماده نماز شب می شد. او هشت رکعت نماز می گزارد و هر دو رکعت را به يك سلام به پایان می رساند. در دو رکعت نخست نماز شب سوره حمد و سی مرتبه سوره توحید می خواند.

آن گاه چهار رکعت نماز جعفر بن ابی طالب (طیار) می خواند و هر دو رکعت به يك سلام به پایان می رساند و در رکعت دوم، پس از قرائت و پیش از رکوع، قنوت به جا آورده، آن را از نماز شب به حساب می آورد. سپس دو رکعت باقی مانده نماز جعفر طیار را می گزارد. در رکعت اول سوره حمد و سوره «ملک» و در رکعت دوم، حمد و سوره «دهر، انسان» می خواند و نماز را به پایان می رساند. آن گاه بر می خاست دو رکعت نماز «شفع» می گزارد و در هر رکعت حمد و سوره توحید سه مرتبه می خواند و پس از قنوت، نماز را به همان ترتیب به پایان می رساند. سپس يك رکعت نماز «وتر» با حمد و توحید سه مرتبه، سوره «فلق» يك مرتبه و سوره «ناس» يك مرتبه می خواند، سپس در قنوت می گفت:

«اللهم صل على محمد و آل محمد، اللهم اهدنا فيمن هديت، و عافنا فيمن عافيت، و تولنا فيمن توليت، و بارك لنا فيما أعطيت، و قنا شر ما قضيت، فإنك تقضي و لا يُقضى عليك، انه لا يذل من واليت، و لا يعز من عاديت، تباركت و تعاليت...»؛

بار خدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست. بار خدایا، ما را در شمار آنان که هدایت کرده ای قرار ده. [بار خدایا] ما را در شمار آنانی که از عافیت خود برخوردارشان کرده ای قرار ده. [بار خدایا] ما را در شمار آنانی که سرپرستی شان را خود در دست گرفته ای قرار ده. [بار خدایا] ما را از شر آنچه [از بلا حکم کرده]، مقرر داشته ای ایمنی بخش، زیرا تو حکم می کنی و بر تو حکم نشود. [خدایا] هر کس را که تو دوست بداری خوار نشود و هر کس توادش دشمن باشی عزت نیابد. [بار خدایا] تو مبارک و بلند مرتبه ای.

سپس هفتاد مرتبه می گفت: «استغفرالله و أسأله التوبة»؛ از [درگاه] خداوند طلب آمرزش و درخواست [پذیرفته شدن] توبه می کنم.

پس از فراغت از نماز تا آن جا که می توانست تعقیبات می گفت و چون به زمان فجر نزدیک می شد دو رکعت نماز فجر به جای می آورد که در رکعت اول حمد و سوره کافرون و در رکعت دوم، حمد و سوره توحید می خواند. با دمیدن صبح امام (علیه السلام)

اذان و اقامه می گفت و نماز صبح می گزارد و چون نماز را به پایان می رساند، تا بر آمدن خورشید به تعقیبات می پرداخت و آن هنگام سر به سجده شکر می نهاد و با بالا آمدن روز سر از سجده بر می داشت»^(۶۷).

به يك سخن این که عشق خدا آن چنان در قلب مبارك امام رضا(علیه السلام) جای گرفته، او را مجذوب حضرت حق کرده بود که تمام وجودش خدایی و بندگی خداوند بخشی از شخصیت و ویژگی آن بزرگوار شد.

امام رضا(علیه السلام) در سنگر دعا

از دیگر جلوه های بارز و برجسته زندگی معنوی امام رضا(علیه السلام) دعا به درگاه الهی بود و آن حضرت در هر کاری به درگاه خداوند پناه می برد. او از دعا چنان غرق لذت های روحی و معنوی می شد که هیچ لذت مادی نمی توانست با آن حالت خوش روحی برابری کند. دعاهایی که در همین بخش خواهیم خواند از میان دعاهایی است که از امام رضا(علیه السلام) نقل شده است:

۱. حضرت رضا(علیه السلام) به هنگام دعا به درگاه خداوند، عرضه می داشت:

«يَا مَنْ دَلَّنِي عَلَى نَفْسِهِ، وَ ذَلَّلَ قَلْبِي بِتَصَدِيقِهِ، أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَ الْإِيمَانَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^(۶۸);

ای که مرا به سوی خود راهنمایی نموده[ای] و قلب مرا رام تصدیق خود کرده[ای]، امان و ایمان دنیا و آخرت را از تو می خواهم.

این دعا در عین اختصار بر خوردار از جلوه های توحید می باشد، چرا که حضرتش اعتراف دارد که خداوند با آفرینش شگفتی های هستی که وجود خداوند را فریاد زده و بر آن گواهند، بندگان به ذات خویش راهنمایی کرده و خود را به خلق شناسانده است.

۲. امام رضا(علیه السلام) در دعای خود، از خداوند می خواهد تا موهبت هدایت و در بند بندگی خدا بودن را به او ارزانی دارد و این خواسته در حقیقت بالاترین مقامی است که مقربان و بازگشتگان به سوی خداوند از آن برخوردارند. حضرت عرضه می دارد:

«اللَّهُمَّ اعْظِنِي الْهُدَى وَ ثَبِّتْنِي عَلَيْهِ، وَ احْشُرْنِي عَلَيْهِ آمناً، أَمِنْ مَنْ لَا خَوْفَ عَلَيْهِ، وَ لَا حَزْنَ وَ لَا جَزَعَ، إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفَرَةِ...»^(۶۹);

۶۷. عیون اخبار الرضا ۲/ ۱۸۰ - ۱۸۳؛ بحار الانوار ۴۹/ ۹۳ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۲/ ۱۸۰ - ۱۸۳). این حدیث ادامه دارد که به برخی از ذکرها، عبادت ها و برخی سوره هایی که امام رضا(علیه السلام) در نمازهای مستحبی خود می خوانده است، می پردازد.

۶۸. اصول کافی/ ۲/ ۵۷۹.

۶۹. اعیان الشیعه ۴، ق ۲/ ۱۹۷.

بار خدایا، موهبت هدایت به من عطا کن و بر آن پایدارم بدار و هدایت و امان یافته محشورم کن؛
چنان امانی که از ترس، اندوه و بیتابی و ناشکیبایی دور باشد که تو اهل تقوا و اهل مغفرت هستی.

قسمت دوم

بخش نخست

پرورش امام رضا (علیه السلام)

بخش دوم

مراحل زندگی امام رضا (علیه السلام)

بخش سوم

امام رضا (علیه السلام) در کنار پدر

بخش نخست

پرورش امام رضا (علیه السلام)

امام رضا (علیه السلام) از دودمانی پاک و پاکیزه بر آمد که درجات بزرگواری و کمال را در نور دیده، به ستیغ آن دست یافته بودند. افراد این خاندان بر قله ارزش ها و عناصری که شخصیت انسانی را می سازد، چون، اندیشه پاک، مهرورزی و روش و رفتار والا قرار داشتند. آنان چونان ستاره درخشان و تابناک، مسیر انسانیت را روشن کرده، الگویی سرفراز در تاریخ اسلام بودند و در برابر خداوند تسلیم بودند، به پیامبر خدا اقتدا کرده، همسنگ قرآن به شمار می رفتند.

پدر ارجمند امام رضا (علیه السلام) حضرت موسی بن جعفر کاظم (علیه السلام)، وارث و جامع تمام خصلت های ستوده و افتخارات بود. «ابن حجر هیثمی» در توصیف پدر ارجمند امام رضا (علیه السلام) می گوید:

[امام کاظم (علیه السلام)] دانش، معرفت، کمال و فضل پدرش را به ارث برده، از آن رو او را «کاظم» خوانده اند که بسیار بردبار بود و [از دیگران و کارهای بد آنان] چشم پوشی می کرد. مردم عراق، او را «دروازه بر آمدن حاجت ها به سوی خدا» می خوانند. او عابدترین، عالمترین و بخشنده ترین مردم روزگار خود بود.

مادر بزرگوار امام رضا (علیه السلام) «ام ولد» (کنیزی که با زادن فرزندی آزاد، آزاد می شود) به نام های «نجمه»، «اروی»، «سکن»، «سمان» و «تکتم» که آخرین نام اوست، خوانده شده است.^(۷۰)

زمانی که این بانوی با جلالت، امام رضا (علیه السلام) را به دنیا آورد، حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) او را «طاهره» نام نهاد.^(۷۱)

امام رضا (علیه السلام) به سال ۱۴۸ ق.^(۷۲) در مدینه زاده شد. سال ۱۵۱ ق. و سال ۱۵۳ ق.^(۷۳) نیز به عنوان سال ولادت امام رضا (علیه السلام) ذکر شده است که روایت نخست مشهورتر است.^(۷۴)

۷۰. عیون اخبار الرضا ۱/ ۱۷.

۷۱. همان/ ۱۵.

چون امام رضا(علیه السلام) زاده شد، حضرت کاظم(علیه السلام) با این عبارت ولادت او را به مادرش شادباش گفت. او فرمود: ای نجمه، [این] موهبت خدای تو بر تو گوارا (مبارک) باد. نجمه، نوزاد را که در پارچه ای سفید پیچیده شده بود به امام کاظم(علیه السلام) داد و حضرت در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت. آن گاه آب فرات خواست و با همان آب کام او را برداشت، سپس به نجمه فرمود: نوزاد را بستان که او حجت خدای در زمین اوست^(۷۵)، آن گاه نام جدش امیرالمؤمنین(علیه السلام) را بر او نهاد.

امام رضا(علیه السلام) به چند لقب خوانده شده است که مشهورترین آن ها، «رضا»، «صابر»، «زکی»، «وفی»، «سراج الله»، «قرة عين المؤمنين»، «مکیده الملحدین»، «صدیق» و «فاضل» است.^(۷۶)

«ابوالحسن» مشهورترین کنیه های امام رضا(علیه السلام) است و به منظور پرهیز از تداخل و تشابه کنیه امام رضا(علیه السلام) و امام کاظم(علیه السلام)، پدر را «ابوالحسن ماضی» و پسر را «ابوالحسن ثانی» خوانده اند.^(۷۷)

شانزده سال از سقوط دولت امویان و پیدایش و تأسیس دولت عباسیان گذشته بود و در شرایطی که دامنه پیروی از اهل بیت و اعلام دوستی نسبت به آنان گسترش یافته، مفاهیم مکتب آنان در اندیشه و باور بخش اعظم مسلمانان ریشه دوانده و مهرورزی متقابل میان خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) و جامعه مسلمانان حاکم بود، امام رضا(علیه السلام) چشم به جهان گشود.

این برداشت، در حد پندار نیست، بلکه گفت و گوی امام کاظم(علیه السلام) و هارون الرشید به آن تصریح دارد. زمانی که هارون الرشید به امام کاظم(علیه السلام) گفت: «تویی که مردم به طور پنهانی با تو بیعت می کنند؟» امام(علیه السلام) پاسخ داد: من امام [و حاکم] بر دل ها هستم و تو حاکم بر تن ها هستی.^(۷۸)

نگاه ها به نوزادی دوخته شده بود که باید در دامن دانش، فضایل و والایی ها پرورش یابد تا جایگاهی سترگ در حرکت اسلامی داشته باشد و این نوزاد، «علی بن

۷۲. الوافی بالوفیات ۲۲/ ۲۴۸.

۷۳. شذرات الذهب ۶/ ۲.

۷۴. الحیة السیاسیة للإمام الرضا / ۱۴۰.

۷۵. عیون اخبار الرضا ۱/ ۲۰.

۷۶. حیاة الامام علی بن موسی الرضا ۱/ ۲۳ - ۲۵.

۷۷. همان/ ۱۲۵.

۷۸. الصواعق المحرقة/ ۳۰۹.

موسی الرضا(علیه السلام)» بود. او اندامی کامل و بدون کاستی داشت و بسیار شیر می نوشید. مادرش در این مورد می گفت: «دایه ای به یاری ام بیاورید.

از او پرسیده شد: آیا شیر[ت] کاستی یافته؟

او گفت: دروغ نمی گویم. به خدا سوگند، شیر کاهش نیافته، اما از آن هنگام که او (امام رضا(علیه السلام)) زاده شده، نماز و دعای من کاستی یافته است».^(۷۹)

امام رضا(علیه السلام) در سایه سار والایی ها و افتخارات بالید و همانند پدرش امام کاظم(علیه السلام) و نیاکان ارجمندش آینه تمام نمای ارزش های نیکو بود که از دریای تقوا، اخلاص و سیره و منش نیکو سیراب شده بودند. حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) فرزندش علی(علیه السلام) را مورد عنایت خاص و توجه سرشار خود قرار داده بود. از «مفضل بن عمر» نقل شده است که گفت: «بر ابوالحسن، موسی بن جعفر(علیه السلام) وارد شدم. او علی را در دامن گرفته بود و او را می بوسید و زبان و لبانش را می مکید و زمانی او را در آغوش می گرفت و بر دوش خود می نشاند و می فرمود: پدر و مادرم فدایت باد، چه قدر خوشبویی، وجودت چه پاکیزه و فضل و برتری ات چه آشکار است!

به امام کاظم(علیه السلام) گفتم: فدایت گردم، محبتی از این کودک در دل من افتاده که همانند آن را از هیچ کس جز تو نداشته ام.

امام(علیه السلام) فرمود: «یا مفضل، هو منی بمنزلتی من ابي(علیه السلام) (دُرِّیَّةٌ بَعْضُهَا مِنْبَعُضٌ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ)»^(۸۰) جایگاه او نسبت به من همانند جایگاه من نسبت به پدرم است [سپس تلاوت فرمود: «فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست.

گفتم: پس از تو او صاحب این امر (امامت) است؟

فرمود: آری».^(۸۱)

امام موسی بن جعفر(علیه السلام) پیوسته فرزندش رضا(علیه السلام) را مورد محبت خود قرار داده، بزرگ و گرامی می شمرد و او را به لقب و کنیه می خواند. «سلیمان بن حفص مروزی» می گوید: «موسی بن جعفر بن محمد(علیه السلام)... ، فرزندش علی(علیه السلام) را [با لقب] «رضا» می خواند و می فرمود: فرزندم رضا را نزد من خوانید، به فرزندم رضا گفتم و فرزندم رضا به من گفت.

۷۹. عیون اخبار الرضا ۱/ ۲۴.

۸۰. آل عمران/ ۳۴.

۸۱. همان/ ۳۲.

[راوی می افزاید:] هرگاه امام کاظم(علیه السلام) او (علی) را مورد خطاب قرار می داد می فرمود: یا أبا الحسن^(۸۲).

حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) پیوسته نام امام رضا(علیه السلام) را بر زبان می آورد و سخن خود را با ستایش او آغاز می کرد، فضایل او را بر می شمرد و چنان از نیکی او سخن می گفت که درباره دیگری نگفته بود، گویی می خواست همگان را از نقش رهبری او در آینده نزدیک آگاه کند و بدین سان او را به عنوان امام پس از خود بشناساند.^(۸۳)

۸۲. همان/ ۱۴.

۸۳. همان/ ۳۰.

بخش دوم

مراحل زندگی امام رضا(علیه السلام)

زندگی امام رضا(علیه السلام) را باید همانند زندگی دیگر امامان معصوم(علیه السلام) به دو بخش اصلی تقسیم کرد:

نخست: دوران پیش از بر عهده گرفتن وظیفه امامت و زمام رهبری الهی؛

دوم: دوران تصدی رهبری الهی تا لحظه شهادت.

البته هر يك از این دو بخش تابع شرایطی است که بر زندگی همه امامان(علیه

السلام)حاکم بوده و خود به چند بخش تقسیم می شود.

بنا بر نقل های متفاوت، حضرت رضا(علیه السلام) ۳۰ - ۳۶ سال در کنار پدر بزرگوار خود زیست که از سال ۱۴۸ق. (سال ولادت امام رضا(علیه السلام)) آغاز شد و در سال ۱۸۳ق. با شهادت امام کاظم(علیه السلام) پایان یافت. در این سه دهه امام رضا(علیه السلام) با «منصور»، «مهدی»، «هادی» و «هارون الرشید»، خلفای عباسی معاصر بود. حضرت رضا(علیه السلام) پس از شهادت امام کاظم(علیه السلام) عهده دار منصب امامت و رهبری مردم شد. در این مرحله از زندگی، امام رضا(علیه السلام) با «هارون الرشید»، «محمد امین» و «عبدالله مأمون» معاصر بود و همان گونه که بر همگان روشن است در روزگار مأمون امام رضا(علیه السلام) به ولایت عهدی رسید. این بخش از زندگی امام رضا(علیه السلام) به دو بخش متمایز از یکدیگر قابل تقسیم است:

۱. مرحله تصدی امامت منصوص از طرف خداوند تا ولایت عهدی؛

۲. پذیرش اجباری ولایت عهدی تا نیل به شهادت در راه خدا.

بدین ترتیب می توان زندگی امام رضا(علیه السلام) را به سه بخش تقسیم کرد:

نخست: از ولادت تا به شهادت رسیدن امام کاظم(علیه السلام) در سال ۱۸۳ق. ;

دوم: دوران پس از شهادت پدر ارجمندش امام کاظم(علیه السلام) تا آغاز ولایت عهدی

او در سال ۲۰۰ق. ;

سوم: از آغاز ولایت عهدی تحمیلی تا واپسین دم زندگی و به شهادت رسیدن آن

حضرت به دست مأمون عباسی در سال ۲۰۳ق.

بخش سوم

امام رضا(علیه السلام) در کنار پدر

در این مقطع تاریخی؛ یعنی روزگاری که امام رضا(علیه السلام) در کنار پدر گرامی خود زندگی می کرد پدیده هایی چند، چهره نمود که تأثیر قابل توجهی بر فعالیت و موضع گیری امام رضا(علیه السلام) در دوران امامتش داشت. به منظور روشن شدن فضای حاکم بر آن دوره به مهمترین این پدیده ها اشاره می کنیم:

۱. انحراف فکری و دینی

این دوره شاهد جریان های منحرفی مانند: «مشبّه»، «مجسمه»، «مجبّره»، «مفوّضه» و جریان های «قیاس»، «استحسان» و «رأی» بود. برخی از فقیهان نیز به خیل طرفداران حاکمان پیوسته، از آنان حمایت می کردند. وجود چنین جریان هایی و محیط و فضای آکنده از اختلاف های فقهی و تنش های کشنده سیاسی، این مقطع زمانی را به طور جدی مخاطره آمیز کرده بود.

۲. فساد اخلاقی و مالی

امام رضا(علیه السلام) در دوران حیات پدر ارجمند خود با حاکمانی معاصر بود که اموال مسلمانان را ملك خود دانسته، هر چه و هر گونه که می خواستند در آن تصرف و بر اساس تمایلات خود و همسران و کنیزکان خویش، دارایی بیت المال مسلمانان را هزینه کرده، هیچ حکمی از احکام شریعت محمدی یا خرده گیری مردم و دلسوزان، آنان را از این کار باز نمی داشت.^(۸۴)

«منصور» خلیفه عباسی، به هنگام مرگ ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار از خود بر جای گذاشت.^(۸۵)

۸۴. مروج الذهب ۳/ ۳۰۸.

۸۵. همان جا.

زمانی که «مروان بن ابی حفص» بر مهدی عباسی وارد شده، شعری خواند که در آن، خاندان عباسی را مدح گفته، اهل بیت (علیهم السلام) را نکوهش می کرد، از جایزه و صیله هفتاد هزار درهمی مهدی برخوردار شد.^(۸۶)

و آن گاه که «عبدالله بن مالک» کنیزکی آوازه خوان پیشکش مهدی کرد، مهدی به پاس این خدمت چهل هزار [درهم] برای او فرستاد.^(۸۷)

هارون الرشید شیفته میگزاری با حضور «جعفر برمکی» و خواهر خود «عباسه» دختر مهدی بود. او هر گاه بر خوان شراب می نشست آن دو را فرا می خواند و پس از خوردن شراب، جعفر و عباسه را تنها می گذاشت تا از فرط میگزاری، مدهوش شوند.^(۸۸)

۳. فساد سیاسی

حضرت رضا (علیه السلام) شاهد کیفیت تعامل عباسیان با مسأله «خلافت» بود. آنان خود را چنین جاانداخته بودند که جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از طریق «عباس» عمومی آن حضرت به صورت ارث به ایشان رسیده است. حاکمان این خاندان، بدون در نظر گرفتن آرای مسلمانان، این منصب الهی را که هیچ بهره ای در آن نداشتند به یکدیگر وا می گذاردند و از سپردن آن به صاحبان حقیقی خلافت که به فرمان خداوند و تعیین رسول خدا برگزیده شده بودند، سر باز می زدند. حاکمان عباسی، همه چیز را تحت سلطه خود می خواستند و از همین رو منصب «قضاوت» و قاضیان را تسلیم خویش کرده، دین را به عنوان پوششی برای فریب مردم به کار گرفتند و با همین ابزار، میان مردم چنین ترویج کردند که: اینان (عباسیان) حاکمان برگزیده از سوی خداوند هستند و مردم مجاز نیستند این خاندان را مورد انتقاد و حسابرسی قرار دهند.

۴. مهرورزی مسلمانان نسبت به اهل بیت (علیهم السلام)

امام رضا (علیه السلام) در روزگاری زندگی می کرد که آکنده از روح دوستی و الفت و مودت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) بود و این فضا ثمره تلاش بی امان امامان پیش از حضرت رضا (علیه السلام) به شمار می رفت.^(۸۹)

۸۶. تاریخ طبری ۸/ ۱۸۲.

۸۷. همان/ ۱۸۵.

۸۸. همان/ ۲۹۴.

۸۹. محمد امین غالب الطویل، تاریخ العلویین/ ۲۰۰.

آن چنان این روح بر جامعه روزگار آن حضرت حاکم بود که هارون الرشید دشمن، لب به اعتراض گشوده، به امام کاظم (علیه السلام) گفت: تو کسی هستی که مردم در نهان با تو بیعت می کنند.^(۹۰)

علیرغم چنین اعترافی که هارون در مورد جایگاه مردمی امام کاظم (علیه السلام) بر زبان می آورد، امام رضا (علیه السلام) خود شاهد روش های مکارانه هارون و فراخوان مکرر امام کاظم (علیه السلام) توسط هارون و در بند کشیده شدن و سرانجام کشته شدن پدرش به دست او بود.

۵. قیام های مسلحانه

از دیگر رخدادهای برجسته و چشم گیری که در روزگار امام رضا (علیه السلام) در کنار پدر گرامی اش بروز کرد، قیام های مسلحانه بود. از قیام هایی که در این روزگار به وجود آمد می توان قیام «حسین بن علی بن الحسن بن الامام حسن (علیه السلام)»، معروف به «شهید فخ» نام برد. این قیام مسلحانه، به رهبری «حسین بن علی» و بر ضد والی مدینه سامان گرفت، اما در نهایت به کشته شدن حسین و خاندانش - که خداوند از آنان خشنود باد - انجامید. سرکوب شدن قیام حسین بن علی، دیگر انقلابیون را از ادامه این راه باز نداشت و همچنان قیام های مسلحانه علیه حکومت عباسیان تدارك دیده می شد. در سال ۱۷۶ ق. «یحیی بن عبدالله بن الحسن» قیام کرد. هارون برای از پای در آوردن قیام او، هزاران جنگجو برای مقابله با «یحیی» گسیل داشت، سپس به او امان داد و در بندش کشید و یحیی در زندان بدرود زندگی گفت.^(۹۱)

با اندکی تأمل در تاریخ و مرور آن، روشن می شود که این قیام ها عکس العمل طبیعی نسبت به سیاست های ستمکارانه و جابرانه عباسیان بود.

آنچه بیان شد خلاصه ای از مهمترین رویدادهایی است که در روزگار امام رضا (علیه السلام) و امام کاظم (علیه السلام) چهره نمود. در بخش های بعدی به چگونگی رویارویی امام رضا (علیه السلام) با این پدیده ها و نیز اعمال و وظایف امامت، توسط آن حضرت می پردازیم، ان شاء الله.

۹۰. الصواعق المحرقة/ ۳۰۹.

۹۱. همان جا.

امام کاظم(علیه السلام) زمینه ساز امامت حضرت رضا(علیه السلام)

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) وظایف امامان معصوم(علیه السلام) را برشمرده، به یکی از آن ها اشاره کرده، می فرماید:

«في كل خلف من أمتي عدول من أهل بيتي ينفون عن هذا الدين تحريف الضالين، و انتحال المبطلين، و تأويل الجاهلين...»؛^(۹۲)

در [میان] هر نسلی از امت من، عادلانی از خاندان من وجود دارند که از رخنه کردن تحریف گمراهان، ادعای انتساب باطل کاران و تأویل جاهلان به این دین (اسلام) جلوگیری می کنند (اسلام را از گزند بدخواهان مصون می دارند).

حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) نیز از این قاعده مستثنا نبوده و مأمور به ایفای این مسئولیت بود. توجه به این نکته ضروری است که این مسئولیت زمانی لازم الاجراست که امام رضا(علیه السلام) خود در حال انجام رسالت امامت باشد، اما در کنار پدر، مسئولیت او تابع مسئولیت امام متصدی امر امامت خواهد بود و هموست که سزاوار به انجام این وظیفه و پرداختن به آن می باشد و امام جانشین، در زمان حیات امام(علیه السلام) جز در مواردی و حدودی معین از بیان هر امری خودداری می کند. به همین منظور و برای روشن شدن شرح وظایف امام مأمور و امام جانشین، امام صادق(علیه السلام) در پاسخ این که ممکن است در يك زمان، بیش از يك امام وجود داشته باشد، می فرماید: نه، مگر این که یکی از آن دو خموش است.^(۹۳)

از همین رو در روزگار امام کاظم(علیه السلام)، امام رضا(علیه السلام) خموشی گزیده بود؛ یعنی او متولی منصب امامت نشده بود و به صورت مستقل از امام مأمور؛ یعنی امام کاظم(علیه السلام) موضع گیری نمی کرد، بلکه در عمل، از امام کاظم که منصب بالفعل امامت را در دست داشت پیروی می کرد. این مطلب نیز باید روشن شود که سکوت امام رضا(علیه السلام) یا هر امام جانشین در زمان حضور امام مأمور، بدان معنا نیست که از اقدام های اصلاحی و دگرگون ساز در میان امت باز ایستد. امام رضا(علیه السلام) در چارچوب وظایف تعیین شده در میان امت فعالیت داشته، به نشر مفاهیم و ارزش های اسلامی می پرداخت، سؤال های اعتقادی و فقهی را پاسخ می گفت و در

حالی که تنها بیست و اندی سال از عمر با برکتش می گذشت، در مسجد رسول خدا می نشست و فتوا می داد.^(۹۴)

«ذهبی» درباره امام رضا(علیه السلام) می گوید: او (امام رضا(علیه السلام)) در حالی که جوان بود در ایام «مالک» فتوا می داد.^(۹۵)

او همچنین در دوران امامت پدر گرامی اش امام کاظم(علیه السلام) «امر به معروف» و «نهی از منکر» می کرد و از پدر و اجداد بزرگوار خود روایت حدیث کرده، به نشر احادیث اهل بیت(علیهم السلام) و سنت رسول خدا در میان مردم می پرداخت.

راویانی چون «ابوبکر»، «احمد بن حباب حمیری»، «داوود بن سلیمان بن یوسف غازی»، «سلیمان بن جعفر» و دیگران از او روایت کرده اند.^(۹۶)

امام موسی بن جعفر(علیه السلام) در مناسبت ها و دیدارها با بیان مطالبی و ایراد تعبیرهایی، ذهن ها را متوجه امامت فرزندش امام رضا(علیه السلام) کرده، یاران و اصحاب خود را به او ارجاع می داد. در این جا به برخی از گفتارها و رهنمودهای امام کاظم(علیه السلام) درباره امام رضا(علیه السلام) اشاره می کنیم:

این [علی] فرزند من است. کتاب (نامه) او کتاب من، گفتار او گفتار من، قول او قول من و پیک او پیک من است و هر چه او گوید همان است [و حق گفته است].^(۹۷)

امام کاظم(علیه السلام) همچنین به فرزندان خویش می فرمود: [فرزندان من،] این (علی) برادر شما، عالم آل محمد(صلی الله علیه وآله) است. از این رو احکام دین خود را از او بپرسید [و فرا بگیرید] و آنچه به شما بگوید حفظ [و بدان عمل] کنید.^(۹۸)

هر گاه امام کاظم(علیه السلام) فرصتی مناسب می یافت، زمینه را برای امام رضا(علیه السلام) و امر جانشینی او فراهم می کرد. او به «علی بن یقطين» فرمود: ای علی بن یقطين، این علی، سرور و مهتر فرزندان من است. من کنیه خود را به او داده ام.^(۹۹)

وصیت امام کاظم(علیه السلام) درباره امام پس از خویش

۹۴. تهذیب التهذیب ۷/ ۳۳۹.

۹۵. سیر أعلام النبلاء ۹/ ۳۸۸.

۹۶. تهذیب الکمال ۲۱/ ۱۴۸.

۹۷. اصول کافی ۱/ ۳۱۲؛ عیون اخبار الرضا ۱/ ۳۱؛ الارشاد ۲/ ۲۵۰؛ طوسی، الغیبه ۳۷؛ روضة الواعظین ۱/ ۲۲۲ و الفصول المهمه ۲۴۴.

۹۸. اعلام الوری ۲/ ۶۴؛ کشف الغمه ۳/ ۱۰۷ (به نقل از: اعلام الوری ۲/ ۶۴) و بحار الانوار ۴۹/ ۱۰۰ (به نقل از: اعلام الوری و کشف الغمه).

۹۹. الإرشاد ۲/ ۲۴۹؛ اعلام الوری ۲/ ۴۳ (به نقل از: الإرشاد ۲/ ۲۴۹)؛ کشف الغمه ۳/ ۶۰ (به نقل از: الارشاد) و بحار الانوار ۴۹/ ۱۳ (به نقل از: عیون اخبار الرضا).

امامت، منصبی است خدایی با مسئولیتی سنگین که جز با تعیین و گزینش خداوند و معرفی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تحقق خارجی نمی یابد و مسلمانان در تعیین امام، حق دخالت ندارند، زیرا نمی توانند امام معصوم را بشناسند؛ امامی که خداوند «عصمت» را لازمه او دانسته، می فرماید: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛^(۱۰۰) پیمان (پیشوایی و جانشینی) من به بیدادگران نمی رسد.

روایاتی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به ما رسیده است بر امر تعیین امام معصوم به فرمان خدا تأکید دارد. نیز حضرتش در آغاز دعوت به یکتاپرستی می فرمود: امر [رسالت و خلافت] از آن خداست در هر که خواهد قرار می دهد.^(۱۰۱) نیز حضرتش بارها و با لفظ های متعدد و عبارت های گوناگون، امامان معصوم را دوازده تن و همگان را از قریش خوانده است.^(۱۰۲)

روایاتی نیز در دست است که امامان معصوم از بنی هاشم اند، از جمله این گفته پیامبر (صلی الله علیه وآله) است که «بعدي إثني عشر خليفة... كلهم من بني هاشم»؛^(۱۰۳) پس از من دوازده خلیفه (جانشین) می باشند که همگی ایشان از بنی هاشم اند.

در روایاتی بی شمار، «بنی هاشم» به علی بن ابی طالب (علیه السلام) و فرزندان او تفسیر شده، سپس آنان را در امام حسین (علیه السلام) و فرزندان او منحصر می کند.^(۱۰۴) همچنین روایات متعددی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده که به نام های امامان دوازده گانه پرداخته است. برخی از این روایات به طور عام آنان را بر شمرده، برخی دیگر به طور خاص، مانند این روایت که فرموده است: «الأئمة من بعدي إثنا عشر، أولهم عليّ، و رابعهم عليّ، و ثامنهم عليّ»؛^(۱۰۵)

امامان پس از من دوازده تن هستند. نخستین آنان علی، چهارمین آنان علی و هشتمین آنان علی است. با توجه به روایات یاد شده و دیگر روایات، امامت با وصیت و سفارش ثابت می شود و بنا به عهد و پیمانی است از رسول الله (صلی الله علیه وآله) که هر امامی، امام پس از خود را تعیین و ودایع امامت را بدو می سپارد. امام جعفر صادق (علیه السلام) در روایتی فرموده است:

۱۰۰. بقره/ ۱۲۴.

۱۰۱. تاریخ طبری ۲/ ۳۵۰؛ السيرة الحلبیه ۲/ ۳ و ابن کثیر، السيرة النبویه ۲/ ۱۵۹.

۱۰۲. نك: مسند احمد ۱/ ۶۵۷؛ سنن ابی داود ۴/ ۱۰۶؛ سنن ترمذی ۴/ ۵۰۱؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء/ ۱۱ و كنز العمال ۳۲/ ۱۲.

۱۰۳. ینابیع الموده ۱/ ۳۰۸؛ مودة القربی/ ۴۴۵ و إحقاق الحق ۱۳/ ۳۰.

۱۰۴. نك: كفاية الاثر/ ۲۳، ۲۹ و ۳۵.

۱۰۵. جامع الاخبار/ ۶۲.

می‌پندارید امر [امامت و جانشینی] در اختیار ماست که به هر کس بخواهیم واگذاریم؟ به خدا سوگند، هرگز چنین نیست. این (امامت)، عهدی است از رسول خدا که به یکایک [از این خاندان] می‌رسد تا به دست صاحب آن سپرده شود. (۱۰۶)

امام کاظم (علیه السلام) نیز باید امام پس از خویش را به امت معرفی می‌کرد و بر اساس همین مسئولیت گاهی به اشاره و گاهی به طور صریح و در قالب نصوصی، امام رضا (علیه السلام) را به عنوان جانشین خود به یاران و اصحاب خاص خویش می‌شناساند تا آنان در زمان مناسب، مسأله امامت حضرت رضا (علیه السلام) را در میان مردم نهادینه کنند. امام (علیه السلام) با در نظر گرفتن شرایط تعقیب و گریزی که از سوی دستگاه عباسیان اعمال می‌شد، از معرفی جانشین خود به عامه مردم و در جامعه پرهیز می‌کرد.

به هر حال نصوص و روایات وارده همصدا بر این امر متفق اند که امام کاظم (علیه السلام) فرزندش امام رضا (علیه السلام) را به عنوان جانشین و امام پس از خویش معرفی فرموده است.

از «نعیم بن قابوس» نقل شده است که گفت: «ابوالحسن (علیه السلام) به من فرمود: (۱۰۷)

فرزندم علی، بزرگترین پسران من، شنواترین آنان به سخن من و فرمانبرداریترین ایشان از من است. با من در کتاب «جفر» و «جامعه» می‌نگرد و کسی جز پیامبر یا وصی و جانشینی پیامبر در این کتاب نمی‌نگرد (حق ندارد در آن بنگرد).

امام کاظم (علیه السلام) از روزگار خردسالی امام رضا (علیه السلام) امر امامت او را بیان می‌داشت. در روایت «مفضل بن عمر» آمده است: «به امام کاظم (علیه السلام) گفتم: فدایت شوم، چنان محبتی از این کودک در دلم به وجود آمده که تا به حال از کسی جز شما مانند آن را در دل خود نیافته‌ام.

امام (علیه السلام) فرمود: «یا مفضل، هو مني بمنزلة من أبي (علیه السلام)، (دُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)» (۱۰۸)؛

ای مفضل، جایگاه او نسبت به من همانند جایگاه من نسبت به پدرم است. [سپس این آیه را تلاوت فرمود:] «فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست».

۱۰۶. بحار الانوار ۲۳ / ۷۰ (به نقل از: شیخ صدوق، کمال الدین).

۱۰۷. اصول کافی ۱ / ۳۱۱ حدیث ۲؛ عیون اخبار الرضا ۱ / ۳۱ (به نقل از: کلینی) و طوسی، الغیبه ۳۶ (به نقل از: عیون اخبار الرضا ۱ / ۳۱).

۱۰۸. آل عمران / ۳۴.

به امام(علیه السلام) گفتم: پس از تو او صاحب این امر (امامت) است؟
امام(علیه السلام) فرمود: آری».^(۱۰۹)

مرحله آغازین معرفی جانشین (۱۵۰ - ۱۷۸ق)

امام کاظم(علیه السلام) در آغاز امامت خود، یاران و اصحاب خاص خود و افراد مورد اعتماد و رازدار را گاهی به کنایه و زمانی به طور صریح از امامت فرزندش امام رضا(علیه السلام) آگاه کرده، آنان را به پذیرفتن امامت او و تن دادن به گفته های او فرا می خواند.

از «داوود بن رزین» نقل شده است که گفت: «اموالی برای ابوابراهیم (امام کاظم(علیه السلام)) بردم. امام(علیه السلام) بخشی از آن را گرفته، بخش دیگر آن را باز گرداند. به حضرتش گفتم: فدایت شوم، چرا این [مال] را به من باز گرداندی؟
فرمود: آن را نزد خود نگاه دار تا پس از من صاحب این اموال، آن را از تو بخواهد.
زمانی که موسی [بن جعفر](علیه السلام) از دنیا رفت، امام رضا(علیه السلام) به وسیله پیکی به داوود فرمود: آن مالی که نزد تو [و بر ذمه تو]ست به ما بده.

من آن مال را برای حضرت فرستادم».^(۱۱۰)

می بینیم در این روایت امام کاظم(علیه السلام) نام امام پس از خود را به «داوود» نمی گوید، بلکه با عبارت «تا پس از من صاحب این مال، آن را از تو بخواهد» امامت فرزندش حضرت رضا(علیه السلام) را تحکیم و بر آن تأکید می کند.
حضرتش بنا به ضرورت ها گاهی نیز همزمان با اشاره و تصریح و در قالب يك گفتار، امامت حضرت رضا(علیه السلام) را مطرح می کرد، چرا که تفاوت درجه فکری و عقلی و نیز دریافت و درك افراد را در نظر می گرفت.

از «عبدالله هاشمی» نقل شده است که گفت: «ما و دوستان ما که تعدادمان به حدود شصت نفر می رسید نزد قبر پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) گرد آمده بودیم. ابوابراهیم، موسی بن جعفر(علیه السلام) در حالی که دست فرزندش علی را در دست داشت، وارد شده، فرمود: آیا می دانید کیستم؟
گفتم: سید و بزرگ مایی.

۱۰۹. عیون اخبار الرضا ۱/ ۳۲.

۱۱۰. اصول کافی ۱/ ۳۱۳؛ اختیار معرفة الرجال/ ۳۱۳؛ الارشاد ۱/ ۲۵۱ و ۲۵۱؛ اعلام الوری ۲/ ۴۷ (به نقل از: الارشاد ۱/ ۲۵۱ و ۲۵۲)؛ كشف الغمه ۳/ ۶۱ و ۶۲؛ طوسی، الغیبه/ ۹۳؛ حدیث ۱۸ و بحارالانوار ۴۹/ ۲۵.

فرمود: نام و نسب مرا باز گوید.

گفتیم: موسی بن جعفر بن محمد.

فرمود: این که با من است کیست؟

گفتیم: او علی بن موسی بن جعفر است.

امام(علیه السلام) فرمود:

پس گواه باشید که او در دوران حیاتم وکیل من و پس از مرگم وصی من است».^(۱۱۱)

این بیان امام کاظم(علیه السلام) در حالی که نصی بر امامت امام رضا(علیه السلام) و جانشینی اوست، در عین حال و با تفسیری ظاهری در حکم وصیت عادی و متعارفی است که پدر به فرزند و در مورد او می کند. امام کاظم(علیه السلام) از آن جهت با عبارتی دو پهلوی از جانشینی و وکالت فرزند خود سخن می گوید که اوضاع سیاسی حاکم بر جامعه، آکنده از ترور، تعقیب و اختناق است.

امام کاظم(علیه السلام) با در نظر گرفتن شرایط و نیازهای جامعه، مسئله امامت فرزندش حضرت رضا(علیه السلام) را گاهی در برابر عده ای و زمانی در برابر جمع اصحاب و خاندان خود مطرح می فرمود.

از «داوود بن کثیر رقی» نقل شده است که گفت: «به موسی کاظم(علیه السلام) گفتم: فدایت شوم، کهنسال شده ام. دست مرا بگیر و از دوزخ وارهانم. [به من بگو]: پس از تو، امام و سرپرست ما کیست؟

امام(علیه السلام) به فرزندش ابوالحسن رضا اشاره کرده، فرمود: پس از من او سرپرست

و امام شماسست.^(۱۱۲)

«حیدر بن ایوب» می گوید: «در مدینه، در جایی که «قبا» نام داشت و «محمد بن زید بن علی» در آن حضور داشت، حاضر بودیم. محمد بن زید نه در وقت معمول که با تأخیر نزد ما آمد. به او گفتیم: فدایت شویم، تو را چه شده است [که دیر آمدی]؟

محمد گفت: امروز ابوابراهیم ما را که هفده تن از فرزندان فاطمه(س) و علی(علیه السلام) بودیم فرا خواند و ما را گواه گرفت که فرزندش علی وکیل او در زمان حیاتش و وصی او پس از وفاتش است و فرمانش نافذ است و [این حق] برای او [محفوظ] است.

۱۱۱. عیون اخبار الرضا ۱/ ۲۷.

۱۱۲. الفصول المهمه/ ۲۴۳ - ۲۴۴.

آن گاه محمد بن زید قصد امام کاظم(علیه السلام) از این کار را روشن کرده، گفت: ای حیدر، به خدا سوگند که او امروز فرزندش را به عنوان امام [پس از خویش] معرفی کرد». (۱۱۳)

آن گاه که ضرورت ایجاب می کرد امام کاظم(علیه السلام) در قالب الفاظی صریح و به دور از ابهام و کنایه و بی نیاز به تأویل و تفسیر، مردم را از امامت فرزندش امام رضا(علیه السلام) آگاه می کرد. «عبدالله بن حارث» که مادرش از نوادگان «جعفر بن ابی طالب» بود می گوید: «ابو ابراهیم(علیه السلام) ما را فرا خواند و چون گرد آمدیم، فرمود: آیا می دانید شما را برای چه گرد آورده ام؟ گفتیم: نه.

امام(علیه السلام) فرمود: گواه باشید که این فرزندم علی، وصی و متصدی کارهای من و جانشین من است و هر کس ناگزیر از دیدار من باشد، باید با کتاب (نامه) او به دیدارم بیاید. (۱۱۴)

این صراحت بیان امام کاظم(علیه السلام) منحصر به اجتماع های خصوصی و دور از چشم اغیار بود، اما در حضور عامه مردم الفاظی دو پهلوی به کار می برد و تأویل و تفسیر کلام خود را بر عهده شنوندگان می گذارد.

«حسن بن بشیر» می گوید: «همان گونه که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را در روز غدیر بر پا داشته، به مردم معرفی فرمود، ابوالحسن، موسی بن جعفر(علیه السلام) نیز فرزندش علی را بر پا داشته، به حاضران معرفی کرده، فرمود: ای مردم مدینه (یا این که فرمود: ای حاضران در مسجد)، این [فرزندم علی] پس از من جانشین و وصی من است. (۱۱۵)

در روایتی دیگر به نقل از «عبدالرحمن بن حجاج» آمده است: «ابوالحسن، موسی بن جعفر(علیه السلام) در مورد امامت فرزندش علی وصیت کرد و سندی نوشت و شصت تن از بزرگان مدینه را بر آن گواه گرفت». (۱۱۶)

در سال ۱۷۸ق. امام کاظم(علیه السلام) «محمد بن سنان» را از وصیت خود در مورد امامت فرزندش علی [بن موسی] الرضا(علیه السلام) آگاه کرد. (۱۱۷)

۱۱۳. عیون اخبار الرضا ۱/ ۲۸.

۱۱۴. اصول کافی ۱/ ۳۱۲؛ عیون اخبار الرضا ۱/ ۲۷؛ الارشاد ۲/ ۲۵۰ و ۲۵۱؛ اعلام الوری ۲/ ۴۵ (به نقل از: کلینی و الارشاد ۲/ ۲۵۰ و ۲۵۱)؛ طوسی، الغیبه/ ۳۷ و بحار الانوار ۴۹/ ۱۶ (به نقل از: همان ها).

۱۱۵. عیون اخبار الرضا ۱/ ۲۹.

۱۱۶. همان/ ۲۸.

۱۱۷. همان/ ۳۲.

وصیت امام کاظم (علیه السلام) در دوران بازداشت

امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در روز هفتم ماه ذوالحجه سال ۱۷۹ ق. (یک روز پیش از روز «ترویه») و به نقلی روز ۲۷ ماه رجب همان سال بازداشت شد.^(۱۱۸) پنج‌هزار روز از بازداشت امام کاظم (علیه السلام) گذشته بود که «علی» و «اسحاق» فرزندان «عبدالله» فرزند امام جعفر صادق (علیه السلام) بر «عبدالرحمن بن اسلم» که در مکه بود وارد شدند. آنان نامه ای از امام کاظم (علیه السلام) همراه خود داشتند که به خط امام (علیه السلام) نگاشته شده، خواسته هایی را در بر داشت که حضرت به انجام آن امر فرموده بود. آن دو به عبدالرحمن گفتند: «[امام (علیه السلام)] دستور داده است تا این نیازها از این طریق برآورده شود و اگر چیزی از او [نزد تو] است، آن را به فرزندش علی بده که او جانشین و سرپرست کارهای اوست».^(۱۱۹)

نیز امام کاظم (علیه السلام) آن هنگام که به زندان بصره برده می شد، «عبدالله بن مرحوم» را خوانده، نامه هایی به او داد و فرمود تا آن نامه ها را به فرزندش علی برساند، سپس فرمود: او وصی و سرپرست کارهای من و بهترین فرزندان من است.^(۱۲۰) همچنین حضرت کاظم (علیه السلام) از داخل زندان نامه هایی برای یاران و اصحاب خود فرستاده، در آن ها به امامت فرزندش امام رضا (علیه السلام) [و پیروی از او] وصیت می کرد.

«حسین بن مختار» می گوید: «زمانی که ابوالحسن (علیه السلام) در زندان بود نوشته هایی از او به دستمان رسید که در آن ها آمده بود: امامت و جانشینی من، از آن بزرگترین فرزندان من است».^(۱۲۱)

اگر زندانی شدن امام کاظم (علیه السلام) را در بصره يك سال بدانیم و این روایت را بپذیریم، حضرتش در سال ۱۸۰ ق. وارد بغداد شد. در آن جا «علی بن یقطین» بر حضرت وارد شده، علی [بن موسی] الرضا (علیه السلام) را دید که در کنار حضرت کاظم (علیه السلام) نشسته است. امام کاظم (علیه السلام) به او فرمود: ای علی بن یقطین، این علی، سرور و سید فرزندان من است و من کنیه خود را به او داده ام.

چون علی بن یقطین این بیان امام کاظم (علیه السلام) را با «هشام بن الحکم» در میان گذاشت، هشام به او گفت: [امام کاظم (علیه السلام)] با این سخن به تو گفته است که پس از او فرزندش علی امام و جانشین اوست».^(۱۲۲)

۱۱۸. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۰۶ - ۲۰۷.

۱۱۹. عیون اخبار الرضا ۱/ ۳۹.

۱۲۰. همان/ ۲۷.

۱۲۱. الکافی ۱/ ۳۱۲؛ عیون اخبار الرضا ۱/ ۳۰۰؛ الارشاد ۲/ ۲۵۰، طوسی، اعلام الوری ۲/ ۴۶؛ کشف الغمہ ۳/ ۶۱

و بحار الانوار ۴۹/ ۲۴ (به نقل از: الارشاد، اعلام الوری و الغیبه).

بار دیگر امام کاظم(علیه السلام) برای تثبیت امر امامت حضرت رضا(علیه السلام) بین سال های ۱۸۱ق. تا ۱۸۳ق. از درون زندان به علی بن یقطین می نویسد: به یقین فرزندانم [علی] سرور و مهتر فرزندان من است و من کنیه ام را به او داده ام.^(۱۲۳)

اعلان امامت حضرت رضا(علیه السلام) در فرصت مناسب

در شرایطی که بر دوران زندگی امام کاظم(علیه السلام) حاکم بود، می بایست حضرتش در تصمیم گیری و موضع گیری سیاسی، به ویژه اموری که به امام و جانشین پس از امام کاظم(علیه السلام) مرتبط بود، پنهان کاری کند. به همین دلیل امام کاظم(علیه السلام) از آشکار کردن امر امامت حضرت رضا(علیه السلام) پرهیز می کرد، اما زمانی را برای امام رضا(علیه السلام) تعیین کرد تا حضرتش امر امامت خود را اعلان کند.

از «یزید بن سلیط زیدی» نقل شده است که گفت: «گروهی بودیم که در راه مکه با ابو عبدالله(علیه السلام) برخورد کردیم. به او گفتیم: پدر و مادرم فدایت باد. شما امامان پاکیزه [از پلیدی] هستید و کسی را از مرگ گریزی نیست. چیزی (رهنمودی) به من بنمایانید تا به کسان و خاندان خود برسانم.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: آری [چنین خواهم کرد]، اینان فرزندان من هستند و این (به فرزندش موسی(علیه السلام) اشاره کرد) سرور و مهتر آنان است.

بعدها با ابوالحسن موسی(علیه السلام) دیدار کردم و به او گفتم: پدر و مادرم فدایت باد. دوست دارم آن گونه که پدرت درباره جانشین خود خبر داد تو نیز چنان کنی.

امام کاظم(علیه السلام) فرمود: پدرم در روزگاری نه چون روزگار ما می زیست ... من در حالی از خانه بیرون شدم که به صورت ظاهر تمام فرزندانم را در امر جانشینی، شریک علی کردم، اما در نهان او (علی) را به تنهایی به وصایت خویش برگزیدم. ای یزید، آنچه به تو گفتم، امانتی است نزد تو که [مجازی] تنها به کسانی بگویی که عاقل باشند، در عرصه ایمان به نیکی از بوته آزمون الهی بر آمده و راست گفتار باشند... [ای یزید بدان که او] پس از گذشت چهار سال از مرگ هارون مجاز به بیان این امر (خلافت و امامت) است و چون چهار سال [از مرگ هارون] گذشت، هر چه خواهی از او (علی) بپرس که - إن شاء الله - پاسخ خواهد داد.^(۱۲۴)

۱۲۲. الکافی ۱/ ۳۱۱؛ الارشاد ۲/ ۲۴۹ (به نقل از: الکافی ۱/ ۳۱۱)؛ عیون اخبار الرضا ۱/ ۲۱ و طوسی، الغیبه/ ۳۵.

۱۲۳. الکافی ۱/ ۳۱۳. این روایت ممکن است تحت تأثیر شرایط حاکم بر آن روزگار بوده و راوی به دلیل تنگناهای موجود روایت را این چنین مبهم نقل کرده است و منظور امام کاظم(علیه السلام) فرزندش امام رضا(علیه السلام) بوده که نص کامل روایت چنین است: إن علیاً ابني سید وُلّدي.

۱۲۴. عیون اخبار الرضا ۱/ ۲۴ - ۲۶.

قسمت سوم

بخش نخست

امام رضا (علیه السلام) و محنت های پدرش امام کاظم (علیه السلام)

بخش دوم

جلوه های انحراف در عصر امام رضا (علیه السلام)

بخش سوم

نقش امام رضا (علیه السلام) پیش از ولایت عهدی

بخش نخست

امام رضا(علیه السلام) و محنت های امام کاظم(علیه السلام)

هارون الرشید به ارتباط عمیق و ریشه دار میان امام کاظم(علیه السلام) و مسلمانان پی برده بود و می دید پایگاه مردمی حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) روز به روز توسعه می یابد و اگر امام کاظم(علیه السلام) زنده بماند به یقین مسلمانان به مقایسه و مقارنه میان روش رفتاری امام کاظم(علیه السلام) و هارون الرشید پرداخته، شیوه درست و بدون کثری را از شیوه انحرافی باز خواهند شناخت. لذا به این نتیجه رسید در صورتی که امام کاظم(علیه السلام) آزادانه به فعالیت خود ادامه دهد، به یقین، وجودش خطر بزرگی برای دستگاه خلافت خواهد بود. به همین دلیل در صدد برنامه ریزی برای زندانی کردن امام کاظم(علیه السلام) و کنترل فعالیت ها و پیشگیری از تأثیر او بر مسلمانان بر آمد.

از دیگر سو رویارویی های مکرر امام کاظم(علیه السلام) با هارون الرشید و خرده گیری او برای کسی چون هارون سخت دشوار بود و امکان نداشت تا در برابر امام(علیه السلام) و موضع گیری های او خاموش بماند. امام کاظم(علیه السلام) نیز در چنین موقعیتی قرار داشت و خاموش ماندن در برابر اقدام های تجاوزگرانه هارون علیه امت اسلامی و شریعت و سنت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) را ناروا و بیجا می دید. این رویارویی در موضع گیری های متعددی چهره نمود که بر هارون بسیار سنگین و ناگوار می آمد. به عنوان مثال، هارون به امام کاظم(علیه السلام) گفت: «ای ابوالحسن، حدود فدک را باز گو تا آن را به تو مسترد کنم.

امام(علیه السلام) فرمود: آن را به طور کامل و با همان حدود باز پس می گیرم. آن گاه حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) چهار حد آن را از «عدن» تا «سمرقند» و «افریقیه» و «سیف البحر» تا نواحی «خزر» و «آسیای صغیر» ذکر کرد.

امام کاظم(علیه السلام) با این بیان روشن کرد که فدک در واقع همان خلافت و وصایت غصب شده پیامبر(صلی الله علیه وآله) است. از همین جا بود که هارون تصمیم به کشتن امام کاظم(علیه السلام) گرفت.^(۱۲۵)

زمانی هارون الرشید وارد حرم پیامبر(صلی الله علیه وآله) شده، خطاب به آن حضرت گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا، ای عموزاده! و امام کاظم(علیه السلام) خطاب به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) چنین سلام داد: «السلام عليك يا أبه»؛ سلام بر تو ای پدر.

هارون [که در تنگنای سیاسی و روحی قرار گرفته بود، ناچار زبان به اعتراف گشوده،] گفت: افتخار همین است [و بس].

اما این برخورد امام کاظم(علیه السلام) کینه ای در دل او پدید آورد تا این که در سال ۱۶۹ق. هارون امام(علیه السلام) را احضار کرده، مدتی طولانی به زندان افکند،^(۱۲۶) سپس او را آزاد کرد.

يك بار امام کاظم(علیه السلام) نزد هارون الرشید برده شد. هارون از حضرت پرسید: «این سرا چیست؟ (آن را چگونه می بینی؟).

امام(علیه السلام) فرمود: این سرای فاسقان است».^(۱۲۷)

از دیگر سو سخن چینان علیه امام کاظم(علیه السلام) نزد هارون سعایت کرده، او را بر ضد امام(علیه السلام) تحريك می کردند. از جمله این سعایت کنندگان، «یحیی برمکی» بود، او به هارون می گفت: «از مشرق و مغرب برای او (امام کاظم«ع») اموال فرستاده می شود و او چندین خزانه دارد».^(۱۲۸)

تمام این عوامل دست به دست هم داده، هارون را به زندانی کردن حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) واداشت و او در سال ۱۷۹ق. امام کاظم(علیه السلام) را بازداشت کرده، به مدت يك سال در بصره زندانی کرد. از سال ۱۸۰ق. امام کاظم(علیه السلام) در زندان های بغداد به بند کشیده شد تا سرانجام به دست یکی از دژخیمان هارون؛ یعنی «سندی بن شاهک» به شهادت رسید.

۱۲۵. تذكرة الخواص/ ۳۱۴ (به نقل از: ربیع الابرار ۱/ ۳۱۶).

۱۲۶. البداية و النهایه ۱۰/ ۱۸۳.

۱۲۷. الاختصاص/ ۲۶۲ و بحار الانوار ۴۸/ ۱۵۶ (به نقل از: الاختصاص/ ۲۶۲).

۱۲۸. مقاتل الطالبیین/ ۴۱۵.

آن گونه که از روایت «علی بن یقطين» در باب وصیت امام کاظم(علیه السلام) در مورد امامت امام رضا(علیه السلام) آمده، در سال های نخستین زندانی شدن امام کاظم(علیه السلام) حضرت رضا به دیدار پدر می رفته است.^(۱۲۹)

حضرت کاظم(علیه السلام) به امام رضا(علیه السلام) دستور داد تا زمانی که او زنده است بر در سرای خویش بخواهد تا این که خبر شهادت پدر به او برسد. امام رضا(علیه السلام) چهار سال به همین روال گذراند.

شبى از شب ها امام رضا(علیه السلام) تأخیر کرده، به خانه نرفت. اهل خانه از این تأخیر نگران شدند. چون روز بر آمد، امام رضا(علیه السلام) وارد خانه شده، نزد «ام احمد» همسر پدرش رفت و فرمود: آنچه را که پدرم به تو سپرده است به من بده.

ام احمد فریاد بر آورد: به خدا سوگند سرورم بدرود زندگی گفت.

امام رضا(علیه السلام) او را به سکوت دعوت کرده، فرمود: این خبر را آشکار مکن و چیزی مگو [بگذار برای وقتی که] خبر به والی برسد.^(۱۳۰)

«محمد بن فضل هاشمی» از سوی امام کاظم(علیه السلام) مأموریت یافت تا خبر شهادت او را به امام رضا(علیه السلام) برساند و امانت هایی به او سپرد تا به امام رضا(علیه السلام) بدهد. محمد نیز دستور امام کاظم(علیه السلام) را اجرا کرد و خود همان روز به بصره رفت تا خبر شهادت امام کاظم(علیه السلام) را به مردم بصره بدهد. سه روز پس از رسیدن محمد به بصره، امام رضا(علیه السلام) طبق وعده ای که به محمد داده بود وارد بصره شد و مردم بصره امامت او را پذیرفتند. امام رضا(علیه السلام) همان روز به مدینه بازگشت، سپس از آن جا به کوفه رفت و با پیروان پدرش دیدار کرد و به مدینه باز گشت.^(۱۳۱)

چون خبر شهادت امام کاظم(علیه السلام) در میان مردم مدینه منتشر شد پیروان و محبان اهل بیت(علیهم السلام) بر در سرای ام احمد گرد آمده، با «احمد بن موسی»^(۱۳۲) دیدار کردند. احمد، آنان را به خانه برادرش امام رضا(علیه السلام) برده، آنان با حضرت به عنوان امام بیعت کردند.^(۱۳۳)

۱۲۹. الکافی ۱/ ۳۱۱.

۱۳۰. همان/ ۳۸۱ - ۳۸۲.

۱۳۱. الخرائج و الجرائح ۱/ ۳۴۱ و بحارالانوار ۷۳/ ۴۹ (به نقل از: الخرائج و الجرائح ۱/ ۳۴۱).

۱۳۲. حرم احمد بن موسی، معروف به «شاهچراغ» در شیراز و مطاف دل دوستداران اهل بیت(ع) است.

۱۳۳. مشروح این ماجرا را نک: بحارالانوار ۴۸، ذیل ص ۳۰۷ - ۳۰۸ (سید جعفر بحر العلوم، تحفة العالم).

همان گونه که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) فرموده بود، امامت امام رضا (علیه السلام) مدت چهار سال از اغیار پنهان ماند و در این چهار سال امام رضا (علیه السلام) امامت خود را بر مسلمانان، آشکار نکرد.

امام رضا (علیه السلام) رنج پدرش و زندان های متفاوت و مکرر و دراز مدت که امام کاظم (علیه السلام) را تا لحظه شهادت در میان گرفته بود، می دید و با تمام وجود آن را لمس می کرد، اما شرایط مناسب نبود و امام رضا (علیه السلام) اعلان رویارویی با حاکمیت را مصلحت نمی دید. از همین رو درد و رنج را بر خود هموار کرده، دم بر نمی آورد، چرا که مسلمانان به طور عموم و پیروان اهل بیت (علیهم السلام) به ویژه، در شرایطی سخت روزگار سپری می کردند.

فضای باز نسبی در روزگار هارون

امام کاظم (علیه السلام) در سال ۱۸۳ ق.^(۱۳۴) به زهر کین هارون و به فرمان او به شهادت رسید. هارون الرشید که از انتشار خبر به شهادت رساندن امام کاظم در میان مردم بیمناک بود، طرحی تدارک دید تا دامن خود را از این جنایت پاک کند و خود را بی خبر از این امر نشان دهد. از همین رو سرداران، دبیران، قاضیان و بنی هاشم را گرد آورده، چهره امام (علیه السلام) را باز کرده، به آنان گفت: «آیا نشانه ای از قتل در او می بینید؟ آنان پاسخ دادند: نه».^(۱۳۵)

از دیگر سو، سندی بن شاهک با اقدامی سالوسانه، پرده آخر این نمایش را اجرا کرد. او فقیهان و بزرگان بغداد را به زندان برد تا خود از نزدیک پیکر امام کاظم (علیه السلام) را واریسی کرده، ببینند که اثری از جرح و خفگی بر کالبد امام (علیه السلام) وجود ندارد. آن گاه از آنان خواست تا گواهی دهند که او (امام کاظم «ع»)^(۱۳۶) به مرگ طبیعی مرده است و آنان گواهی دادند، سپس به دستور سندی، پیکر پاک امام کاظم (علیه السلام) را بر پل بغداد گذاشته، ندا در داده شد: «این [پیکر] موسی بن جعفر است. در او بنگرید که [به مرگ طبیعی] مرده است».^(۱۳۶)

احتمال انفجار و شورش مردمی علیه حکومت هارون، او را دستخوش نگرانی و بیم کرده بود. از این رو برای جلوگیری از چنین رخدادی و نیز زدودن خشم مردمی

۱۳۴. مروج الذهب ۳/ ۳۵۵.

۱۳۵. تاریخ یعقوبی ۲/ ۴۱۴.

۱۳۶. الارشاد ۲/ ۲۴۲؛ اعلام الوری ۲/ ۳۴ (به نقل از: الارشاد ۲/ ۲۴۲) و کشف الغمّه ۳/ ۲۴.

و کاستن از واکنش ها، در تنگنا قرار دادن امام رضا (علیه السلام) و خاندانش را کم رنگتر و محدودتر کرده، از به کار بستن اقدامات سخت گیرانه علیه آن حضرت خودداری نمود و پیشنهاد کسانی که از او می خواستند تا امام رضا (علیه السلام) را بکشد رد می کرد.

از جمله این پیشنهاد دهندگان «عیسی بن جعفر» بود که با پاسخ تند هارون مواجه شد. او به هارون گفت: «سوگندی که درباره خاندان ابوطالب (علویان) یاد کرده ای به یاد آور. تو سوگند یاد کردی که اگر کسی پس از موسی [بن جعفر (علیه السلام)] مدعی امامت شد در اسارت و بند گردنش را خواهی زد. این علی فرزند موسی مدعی امامت است و آنچه درباره پدرش گفته می شد، درباره او نیز گفته می شود. هارون خشمگینانه در او نگریست و گفت: چه می گویی؟ می خواهی این خاندان را همگی از دم تیغ بگذرانم؟» (۱۳۷)

و زمانی که «خالد بن یحیی برمکی» هارون را به کشتن امام رضا (علیه السلام) تحریک و تشویق می کرد، هارون می گفت: «آنچه با پدر او کردیم ما را بس است. آیا می خواهی همه آنان را بکشیم؟» (۱۳۸)

البته باید دانست و می دانیم که این انعطاف و تغییر موضع هارون نسبت به خاندان رسالت، به معنای پشیمانی او از اعمال گذشته و نتیجه خداترسی اش نبود، بلکه می خواست با این شیوه، خشم مردم را فرو نشاند. از دیگر سو و علیرغم جاسوسان و سخن چینان فراوانی که برای زیر نظر داشتن امام (علیه السلام) و گزارش فعالیت های او گمارد، کوچکترین گزارشی یا دلیلی بر فعالیت امام رضا (علیه السلام) بر ضد حکومت هارون ارائه نشده بود.

در مقام امامت

چهار سال آغازین امامت حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام)؛ یعنی سال های ۱۸۳-۱۸۷ ق. با سکوت و رکود کامل گذشت و فعالیت هایی چون: اعلان امامت، ایراد خطبه، دیدارهای عمومی یا حضور در مجامع عمومی از سوی امام رضا (علیه السلام) دیده و ثبت نشد. البته این وضعیت از نگاه جاسوسان هارون که تمام حرکات و سکنات امام رضا (علیه السلام) را زیر نظر داشتند دور نبود و آنان هارون را از این امر که حضرت

۱۳۷. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۲۶.

۱۳۸. الفصول المهمه/ ۲۴۵.

رضا(علیه السلام) از رخدادها فاصله گرفته و دوری می جوید، آگاه می کردند. روایت زیر مؤید این مطلب است:

«روزی ابوالحسن، علی بن موسی الرضا(علیه السلام) وارد بازار شده، سگی، گوسفندی و خروسی خرید. جاسوسی که حضرت را زیر نظر داشت، هارون را از این اقدام امام رضا(علیه السلام) آگاه کرد. هارون با شنیدن این خبر گفت: از او ایمن شدیم [و دیگر گزندی به ما نمی رساند]». (۱۳۹)

سکوت و عدم فعالیت علنی امام رضا(علیه السلام) هارون را نسبت به گزارش های جاسوسان بی اعتماد کرده بود. زمانی یکی از نوادگان «زبیر بن عوام» به هارون گفت: «او (امام رضا(علیه السلام)) درب خانه خود را گشوده، مردم را به خویش دعوت می کند. هارون گفت: این شگفت انگیز است. یکی می نویسد: علی بن موسی(علیه السلام) سگی، گوسفندی و خروسی خریده و [آن دیگری] آنچه می خواهد می نویسد». (۱۴۰)

بدین ترتیب، هارون گفته آن مرد زبیری را درباره امام رضا(علیه السلام) نادیده گرفته، بدون این که امام(علیه السلام) را مورد تعرض قرار دهد او را به حال خود وا گذاشت.

چهار سال از شهادت امام کاظم(علیه السلام) گذشت و سال ۱۸۷ ق. فرا رسید. هارون الرشید در این سال بر جماعت برمکیان خشم گرفته، آنان را به دست جلاّد سپرد. کشته شدن برمکیان نقش بسزایی در دگرگونی و انعطاف اوضاع سیاسی داشت، چرا که اینان ارکان حکومت عباسیان را قوام بخشیده، آن را تحکیم کرده بودند و بیشترین تلاش برای از بین بردن خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله) داشتند. با حذف آنان از عرصه سیاسی آن روز و خالی شدن دستگاه حاکمیت از آنان، سعایت بر ضد امام رضا(علیه السلام) نیز کم رنگ شد و شرایط برای امام رضا(علیه السلام) فراهم گردید تا وصیت پدر بزرگوار خود را عملی کرده، امامت خویش را آشکار کند. برخی از یاران آن حضرت او را از این کار بر حذر داشته، گفتند: «تو امری بس بزرگ بر ملا کردی و ما بیم آن داریم که این طاغوت به تو گزندی برساند.

امام(علیه السلام) که مطمئن بود آسیبی از هارون نخواهد دید، فرمود: هر چه می خواهد

و هر چه می تواند بکند که نمی تواند گزندی به من برساند. (۱۴۱)

۱۳۹. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۲۶.

۱۴۰. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۲۶.

۱۴۱. اعلام الوری ۲/ ۶۰ و الفصول المهمه/ ۲۴۵.

زمانی که یاران، مجدداً اقدام امام رضا(علیه السلام) را در آشکار کردن امر امامت خویش، مخاطره آمیز خواندند، امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود: اگر هارون خراشی (آسیبی هر چند کوچک) بر من وارد کند، به یقین من دروغ پرداز هستم.^(۱۴۲)

مسئولیت امام رضا(علیه السلام) در منصب امامت به معنای معارضه و رویارویی سیاسی نبود، بلکه امام رضا(علیه السلام) به عنوان امام و پیشوای مردم و جانشین شرعی پدر ارجمندش مبارزه همه جانبه ای با اندیشه ها و عقاید منحرف و ویرانگری که جامعه آن روز را عرصه تباهی های خود کرده بودند و نیز نشر اندیشه پاک اسلامی را در دو عرصه اعتقادات و احکام شریعت، وجهه همت خویش قرار داد. هارون نیز که امام(علیه السلام) را دور از عرصه سیاست می دید، نسبت به امام رضا(علیه السلام) واکنشی نشان نمی داد.

رفتن هارون به ری (در سال ۱۸۹ق.) و از آن جا به خراسان (در سال ۱۹۲ق.) و در نهایت مرگ او در سال ۱۹۳ق. از دیگر عوامل فراهم شدن آزادی نسبی برای امام رضا(علیه السلام) بود.

بخش دوم

جلوه های انحراف در عصر امام رضا (علیه السلام)

در این بخش انحراف های گوناگونی که در روزگار حکومت عباسیان و دوره حکومت هارون و فرزندش محمد (که در سال ۱۹۸ ق. به وسیله سپاه برادرش مأمون کشته شد)؛ یعنی سال های ۱۸۳-۱۹۸ ق. مورد بررسی قرار می گیرد. نقش امام رضا (علیه السلام) در چاره جویی برای رهایی جامعه از انحراف های گوناگون این دوره و برخورد امام رضا (علیه السلام) با آن را مبحث دیگری است که به بخش بعد موکول می کنیم. انحراف هایی را که بر این دوره سایه افکنده بود، به اختصار مورد بررسی قرار می دهیم.

انحراف فکری

جریان های منحرف فکری در روزگار عباسیان رواج یافته، پیروان و یارانی به دست آورد و بازار «جدال» و «مراء» آن چنان گرم شد که امت اسلامی را نیز به خود مشغول کرد. حاکمان عباسی این جریان ها را ترویج کرده، پدیدآورندگان آن را مورد تشویق و حمایت خویش قرار دادند، زیرا امت اسلامی با سرگرم شدن به این جریان ها از عرصه سیاست، اقتصاد و زندگی عمومی خود فاصله می گرفت و از موضع گیری در برابر سیاست های جاری، دور می ماند.

پیروان دیگر ادیان نیز توانستند در چنین شرایطی با آزادی مطلق اعتقادات و افکار خود را مطرح کنند، مانند: «یهودیان»، «مسیحیان»، «زرتشتیان»، «صابئیان»، «برهمنان»، «ملحدان»، «دهریان» و دیگر گروه های زندیقان.

با ظهور پدید آورندگان مذاهب اسلامی، شمار مذهب های اسلامی نیز به همان نسبت فزونی می گرفت. اندیشه های عقلی صرف و فلسفه «مثالی»^(۱۴۳) (آرمانی) در جامعه منتشر شد. دامنه جدل درباره «جبر»، «تفویض»، «ارجاء»، «تجسیم»

۱۴۳. پیروان این مکتب فلسفی، حقیقت اشیاء را انکار کرده، آن ها را اوهام و خیال های باطل و چنان نقشی بر آب دانسته، دانش را نتیجه تصورات می خوانند. نك: المنجد، واژه: «مئل» (م).

و «تشبیه» گسترش یافت. در این دوره، جنبش‌های سیاسی، مانند: «زیدیه» و «اسماعیلیه» که از جمله این جنبش‌ها بوده، جهاد مسلحانه را وجهه کار و جنبش خویش قرار داده بودند، به جریانی اعتقادی و دینی مبدل شدند. ادعاهای باطل و پوشالی، ادعای پیامبری از سوی راه گم کرده‌ای که خود را «ابراهیم خلیل» می‌خواند، از دیگر پدیده‌های منحرف فکری این دوره بود. مسلم این است که این جریان‌ها در سایه حاکمان عباسی و با بهره‌جویی از آزادی‌هایی که این حاکمان به جریان‌ها و مسلک‌های منحرف داده بودند و نیز حمایت‌های بی‌دریغی که از آنان می‌کردند توانستند در میان مسلمانان جای پای برای خود بیابند و در نهایت، جامعه اسلامی را دچار سردرگمی کرده، از راه راست اهل بیت (علیهم السلام) دور سازند.

از دیگر سو، حاکمان به جعل و اختراع آرا و نظریه پرداخته، یا نظریه‌ای را پذیرفته، در جامعه اسلامی می‌پراکندند تا مسلمانان را به جدال و مناقشه و قیل و قال سرگرم کند. آنان، مخالفان آرای که خود پذیرفته بودند به زندان و مرگ محکوم می‌کردند، در حالی که قبول یا ردّ این نظریه‌ها هیچ تأثیری واقعی بر اعتقادات و باورهای دینی مردم نمی‌گذاشت. به عنوان مثال، هارون نظریه «قدیم» بودن قرآن را پذیرفت و به سرکوب و کشتن مخالفان این نظریه پرداخت. زمانی که درباره پیکر بی‌جان مردی که پیش روی هارون افتاده بود و جلادان او را کشته بودند، از هارون پرسیده شد، هارون گفت: «از آن رو او را کشتم که می‌گفت: قرآن حادث است».^(۱۴۴)

در روزگار مأمون، وضع کاملاً معکوس شد و او در مورد قدیم بودن قرآن راهی جز راه پدرش در پیش گرفته، قرآن را «مخلوق» و نه «قدیم» خواند و این بار او بود که قرآن را موضوع آزمون عالمان قرار داد.^(۱۴۵)

هارون از جعل روایات و احادیث پرداخته شده و منسوب به پیامبر خدا، به ویژه روایاتی که خرافی بودن آن کاملاً آشکار بود حمایت می‌کرد و مخالفان ترویج این گونه روایات را کیفر می‌داد. داستان زیر بهترین گواه بر این امر است:

«روزی «ابومعاویه ضریر» به حضور هارون رسید. در آن مجلس یکی از بزرگان قریش حضور داشت. سخن بدان جا کشیده شد که ابو معاویه، حدیثی از «ابو هریره» نقل کرد که او آن را به رسول خدا نسبت داده بود. این حدیث که آکنده از خرافه است به

۱۴۴. البدایة و النهایة ۱۰/ ۲۱۵.

۱۴۵. تاریخ الخمیس ۲/ ۳۳۴.

این شرح می باشد: [روزی] موسی(علیه السلام) با حضرت آدم(علیه السلام) دیدار کرده، به او گفت: تو همان آدم هستی که ما را از بهشت بیرون کردی؟

آن مرد قرشی [از سخن ابو معاویه در شگفت شده،] گفت: کجا آدم و موسی با یکدیگر دیدار کردند؟

همین ایراد ناچیز، هارون را سخت خشمگین کرده، برآشفت و گفت: نطع (سفره چرمین که بر روی آن گردن می زدند) و شمشیر بیاورید. به خدا او زندیق است که حدیث رسول خدا را مورد طعن قرار داده، [در آن شك می کنند].

ابو معاویه به منظور نجات جان مرد قرشی بنای آرام کردن هارون گذاشته، می گفت: ای امیرالمؤمنین، او دستخوش خطا و لغزش شده و نفهمیده است و همچنان هارون را با این گفتار آرام می کرد تا این که هارون از کشتن مرد قرشی صرف نظر کرد.»^(۱۴۶)

هارون الرشید حمایت و احترام بی دریغ خود را نثار عالمانی می کرد که تمایلات او را در نظر گرفته، بدان تن می دادند و با آن همراه می شدند، اما عالمان بزرگ و ارجمند و امامان اهل بیت(علیهم السلام) را که با هواها و خواسته ها و امیال او همراه نبودند، به زندان می افکند یا در محاصره قرار می داد. نکته ای که ذیلاً می آید، خود بهترین گواه بر این امر و دلیل حمایت بی پایان هارون از چنین عالمانی است.

«هارون بر دست «ابو معاویه» آب می ریخت. در همین حال از ابو معاویه پرسید: می دانی چه کسی آب بر دست تو می ریزد؟ ابو معاویه که نابینا بود گفت: نه.

هارون گفت: این منم که آب بر دستانت می ریزم.

ابو معاویه گفت: یا امیرالمؤمنین، تویی؟

هارون گفت: آری، و این کار من برای گرامیداشت دانش است!»^(۱۴۷)

هارون همچنین اندیشه ها و آرای او را که به حکومتش قدسیت و مشروعیت می بخشیدند، زیر چتر حمایت خود می گرفت. یکی از شاعران آخرت به دنیا فروخته، چهار بیت درباره او سرود و در آن ابیات، او را «امین الله» خواند. هارون دستور داد تا برای هر بیت، هزار دینار به او بدهند، آن گاه گفت: «اگر [بر اشعارت] می افزودی، به یقین ما نیز [بر دهنش خود] می افزودیم».

عطایای سخاوتمندانه هارون، شاعران را بر آن داشت تا برای رسیدن به
فریبایی های دنیا، بی پروا درباره قدسیت حاکمان عباسی شعر بسرایند. یکی از اینان در
مدح هارون چنین سرود:

«دوستی خلیفه چیزی نیست که سربر تافتگان از فرمان خداوند؛ و آنان که از دین
خارج شده، فتنه ها را بارور می کنند، بدان تن در دهند».^(۱۴۸)

و «سلم خاسر»^(۱۴۹) در مدح «امین» و هارون سروده است:
«جن و انس با آن مهدی هدایت [یافته]؛ [بر ولایت عهدی] محمد پسر «زبیده دختر
جعفر» بیعت کرده اند.

خداوند، خلیفه را به ساختن (ایجاد) خاندان خلافت، برای گرامیان درخشان [چهره]
موفق کرد».^(۱۵۰)

زبیده همسر هارون الرشید، به پاس این مدیحه گویی گوهری به شاعر داد و شاعر،
آن را بیست هزار دینار فروخت».

عباسیان، با در محاصره قرار دادن فقیهان و عالمان پیرو و پوینده راه اهل بیت (علیهم
السلام) و نیز حمایت از پیدایش جریان های ویرانگر فکری و اعتقادی، بر آن بودند تا
مسلمانان را از مسیر و منش اهل بیت (علیهم السلام) دور کنند. البته این نظریه، ادعایی
بی اساس نیست، بلکه تحت پیگرد قرار ندادن صاحبان این نظریه ها و جریان ها خود
بهترین دلیل بر حمایت دستگاه خلافت از این جریان هاست.

دستگاه عباسیان هرگز بر آن نشد تا جریان «واقفیه» و «غلات» را در آغاز پیدایش
آن، محاصره کرده، آن ها را از میان بردارد، چرا که این دو جریان، از تشیع
سربرآورده بودند و باید با حمایت های خلیفه عباسی، وسیله ای باشند برای بدنام
و خدشه دار کردن روش و منش اهل بیت (علیهم السلام) و از ریشه برآوردن کیان شیعه
و تشیع.

مأمون در ظاهر به عنوان نشر فرهنگ و در باطن برای ایجاد جریان هایی جدید که
بتوانند در برابر مکتب اهل بیت (علیهم السلام) بایستند، فرمان داد تا کتاب های فلسفی را از

۱۴۸. تاریخ الخلفاء / ۲۳۳:

حبّ الخلیفة حبّ لا یدین له *** عاصی الإله و شار یلقح الفتنة

۱۴۹. «سلم بن عمر و بن حماد» و از شاعران چیره دست بود. او قرآن خود را فروخت و یا پول آن طنبور خرید و از
همین رو «خاسر» (زیانکار) خوانده شد. نک: خیرالدین زرکلی، الاعلام ۳ / ۱۱۱ (م).

۱۵۰.

قد بايع الثقلان مهديّ الهدى *** لمحمد بن زبيدة ابنة جعفر
قد وفق الله الخليفة اذ بنى *** بيت الخلافة للهجان الأهر

یونانی به عربی ترجمه کنند.^(۱۰۱) پرواضح است که این اقدام به انتشار افکار و آرا و اصطلاحاتی منطقی و فرضیه های ذهنی دور از واقعیت می انجامید که در نهایت خواسته خلیفه را تأمین می کرد.

در روزگار عباسیان، فتوای به رأی و تفسیر به رأی فزونی گرفت و «قیاس» باطل که بر اساس قیاس حکمی فرعی با حکم فرعی دیگری مبتنی بود، رواج یافت. مفتیان نیز خواسته و تمایلات حاکمان را در فتوای خویش لحاظ می کردند. از «ابن مبارک» نقل شده است که می گفت: «چون هارون الرشید به خلافت رسید، شیفته یکی از کنیزکان پدرش مهدی شد. از او تقاضای کامجویی کرد، اما کنیزك پذیرفته، گفت: شایسته تو نیستم (برای تو حلال نیستم)، زیرا پدرت با من همخوابه شده است.

هارون که به شدت دلدادۀ او شده بود، از «ابو یوسف [مفتی]» پرسید: در این زمینه حکمی و فتوایی داری؟

او در پاسخ گفت: ای امیرالمؤمنین، آیا هر چیزی را که کنیزکی بگوید شایسته تصدیق است؟ گفته او را نپذیر که [در گفته اش درستکار و] امین نیست».

ابن مبارک می گوید: «نمی دانم از کدام يك و از چه چیز در شگفت باشم، از این [خلیفه] که خود را صاحب اختیار جان و مال مسلمانان دانسته، اما خود را ناچار می بیند که حرمت حریم پدر را بشکند یا از آن کنیزك که از امیرالمؤمنین دوری می کند و یا از این فقیه مفتی و قاضی روی زمین که [به خلیفه] می گوید: حریم حرمت پدرت را بشکن و کام دل برگیر و گناه آن را بر گردن من انداز؟».^(۱۰۲)

نیز از «عبدالله بن یوسف» نقل شده است که گفت: «هارون الرشید به ابویوسف گفت: کنیزکی خریده ام و می خواهم پیش از استبراء (دیدن خون حیض و اطمینان از عدم بارداری) با او درآمیزم. آیا راه حلی برای این مسأله داری؟ ابویوسف گفت: آری. او را به یکی از فرزندان خود ببخش، سپس او را به همسری بگیر».^(۱۰۳)

بدین ترتیب، فقیهان شیفته دنیا و آرایه های آن، گام در راهی نهادند که هوس ها و تمایلات حاکمان ستمگر و منحرف را تأمین می کردند و با فتوای ناحق و باطل خود، راه هر گونه بی بند و باری را بر خلفا هموار می کردند. از دیگر سو می بینیم که

۱۰۱. مؤثر الإنافة في معالم الخلافة ۱/ ۲۰۹.

۱۰۲. تاریخ الخلفاء/ ۲۳۳.

۱۰۳. همان جا.

فقیهان پیرو خط و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) بی باکانه با ستمگران و انحراف آنان در ستیز بوده و به همین دلیل پیوسته تحت تعقیب آنان و عوامل آنان قرار داشتند. عالمان و فقیهان وابسته به دربار هرگز از ایفای رسالت [!] خود باز نایستاده، به نشر واژگونه مفاهیم زهد و تصوف می پرداختند تا مسلمانان را از عرصه سیاست و دخالت در آن یا اعتراض به موضع گیری و دخل و تصرف حاکمان دور کنند. سرانجام تلاش صادقانه این فقیهان درباری کارساز شده، مردم فراوانی را به انزوا کشاند و از عرصه زندگی دور کرد، به گونه ای که از فریضه امر به معروف و نهی از منکر نیز دست کشیدند.

دست اندازی خلیفه به بیت المال

خلفای عباسی تمام مبانی نظام اقتصادی اسلام را که به طور صریح دارایی بیت المال را امانتی در دست حاکم می دانست، نه ملک خاص او و او را به قیود شرعی مقید کرده بود، نادیده گرفته، به اموال مسلمانان دست اندازی کرده، آن را هزینه هوس های خود می کردند. آنان به منظور تقویت پایه های حکومت خود، افرادی را با هزینه های کلان زیر چتر حمایت خود قرار می دادند و خود در رفاه کامل بوده و زندگی اشرافی داشتند. خوانندگان، کنیزکان و چاپلوسان، از جمله کسانی بودند که سهم بزرگی در بیت المال داشتند.

یکی از این موارد را از زبان «ابوالفرج اصفهانی» نقل می کنیم: «خراج سنگینی و اموالی هنگفت از موصل برای هارون فرستاده شد. هارون دستور داد تا آن ها را به یکی از کنیزکان او بدهند. مردم، این کار هارون را اقدامی بزرگ و غیر طبیعی دانسته، از آن سخن می گفتند.

«ابوالعتاهیه» گفت: [شگفتا!] هارون این چنین ثروتی را به زنی بدهد و من از آن بی بهره باشم؟ آن گاه بر هارون وارد شده، سه بیت شعر سرود و هارون بیست هزار درهم به او داد و «فضل بن ربیع» که در آن جا حاضر بود پنج هزار درهم بر آن افزود». (۱۵۴)

«ابراهیم بن مهدی» از دیگر کسانی بود که از این خوان به یغما گرد آمده، بهره مند شد. او ترانه ای (اشعاری) برای هارون خواند و يك میلیون درهم پاداش گرفت. (۱۵۵)

هارون همچنین کنیزکی به قیمت هفتاد هزار درهم خرید و گوهری به مبلغ دوازده هزار دینار خریده، به او داد، سپس سوگند یاد کرد که آن کنیزك در آن روز هر چه بخواهد برای او تهیه کرده، بدو خواهد داد.^(۱۵۶)

در برابر این ولخرجی های خلیفه، بسیاری از مسلمانان در فلاکت، محرومیت و بینوایی روزگار می گذراندند، تا آن جا که دو تن از قرشیان با اشاره به همین امر، به هارون گفتند: «بلاهای خانمان سوز ما را از پای انداخت و مصیبت های روزگار دارایی ما را از دستان ستاند».^(۱۵۷)

وضعیت عامه مسلمانان در آن عصر این گونه بود، اما کارگزاران و نزدیکان خلیفه، از دَهِش و بخشش های او بهره مند بودند، تا جایی که دارایی والی هارون در خراسان به هشتاد میلیون رسیده بود.^(۱۵۸)

ثروتی که از هارون بر جای ماند فراتر از تصور بود. او یکصد میلیون دینار نقد و معادل یکصد میلیون و پانزده هزار دینار، کالا، جواهر، ستور و ... از خود بر جای گذاشت.^(۱۵۹)

فرزندان هارون در اشرافیگری و چپاول اموال مسلمانان، راه پدرشان هارون را دنبال کردند. محمدامین عمارتی ساخت و آن را با فرش زرین و ابریشمین که آن را از حریر و دیبا پر کرده بودند، مفروش کرد.^(۱۶۰)

او بی اعتنا به فقر و فلاکت مسلمانان، بیت المال ایشان را به بازی گرفته، هر گونه و در هر راهی که می خواست، بی محابا خرج می کرد. روزی ماهی کوچکی برای او صید کردند. او يك جفت گوشواره طلا که هر يك به دانه ای مروارید مزین شده بود به گوش آن موجود كوچك کرد.^(۱۶۱) او اموال مسلمانان را خرج خوشگذرانی ها و همنشینان خود و خواجهگان می کرد.^(۱۶۲)

مأمون نیز از این قافله عقب نمانده، اموال فراوان و بی شماری هزینه عروسی خود کرد و دستور داد تا خراج يك سال فارس و اهواز به پدر همسرش داده شود.^(۱۶۳)

۱۵۶. همان ۱/ ۳۴۲ - ۳۴۳.

۱۵۷. همان/ ۲۶۱.

۱۵۸. تاریخ طبری ۸/ ۳۲۴.

۱۵۹. تاریخ الخلفاء/ ۲۳۷.

۱۶۰. مروج الذهب ۳/ ۳۹۲.

۱۶۱. همان/ ۳۹۴.

۱۶۲. الكامل في التاريخ ۶/ ۲۹۴.

۱۶۳. مروج الذهب ۳/ ۴۴۳.

اطرافیان والی بغداد (که از سوی او منصوب شده بود) دست تطاول به بیت المال و دارایی مسلمانان دراز کرده بودند و کسی را یارای آن نبود تا آنان را از این تعدی ها باز دارد.^(۱۶۴)

آنچه گذشت تنها اندکی از بی عدالتی ها، چپاول ها و غارتگری های این خاندان بود.

انحراف اخلاقی

رفاه زدگی و اشرافیگری، نقش بسزایی در شیوع انحراف اخلاقی در میان حاکمان و تشکیلات وابسته به آن و نیز در میان امت داشت. حاکم هماره سرگرم بازی و پیوسته دنبال شهوترانی بود و چیزی جز این ها را نمی شناخت. هارون نه تنها از این قافله عقب نماند که بر سرگرمی ها مواردی را افزود که خلفای پیشین بدان نمی پرداختند. او نخستین خلیفه ای بود که به سرگرمی هایی چون: بازی چوگان، گوی باختن و در حال سوارکاری تیر به هدف زدن پرداخت. همچنین هارون نخستین فردی از عباسیان بود که با شطرنج بازی کرد.^(۱۶۵)

هارون به اسب دوانی علاقه مند بود. در یکی از روزهای مسابقه، اسب او بر دیگر اسبان پیشی گرفت. هارون از شاعران خواست تا درباره آن اسب شعری بسرایند. «ابو العتاهیه» درباره اسب هارون شعری سرود و از دَهِش فراوان هارون بهره مند شد.^(۱۶۶) توجه به این مطلب ضروری است که هر چند برخی از این کارها خارج از محدوده شرع نبوده و مباح بود، اما برای حاکمی که بر گستره اسلامی حکومت می کرد و این گستره هماره مورد تهدید دشمنان اسلام و در معرض خطر کینه توزان قرار داشت شایسته نبود.

هارون شدیداً شیفته آواز بود و به همین دلیل خوانندگان را طبقه بندی کرده بود [و به تناسب توانمندی شان، آنان را مورد عنایت قرار می داد].^(۱۶۷) همان طور که پیشتر گفته شد، هارون اموال و هدایای زیادی به خوانندگان می داد. او شیفته سه تن از کنیزکان آوازه خوان شده بود و از همین رو درباره آنان شعری سرود که در آن آمده است:

۱۶۴. تاریخ طبری ۸ / ۵۵۱.

۱۶۵. تاریخ الخلفاء / ۲۳۷.

۱۶۶. همان جا.

۱۶۷. همان جا.

«آن سه دوشیزه، اختیار مرا به دست گرفته؛ و تمام قلب مرا به تسخیر خود درآورده اند.

چه می بینم! تمام خلق فرمانبردار من بوده؛ و من فرمانبردار آن سه هستم، اما ایشان نافرمانی من می کنند.

این [وضع] جز فرمانروایی هوا و هوس نبوده؛ و آنان از همین راه در قدرت من رخنه و مرا مغلوب [خویش] کرده اند».^{(۱۶۸)(۱۶۹)}

در حالی که هزاران جنگاور در جنگ ها و در دفاع از حریم و مرز سرزمین های اسلامی جان می دادند، اما هارون اندک اندوهی به خود راه نمی داد و چون خبر مرگ کنیزکی به نام «هیلا نه» شنید غرق اندوه شد، در رثای او چنین سرورد:

«در سوگ او باید گریه کنندگان بگیرند؛ و هم در اندوه او مرثیه ها دل ها را بسوزانند.

او با رفتنش دردی پایا برای من آفریده؛ آن را به ارث برای من بر جای گذارد».^{(۱۷۰)(۱۷۱)}

میگساری از دیگر سرگرمی های هارون بود که به شدت بدان آلوده شده بود. به دلیل همین اشتیاق، گاهی خود جام های می را به دست ندیمان خود می داد.^(۱۷۲)

از سرگرمی های هارون تشکیل مجالس خنده و تفریح و لطیفه گویی بود و به همین منظور، «ابن ابی مریم مدنی» را برای مجالس شادی خود برگزید. هارون، دوری او را برنتافته و از همزبانی اش ملول نمی شد. این علاقه قلبی و دلبستگی هارون به ابن ابی مریم به جایی رسید که در کاخ خود خانه ای برای او در نظر گرفت و او را در شمار افراد خانواده، اطرافیان و غلامان خود درآورد.^(۱۷۳)

هارون از به کار بردن الفاظ رکیک و مستهجن توسط مجلسیان خود رنجه نمی شد، بلکه آن را نشاط افزا می شمرد. «روزی «عباس بن محمد» ظرفی سفالین پر از مشک

۱۶۸. الأغاني ۱۶ / ۳۴۵ و فوات الوفيات ۴ / ۲۲۶.

۱۶۹.

ملك الثلاث الأنسات عناني *** و حللن من قلبي بكل مكان
مالي تطاو عني البرية كلها *** و أطيعهن و هن في عصياني
ما ذاك إلا أن سلطان الهوى *** و به غلبت غرزن في عصياني
۱۷۰. همان جا.

۱۷۱.

فلها تبكي البواكي *** و لها تشجي المراثي
خلقت سقماً طويلاً *** جعلت ذاك تراثي
۱۷۲. حياة الإمام علي بن موسى الرضا ۲ / ۲۳۴.
۱۷۳. تاريخ طبری ۸ / ۳۴۹.

و عبیر به هارون پیشکش کرد. هارون آن را به «ابن ابی مریم» داد. عباس ناراحت شده، به ابن ابی مریم گفت: مادرش بدکاره باشد، اگر از آن بر غیر مقعدش بمالد.

هارون از واکنش عباس خندید. ابن ابی مریم دست درون ظرف سفالین کرده، از محتویات ظرف برداشته، بر عورت و همه اندام خود مالید، سپس به غلام خود دستور داد تا باقی مانده مشک و عبیر را نزد همسرش برده، [از قول ابن ابی مریم] به او بگوید: از محتویات ظرف به شرمگاه خود بمال تا بیایم و

هارون از شنیدن این عبارت های رکیک یکسره می خندید و [به پاس این شیرینکاری ابن ابی مریم] يك صد هزار درهم به او داد». (۱۷۴)

زمانی که محمد امین زمام خلافت را در دست گرفت، خواجهگانی خرید و در دوستی و ستایش آنان، زیاده روی کرده، آنان را همدم خلوت شبانه روز خود نمود... و برای ایشان مقرری معین نمود. او کسانی را به شهرها فرستاد تا دلقکان و نمایشگران را برای او گرد آورند و آن ها را در شمار درباریان و خاصان خود درآورده، ماهانه ای برای آنان مقرر کرد. [او با فراهم آوردن چنین مجموعه ای] از برادران و خانواده خود دوری جست و ایشان و سرداران سپاه خود را خوار و کوچک گرداند. آنچه از جواهر که در بیت المال بود و آنچه نزد خود داشت میان خواجهگان، ندیمان و هم صحبتان خود تقسیم کرد و فرمان داد تا جاهایی را برای تفریح و مواقع خلوت و سرگرمی او ساز کنند. به فرمان محمد، پنج کشتی تفریحی به شکل های: شیر، فیل، عقاب، مار و اسب ساخته و به دجله انداخته شد. او برای ساخت این کشتی ها ثروت هنگفتی هزینه کرد. (۱۷۵)

بنا به فرمان محمد امین در جایگاهی (سکویی) در فضای باز، گرانبهاترین فرش ها گسترانده شد، جام ها و ظرف های زرین و سیمین و جواهرات فراوانی در آن جا فراهم آمد. آن گاه امین به سرپرست کنیزکان خود دستور داد تا يك صد کنیز نوازنده و خواننده را در نظر گیرد، سپس ده تن ده تن در حالی که عود در دست داشته، همخوانی می کنند، نزد وی بروند... (۱۷۶)

هنگامی که در خراسان و در حضور «فضل بن سهل» نام امین برده شد، فضل گفت: «چگونه کشتن امین روا نباشد؟ در حالی که شاعر او در حضورش چنین سروده است:

«هان، مرا می بده، و آن هنگام که جام به دستم می دهی، به من بگو که: این می است [تا لذت نوشیدن آن با لذت شنیدن نام آن در هم آمیزد].

و چون پر کردن جام، به طور آشکارا ممکن باشد؛ آن را پنهانی به من مده».^(۱۷۷)

«ابن اثیر» امین را این چنین معرفی می کند: «در سیره او چیزی که شایان ذکر باشد، مانند: بردباری، دادگری، تجربه [حکومت داری] نیافته ایم».^(۱۷۸)

عبدالله مأمون در این میدان از پدرش هارون و برادرش امین عقب نمانده، در زمینه خوشگذرانی، تفریح، علاقه مندی به طرب و عمله طرب راه آن دو را در پیش گرفت. «اسحاق بن ابراهیم بن میمون» می گوید: «در میان خلق خدا کسی یافت نمی شد که همانند مأمون، شیفته و دلباخته زنان باشد».^(۱۷۹)

او هم پیاله ندیمان خود می شد و آن قدر شراب می نوشیدند که از خود بی خود می شدند».^(۱۸۰)

نیز به چند طریق نقل شده و در روایت های زیادی آمده است که: «مأمون میگزاری می کرد».^(۱۸۱)

«مأمون شب ها را با کنیزکان و آوازه خوانان به میگزاری به صبح می رساند. در یکی از همین شب ها «محمد بن حامد» در کنار مأمون ایستاده بود و مأمون شراب می خورد. در همین حال «عریب» به خواندن آواز پرداخت. مأمون از این که «عریب» بی مقدمه شروع به خواندن کرده بود، بهت زده شد. محمد بن حامد که متوجه بهت مأمون شد، گفت: سرورم، با بوسه ای او را وادار به خواندن کردم...

۱۷۷. همان جا:

ألا فاسقني خمرًا *** و قل لي هي الخمر
و لا تسقني سرًا *** إذا أمكن الجهر

۱۷۸. همان جا.

۱۷۹. العقد الفريد ۸/ ۱۵۶.

۱۸۰. الكامل في التاريخ ۶/ ۴۳۷.

۱۸۱. تاريخ الخلفاء ۲۶۰.

مأمون گفت:.... پس من، کنیز خود «عریب» را به همسری محمد بن حامد در آورده، چهارصد درهم از مال خویش کابین او قرار دادم... عریب همچنان تا سپیده دم برای مأمون آواز خواند و ابن حامد بر در سرا ایستاده بود». (۱۸۲)

انحراف اخلاقی به دستگاه حاکمیت و وابستگان حکومتی منحصر نبود، بلکه دستگاه قضا را نیز آلود. «یکی از قاضیان که در دوره امین و مأمون منصب قضا را در اختیار داشت، به عمل شنیع لواط آلوده شده بود و از این کار روی برنمی تافت تا آن جا که به این صفت شهره شد. زمانی که مسلمانان از او به مأمون شکایت بردند، مأمون در پاسخ گفت: خوب بود که پیش از این ها و قبل از صدور احکام از سوی او، به این امر اقدام می کردند!.

پس از آن که شکایت ها از او فزونی گرفت، امین او را عزل کرده، در شمار ندیمان خود درآورد و دست او را در کارهای فراوانی باز گذاشت». (۱۸۳)

انحراف اخلاقی میان نزدیکان حاکمان امری شایع بود. در آغاز حکومت مأمون برخی از سپاهیان و شرطه بغداد و کرخ، آشکارا به فسق و فجور پرداخته، راهزنی کرده و در انظار همگان، پسران و زنان را می ربودند... آنان در قالب گروهی به روستاها رفته... و هر چه می توانستند از اموال و دارایی مردم به ستم می گرفتند و کسی را یارای آن نبود که مانع آنان شود، چرا که اینان اطرافیان سلطان (خلیفه) و مایه توانمندی و اقتدار او بودند.

با تأملی در تاریخ، می بینیم جاهلیت منسوخ شده توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، در روزگار حاکمیت مدعیان جانشینی آن حضرت احیا و حمایت شد، تا جایی که حافظان جان و مال مردم، خود غارتگران بوده و قاضیانی که باید از مفسد اخلاقی جلوگیری کنند، به پاس شکستن حرمت دین و آلوده شدن به پلیدی ها و ترویج آن، پاداش می گرفتند و تمام این جنایات در سایه حکومت خلیفه الله - البته به گمان خودشان - صورت می گرفت.

انحراف سیاسی

انحراف سیاسی از دیگر بحران هایی به شمار می رفت که بر فضای آن دوره سایه افکنده بود.

این بحران را می توان در چند مقطع زمانی بررسی کرد:

۱. اوضاع سیاسی در روزگار هارون

امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در ده سال آغازین امامت خود (۱۸۳ - ۱۹۳ق.) معاصر هارون الرشید بود. سیاست خصمانه هارون با سیاست خلفای پیشین و نیز سیاست او در برخورد با امام کاظم(علیه السلام) تغییر نکرده بود. هارون الرشید به دلیل به شهادت رساندن امام کاظم(علیه السلام) همچنان دستخوش بیم و هراس بود. او می ترسید مبدا عکس العمل های مسلحانه از سوی وابستگان به اهل بیت(علیهم السلام) بروز کند، لذا در نخستین روز شهادت امام کاظم(علیه السلام) و برای دفع هر گونه اتهام از خود، سرداران، دبیران، بنی هاشم و قضاوت را فرا خوانده، با باز کردن چهره امام کاظم(علیه السلام) به آنان گفت: «آیا اثری از کشتن در پیکر او می بینید؟»^(۱۸۴)

در چنین شرایطی که اوضاع به نفع هارون نبود، او ناچار به خودداری از برخورد مستقیم با امام رضا(علیه السلام) بود. از این رو از شیوه های سابق خود در برخورد با امام رضا(علیه السلام) استفاده نکرده، از تن دادن به تحریکات و پیشنهادهای کسانی که او را به کشتن امام رضا(علیه السلام) برمی انگیزتند سرباز می زد. البته باید به این امر توجه داشت که امام رضا(علیه السلام) در عرصه سیاست و فعالیت های سیاسی روشی برگزید که هارون را خلع سلاح کرده، بهانه ای به دست او نمی داد و در گزارش جاسوسان، هیچ اشاره ای به فعالیت چشم گیر سیاسی از سوی امام رضا(علیه السلام) نمی شد. به همین دلیل، حکومت هارون، در مقایسه با دیگر حاکمان عباسی رفتار آرامتر و مسالمت آمیزتری با امام (علیه السلام) داشت، اما با این حال حکومت او با ویژگی های زیر مشخص شده است:

نخست: ارباب

هارون الرشید همانند خاندان بنی امیه و دیگر عباسیان نه بر اساس وصیت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به حکومت رسید و مسلمانان و «اهل حل و عقد» - که نظریه مطرح آن روزگار بود و این که اینان می توانستند کسی را نصب یا عزل کنند - نیز او را انتخاب نکرده بودند، بلکه از طریق ولایت عهدی و تعیین از سوی خلیفه پیشین به

حکومت رسید. همین احساس او سبب شد تا به هر وسیله ای که می تواند حکومت خود را تثبیت کند.

از همین رو هارون از دو روش ارباب و تطمیع برای استوار کردن حکومت خود بهره می جست و هیچ اعتراض مسالمت آمیزی را تحمل نمی کرد و به هیچ نصیحتی یا امر به معروف و نهی از منکری گوش فرا نداده، آن را بر نمی تابید. او مشغول خواندن خطبه بود که کسی برخاسته، خطاب به او این آیه را خواند: (كُبرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ)^(۱۸۵)؛ نزد خدا ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید».

هارون [که در پاسخ این اعتراض ناتوان مانده بود،] دستور داد تا او را یکصد تازیانه بزنند.^(۱۸۶)

در سال ۱۸۸ق. هارون الرشید، یکی از نزدیکان «احمد بن عیسی علوی» را دستگیر کرده، آن چنان او را [تازیانه] زد تا این که جان سپرد. جرم این مرد کهنسال - که بیش از نود سال از عمرش سپری شده بود - این بود که جای پنهان شده «احمد بن عیسی علوی» را به هارون نگفت.^(۱۸۷)

از دیگر موارد برخوردهای هارون با مخالفان خود رفتار او با «یحیی بن عبدالله بن الحسن بن الحسن» بود. هارون او را تحت پیگرد قرار داده، سپس او را امان داد. چون یحیی را نزد هارون بردند، او را به زندان افکند تا این که در زندان درگذشت. در روایت دیگری آمده است: زندانبان یحیی، او را چند روزی گرسنگی داد و یحیی در اثر گرسنگی جان سپرد.^(۱۸۸)

نیز در روزگار هارون و آن هنگام که در «طوس» بود «حمید بن قحطبه طائی» به فرمان او شصت تن از علویان را کشت و پیکر آنان را در چاه انداخت.^(۱۸۹)

این نکته قابل تأمل است که هارون هر چند علویان را در معرض ارباب، تهدید و کشتار قرار داده بود، اما تصمیم به کشتن امام رضا(علیه السلام) نگرفت، بلکه به تهدید و برنامه ریزی برای کشتن امام(علیه السلام) البته بدون قصد اجرای آن بسنده کرد. در یکی از موضع گیری های خود نسبت به امام رضا(علیه السلام) گفت: «امسال به مکه خواهم رفت و علی بن موسی را گرفته، نزد پدرش می فرستم (او را می کشم).

۱۸۵. صف (۶۱)/۳.

۱۸۶. العقد الفرید ۱/۵۱.

۱۸۷. تاریخ یعقوبی ۲/۴۲۳.

۱۸۸. همان/۴۰۸.

۱۸۹. عیون اخبار الرضا ۱/۱۰۹.

زمانی که این خبر را به امام رضا(علیه السلام) رساندند، فرمود: او به من صدمه نخواهد زد.^(۱۹۰)

يك بار که امام رضا(علیه السلام) از سوی هارون الرشید احضار شده بود، به همراهان خود فرمود: او (هارون) مرا برای [اجرای اندیشه شوم خود] و بلایی سترگ فرا خوانده است [، اما] به خدا سوگند، او نمی تواند کاری که بر من ناگوار باشد در حق من انجام دهد.

چون امام رضا(علیه السلام) بر هارون وارد شد، هارون او را گرامی داشته، از حضرتش خواست تا نیاز خانواده اش را بنویسد [و به خلیفه بدهد] و چون از نزد هارون بیرون شد، هارون گفت: «من [چیزی را] می خواستم و خداوند [چیز دیگری] خواست و آنچه خداوند خواست خیر بود».^(۱۹۱)

امام رضا(علیه السلام) همچنان از سوی جاسوسان هارون زیر نظر بوده، آنان گفتار، رفتار و دیدارهای او را به اطلاع هارون می رساندند. از این رو امام رضا(علیه السلام) چنان برخوردی محتاطانه داشت تا مأمون از جانب او تهدیدی و خطری احساس نکند.

دوم: خودکامگی

هارون الرشید، حکومت و خلافت را به انحصار خود درآورد و آن را به صورت موروثی میان سه فرزند خود قرار داد. او علیرغم این که محمد (امین) را شایسته خلافت نمی دانست، اما برای دلجویی از «زبیده» مادر امین و خشنودی اش محمد را به ولایت عهدی خویش برگزید. هارون ضمن اعتراف به بی کفایتی محمد، انتخاب او را توجیه کرده، گفت: «محمد را مقدم داشتم... و نيك می دانم که او دنبال رو هوای نفس خود بوده، هر چه در دست داشته باشد، بر باد داده، نظر کنیزکان و زنان را [در امور حکومتی] دخالت می دهد و اگر «ام جعفر» (زبیده) نبود و بنی هاشم بدو متمایل نبودند، عبدالله (مأمون) را مقدم می داشتم».^(۱۹۲)

۱۹۰. اثبات الوصیه/ ۱۷۴.

۱۹۱. بحار الانوار ۴۹/ ۱۱۶ (به نقل از: مهج الدعوات).

۱۹۲. تاریخ الخمیس ۲۶/ ۳۳۴.

هارون فقط به دلیل علاقه «زبیده» به امین او را برگزیده، به پیامدهای این انتخاب نیندیشید و فجایعی که در نتیجه رقابت میان امین و مأمون بر سر مسلمانان نازل می شد، او را دستخوش هیچ نگرانی نمی کرد. در نتیجه این انتخاب نامبارك و رقابت آن دو بر سر حکومت، هزاران تن از مسلمانان در جنگی خونین طعمه مرگ شدند و دارایی مسلمانان هزینه این جنگ شد.

از دیگر مظاهر استبداد هارون، سپردن مناصب حکومتی و نظامی به خویشاوندان، یاران نزدیک و متملقان بود. او همین سه ویژگی را شرط شایستگی برای پذیرش مسئولیت می دانست و شایستگی های دینی، اخلاقی و مدیریتی از نظر او چندان ارزشی نداشت.

سوم: تهدیدهای خارجی

به گواهی تاریخ، حکومت و سرزمین اسلامی همواره از سوی دشمنان خارجی مورد تهدید قرار داشت. در آغاز روزگار امامت امام رضا (علیه السلام) «خزران» یورش سخت بر مسلمانان برده، هزاران تن از آنان را کشتند و بیش از يك صد هزار زن و مرد را به اسارت گرفتند. تاریخ نویسان درباره این فاجعه گفته اند: «فاجعه ای سترگ بر اسلام رفت که هرگز مانند آن شنیده نشده است».^(۱۹۳)

از سوی دیگر، رومیان در انتظار فرصتی بودند تا بر مسلمانان یورش ببرند و به هر بهانه ای پیمان صلح را نادیده می گرفتند و پس از جنگی خونین، مجدداً پیمان صلحی نوشته می شد. این مسأله شایان توجه است که یورش و لشکرکشی حاکم، به انگیزه نشر مبانی اسلام و توسعه دادن به گستره دولت اسلامی نبوده، بلکه به منظور تأمین تمایلات او برای استیلای بر سرزمین های بیشتری و تحت یوغ در آوردن شمار افزونتری از مردم بود. هدف دیگر حاکم از چنین آتش افروزی ها، سرگرم کردن مسلمانان به جنگ و دور نگاه داشتن آنان از سیاست و برخورد با حاکمیت بود. رفتار و منش هارون و آن شب نشینی ها و زن بارگی های او خود بهترین گواه بر این مدعاست، زیرا آنان که برای اسلام و مسلمانان دل می سوزانند، هرگز به کنیزکان و شب نشینی های آن چنانی و نیز به خوشگذرانی ها و تجمل گرایی نمی پردازند.

چهارم: آشفتگی در جبهه داخلی

سیاست های نادرستی که هارون در آغاز حکومت خود در پیش گرفت، جبهه داخلی را دستخوش نابسامانی و آشفتگی کرد. سال ۱۸۴ق. شاهد شورش «ابو عمرو، حمزه شاری» بود که تا سال ۱۸۵ق. ادامه داشت. هارون الرشید پس از آن که ده هزار تن از یاران و همراهان ابو عمرو را کشت، توانست این شورش را سرکوب کند. در همین سال مردم طبرستان، والی منصوب از سوی هارون را کشتند.

دومین شورش «ابو الخصیب» از دیگر رخدادهای این سال بود. او توانست بر «نسا»، «ابیورد»، «طوس» و «نیشابور» چیره شود. سپس به سوی «مرو» و «سرخس» لشکرکشی کرد و کار او بالا گرفت. این شورش در سال ۱۸۶ق. و پس از کشته شدن هزاران تن از دو طرف سرکوب شد.^(۱۹۴)

سال ۱۸۷ق. سال گسترش شکاف در جبهه داخلی بود، زیرا هارون الرشید «برمکیان» را که ارکان حکومت و پایه گذاران آن بوده^(۱۹۵) و در سرکوب دشمنان و مخالفان عباسیان نقشی چشم گیر داشتند، از دم تیغ گذراند.

در همین سال هارون بن عبدالملک بن صالح بن علی عباسی را به زندان افکند، چرا که پسرش علیه او سعایت کرده، مدعی بود که او در پی دست یابی به خلافت و مدعی آن است.^(۱۹۶)

«ابراهیم بن عثمان بن نهیک» که به خونخواهی برمکیان قیام کرده بود، در همین سال و به دست هارون کشته شد.^(۱۹۷)

سال ۱۸۹ق. شاهد رفتن هارون به ری بود، چرا که به او اطلاع داده شد «علی بن عیسی بن ماهان» والی خراسان، علیه او پرچم مخالفت برافراشته است و از دیگر سو ارتباط هارون با مردم خراسان قطع شده بود [و او می بایست به دیدار آنان برود]. پس از چهار ماه و در حالی که والی خراسان همچنان در منصب خود بود، هارون به بغداد بازگشت.^(۱۹۸)

۱۹۴. تاریخ طبری ۸/ ۲۷۲ - ۲۷۳.

۱۹۵. همان/ ۲۸۷.

۱۹۶. الکامل فی التاریخ ۶/ ۱۸۰.

۱۹۷. همان/ ۱۸۶.

۱۹۸. همان/ ۱۹۱ - ۱۹۲.

هارون شتابان و بی تأمل متصدیان دستگاه های حساس دولتی را عزل می کرد. به عنوان مثال، منصب فرماندهی شرطه را به هشت تن سپرد و [به هر بهانه ای] یکی را عزل و دیگری را جای او می نشاند.^(۱۹۹)

این سیاست غلط و ناکارآمد هارون به سست و کمرنگ شدن رابطه امت و حاکم انجامید و او را منفور همگان کرد. زمانی که هارون الرشید در مکه از کنار «فضیل بن عیاض» گذشت، فضیل گفت: «مردم، این [مرد] را ناخوش داشته، از او گریزانند».^(۲۰۰) به يك سخن اوضاع سیاسی ای که هارون با آن دست و پنجه نرم می کرد، سبب شده بود تا از کشتن امام رضا(علیه السلام) چشم پوشی کند، زیرا روزگاری از کشتن پدرش در زندان نمی گذشت. از سوی دیگر در روزگار امام رضا(علیه السلام) از قیام های علویان - که اگر وجود داشت، به یقین امام رضا(علیه السلام) مسئول پیامدهای آن شناخته می شد - خبری نبود. امام رضا(علیه السلام) در این دوره به اصلاح آرام اوضاع موجود می پرداخت که از آن جمله، تفهیم و بیان مفاهیم مسالمت آمیز سیاسی به دور از اعتراض های آشکار بود.

۲. اوضاع سیاسی در روزگار محمد (امین)

امام رضا(علیه السلام) پنج سال از دوران امامت خود را (۱۹۳ - ۱۹۸ ق.) با محمد امین معاصر بود. در این دوره محمد امین علیه امام رضا(علیه السلام) به ویژه و اهل بیت(علیهم السلام) به طور عموم اقدامی نکرد و در صدد کشتن او و دیگر علویان برنیامد. تاریخ نگاران حتی لفظی از او نقل نکرده اند که از آن چنین تصمیمی استشمام شود. البته این تصور دور از ذهن نیست که اوضاع و شرایطی که امین در آن قرار گرفته بود، اجازه چنین اقدامی را به او نمی داد. او در آغاز حکومتش با برادرش عبدالله مأمون دچار چالش و نزاع شد که در نهایت به تجزیه سرزمین های اسلامی به دو بخش انجامید. هر يك از آن دو با تمام تشکیلات اداری - نظامی و یاران و پیروان و اموالی که به آن ها می رسید بر يك بخش از گستره اسلامی فرمان می راند. در سال ۱۹۴ ق. مردم «حمص» علیه حکومت عباسیان سر به شورش برداشتند. فرمانده سپاه امین پس از کشتن بزرگان حمص و زندانی کردن مردم آن سامان، به آتش

۱۹۹. تاریخ یعقوبی ۲/ ۴۲۹.

۲۰۰. تاریخ بغداد ۱۴/ ۲.

کشیدن نواحی و اطراف آن و به يك سخن، به بهای جان بسیاری از مردم و نابودی اقتصاد آن منطقه توانست شورش مردم حمص را سرکوب کند.

در همین سال امین فرمان داد تا خطیبان ولایت عهدی فرزندش «موسی» را بر فراز منبرها اعلام کنند. آن گاه از مأمون خواست تا موسی را در ولایت عهدی بر خود مقدم دارد، اما مأمون نپذیرفت.

در سال ۱۹۵ق. امین به منظور جنگ با برادرش مأمون سپاهی به خراسان گسیل داشت که سپاه او با شکست روبرو شد، اما امین تا سال ۱۹۷ق. کار لشکرکشی به خراسان را دنبال کرد، ولی هیچگاه سپاه امین نتوانست بر خراسان چیره شود و هر بار شکست خورده بازگشت. سپاه مأمون، لشکر شکست خورده امین را تا بغداد دنبال کرده، مدت يك سال بغداد را در محاصره کامل خود درآورد.

در سال ۱۹۸ق. و پس از جنگی خونین که ده ها هزار تن از دو طرف را به کام مرگ فرستاد، سپاهیان مأمون بر بغداد چیره شده، امین و یاران او که در کنار او بودند کشته شدند و اينك مأمون حاکم بلامنازع سرزمین های اسلامی شده بود.^(۲۰۱)

پیدایش چنین اوضاعی فرصت تعقیب و زیر نظر گرفتن امام رضا(علیه السلام) و دیگر علویان را از حاکمیت گرفته بود. امام رضا(علیه السلام) نیز فرصت به دست آمده را مغتنم شمرده به اموری پرداخت، از جمله:

- اصلاح جامعه اسلامی و پالودن آن از نابسامانی ها و فسادها در حد توان;

- اقدام به گسترش پایگاه تشیع در میان مردم;

- نشر مفاهیم و اندیشه های عاری از کژی.

در این دوره علویان به تجدید ساختار نظامی پرداختند تا برای مراحل و دوره هایی که در پیش است و شرایطی که حاکمیت و امت اسلامی در کنار هم آن را تجربه خواهند کرد، خود را آماده کنند.

بخش سوم

نقش امام رضا (علیه السلام) پیش از ولایت عهدی

امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) مورد توجه فقیهان و قبله قلوب جویندگان دانش بود. حضرتش بر این جایگاه خود گواهی داده، فرمود: در «روضه» می نشستم و شهر مدینه آکنده از عالمان بود، اما هر گاه یکی از آنان در مسأله ای دچار مشکل و سرگشتگی می شد، همگان مرا حریف آن دانسته، مسأله را نزد من می فرستادند و من پاسخ آن را می دادم.^(۲۰۲)

آن بزرگوار به یاران خود می فرمود تا درك و تعقل مردم را سنجیده، در حد توان و فهم شان آنان را با مسائل اعتقادی آشنا کنند. در یکی از این موارد حضرتش به «محمد بن عبید» فرمود: به «عباسی» بگو: از گفت و گو درباره توحید و مسائلی مانند آن دست بردار و با مردم درباره آنچه می دانند [و آن را درك می کنند] سخن بگو و از چیزی که نمی دانند [و درك آنان بدان نمی رسد و از شناخت آن ناتوان باشند] خودداری کن.^(۲۰۳)

امام رضا (علیه السلام) و اصلاحات فکری و دینی

امام رضا (علیه السلام) ماهیت توطئه ای را که برای به آشفتگی کشاندن خرد و باور مسلمانان تدارك دیده شده بود، روشن کرده، قاعده ای کلی از شیوه و عملکردهایی که دشمنان اسلام برای خدشه دار کردن اندیشه ها و مفاهیم اسلامی در پیش گرفته بودند، به دست داده، فرمود:

مخالفان و دشمنان ما سه دسته اخبار و روایات در فضایل ما جعل کرده اند: غلوّ درباره ما، کوتاهی و نارسایی در امر (امامت) ما و بدگویی آشکار از دشمنان ما. پس هر گاه مردم مطالبی آمیخته به غلوّ درباره ما بشنوند، شیعیان ما را تکفیر کرده، آنان را معتقد به الوهیت ما خواهند خواند و چون روایات تقصیر و کوتاهی را ببینند، آن کوتاهی را از ما خواهند دانست و زمانی که بدگویی صریح و بی پرده، همراه با ذکر نام دشمنان ما بشنوند، ما را با ذکر نام به بدی یاد خواهند کرد.^(۲۰۴)

۲۰۲. اعلام الوری ۲/ ۷۴؛ کشف الغمه ۳/ ۱۰۷ (به نقل از: اعلام الوری ۲/ ۶۴) و بحارالانوار ۴۹/ ۱۰۰.

۲۰۳. التوحید/ ۹۵.

۲۰۴. عیون اخبار الرضا ۱/ ۳۰۴.

امام(علیه السلام) در برخورد با چنین آشفتگی و نابسامانی فکری چندین روش را برگزید که ذیلاً تبیین می شود:

نخست: پاسخ به انحراف های فکری

امام رضا(علیه السلام) به منظور گسستن پیوند منحرفان با تمام گونه های انحرافات فکری، گام به میدان مبارزه نهاد. حضرتش تمام جوانب جریان های انحراف و جریان سازان منحرف را در نظر گرفته، گاهی اصل جریان را و زمانی جریان سازان و افرادی را که تحت تأثیر آن قرار گرفته بودند مورد نقد قرار داده، آنان را به مردم می شناساند و به تنویر افکار مسلمانان می پرداخت. یکی از این تفکرهای منحرف که جای پای در جامعه آن روز داشت و کسانی را نیز جذب کرده بود، جریان «مشبّه» بود که خداوند - عزّوجلّ - را به اشیاء تشبیه می کردند.

امام رضا(علیه السلام) در ردّ باور و اعتقادات آنان فرمود:

بار خدایا، قدرت بی هیچ سستی [و کاستی] آشکار شد، اما [آنان] در حق تو چهل و نابخردی ورزیده [بر همین اساس و به اندازه درک خود] تو را بزرگ خواندند [و نه آن گونه که شایسته آنی و در عین حال] تو را آن سان که توصیف کرده اند بزرگ نداشتند. پس من - ای خدای من - از آنان که تو را در شکل خلقت جست و جو می کنند، بیزارم [، چرا که] چیزی همانند تو نیست. (۲۰۵)

او همچنین در ردّ «جبریون» و «مفوضه» فرمود:

هر کس مدعی شود که خداوند افعال ما را انجام می دهد و ما را بدان [عمل غیر ارادی] کیفر می کند، قائل به «جبر» است و هر کس بگوید: خدای - عزّوجلّ - امر آفرینش و تقسیم روزی را به حجت های خود - که درود بر آنان باد - سپرده است، قائل به «تفویض» است. [و بدانید که] قائل به «جبر» کافر است و قائل به «تفویض» مشرک. (۲۰۶)

امام رضا(علیه السلام) در بسیاری از موارد «غالیان»، «مجسمه» و اصحاب «قیاس» و «تفسیر به رأی» و نیز فرقه های غیر اسلامی، مانند: زندیقان، یهودیان، نصرانیان و ... را رد کرده و نظریه آنان را باطل و مردود خوانده است.

همچنین حضرتش تمام روایاتی را که منحرفان بدان استناد می کردند، مردود شمرده، و باطل بودن انتساب این دسته از روایات به رسول الله(صلی الله علیه وآله) را بر همگان روشن و آشکار کرد و مسلمانان را با روایات صحیح و غیر جعلی آشنا فرمود.

در روایتی که ساخته و پرداخته دشمنان بوده اسلام و به رسول خدا نسبت داده شده، آمده است: خدای - تبارک و تعالی - هر شب جمعه به آسمان دنیا می آید.

حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در رد و باطل شمردن این روایت می فرماید:

خدا لعنت کند کسانی را که کلمات را از جای خود برمی گردانند. به خدا سوگند رسول خدا(صلی الله علیه وآله)چنین چیزی نگفت، بلکه فرمود: در ثلث آخرین هر شب و در آغاز شب جمعه، خداوند فرشته ای به آسمان دنیا فرو می فرستد و بدو فرمان می دهد تا بانگ برآورد: آیا درخواست کننده ای هست تا بدو عطا کنم؟ آیا توبه کننده ای هست تا توبه او را بپذیرم؟ آیا استغفار کننده ای هست تا از او درگذرم؟... این حدیث را پدرم از پدرانش نقل کرده و آنان از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند.(۲۰۷)

حضرت رضا(علیه السلام) به همین اندازه از مذمت و برملا کردن اندیشه باطل گروه های منحرف بسنده نکرده، بلکه از مؤمنان می خواست تا با منحرفانی چون: جبریون، مفوضه و غالیان به طور کامل قطع رابطه کنند تا بدین ترتیب امت را از تأثیرپذیری از افکار ناسالم آنان دور و از گزند آنان ایمن سازد. او بیانات و رهنمودهای خود را گاهی با استناد به احادیث و آموزه های اجداد خود مستند می کرد و زمانی خود ارائه رهنمود می کرد.

او در روایت دیگری فرموده است:

هر کس مدعی شد که خداوند بندگان خود را به گناه کردن مجبور می کند و آنان را به انجام کاری که در توان شان نباشد و می دارد، ذبیحه او را (حیوانی که او سر می برد) نخورید، گواهی اش را نپذیرد، او را به امامت نماز خویش برنگزینید و چیزی از زکات به او ندهید.(۲۰۸)

امام رضا(علیه السلام) درباره قطع رابطه و متارکه با غالیان و مفوضه فرموده است:

«الغلاة کفار، و المفوضة مشرکون، مَنْ جالسهم أو خالطهم أو واکلهم، أو شاربهم، أو واصلهم، أو تزوجهم، أو تزوج منهم، أو آمنهم، أو انتمنهم علی أمانة، أو صدق حدیثهم، أو أعانهم بشطر كلمة خرج من ولاية الله - عزوجل - و ولاية رسول الله(صلی الله علیه وآله) و ولايتنا أهل البيت(علیهم السلام)»؛

غالیان کافرند و مفوضه مشرک. هر کس با آنان همنشینی کند، معاشرت داشته باشد، با ایشان بر یک خوان بنشیند، در حق آنان نیکی کند، به آنان همسر دهد یا از ایشان همسر گزیند، امان شان دهد،

امانتی به آنان بسپارد و ایشان را امین بداند، گفتار ایشان را راست بخواند و یا به نیم کلمه ای آنان را یاری کند، از حریم دوستی خدا و رسول خدا و ما اهل بیت (علیهم السلام) خارج شده است.^(۲۰۹) در روایتی دیگر، حضرتش از قطع رابطه با تمام گروه های غالیان سخن گفته، فرموده است:

«لَعَنَ اللَّهُ الْغَلَاةَ أَلَا كَانُوا يَهُودًا، أَلَا كَانُوا مَجُوسًا، أَلَا كَانُوا نَصَارَى، أَلَا كَانُوا قَدَرِيَّةَ، أَلَا كَانُوا مَرْجَنَةَ، أَلَا كَانُوا حُرُورِيَّةَ... لَا تَقَاعِدُوهُمْ وَلَا تَصَادِقُوهُمْ، وَابْرَأُوا مِنْهُمْ بَرِّئَ اللَّهُ مِنْهُمْ»^(۲۱۰)

خدا غالیان را لعنت کند که همانند یهودیان، نصرانیان، مجوسان، قدریان، مرجئه، حروریه (خوارج) هستند. با آنان مجالست و دوستی نکنید و از ایشان بیزاری جویید که خداوند از آنان بیزار است. از دیگر گروه ها و فرقه هایی که امام رضا (علیه السلام) در برابر آنان موضع گیری می کرد، فرقه «واقفیه» بود. در این جا به اختصار به موضع گیری امام (علیه السلام) علیه «واقفیه» می پردازیم.

پس از به شهادت رسیدن امام کاظم (علیه السلام) امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به شماری از وکلای امام کاظم (علیه السلام) دستور داد تا اموالی که به عنوان نمایندگی امام کاظم (علیه السلام) در اختیار داشتند برای امام رضا (علیه السلام) بفرستند، اما آنان طمع ورزیده، به انگیزه استفاده فردی از این اموال پاسخ دادند: «پدرت - که درود خدا بر او باد - نمرده، همچنان زنده است و به امر امامت می پردازد و هر کس او را مرده بخواند ادعایی باطل کرده [و سخنی ناراست بر زبان رانده] است».^(۲۱۱)

این ها توانستند در راه ترویج اندیشه خود مبنی بر این که «امام کاظم (علیه السلام) نمرده است و همو امام منتظر است» عده ای از مردم را با خود همدل و همصدا کنند. امام رضا (علیه السلام) می بایست در نخستین مرحله از برخورد با این اندیشه ویرانگر، ثابت می کرد که پدرش حضرت کاظم (علیه السلام) به دیدار حق شتافته است و به همین منظور گام به میدان مبارزه با این پدیده شوم فکری نهاد و با روش های گوناگونی به رویارویی با آنان پرداخت. این در حالی بود که حاکمیت، از افکار مخربی همانند افکار واقفیه حمایت کرده، آنان را در تداوم فعالیت شان تشویق می کرد تا از این رهگذر رشته های

۲۰۹. همان/ ۲۰۳.

۲۱۰. همان/ ۲۰۲.

۲۱۱. طوسی، الغیبه/ ۶۵ حدیث ۶۷ و بحارالانوار ۴۸/ ۲۵۳ (به نقل از: الغیبه/ ۶۵).

دوستی و همدلی که دوستان و شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) را به یکدیگر پیوند می داد از هم بگسلاند.

امام رضا (علیه السلام) با درک و شناخت کاملی که از دشمن و توطئه های او داشت راه چاره را در آن دید تا به منظور از میان برداشتن واقفیه و اندیشه پلید آنان، به طور آشکار با این جریان برخورد کند. از این رو حضرتش، در برابر یاران و اصحاب خود، واقفیه را لعنت کرده، فرمود: خدای آنان را لعنت کند که دروغی بس بزرگ پرداخته و ساخته اند.^(۲۱۲) آن گاه امام رضا (علیه السلام) دوستان و شیعیان و دیگر مسلمانان را از مراوده و معاشرت با واقفیه منع کرد، باشد که آنان از عقاید ناسالم خود دست کشیده، عقب نشینی کنند. [يك بار] امام رضا (علیه السلام) به «محمد بن عاصم» فرمود: شنیده ام که با واقفیه مجالست داری؟

محمد گفت: فدایت گردم، آری، اما مخالف آنان هستم.

امام (علیه السلام) فرمود: با آنان همنشینی مکن.^(۲۱۳)

امام رضا (علیه السلام) در پاسخ شخصی که درباره واقفیه پرسیده بود، فرمود: واقفی از حق دوری جسته و بر گناه پای فشاری می کند و اگر با این حال بمیرد جایگاهش دوزخ است که فرجامی بس بد است.^(۲۱۴)

همچنین حضرتش مسلمانان را از دادن زکات به واقفیه منع فرمود. «یونس بن یعقوب» می گوید: «به ابوالحسن رضا (علیه السلام) گفتم: [اجازه دارم] به کسانی که معتقدند پدرت همچنان زنده است زکات بدهم؟ امام (علیه السلام) فرمود: به ایشان [زکات] ندهید که آنان کافر، مشرک و زندیق می باشند.^(۲۱۵)

بدین ترتیب امام رضا (علیه السلام) توانست از فعالیت و گسترش افکار آنان در میان یاران و دوستان اهل بیت (علیهم السلام) جلوگیری کند، اما دنیاپرستان و پیروان امیال نفسانی این اندیشه نادرست و ویرانگر را پذیرفتند تا بتوانند آن را دستاویزی برای رسیدن به مطامع خود سازند.

۲۱۲. رجال کشی/ ۴۵۸/ حدیث ۸۶۸.

۲۱۳. همان/ ۴۵۷/ حدیث ۸۶۴.

۲۱۴. همان/ ۴۵۵/ حدیث ۸۶۰.

۲۱۵. همان/ ۴۵۶/ حدیث ۸۶۲.

دوم: نشر افکار سالم

پس از آن که امام رضا(علیه السلام) با هدف به محاصره در آوردن افکار منحرفان و طرد آن از سوی مردم، آن را باطل و مردود خواند و از مسلمانان خواست تا با پایه گذاران این جریان ها و معتقدان به این نظریه ها و آنان که از این جریان تأثیر پذیرفته بودند، قطع رابطه کنند. از دیگر سو خود به نشر افکار و اندیشه های سالم پرداخت تا از این راه حلقه محاصره همه جانبه را بر این اندیشه منحرف تنگ و تنگتر کند. از این رو امام(علیه السلام) تفسیر آن دسته از آیات قرآن را که به اصول و مبانی اعتقادی و شریعت اسلام می پرداخت در برنامه تبلیغی - اصلاحی خویش گنجانده. برنامه دیگر امام رضا(علیه السلام) نشر احادیث و معارفی بود که از پدران گرامی آن حضرت و نیز از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل شده بود تا این آیات و روایات، افکار و تصورات مسلمانان را شکل دهد. حضرت با این هدف، هیچ فرصتی را برای تبیین اندیشه سالم و پاک و مفاهیم صحیح شریعت از دست نمی داد. یکی از مواردی که امام رضا(علیه السلام) بسیار بر آن تکیه داشت و در مباحثات او جایگاه ویژه ای داشت، مبحث توحید بود. در این جا بخشی از بیان امام(علیه السلام) را می خوانیم.

امام رضا(علیه السلام) حد توحید را چنین بیان فرموده است:

«حسبنا شهادة أن لا إله إلا الله أحداً صمداً لم يتخذ صاحبة ولا ولداً، قَيُوماً
سميعاً بصيراً قوياً قائماً باقياً نوراً، عالماً لا يجهل، قادراً لا يعجز، غنياً لا يحتاج، عدلاً
لا يجور، خلق كل شيء، ليس كمثله شيء، لا شبه له، ولا ضد، ولا ند، ولا كفو»؛^(۲۱۶)

[در اقرار به یگانگی خداوند] همین ما را بس است که گواهی می دهیم: خدایی جز خدای یگانه نیست که صمد است و همسر و فرزندی نگزیده، پاینده، شنوا، بینا، قوی، ماندگار و نور است. دانایی که نادانی در او راه نیابد، توانایی است که ناتوان نشود، بی نیازی است که نیازمند نگردد، دادگری است که ستم روا ندارد و خالق همه چیز است و مانند و شبیهی، ضد و شریکی و همتایی ندارد.

سپس امام رضا(علیه السلام) کسانی را که درباره توحید خداوند سخن گفته اند، به سه دسته تقسیم کرده، فرمود:

مردم در توحید، سه راه پیموده اند: [گروهی آن را] نفی، [کرده]، گروهی با تشبیه خداوند به اشیاء یا اشخاصی، او را اثبات کرده [و گروهی یگانگی خدا را] بدون تشبیه [اثبات کرده اند]. بنابراین، نفی

خداوند و اثبات او با تشبیه روا نباشد و راه راست در راه سوم؛ یعنی اثبات وجود خداوند بدون تشبیه او [به موجودات] است.^(۲۱۷)

از امام رضا(علیه السلام) درباره «جبر» و «اختیار» پرسیده شد: «آیا خداوند بندگان را به کاری هایی که در توانشان نباشد مکلف می کند؟

امام(علیه السلام) فرمود: او دادگتر از آن است [که چنین ستمی بر آنان روا دارد].

سؤال شد: آیا بندگان می توانند هر چه بخواهند بکنند؟

امام(علیه السلام) پاسخ داد: آنان ناتوانتر از آن هستند [که هر چه بخواهند بکنند].^(۲۱۸) بدین ترتیب می بینیم که نشر افکار اسلامی، اصلی اساسی و ابزاری کارآمد در اصلاح فکری جامعه است، زیرا اندیشه، نظریه و قانون گذاری باطل از میان برداشته، قانون، اندیشه و نظریه صحیح جایگزین آن ها می کند و این همان چیزی است که مصلحان حقیقی در راه ایفای آن، هر سختی را به جان خریده اند.

سوم: ارجاع امت به عالمان

پس از آن که دامنه پایگاه مردمی اهل بیت(علیهم السلام) گسترش یافت و دیدار امام رضا(علیه السلام) در هر زمان سخت می نمود، آن حضرت مردم را برای فراگیری احکام و دستور دین به عالمان ارجاع می داد. از «عبد العزیز بن مهدی» نقل شده است که گفت: «به [علی بن موسی]الرضا گفتم: هر گاه که بخواهم نمی توانم به دیدارت بیایم. احکام و دستور دین را از که فرا بگیرم؟

امام(علیه السلام) فرمود: [احکام دین خود را] از «یونس بن عبدالرحمن» فراگیر.^(۲۱۹)

در سراسر گستره اسلامی فقیهانی بودند که از امام(علیه السلام) پیروی می کردند. امام رضا(علیه السلام) یاران خود و دیگر مسلمانان را در مسائل اعتقادی و احکام شرعی مورد ابتلا به ایشان ارجاع می داد که «احمد بن محمد بزندی»، «محمد بن فضل کوفی»، «عبدالله بن جندب بجلی» و «حسین بن سعید اهوازی» از آن جمله بودند.

امام رضا(علیه السلام) از کار و فعالیت راویان غفلت نمی ورزید و همواره آنان را زیر نظر داشت تا مبادا به دروغ، روایتی را به پدرانیش نسبت دهند. او در برخورد با وضاعان هرگز راه مسامحه در پیش نمی گرفت. حضرتش درباره «یونس» مولای

«علی بن یقظین» می فرمود: خدایش لعنت کند که بر پدرم دروغ بست (روایتی دروغین را به پدرم نسبت داد). (۲۲۰)

اصلاحات اقتصادی

از آن جا که امام رضا (علیه السلام) در رأس قدرت و حاکمیتی قرار نداشت تا بتواند به پشتوانه آن به اصلاحات اقتصادی دست بزند، لذا به نشر مفاهیم و آموزه های اسلامی در زمینه حیات اقتصادی و نظام اقتصادی اسلامی پرداخت. او تمام احکام اقتصادی اسلام را در رساله ای طولانی گرد آورد. امام (علیه السلام) در این رساله، تخلف از شیوه اقتصاد اسلامی را از گناهان کبیره دانسته و مرتکب آن را مستحق کیفر خواند که از آن جمله است:

و دوری جستن از گناهان کبیره است که آن... خوردن مال یتیم به ستم... و خوردن ربا و مال حرام پس از آگاه شدن از حرمت آن، قمار کردن و کم فروشی، چه در ترازو، چه در پیمانه... و حبس حقوق مردم بدون این که در پرداخت آن عسر و حرجی باشد... و اسراف می باشد. (۲۲۱)

امام رضا (علیه السلام) به پرداختن زکات که یکی از منابع اقتصادی در شریعت است فرا می خواند و می فرمود:

خداوند به انجام سه چیز امر فرمود که با سه چیز دیگر قرین است: به [گزاردن] نماز و [دادن] زکات امر نمود. پس هر کس نماز گزارد، اما زکات ندهد نمازش پذیرفته نخواهد شد. (۲۲۲)

آن حضرت پیامدهای منفی بدکاری ها و حق کشی ها، از جمله ندادن زکات را بیان کرده، می فرمود:

هر گاه والیان دروغ گویند آسمان باران خود را دریغ کند، و اگر سلطان ستم روا دارد دولت، حقیر و خوار شود و اگر از دادن زکات دریغ شود دام ها بمیرند. (۲۲۳)

امام رضا (علیه السلام) هماره به رساندن زکات به مستحقان آن تشویق می کرد. چون از آن حضرت درباره دادن زکات به غیر مؤمن پرسیده شد، حضرت فرمود: نه و زکات فطره [نیز روا نباشد]. (۲۲۴)

۲۲۰. بحار الانوار ۴۹ / ۲۶۱ - ۲۶۲ (به نقل از: السرائر ۳ / ۵۸۰).

۲۲۱. تحف العقول / ۳۱۶.

۲۲۲. عیون اخبار الرضا ۱ / ۲۵۸.

۲۲۳. وسائل الشیعه ۹ / ۳۱ (به نقل از: شیخ طوسی، امالی ۱ / ۷۷).

۲۲۴. همان / ۳۳۹ (به نقل از: کافی ۳ / ۵۴۷).

و نیز می فرمود: و زکات فطره واجب است... دادن آن جز به اهل ولایت (شیعیان) جایز نیست، زیرا [زکات] واجب است.^(۲۲۵)

آنچه از زبان امام رضا(علیه السلام) ذیلا نقل می شود، نشان می دهد که چگونه حاکمان اموال مسلمانان را به غارت برده و بی هیچ محدودیتی و مانعی شرعی آن ها را صرف هوس های خود می کردند. حضرت رضا(علیه السلام) به منظور رویارویی با چپاولگری های حاکمان جور از مردم می خواست تا خمس اموال خود را به امامان بر حق برسانند و از دادن آن به حاکمی که منصب خلافت را غصب کرده و به ناحق بر آن تکیه زده، خودداری کنند. آن حضرت در پاسخ یکی از بازرگانان فارس نوشت: [بدان که [تصرف در مالی جایز و رواست که از راهی که خداوند روا داشته [به دست آید]. خمس، ما را بر ادای بدهی و هزینه زندگی خانواده و موالی مان یاری می دهد و [به وسیله آن] بخشش کرده، آبروی خویش را در برابر آن کس که از یورش او بیم داریم، حفظ می کنیم، پس آن را از ما دریغ مکنید. [آگاه باشید که] دادن خمس کلید روزی شما و مایه پاک شدن گناهانتان است.^(۲۲۶)

آن حضرت مردم را به همراهی و همیاری اقتصادی فرا خوانده، بدان تشویق و ترغیب می کرد. او در این باره فرموده است: سخاوتمند از خوان مردم می خورد تا مردم نیز از خوان او بخورند.^(۲۲۷)

[یکبار] امام رضا(علیه السلام) به علی بن یقطین فرمود: تأمین نیازهای زندگی کاهلی و خانواده اش را تضمین کن تا من بهشت را برای تو تضمین کنم.^(۲۲۸)

امام رضا(علیه السلام) با اسراف سخت مخالفت می کرد. از «یاسر خادم» نقل است که می گفت: «روزی غلامان مشغول خوردن میوه بودند، اما میوه ها را نیم خورده دور می انداختند. امام رضا(علیه السلام) که این صحنه را می دید، به آنان فرمود: سبحان الله، اگر شما [از این میوه ها] سیر و بی نیاز شده اید، هستند کسانی که بدان نیازمند باشند.^(۲۲۹)

حضرت هر چه را به دست می آورد میان فقیران و مستمندان تقسیم می کرد و در [یک] روز عرّفه هر چه داشت به آنان داد.^(۲۳۰)

۲۲۵. همان/ ۳۳۹.

۲۲۶. همان/ ۵۳۸ (به نقل از: کافی ۱/ ۴۶۰).

۲۲۷. فرائد السمطين ۲/ ۲۲۳.

۲۲۸. رجال کشی/ ۴۳۵/ حدیث ۸۲۰.

۲۲۹. کافی ۶/ ۲۹۷.

۲۳۰. بحار الانوار ۴۹/ ۱۰۰ (به نقل از: مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۹۰).

در چنان شرایطی که بر جامعه اسلامی حاکم بود، حضرت رضا(علیه السلام) در بخشش و صدقه دادن چونان الگویی بود که امت اسلامی بدو اقتدا می کرد و روش او را چونان میزانی برای سنجش میان دو خط مشی اقتصادی به کار می گرفت؛ خط اقتصادی اهل بیت(علیهم السلام) و شیوه ای که حاکمان در عرصه اقتصاد به کار بسته، بیت المال مسلمانان را تیول خود دانسته، هر گونه که خوش داشتند از آن استفاده می کردند.

از دیگر مواردی که امام رضا(علیه السلام) با آن سخت مبارزه می کرد، تصوف و برداشت های غلط و مفاهیم نادرستی بود که از زهد ارائه می شد؛ همان چیزی که پایه گذاران آن، از حمایت های بی دریغ حاکمان بهره مند بودند، چرا که با این مکتب های گمراه کننده مردم را سرگرم کرده، از عرصه سیاست و اقتصاد و نیز از مطالبات شان و فراخوان به ایجاد تعادل اقتصادی، دور می کردند. با اندک تأملی در زندگی این مکتب سازان می بینیم که بر خلاف ادعاهایی که داشتند و مردم را بدان فرا می خواندند، خود از خوان رنگین حاکمان می خوردند و از اموال به یغما رفته مسلمانان که در دست خلیفگان بود برخوردار بودند، آن سان که گویی هرگز مفهوم زهد و تصوف را نشناخته و این واژه ها را نشنیده اند. همین مدعیان با آن رفاه و آسایشی که به برکت «جعل» خود بدان دست یافته بودند، بر امام رضا(علیه السلام) خرده می گرفتند و چنین وانمود می کردند که از دنیا دل بریده اند. از دیگر سو با درنگ در زندگی امام رضا(علیه السلام) او را سرآمد زاهدان واقعی می یابیم، چرا که حضرتش در خانه خود و دور از چشم اغیار، در تابستان بر حصیر می نشست و در زمستان، فرش از موئی بز[زیرانداز خود کرده، همواره جامه های خشن پشمی بر تن می کرد و چون به میان مردم می رفت لباس های گرانبها و فاخر می پوشید. (۲۳۱)

جمعی از صوفیان بر امام رضا(علیه السلام) وارد شده، به حضرتش گفتند: «امامت از آن کسانی است که خوراکی خشك و ناگوار بخورند، جامه خشن بپوشند، بر الاغ سوار شوند و به دیدار بیماران بروند!

امام رضا(علیه السلام) به آنان فرمود: یوسف(علیه السلام) پیامبر بود [، اما] لباس دیبای زربفت بر تن می کرد، بر بالش های فرعون تکیه می زد و فرمان می راند. آنچه از امام خواسته شده است دادگری است و چون سخن گوید راستی در پیش گیرد و آن گاه که قضاوت کند دادگری ورزد و زمانی که وعده دهد بدان عمل کند. [و بدانید که] خداوند لباسی و خوراکی را حرام نکرده است. (۲۳۲)

۲۳۱. عیون اخبار الرضا ۲/ ۱۷۸.

۲۳۲. کشف الغمه ۳/ ۱۰۳ (به نقل از: آبی، نثر الدرر) و الفصول المهمه/ ۲۵۴.

بدین ترتیب، امام رضا(علیه السلام) با نفی و مردود خواندن مفاهیم نادرست زهد، گام در میدان مبارزه ای نهاد که طرف دیگر مبارزه، حاکمان و قدرتمندان حامی نشر این باورها بودند و به مخترعان این مفاهیم اجازه فعالیت و ترویج این باورهای غلط را می دادند.

اصلاحات اخلاقی

اخلاق، از دیگر زمینه های نیازمند اصلاح و ساماندهی بود. از این رو امام رضا(علیه السلام) برای اصلاح و دگرگونی اخلاقی و اجتماعی و ایجاد وضعیتی غیر از وضعیتی که عامه مردم با آن خو گرفته بودند، فرصت های به دست آمده را از دست نمی داد. برای رسیدن به این هدف والا و مصلحانه، شیوه های متعدد تربیتی - اصلاحی در پیش گرفت که ذیلاً بیان می شود:

نخست: دمیدن روح پیروی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

اگر چه حاکمان معاصر امام رضا(علیه السلام) در صورت دخالت امام(علیه السلام) در امور حکومتی و اعتراض به سیاست های آنان، حضرتش را در تنگنا قرار می دادند و حلقه محاصره او را تنگتر می کردند، اما نمی توانستند امام(علیه السلام) را از بیان ویژگی ها و والایی های اخلاق پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به ویژه اخلاق حکومتی آن حضرت، باز دارند. از همین رو حضرت رضا(علیه السلام) پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را به عنوان نمونه بارز بشری که در مقام حاکم، الگوی حاکمان و در مقام دانش الگوی فقیهان و دیگر مسلمانان و گروه ها بود، به همگان می شناساند. او که فرصت را برای دعوت به پیروی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) مناسب یافته بود، روایاتی درباره اخلاق پیامبر(صلی الله علیه وآله) از پدران خود نقل می کرد.

آن حضرت روایتی از امام حسن مجتبی(علیه السلام) از امیرالمؤمنین(علیه السلام) درباره اخلاق پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل کرده، فرمود:

روش رفتاری او (پیامبر«ص»)) در آن بخش از وقتش که به امت می پرداخت چنین بود که: اهل فضل را مقدم می داشت و این وقت را بر اساس برتری ایشان در دینداری به آنان اختصاص می داد. برخی از این افراد يك حاجت و برخی دیگر دو حاجت و گروهی چندین حاجت داشتند.

[پیامبر(صلی الله علیه وآله)] به کار آنان می پرداخت و با خبرگیری از احوال امت و آنچه که باید، ایشان را به کارهایی می گمارد که سامان یافتن آنان در آن می بود. آن گاه می فرمود: حاضران،

غایبان را [از آنچه در این جا گذشت] آگاه کنند. [و ای جمع حاضران،] آن کس که نمی تواند نیاز خود را به اطلاع من برساند شما مرا از نیاز او آگاه کنید... [آن گاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: [رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تنها در موردی زبان به سخن می گشود که به او مربوط بود... بزرگان و کریمان قوم را گرامی داشته، آنان را بر قوم شان می گمارد... جویای حال اصحاب خود می شد و از مردم درباره آنچه در میان ایشان می گذشت پرسش می کرد... بهترین ایشان نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) کسی بود که [در دین و دانش] برتر و خیرخواهی اش برای مسلمانان فراگیرتر بود و آن که همدردی اش نسبت به دیگران بیشتر، منزلتش نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) والاتر بود... خوی نیکوی او همه مردم را دربرگرفته، او برای آنان چونان پدري مهربان بود و در عرصه حق، آنان از نظر او یکسان بودند.

پیوسته گشاده رو و خوش مشرب بود... به سه چیز از مردم کار نداشت: کسی را نکوهش نکرده، از کسی عیب جویی نمی کرد و در پی یافتن و آشکار کردن لغزش و بدی کسی بر نمی آید... بردباری و شکیبایی را با هم در خود جمع کرده بود و چیزی او را خشمگین و سراسیمه نمی کرد. او افزون بر حذر و احتیاط، چهار خصلت داشت: نیکی را برگزیده بود تا دیگران بدان اقتدا کنند، باطل را و رها نید تا مردم از آن باز ایستند، تمام تلاش او بیان نظری بود که امت را به سامان برساند و به کاری می پرداخت که خیر دنیا و آخرت امت در آن می بود. (۲۳۳)

امام رضا (علیه السلام) با نقل این روایت و بیان ویژگی های رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به طور غیر مستقیم امت را فرا می خواند تا خود به تفکیک میان دو روش اخلاقی بپردازند؛ روش حاکمان و روش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که بن مایه روش و شیوه اخلاقی اهل بیت (علیهم السلام) بود.

بدین ترتیب و پیش از این که حاکمان عباسی بتوانند از نشر احادیثی که درباره اخلاق پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسیده بود، جلوگیری کنند، امام رضا (علیه السلام) با این روایات و به طور مسالمت آمیز مردم را با حقیقت و ماهیت خلق و خوی حاکمان عباسی آشنا کرد.

دوم: امام رضا (علیه السلام) الگویی کامل

از آن جا که امام (علیه السلام) الگویی کامل و شایسته پیروی است، امام رضا (علیه السلام) بر اساس ارزش ها و معیارهای ثابت، وظیفه خود را به عنوان الگو و نمونه عالی

ایفا کرده، عالیت‌ترین نمونه اخلاق اسلامی را به مسلمانان ارائه نمود. او در راستی گفتار، امانت‌داری، وفای به عهد، فروتنی، احترام به دیگران، توجه و عنایت به امور مسلمانان و برآوردن نیازهای آنان صدرنشین بود. حضرتش به صورت عملی به اصلاح فساد حاکم بر روابط میان مردم می پرداخت. از جمله اقدام های عملی امام (علیه السلام) در این زمینه داستان زیر است:

«روزی امام رضا (علیه السلام) خوانی گسترانده، غلامان خود را از سیاه و دیگر نژادها فرا خوانده، بر همان خوان در کنار خود نشاند. به امام (علیه السلام) گفتند: خوب بود خوانی جداگانه برای اینان می گستراندی!

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: خدای - تبارک و تعالی - یکی [و خدای همگان] است و مادر [مان حوا] یکی است و پدر [مان آدم (علیه السلام)] یکی است و هر کس بر اساس کردارش کیفر می شود، یا پاداش می گیرد. (۲۳۴)

امام رضا (علیه السلام) حتی غلامان خود را تکریم و احترام می کرد و تا زمانی که غلامان مشغول خوردن غذا بودند آنان را به کاری نمی گمارد. حضرتش به خادمان خود فرمود: اگر مشغول خوردن غذا بودید و من نزد شما حاضر شدم برای من برنخیزید تا این که خود از خوردن غذا دست بکشید. (۲۳۵)

«ابراهیم بن عباس» اخلاق و منش والای امام رضا (علیه السلام) را ستوده، می گفت: ندیدم و نشنیدم کسی [در اخلاق نیکو و منش والا] به پای ابوالحسن الرضا (علیه السلام) برسد. او هرگز به کسی ستم نکرد، گفتار کسی را قطع نکرد، کسی را نومید و بدون برآوردن نیاز باز نگرداند، در حضور همنشینان پای خود را نگستراند، پیشتر از آنان تکیه ننمود، به غلامان خود دشنام نداد و ناسزا نگفت. چون می خندید، صدا به قهقهه بلند نمی کرد و غلامان خود را بر خوان خویش می نشاند [و با آنان هم غذا می شد]. بسیار نیکی می کرد و فراوان صدقه می داد که بیشتر آن به طور پنهانی [و در دل شب] بود. (۲۳۶)

امام (علیه السلام) در برابر مردم فروتنی می کرد. روزی وارد حمام شد. شخصی به امام (علیه السلام) گفت: «ای مرد، مرا شست و شو و مشست و مال بده. آن حضرت خواسته اش را اجابت کرده، به شست و شوی او پرداخت. آنان که امام (علیه

۲۳۴. بحار الانوار ۱۰۲/۴۹ (به نقل از: فروع کافی).

۲۳۵. اعلام الوری ۶۴/۲ و کشف الغمه ۱۰۶/۳ (به نقل از: اعلام الوری ۶۴/۲) و مناقب آل ابی طالب ۴/۳۸۹.

۲۳۶. اعلام الوری ۶۴/۲ و کشف الغمه ۱۰۶/۳ (به نقل از: اعلام الوری ۶۴/۲) و مناقب آل ابی طالب ۴/۳۸۹.

السلام) می شناختند، او را به آن مرد معرفی کردند و او که پی به خطای خود برده بود از امام(علیه السلام) پوزش خواست، اما امام(علیه السلام) در حالی که او را آرامش خاطر می داد، کار شست و شوی او را دنبال می کرد»^(۲۳۷).

از دیگر ویژگی های اخلاقی امام رضا(علیه السلام) چشم پوشی و گذشت بود. آن حضرت هرگز بدی را با بدی پاسخ نمی داد و آن چنان مهربان بود که از کسی کینه به دل نمی گرفت. در روزگار هارون شخصی به نام «جلودی» به خانه امام رضا(علیه السلام) یورش برده، زیورآلات زنان خاندان رسالت را به یغما برد. امام(علیه السلام) از رفتار او چشم پوشیده، از هارون خواست تا به او گزند نرساند.^(۲۳۸)

آن گاه حضرت اخلاق والای خود را در قالب شعری توصیف کرد تا امت، به حضرتش اقتدا کنند. امام(علیه السلام) در این شعر فرمود:

«اگر آن کس که از سر نادانی بر من ستم کرده از من دون مرتبه تر باشد؛ برای خویش ناپسند می دانم و نمی پذیرم که با او برخورد جاهلانه کنم. و چون در خرد هم سنگ من باشد؛ در برابر او بردباری پیشه می کنم تا برتر از آن باشم که تقاص کنم.

و اگر من در مرتبه و برتری از او و پایین تر باشم؛ [با خوشتن داری] به برتری و مقدم بودن او تن در داده ام»^(۲۳۹).

سوم: دعوت به مکارم اخلاق

امام رضا(علیه السلام) همواره امت را به تمسك به والایی های اخلاقی فرا می خواند و با بیان و نشر احادیث رسول خدا(صلی الله علیه وآله) این اصل را در میان امت نهادینه می کرد؛ احادیثی که منش و رفتار سلیم را برای مسلمانان ترسیم می کرد. در این باب مواردی را نقل می کنیم:

۲۳۷. همان/ ۳۸۹.

۲۳۸. اعیان الشیعه ۲/ ۲۵.

۲۳۹. مناقب آل ابی اطالب ۴/ ۴۰۲.

إذا كان من دوني بليت بجهله *** أبيت لنفسي أن أقابل بالجهل
و إن كان مثلي في محلي من النهي *** أخذت بحلمي كي أجلّ عن المثل
و إن كنت أدنى منه في الفضل و الحجى *** عرفت له حق التقدم و الفضل

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: هر کس کار نیک خود را پنهان دارد، هفتاد برابر پاداش گیرد و هر کس بدی [دیگران] را برملا سازد رانده شده [از رحمت الهی و نظر مردم] است و هر کس آن را پنهان دارد آمرزیده شود.^(۲۴۰)

و فرمود: خداوند مرا [به عنوان و] همراه رحمت فرستاد، نه برای آزردن [خلق خدا].^(۲۴۱) و نیز پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: وعده ای که مؤمن می دهد همانند نذری است که باید بدان عمل کند، ولی [ترك آن] کفاره ندارد.^(۲۴۲)

حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) جامعه اسلامی را به آمیخته شدن با ارزش ها و معیارهای اسلامی، سنت های الهی و شیوه رفتاری پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و اولیای خداوند فرا می خواند. او در این باره فرموده است:

زمانی مؤمن، مؤمن [واقعی] است که از سه خصلت برخوردار باشد: خصلتی از خداوند، خصلتی از پیامبر خدا و خصلتی از ولی خدا. پس [با داشتن] خصلت خداوندی کارهای خود را از مردم پنهان دارد و [با داشتن] خصلت پیامبر او، با مردم راه مدارا [و مهربانی] در پیش گیرد و [با داشتن] خصلت ولی خدا در سختی ها شکیبایی ورزد [که چنین کسی مؤمن است].^(۲۴۳)

امام رضا(علیه السلام) همچنین حدود فروتنی را به عنوان يك حرکت رفتاری فراگیر که از فرد آغاز شده، جامعه را فرا می گیرد، ترسیم کرده، فرمود:

فروتنی مراتبی دارد، از جمله: انسان قدر و منزلت خود را بشناسد و با دلی پاک خود را در آن جایگاه قرار دهد، همان گونه با مردم باشد که دوست دارد با وی رفتار کنند، اگر از کسی بدی دید آن بدی را با خوبی بزداید، خشم خود را فرو بخورد و از مردم درگذرد که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.^(۲۴۴)

امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) برای رسیدن به اهداف خود در اصلاح جامعه، از مثل ها و داستان های نیکوکاران بهره می جست تا اصل اصلاحات در ذهن و جان مردم نقش بسته، از خاطره ها محو نشود. از جمله آن داستان ها ماجرای زیر است:

۲۴۰. اصول کافی ۲/ ۴۲۸.

۲۴۱. همان/ ۱۵۹.

۲۴۲. کشف الغمه ۳/ ۵۸. این روایت را «جنابذی» از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل کرده است.

۲۴۳. اصول کافی ۲/ ۲۴۲.

۲۴۴. اصول کافی ۲/ ۱۲۴.

امام(علیه السلام) فرمود: «مردی از بنی اسرائیل چهل سال خداوند - تبارك و تعالی - را عبادت کرد، اما عبادتش مقبول درگاه خداوند واقع نشد. با خود اندیشید: هر چه بر تو رود از توسست، پس جز تو کسی در این حرمان دخیل نیست.

خداوند - عزوجل - به او وحی (الهام) فرمود: این خود نکوهی، از عبادت چهل سال برتر است». (۲۴۵)

از آن جا که شعر تأثیری فوق العاده و سریع بر احساسات و عملکردها می گذارد، امام رضا(علیه السلام) از آن به عنوان وسیله ای برای اصلاح اخلاق جامعه سود می برد. در یکی از سروده های حضرت در زمینه روابط اجتماعی آمده است:

«پوزش و عذر برادرت را در خطایش بپذیر؛ و عیب و بدی او را بپوشان.
و چون سفیه و نادان بر تو بهتان زند [خویشتن دار باش]؛ و نیز در برابر تلخی
روزگار صبوری پیشه کن.

و بزرگوارانه از دادن پاسخ [به بدکاری بدکاران] درگذر؛ و ستمگر را به حسابرس
او (خداوند) واگذار». (۲۴۶)

حضرت رضا(علیه السلام) از این فن برای پیوند دادن مسلمانان با روز قیامت و پرهیز
دادن از آرزوهای دراز و فریبا و نیز مجسم کردن آن در اذهان مردم بهره می جست،
چرا که این یادآوری ها که با زبان شعر صورت می گرفت، تأثیر شگرف در اصلاح
اخلاق جامعه داشت. او در شعری چنین سروده است:

«همه آرزو داریم که در اجل مان تأخیر افتد؛ در حالی که اجل ها خود آفت آروز
هستند.

آرزوهای بیهوده تو را مغرور نکند و نفریبد؛ پس میانه روی در پیش گیر و بهانه ها
را واگذار.

دنیا همانند سایه ای فناپذیر است؛ که سواری (کاروانی) در آن اتراق و سپس از آن
کوچ کند». (۲۴۷)

۲۴۵. قرب الاسناد/ ۳۹۲.

۲۴۶. عیون اخبار الرضا ۲/ ۱۸۶/ حدیث ۴؛ کشف الغمه ۳/ ۵۹ و ۱۱۹ و اعلام الوری ۲/ ۶۹:

اعذر أخاك على ذنوبه *** و استر و غط على عيوبه

و اصبر على بهت السفیه *** و للزمان على خطوبه

ودع الجواب تفضلاً *** وكل الظلوم إلى حسیبه

۲۴۷. البدایة و النهایه ۱۰/ ۲۵۰:

كلنا يأمل مدأ في الأجل *** و المنایا هن آفات الأمل

لا تغرنك أباطیل المنی *** و الزم القصد ودع عنك العلل

إنما الدنيا كظل زائل *** حلّ فيه راكب ثم ارتحل

از دیگر موضوع های مورد تأکید امام رضا(علیه السلام) دعوت مسلمانان به ایجاد ارتباط صحیح اجتماعی بود. حضرتش آنان را به برادری، همدلی و همدردی در رفتاری ها پرهیز از رفتار و اخلاق ناشایستی که پیوندها را می گسست و روابط آنان را تیره می کرد، فرا می خواند که از آن جمله: دروغ، غیبت، خبرچینی، تهمت زدن و تجاوز به حقوق، اموال آبرو و جان مردم بود.

به يك سخن امام رضا(علیه السلام) تمام تلاش خود را به کار می بست تا افراد جامعه از نظر اخلاقی همان شیوه سالم و پاك اسلامی را که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت آن حضرت پایه گذار آن بودند، در پیش گیرند و بدین وسیله از برهوت گمراهی و انحراف اخلاقی رسته، در جاده مستقیم والایی ها در آیند.

چهارم: ایجاد جماعت صالحان

همان طور که پیشتر گفته شد، امام رضا(علیه السلام) در پی پاکسازی جامعه اسلامی از کاستی ها و کژی ها بود و در این راه تمام شیوه های تبلیغی را به کار گرفت. به همین منظور حضرتش نقش تربیتی خود را در دو سطح ایفا نمود:

الف) در سطح جامعه و امت اسلامی.

ب) در سطح برگزیدگان و جماعت صالحان.

فعالیت امام رضا(علیه السلام) در سطح جامعه و امت اسلامی، همگان را از جمله: حاکمان، زیردستان و پیروان اهل بیت(علیهم السلام) که جامعه اسلامی را تشکیل می دادند، فرا می گرفت. آن حضرت در راه ایفای مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر افراد جامعه را به دوری از بدی و انحراف و گرایش به اخلاق پسندیده دعوت می نمود.

اما فعالیت در زمینه جماعت صالحان به گونه ای دیگر بود. او باید جماعتی را تدارك می دید که مذهب اهل بیت(علیهم السلام) را به عنوان شیوه زندگی پذیرفته باشند تا آنان را در قالب جریان و الگویی دارای مسئولیت الهی پرورش دهد که عهده دار اصلاح اخلاق جامعه و زدودن انحراف حاکم بر جامعه باشند. برای رسیدن به این هدف باید تلاش و فعالیت خود را فشرده تر و عنایت بیشتری نسبت به این افراد ابراز می کرد تا تعداد چشمگیری از مصلحان حقیقی و توانمند در ایفای رسالت خویش به جامعه عرضه کند.

از این رو می بینیم که حضرت رضا(علیه السلام) شبانه روز با افراد و گروه هایی از یاران خود دیدار می نمود و با نمایندگان و پیروان خود در دیگر شهرها نامه نگاری

می کرد تا با رهنمودهای خویش سلوك آنان را در مسیر درست قرار داده، به تهذیب اخلاقی آنان بپردازد و دمی از فعالیت خود در این زمینه غفلت نمی‌ورزید. از «حسن بن حسین» نقل شده است که می گفت: «احمد بن حماد، مالی گران از من به ستم گرفت. نامه ای به ابوالحسن (علیه السلام) نوشته، از احمد بن حماد شکایت کردم. امام (علیه السلام) در پاسخ نوشت: او را با [یاد کردن کفر] خدا بترسان.

آنچه که امام (علیه السلام) گفته بود عمل کردم، اما سودی نبخشید. از این رو نامه ای دیگر به حضرت نوشته، یادآوری کردم که فرمان حضرتش را عملی کردم، اما کارساز نشد. امام (علیه السلام) در پاسخ نوشت: اگر ترساندن از خدا در او کارگر نیفتاد، چگونه [بتوانیم] او را از خویش بترسانیم؟ (۲۴۸)

امام رضا (علیه السلام) به تبلیغ زبانی بسنده نکرده، بلکه در این راه اموال خود را هزینه می کرد تا بتواند افراد بیشتری را به اخلاق اسلامی بیاراید. او بردگانی می خرید و پس از آن که آنان را از زلال اخلاق اهل بیت (علیهم السلام) سیراب می کرد و از نظر اخلاقی کاملاً پرورش می داد، آزادشان می نمود. حضرت رضا (علیه السلام) در طول زندگی خود هزار برده آزاد کرد که همگی از جام معرفت او نوشیده و از رفتار او تأثیر پذیرفته بودند. روشن است که این تعداد انسان چه تأثیر شگرفی در تحول روند اخلاقی جامعه دارد، چرا که هر يك از این افراد، پس از پرورش یافتن در کانون امامت و اخلاق و دریافت آموزه های دینی و اخلاقی خود را ساخته، سپس به جریانی تبدیل شده که همگی روشن ضمیر بوده و با اخلاص و روشن بینی در جامعه اسلامی و در میان امت به اصلاح جامعه می پرداختند. از میان آزاد شدگان، صدها تن مربی دلسوخته و مصلح برآمده، وجود آنان سبب شد تا مردم با مشاهده حسی و عینی اخلاق اسلامی در شمار پیروان امام رضا (علیه السلام) درآیند. لذا در روزگار امام رضا (علیه السلام) پیروان او فزونی گرفته، پایگاه مردمی آن حضرت در بیشتر سرزمین های اسلامی گسترش یافت.

اصلاحات سیاسی

این مبحث را در چند بند بررسی و تحلیل می کنیم:

۱. امام رضا(علیه السلام) و راهبری جنبش الهی

لازمه شناخت اسلوب و روش راهبری جنبش الهی و انقلابی از سوی امام رضا(علیه السلام) ارائه تصویری روشن، ولی مختصر از روش هایی است که امامان معصوم(علیه السلام) در رهبری جنبش الهی و انقلابی خود به کار می گرفتند. بدین ترتیب خواهیم توانست از لابه لای داده های تاریخ درباره رهبری دیگر امامان، به شیوه راهبری الهی و انقلابی امام رضا(علیه السلام) پی ببریم.

بی تردید امام معصوم(علیه السلام) مسئولیت دارد تا به ساختار اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی انسان و جامعه بپردازد. این ایفای وظیفه، مستلزم ایجاد پایگاهی مردمی است که مبتنی بر شیوه اهل بیت(علیهم السلام) و نظریه اسلامی آنان درباره هستی، حیات و جامعه باشد. به همین جهت به فعالیت سیاسی صرف یا دست یابی به هر قدرت و حاکمیت بسنده نمی کند، بلکه فعالیت سیاسی جزئی از وظایف کلی امام(علیه السلام) بوده و رسیدن به قدرت هدف نبوده، که وسیله ای برای تحقق بخشیدن به اهداف مقدس راهبر معصوم است و همه امامان معصوم(علیهم السلام) همین هدف را دنبال می کردند. البته تلاش امامان معصوم(علیهم السلام) برای رسیدن به این هدف تابع شرایط و فضای حاکم بر جامعه بود. شرایطی که امام علی بن ابی طالب(علیه السلام) و امام حسن(علیه السلام) و امام حسین در آن به سر می بردند، با شرایطی که امام سجاد(علیه السلام) و دیگر امامان(علیهم السلام) در آن می زیستند، کاملاً متفاوت بود. آن سه بزرگوار توانستند به طور مستقیم در همه عرصه های جنبش الهی و انقلابی خود، ایفای وظیفه رهبری کنند، اما شرایط در روزگار امام زین العابدین(علیه السلام) و دیگر امامان(علیهم السلام) دگرگون شده بود. از همین رو این امامان، به ناچار، روند رویدادها، به ویژه اوضاع نظامی و سیاسی را به صورت غیر مستقیم زیر نظر گرفته، بر آن اشراف داشتند و به دور از چشم حاکمیت و مخفیانه خط حرکت الهی و انقلابی را رهبری می کردند، و این در حالی بود که حاکمیت نمی توانست فعالیت های سازمانی این جریان و نیز ارتباط یا عدم ارتباط آن را با امام و مراتب نظارت امام(علیه السلام) بر آن پی ببرد. این موضوع را نباید فراموش کرد که این رهبران به چند دلیل روش خود را در ایفای وظایف خویش محدود و پنهان می کردند:

یکم: در نظر گرفتن مصالح عمومی در سطح امت و جامعه اسلامی؛

دوم: مصالح خصوصی اسلام که به جنبش اهل بیت(علیهم السلام) به عنوان متولیان اصلاح اوضاع مرتبط؛

سوم: شرایط و ویژگی های عمومی و خصوصی، مانند توان جنبش و استحکام و ریشه دار بودن پایگاه مردمی.

امامان معصوم(علیهم السلام) با رعایت سه اصل یاد شده و در نهایت پنهان کاری، به طور غیر مستقیم، راهبری تمام فعالیت ها از جمله جنبش های مسلحانه را به عهده داشتند تا در آغاز کار و با شروع ایفای رسالت امامت خود، در معرض کشته شدن قرار نگیرند.

آن بزرگواران، اصلاح امت و پرورش آن را بر هر کاری مقدم می دانستند و باید برای این وظیفه و اصلاح جامعه و ساختار آن، در میان مردم می بودند تا بتواند به هدف خود که مکتب اسلام آن را ترسیم کرده بود برسند. حال اگر امامان(علیه السلام) به طور مستقیم راهبری انقلاب و قیام های نظامی را به عهده می گرفتند بی تردید کشته می شدند و امت اسلامی کسی را نداشت تا فقیهانی و عالمانی هدایتگر، زاهدان و عابدانی پیش آهنگ، سیاستمدارانی پاك كردار و راست گفتار و رهبران قیام های انقلابی را پرورش داده، به آنان ارائه دهد.

به يك سخن، امام(علیه السلام) در راستای کار الهی خود، دو خط را دنبال می کرد: نخست: خط فکری بود. این خط، به دانش اندوزی و گسترش آن و ایفای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به طور مسالمت آمیز می پرداخت;

دوم: خط رویارویی و مقاومت بود. این خط وظیفه داشت تا با به کارگیری زور به منظور جلوگیری از انحراف حکومت ها از شیوه اصیل اسلامی و مبانی حاکمیت آن، علیه حاکمیت های ستمگر اعلان قیام کند که با تأملی دقیق در روش و منش رفتاری امامان معصوم(علیهم السلام) این مطلب برای ما آشکار می شود. پس از به شهادت رسیدن امام حسین(علیه السلام) و به اسارت بردن خاندانش، امام زین العابدین(علیه السلام) از همین روش پیروی کرد، چرا که شرایط سیاسی دگرگون شده بود و از دیگر سو پایگاه مردمی اهل بیت(علیهم السلام) فزونی یافته و کسانی به یاری امام زین العابدین(علیه السلام) برخاسته، در شمار پیروان او درآمدند که از جایگاه و توان متفاوتی برخوردار بودند.

در روزگار امامت امام زین العابدین(علیه السلام) «توابعین» به رهبری «مختار ثقفی» به خون خواهی امام حسین(علیه السلام) و شهیدان کربلا قیام کردند، و در حالی که این جنبش از حمایت امام سجاد(علیه السلام) برخوردار بود، اما حاکمیت اموی، هیچ ردپا و دلیلی مبنی بر ارتباط امام سجاد(علیه السلام) با این جنبش به دست نیاورد. زمانی که

«محمد بن حنفیه» عموی امام سجاد (علیه السلام) درباره این قیام و حمایت از آن با امام سجاد گفت و گو کرد، حضرت فرمود:

«یا عم، لو أنّ عبدًا زنجیا تعصّب لنا أهل البيت، لوجب علی الناس مؤازرته، و قد

ولیتک هذا الأمر، فاصنع ما شئت»؛^(۲۴۹) ای عمو، اگر برده ای سیاه در راه حمایت از ما

پایورزی کند، بر همگان واجب است از او حمایت و پشتیبانی کنند. من این کار را به تو می سپارم.

هر چه می خواهی انجام ده.

در این ماجرا اصل پنهان کاری کاملاً لحاظ شده بود و تنها اندکی از پیروان اهل بیت (علیهم السلام) از آن آگاهی یافتند. زمانی که جماعتی به دیدار «محمد بن حنفیه» رفتند، او آنان را به همراهی با مختار و مشارکت در قیام او فرا خواند. او همچنین نامه ای به «ابراهیم اشتر» فرزند «مالک اشتر» نگاشته، او را به پیوستن به قیام مختار تشویق و ترغیب می کرد.^(۲۵۰)

و هنگامی که «عبدالله بن زبیر» محمد بن حنفیه را محاصره و او را به مرگ و سوزاندن تهدید کرده بود، محمد طی نامه ای از مختار درخواست یاری کرد و مختار سپاهی گسیل داشته، محمد را از آن تنگنا نجات داد.^(۲۵۱)

از این ماجرا بدون هر ابهامی درمی یابیم که امام سجاد (علیه السلام) محمد بن حنفیه را به عنوان رهبر و فرمانده جناح نظامی تعیین کرده، بدو اختیار داده بود تا به طور مستقیم و مستقل و بدون دخالت امام (علیه السلام) دستورهای نظامی را صادر کند. پس از آن که سلطه امویان بر عراق، حجاز و برخی سرزمین های اسلامی به پایان رسید و مختار بر آن ها چیره شد، امام زین العابدین (علیه السلام) در حضور برخی از نزدیکان مختار، با این عبارت، مختار را ستوده، فرمود: ستایش خدایی را سزااست که [عنایت کرد تا] شاهد خون خواهی از دشمنانم باشم و [خداوند] مختار را پاداش خیر دهد.^(۲۵۲)

در همان هنگام که امام (علیه السلام) به طور غیر مستقیم قیام مختار را هدایت می کرد، عالمان و فقیهان و راویانی به جامعه اسلامی ارائه کرد که: «عبدالله بن الحسن»،

۲۴۹. بحار الانوار ۴۵/ ۳۶۳ - ۳۴۶ (به نقل از: جعفر بن نماحلی، «رساله ذوب النّصار فی شرح الثار» که نویسنده، آن

را از پدرش «محمد بن نماحلی» نقل کرده است).

۲۵۰. الکامل فی التاریخ ۴/ ۲۱۴ - ۲۱۵.

۲۵۱. همان، ۲۵۰ - ۲۵۱.

۲۵۲. رجال کشی/ ۱۲۷/ حدیث ۲۰۳.

«زهری» «عمرو بن دینار»، «علی بن زید بن جدعان» و «یحیی بن أم الطویل» از آن جمله بودند. (۲۵۳)

امام سجاد(علیه السلام) همچنان در تدارك رهبری آینده بود. او فرزندش امام «محمد باقر»(علیه السلام) را به امامت و راهبری عامه و فرزند دیگرش «زید» را برای قیام مسلحانه علیه حاکمان غاصب آماده کرد.

در روزگار امامت امام باقر(علیه السلام)، زید نزد امام باقر(علیه السلام) رفته از حضرتش اجازه خواست. امام در پاسخ فرمود: ای زید، این کار را مکن، چرا که می ترسم برون کوفه کشته و به دار آویخته شوی.

زید نیز از امام باقر(علیه السلام) فرمان برده، از قیام در روزگار آن حضرت خودداری کرد. (۲۵۴)

زید بن علی(علیه السلام) امامت برادرش امام باقر(علیه السلام) و امامت برادرزاده اش امام صادق(علیه السلام) را پذیرفته، بدان گردن نهاده بود. او در شعر زیر به پیروی خود از دو امام بزرگوار اشاره کرده، سروده است:

«باقر (شکافنده) علم در لحد جای گرفت؛ همان که امام جهانیان و پاکیزه زاده بود.
پس از او کسی را جز [امام] جعفر[صادق(علیه السلام)] ندارم؛ او امام جهانیان و یگانه ستوده شده است». (۲۵۵)

تصریح امام باقر(علیه السلام) به یاری کردن زید، بهترین گواه بر این مطلب است که امامان معصوم(علیه السلام) غیر مستقیم خط نظامی را راهبری می کردند.

آن حضرت درباره قیام و سرنوشت زید، فرموده است: به یقین برادرم زید بن علی قیام می کند و در راه حق کشته خواهد شد، پس بدا به حال کسی که او را تنها گذارد. بدا به حال کسی که با او بجنگد. بدا به حال کسی که او را بکشد. (۲۵۶)

در روزگار امام صادق(علیه السلام) و پیش از قیام زید، گروهی به دیدار امام(علیه السلام) رفته، از آن حضرت درباره بیعت با زید پرسیدند، حضرت فرمود: «با او بیعت کنید». (۲۵۷)

۲۵۳. سیر أعلام النبلاء ۴ / ۳۹۱.

۲۵۴. الخرائج و الجرائح ۱ / ۲۸۱.

۲۵۵. بحار الانوار ۴۶ / ۲۹۶ (به نقل از: مناقب آل ابی طالب ۴ / ۲۱۳):

ثوی باقر العلم في ملحد *** إمام الوری طیب المولد

فمن لی سوی جعفر بعده *** إمام الوری الأوحد الأمجد

۲۵۶. خوارزمی، مقتل الحسین ۲ / ۱۱۳.

۲۵۷. عیون اخبار الرضا ۱ / ۲۵۳.

امام صادق(علیه السلام) هماره می فرمود: خدای مرا در [پاداش کشتگان و صاحبان] آن خون ها شریک گرداند. به خدا سوگند، عمویم زید و یاران او همانند علی بن ابی طالب و یاران او در همان راه گام نهادند و چون آن ها شهید شدند.^(۲۵۸)

انقلابیون با در نظر گرفتن شرایط حاکم بر جامعه، در دعوت خویش هرگز از امام موردنظر خود به طور صریح نام نمی بردند، بلکه از او با «الرضی من آل محمد(صلی الله علیه و آله)» (فرد مورد رضایت، از آل محمد «ص»)^(۲۵۹) نام می بردند. امام(علیه السلام) هماره یاران خود را از قیام با کسانی که پیوند فکری و ایمانی با حضرت نداشتند برحذر می داشت و می فرمود:

«إِذَا أَتَاكُمْ آتٍ مِّنَّا فَانظُرُوا عَلَىٰ أَيْ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ؟ وَلَا تَقُولُوا: خَرَجَ زَيْدٌ، فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَكَانَ صَدُوقًا، وَلَمْ يَدْعُكُمْ إِلَىٰ نَفْسِهِ، وَإِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرَّضَىٰ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَلَوْ ظَهَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ...»^(۲۶۰)

اگر کسی از [خاندان] ما نزد شما آمد [و شما را به قیام فرا خواند] درنگ کنید و ببینید می خواهید برای چه قیام کنید، مبادا بگویید: زید قیام کرد [و این نیز از همان خاندان است و باید در کنار او قیام کنیم. بدانید که] زید عالم و راستگو بود. او شما را به [بیعت با] خویش نخواند بلکه به [پذیرش] «رضا از آل محمد(صلی الله علیه و آله)» فرا خواند و اگر پیروز می شد به یقین به وعده خود وفا می کرد.

شایان توجه است که بدانیم گرایش و خط مشی نظامی از دو جهت سپر و دژ امامان(علیه السلام) بود:

نخست: حفاظت از حالت و روحیه انقلابی جامعه تا پیوسته آماده قیام و فداکاری باشد;

دوم: با سرگرم شدن حاکمان به تعقیب و گریز و رویارویی با جنبش های انقلابی و قیام ها، فرصت برای ادامه فعالیت های اصلاحی به دست می آمد و امامان(علیه السلام) جز در زمینه قیام، در تمام زمینه ها به فعالیت می پرداختند که در این صورت امام(علیه السلام) از حاکمان گزند نمی دید و حضور او در میان مردم، ایمنی و سلامت اهل بیت(علیهم السلام) و یاران ایشان را تضمین می کرد. حاکمیت نیز که سرگرم رویارویی با قیام ها و انقلابیون بود از پرداختن به امام(علیه السلام) و ممانعت از فعالیت های اجتماعی او خودداری می کرد، زیرا اقدام به سرکوب همه جانبه، دامنه قیام و اقدام های نظامی

۲۵۸. الکامل فی التاریخ ۵/ ۲۴۳.

۲۵۹. فروع کافی ۸/ ۲۶۴.

را گسترش می داد. از این رو کسانی که در ظاهر به دانش اندوزی یا بازرگانی پرداخته، از کارهای نظامی دوری می جستند، از آزادی نسبی داده شده از سوی حکومت، بهره می بردند.

امام صادق(علیه السلام) با اشاره به سپر بودن قیام های مسلحانه فرمود:

«كَقُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ الزَّمُوا بِيُوتَكُمْ، فَإِنَّهُ لَا يَصِيبُكُمْ أَمْرٌ تَخْصُونَ بِهِ أَبَدًا، وَ لَا تَزَالُ الزِّيْدِيَّةُ لَكُمْ وَقَاءً أَبَدًا»؛^(۲۶۰)

زبان خویش را [از فاش کردن رازها] بر بندید و خانه نشینی گزینید که [در این دو صورت] هرگز دین شما دستخوش نابسامانی نخواهد شد و [بدانید که] «زیدیه» پیوسته سپر شما خواهند بود.

بدین ترتیب نظارت امام(علیه السلام) بر جنبش های نظامی و مسلحانه همچنان در نهایت پنهان کاری و در پس پرده کتمان محض قرار داشت و تنها کسانی که در عرصه اقدام های الهی و انقلابی نقش مؤثری داشتند از نظارت امام(علیه السلام) مطلع بودند. با این که برنامه ریزی امام(علیه السلام) در امر راهبری نهضت های مسلحانه و عملیاتی کردن آن، به گونه ای بود که حاکمیت نمی توانست ارتباطی میان انقلابیون و امام(علیه السلام) بیابد، اما پیوسته امام(علیه السلام) را به حمایت و تحریک این جنبش ها و سران آن متهم می کرد.

«ابو جعفر منصور» می گفت: «کیست که بهانه و دستاویز و عذر مرا نسبت به این جعفر بپذیرد؟ او يك گام پیش نهاده و گام دیگر خود را پس کشیده، می گوید: از «محمد بن عبدالله بن الحسن» دوری می جویم. اگر پیروز شود امر (خلافت) از آن من است و اگر با شکست مراجعه شود من جان به سلامت به در برده ام».^(۲۶۱)

رهبران جناح نظامی به طور صریح از امام(علیه السلام) نامی به میان نمی آوردند، بلکه نزد یاران خود با کنایه از ایشان یاد می کردند. «حسین بن علی» صاحب قیام فخ و «یحیی بن عبدالله بن الحسن» می گفتند: «قیام ما پس از مشورت با اهل بیتمان بود. با موسی بن جعفر [در مورد قیام] مشورت کردیم و او فرمان قیام داد».^(۲۶۲)

حضرت امام کاظم(علیه السلام) به «حسین بن علی» صاحب قیام فخ آن گاه که اندیشه قیام خود را با امام(علیه السلام) در میان گذاشت، می فرمود:

۲۶۰. اصول کافی ۲/ ۲۲۵.

۲۶۱. بحار الانوار ۴۷/ ۱۹۲ (به نقل از: مهج الدعوات/ ۱۸۸).

۲۶۲. مقاتل الطالبیین، ص ۳۸۳.

«إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَحْدِ الضَّرَابَ... فَإِنَّا لِلَّهِ وَانا إِلَيْهِ راجعون، وَ عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ -
احتسبكم من عصبه»؛

[ای حسین]، به یقین کشته خواهی شد، پس جانانه جنگ کن و پایمردی در پیش گیر... همه از خدایم

و به سوی او باز می گردیم. خداوند خاندان شما را در سوگتان پاداش دهد. (۲۶۳)

«موسی الهادی» خلیفه عباسی، قیام حسین، صاحب فخ را به تحریک امام کاظم (علیه السلام) دانسته، پیوسته امام (علیه السلام) را تهدید به قتل می کرد. او می گفت: «به خدا سوگند حسین تنها به فرمان او قیام کرد و در این راه از دوستی او پیروی نمود، زیرا او (امام کاظم «ع»)) در میان خاندانش صاحب منصب امامت است، خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم».

«ابو یوسف قاضی» موسی را قانع کرد که این مطلب صحت ندارد و بدین ترتیب خشم او را فرو نشاند. (۲۶۴)

حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در فعالیت های الهی و انقلابی راه پدران بزرگوار خود را در پیش گرفت. او تمام خط های: سیاسی، انقلابی - نظامی، علمی و اجتماعی را همزمان راهبری می کرد و چنان هوشمندانه این وظیفه را ایفا می نمود که فعالیت ها و جنبش های نظامی که از سوی حضرت رهبری می شد به دلیل پنهان کاری فوق العاده، به طور کامل از دید حاکمیت دور مانده بود.

اصرار مأمون به امام رضا (علیه السلام) مبنی بر پذیرش منصب ولایت عهدی، خود بهترین گواهی است که مأمون از جنبش علویان بسیار بیمناک شده بود و نیز می دانست که با پذیرش منصب ولایت عهدی از سوی امام رضا (علیه السلام)، گامی بود برای احاطه بر جنبش هایی که الگو و رهبری خویش را در امام رضا (علیه السلام) می دیدند، علویان نیز، توجیه و بهانه خود را در مبارزه علیه حکومتی که امام (علیه السلام) ولایت عهدی آن را پذیرفته بود از دست می دادند.

نقش سیاسی امام رضا (علیه السلام) در روزگار هارون و امین

فضای نسبتاً باز سیاسی و فراهم شدن زمینه برای ایجاد و توسعه پایگاه مردمی و مسلح کردن آنان به اندیشه سالم سیاسی همسو با دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام) و نیز بسیج نیروها و توانمندی ها برای موضع گیری بایسته در موقعیت مناسب، فرصتی بود که

امام رضا(علیه السلام) از آن بهره جست. از همین رو می بینیم که در روزگار هارون و امین و به دلیل فراهم نشدن امکانات مادی، علویان دست به انقلاب و قیامی نزدند. امام رضا(علیه السلام) با در نظر گرفتن اصل استتار و پنهان کاری، مفاهیم و اندیشه های سیاسی را به امت ارائه می داد، مبدا که حاکمان بهانه ای به دست آورده، حضرتش را از فعالیت باز داشته، زندانی کنند یا او را بکشند. او با نقل روایتی از پدران و نیاکان خود در مورد امامت به عنوان مفهومی سیاسی که جزئی از عقیده اهل بیت(علیهم السلام) است بر ضرورت امامت و وجود امام در هر روزگار تأکید می کرد. امام رضا(علیه السلام) در حدیثی که آن را از پدرش شنیده بود و به وسیله امامان معصوم(علیهم السلام) به پیامبر می رسید از آن حضرت نقل می کرد که فرمود: مردمان هر روزگار به امام زمان خود، کتاب خدای خویش و سنت پیامبرشان خوانده می شوند (بدان ها نسبت داده می شوند).^(۲۶۵)

آن گاه امام رضا(علیه السلام) ویژگی ها و نشانه های امام را برشمرد و مشخص نمود تا هر گاه تدلیس و نیرنگ و بازگونه جلوه دادن حقایق حاکم شود، مردم بتوانند امام برحق را بشناسند. او برای شناخت امام معصوم فرمود:

«للامام علامات: یكون أعلم الناس، وأحكم الناس، وأتقى الناس، وأحلم الناس، وأشجع الناس، وأسخى الناس، و أعبد الناس...»;^(۲۶۶)

امام [برحق] علامت ها و نشانه هایی دارد: او داناترین، در داوری سرامدترین، پرهیزگارترین، بردبارترین، شجاع ترین، بخشنده ترین و عابدترین مردم است.

از دیگر ویژگی های امام و امامت که مورد تأکید امام رضا(علیه السلام) قرار دارد، افراد و وحدت امام و امامت است و باید يك امام زمام کارها را در دست بگیرد.^(۲۶۷) امام رضا(علیه السلام) یکی از علل آن را هماهنگی در تمام کارها و موضع گیری و پیشگیری از پدید آمدن آشفتگی و نابسامانی در میان دولت و امت اسلامی می داند. بنابراین، تعدد امام در يك زمان، با مبانی اعتقادات سیاسی و حکومتی اسلامی مغایر است و در این صورت؛ یعنی وجود امامانی متعدد، ضرورتاً یکی از آنان امام برحق و دیگران اگر چه در رأس حاکمیت باشند امامان باطل بوده و تن دادن به فرمان آنان وجوب شرعی نخواهد داشت.

۲۶۵. مناقب آل ابی طالب ۳/ ۸۰.

۲۶۶. عیون اخبار الرضا ۱/ ۲۱۳.

۲۶۷. عیون اخبار الرضا ۱/ ۲۱۳.

امام رضا(علیه السلام) در همین راستا به نشر احادیثی پرداخت که تبیین کننده فضایل و نقش اهل بیت(علیهم السلام) در حیات اسلامی بود. او از پدرانش از جدش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل کرد که فرمود:

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَجَّ فِي النَّارِ؛»^(۲۶۸)

مثل خاندانم در میان شما همانند کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شود نجات یافته، هر کس از آن روی برتابد به دوزخ افکنده شود.

نیز از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که فرمود: ستارگان وسیله امان آسمانیان هستند و خاندان من مایه امان امت من هستند.^(۲۶۹)

و نیز حضرتش از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) روایت کرد که فرمود: ای علی، تو قسمت کننده بهشت و دوزخ هستی (مردم به وسیله دوستی تو به بهشت رفته و با دشمنی ات به دوزخ می روند).^(۲۷۰)

سپس امام رضا(علیه السلام) برای آشنا کردن نسل ها با معیار شناخت حق و پیروان آن و باطل و پیوندگان راه آن، به توجه دادن جامعه و امت اسلامی به سوی اهل بیت(علیهم السلام) و جایگاه رهبری آنان پرداخت و به همین منظور فضایل یاران اهل بیت(علیهم السلام)، مانند: «عمار» «ابوذر»، «مقداد» و «سلمان» را برشمرد. او روایتی از پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) نقل کرد که آن حضرت به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب فرمود: بهشت مشتاق دیدار تو و عمار، سلمان، ابوذر و مقداد است.^(۲۷۱)

نیز از پیامبر(صلی الله علیه و آله) نقل کرد که فرمود: گروه سرکش، عمار را خواهد کشت.^(۲۷۲)

همچنین امام رضا(علیه السلام) بر اهمیت ولایت و دوستی اهل بیت(علیهم السلام) و بیزاری جستن از دشمنان آنان تأکید کرده، فرمود: کمال دین، دوستی ما [خاندان] و بیزاری جستن از دشمنان ماست.^(۲۷۳)

۲۶۸. کنز العمال ۱۲/ ۹۸/ حدیث ۳۴۱۷۰.

۲۶۹. همان جا/ حدیث ۳۴۱۵۵.

۲۷۰. عوالم العلوم ۲۲/ ۲۹۵/ باب فضل امیرالمؤمنین(علیه السلام).

۲۷۱. سنن ترمذی ۵/ ۵۹۴/ باب مناقب امام علی(علیه السلام)/ حدیث ۳۷۱۸.

۲۷۲. کنز العمال ۱۱، ح ۳۳۵۵۵.

۲۷۳. بحار الانوار ۲۷/ ۵۸.

آن حضرت با بیان روایاتی از پدران و از جدش، امت را به گرامی داشتن فرزندان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برمی انگیزد. او از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل کرده است که فرمود:

«أربعة أنا لهم شفيع يوم القيامة: المكرم لذريتي من بعدي، و القاضي لهم حوائجهم، و الساعي لهم في أمورهم عند اضطرارهم إليه، و المحب لهم بقلبه و لسانه»؛^(۲۷۴)

در روز قیامت از چهار کس شفاعت می کنم: آن کس که پس از من فرزندانم را گرامی بدارد، آن کس که نیازهای ایشان را برآورده سازد، آن کس که به هنگام گرفتاری شان، به سامان دادن امور آنان بپردازد و آن کس که با دل و زبان آنان را دوست بدارد».

در زمانی که رویدادهای خرد کننده و تبلیغات پر سر و صدا بر جامعه حاکم بود و حقایق و اعتقادات بازگونه گردید، امام رضا(علیه السلام) مفهوم حقیقی تشیع را برای امت باز گفت و نمونه های شاخص و بارز این مفهوم را به آنان شناساند. حضرتش فرمود:

به یقین، حسن(علیه السلام)، حسین(علیه السلام)، ابوذر، سلمان، مقداد و محمد بن ابوبکر شیعه او هستند؛ همان هایی که از کوچک ترین فرمان او سر بر نتافته و کمترین چیزی که حضرتش از آن باز می داشت، مرتکب نشدند.^(۲۷۵)

نیز حضرت رضا(علیه السلام) در تعریف شیعه فرمود:

«شيعة الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة، و يحجون البيت الحرام، و يصومون شهر رمضان و يوالون أهل البيت و يتبرؤن من أعدائهم، أولئك أهل الإيمان و التقى و أهل الورع و التقوى»؛^(۲۷۶)

آنان که نماز می گزارند و زکات می دهند، حج خانه خدا را به جای می آورند، ماه رمضان را به روزه سر می کنند، اهل بیت [پیامبر(صلی الله علیه وآله)] را دوست داشته، از دشمنان ایشان بیزاری می جویند، شیعیان ما بوده و هم آنان مؤمنان پارسا و پرهیزگار هستند.

واقعه عاشورا و شهادت امام حسین(علیه السلام) و فرزندان و یاران آن حضرت از دیگر مواردی بود که حضرت رضا(علیه السلام) از آن بهره جسته، به احیا و برگزاری آن سفارش و تأکید می کرد. امام رضا(علیه السلام) در پی آن بود تا خاطره خونین سید الشهداء را آن گونه احیا کنند که با اهداف عالی امام حسین(علیه السلام) که در راه آن جانفشانی کرد

۲۷۴. عیون اخبار الرضا/۱/۲۵۳.

۲۷۵. بحار الانوار/۶۵/۱۵۸.

۲۷۶. صدوق، صفات الشیعه/ ۴.

سازگار و همسو باشد، تا از این رهگذر دوستی و رابطه عاطفی و سیاسی میان مردم و منش و روش جهادی و انقلابی امام حسین تعمیق یافته و روح انقلابی علیه انحراف ها را در امت برانگیزد.

امام رضا(علیه السلام) در مصیبت امام حسین(علیه السلام) و یاران او فرمود:

«إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَقْرَحُ جَفُونَنَا وَ أَسْبَلُ دُمُوعَنَا وَ أَثَلُ عَزِيزَنَا... فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلَيْبِكَ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَحِطُ الذُّنُوبَ الْعَظَامَ»؛^(۲۷۷)

به یقین، روز مصیبت و اندوه حسین، پلک های ما را زخمی، اشک های ما را روان و عزیزان ما را خوار کرد. پس باید گریه کنندگان بر حسین گریه سر دهند، زیرا گریستن بر او، گناهان بزرگ را می زداید و فرو می ریزاند.

همچنین امام رضا(علیه السلام) آرزوی قرار گرفتن در شمار یاران امام حسین(علیه السلام) را در دل ها می پروراند و امت را بدان ترغیب می کرد، چرا که این اقدام امام رضا(علیه السلام) در حقیقت روح جهادی و انقلابی علیه فساد حاکم را بالا می برد. او در این زمینه فرمود: اگر بخواهی به ثواب و پاداش کسانی که با امام حسین(علیه السلام) بودند و در کنار او شهید شدند نایل شوی، هر گاه او (حسین) را به یاد آوری، بگو: ای کاش با شما می بودم تا به رستگاری سترگ دست می یافتم.^(۲۷۸)

امام رضا(علیه السلام) مردم را به زیارت حضرت امام حسین(علیه السلام) تشویق می کرد تا آنان از موضع گیری دلیرانه حضرت بهره معنوی گرفته، با حضرتش پیمان ببندند که هماره انحراف، ستم و سرکشی را نفی کرده با آن در ستیز باشند.

امام(علیه السلام) درباره زیارت امام حسین(علیه السلام) فرموده است: «زِيَارَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - تَعْدِلُ عَمْرَةً مَبْرُورَةً مُتَقَبَّلَةً»؛^(۲۷۹) زیارت قبر امام حسین - که درود خداوند بر او باد - هم سنگ عمره ای پذیرفته شده است.

فراخوان برای برگزاری عزاداری سید الشهداء و نیز زیارت قبر آن حضرت، به منزله معارضة و مبارزه مسالمت آمیز بود و از دیگر سو وسیله ای بود تا در اسرع وقت یاران و دوستداران اهل بیت(علیهم السلام) را بدون این که از سوی حاکمیت مورد تعقیب و تهدید قرار گیرند، گرد آورد، چرا که آنان برای زیارت امام حسین(علیه السلام) یا برگزاری سوگواری آن حضرت تجمع می کردند و به ظاهر هدفی جز زیارت

۲۷۷. مناقب آل ابی طالب ۴/ ۹۳.

۲۷۸. بحار الانوار ۴۴/ ۲۹۹.

۲۷۹. بحار الانوار ۹۸/ ۲۹؛ مبسوط ۲/ ۱۰۱ (به نقل از: ابن قولویه، کامل الزیارات/ ۱۵۴ و صدوق، ثواب الاعمال/ ۱۱۱ - ۱۱۵).

و سوگواری نداشتند. سرانجام همین گردهمایی ها به بار نشست و تمام آن هایی که بعدها علیه مأمون شوریدند، از کنار قبر امام حسین(علیه السلام) قیام خود را اعلان کردند.^(۲۸۰)

بدین ترتیب امام رضا(علیه السلام) توانست بدون هیچ محدودیتی سیاسی یا تعقیب و بازخواست از سوی حاکمیت، دامنه پایگاه دوستی اهل بیت(علیهم السلام) را گسترش دهد و عناصری چون: وزیران، سرداران سپاه و فقیهان را که به حاکمیت نزدیک بودند جذب خود کند و به وسیله آنان از رویدادها و تصمیم گیری های دربار باخبر شود.

همان طور که پیشتر گفته شد، امام رضا(علیه السلام) در استتار و پنهان کاری کامل تمام برنامه های جنبش را رهبری می کرد، لذا روزگار هارون و فرزندش محمد (امین) شاهد قیام مسلحانه ای نبود، زیرا پس از سرکوب شدن قیام های گذشته، مانند قیام صاحب فخر و ... یاران و دوستان اهل بیت(علیهم السلام) سرگرم تجدید ساختار نیروی نظامی و مسلح خود بوده و به ظاهر از درگیری نظامی دور بودند.

قسمت چهارم

بخش نخست

امام رضا(علیه السلام) و پدیده ولایت عهدی

بخش دوم

فعالیت های امام رضا(علیه السلام) پس از ولایت عهدی

بخش سوم

دانشگاه، احتجاج ها و میراث امام رضا(علیه السلام)

بخش نخست

امام رضا(علیه السلام) و پدیده ولایت عهدی

این بخش در چند مبحث بایسته بررسی و مطالعه است که به شرح زیر تبیین می شود:

رخدادهای سیاسی قبل از ولایت عهدی

پس از پنج سال جنگ خونین و خانمان سوزی که هزاران قربانی از میان سرداران و سربازان گرفت، مأمون زمام حکومت را به دست آورد. خلافت عباسیان از هم گسست و به دو گروه تقسیم شدند، گروهی حکومت مأمون را تأیید می کردند و گروهی دیگر سر ناسازگاری با حکومت مأمون برداشتند.

پس از گذشت چهار سال از امامت امام رضا(علیه السلام)، اکنون در حکومت مأمون فضای باز سیاسی برای حضرت فراهم آمده بود و او به دلیل ارتباط مستقیم با وزیران و سرداران می توانست با آزادی کامل سخن بگوید و در دایره ای بزرگتر از قبل؛ یعنی دایره دربار فعالیت داشته باشد.

مأمون که حکومت را از پدر و نیاکان خود به ارث برده بود، جز در مواردی نه چندان گسترده از همان شیوه ای که پیشینیان در پیش گرفته بودند پیروی می کرد. او همانند نیاکان خود حکومت خویش را در هاله ای از قداست و مشروعیت قرار داده بود و از همین رو نامه هایی که برای او فرستاده می شد، آکنده از عبارات و جملاتی بود که بار قدسی و معنوی داشت. از جمله این نامه ها، نامه ای بود که «طاهر بن حسین» خطاب به او نوشت. در این نامه چنین آمده بود: «خدای، آن مخلوع را کشت، در دام خیانت و پیمان شکنی خودش گرفتار نمود، امر (خلافت) را برای امیرالمؤمنین فراهم ساخت و آنچه را که امیرالمؤمنین از پیش در انتظار انجامش بود، محقق کرد. ستایش مختص خداوندی است که حق (خلافت) را به امیرالمؤمنین بازگرداند، با خیانتورزان و پیمان شکنان با امیر، دشمنی ورزید، همدلی و الفت را جایگزین تفرقه کرد، پراکندگی

امت را برای او به اتحاد و یکصدایی مبدل نمود و نشانه های دین را پس از آن که به دست فراموشی شده بود به وسیله او (مأمون) زنده کرد». (۲۸۱)

با تمام این تلاش ها و علیرغم این که با ترفندهایی حکومت مأمون را قداست و مشروعیت می بخشیدند و پاره ای از فقیهان و قاضیان از مأمون پشتیبانی می کردند، اکثر مسلمانان مأمون را غاصب خلافت می دانستند. از دیگر سو و در نتیجه ستم های انباشت شده ای که در روزگار حاکمیت عباسیان به وجود آمده بود و به دلیل رویگردانی این سلسله از روش حکومتی اسلامی، انقلابیون از يك طرف و دوستان امین برادر مأمون از طرفی روح انقلاب و سرپیچی را در وجود مسلمانان پدید آوردند و در نهایت، آتش انقلاب و شورش هایی را شعلهور کردند.

سال اول خلافت مأمون (۱۹۸ ق.) شاهد مخالفت «نصر بن شیث عقیلی» در «حلب» بود. نصر توانست علاوه بر حلب، بر شهرهای نزدیک آن نیز چیره شود. این مخالفت تا سال ۱۹۹ ق. ادامه داشت و با شکست نصر پایان یافت. (۲۸۲)

در همین سال (۱۹۸ ق.) موصل شاهد آشوبی میان «یمانیان» و «نزاریان» بود که به کشته شدن شش هزار تن از نزاریان انجامید.

در سال ۱۹۹ ق. آتش جنگ میان «بنی ثعلبه» و «بنی اسامه» شعلهور شد. (۲۸۳)

این سال سرآغاز انقلاب بزرگی بود که علویان رهبری آن را بر عهده داشتند. ابتدا «ابو السرایا، سری بن منصور شیبانی» در حالی که «محمد بن ابراهیم بن اسماعیل حسنی» را همراه داشت، در عراق قیام کرد. او در کوفه سکه ضرب کرد و سپاه خود را به بصره، واسط و اطراف آن گسیل داشت.

این قیام جبهه های متعددی را به وجود آورد:

- جبهه بصره به فرماندهی عباس بن محمد بن عیسی جعفری
- جبهه مکه به فرماندهی حسین بن حسن افطس
- جبهه یمن به فرماندهی ابراهیم بن موسی بن جعفر (علیه السلام)
- جبهه فارس به فرماندهی اسماعیل بن موسی بن جعفر (علیه السلام)
- جبهه اهواز به فرماندهی زید بن موسی بن جعفر (علیه السلام)
- جبهه مدائن به فرماندهی محمد بن سلیمان بن داوود بن حسن بن حسن (علیه السلام)

۲۸۱. تاریخ یعقوبی ۲/ ۴۴۲.

۲۸۲. الکامل فی التاریخ ج ۶/ رویدادهای سال ۱۹۸ ق.

۲۸۳. تاریخ الموصل/ ۳۳۲ - ۳۳۶.

این قیام فراگیر بیش از يك سال دوام یافت و در نهایت سرکوب شد.^(۲۸۴)

در سال ۲۰۰ق. «محمد بن امام جعفر صادق (علیه السلام)» قیام کرد، اما تسلیم گردید و به سوی مأمون گسیل شد.^(۲۸۵)

قیام علویان تأثیر بسزائی در آشفته‌گی و بی‌نظمی داخلی و تصمیم‌گیری و موضع‌گیری‌های نظامی و سیاسی داشت.

در سال ۲۰۱ق. مردم بغداد دستخوش نابسامانی و پریشانی بزرگی شدند تا آن جا که بغداد در آستانه ویرانی کاملاً قرار گرفت. بسیاری از مردم آن سامان به دلیل غارتگری، گرانی، اسارت و ویرانی خانه‌های خود را ترك کردند.^(۲۸۶)

سرانجام مأمون، علویانی را که رهبری شورش را بر عهده داشتند، مورد عفو قرار داد، اما این بدان معنا نبود که از ترور و ایجاد وحشت دوری جسته بود، بلکه مانند پیشینیان خود برای خاموش کردن صدای معترضان و آنان که در اندیشه از میان برداشتن حکومت عباسیان بودند، از ابزار وحشت و ترور استفاده می‌کرد. مأمون «هرثمة بن اعین» را علیرغم این که نسبت به خلیفه اخلاص می‌ورزید از پای درآورد. «حسن بن سهیل» رقیب هرثمة با دسیسه خود زمینه نابودی هرثمة را فراهم آورده بود.^(۲۸۷)

مأمون به مخالفان اجازه نمی‌داد تا بر خلاف منش و روش او چیزی بگویند. او یکی از شاعران را به «سند» تبعید کرد، زیرا آن شاعر نگون بخت در مذمت و هجو يك قاضی منحرف که با مأمون رابطه داشت شعری سروده بود.^(۲۸۸)

افزون بر آشفته‌گی و نابسامانی داخلی، چالش‌ها و هم‌آوردی‌های خارجی نیز خطر بزرگی برای حکومت عباسیان به شمار می‌رفت. دولت‌های غیر مسلمان و مشرك در پی فرصتی بودند تا حکومت - هر چند به ظاهر - اسلامی و کیان اسلام را از میان بردارند و به همین منظور خود را برای فرصت مناسبی آماده می‌کردند. [شاید] یکی از دلایلی که مأمون را بر آن داشت تا رهبران قیام‌ها را مورد عفو عمومی قرار دهد، همین تهدید خارجی بود.

۲۸۴. الکامل فی التاریخ ۶، رویدادهای سال ۱۹۹ - ۲۰۰ق.

۲۸۵. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۰۷.

۲۸۶. العبر فی خبر من غیر ۱/ ۲۶۳.

۲۸۷. تاریخ ابن خلدون ۵/ ۵۲۱.

۲۸۸. مروج الذهب ۳/ ۳۴۵.

امام رضا(علیه السلام) و موضع گیری سیاسی

جنگ میان مأمون و امین برای به دست گرفتن قدرت مطلق، پیامدهای ناشی از این جنگ، آشفتگی جبهه داخلی و انشعاب در خاندان عباسی از عواملی بود که مأمون را از زیر نظر گرفتن، تحت تعقیب قرار دادن و جلوگیری از فعالیت انقلابی امام رضا(علیه السلام) باز می داشت. امام رضا(علیه السلام) که فرصت را مناسب می دید، موضع گیرهایی متناسب با شرایط موجود اتخاذ کرد و از این آزادی حقیقی به نشر اندیشه و عقیده سیاسی اهل بیت همت گماشته، پایگاه مردی خود را در تمام سرزمین های اسلامی گستراند.

امام رضا(علیه السلام) همانند پدران و نیاکان خود، در پنهان کاری و خفای کامل تمام خطوط عملیات از جمله خط رویارویی با حاکمیت را زیر نظر داشت، اما رهبری مستقیم آن را به برادران و عموزادگان خود می سپرد تا به طور مستقیم وارد میدان رویارویی با حاکمیت نشود. حضرت می دانست به عهده گرفتن رهبری مستقیم جنبش ها و خط ها پیش از این که بتواند زمینه را برای رهبر و امام پس از خویش فراهم کند با کشته شدن در یکی از جنگ ها یا به دست یکی از نزدیکان حکومت، فرجام کارش رقم خواهد خورد.

یکی دیگر از مزایای رهبری غیر مستقیم در رویارویی با حاکمیت این بود که اشتباهات و اقداماتی که در دوران انقلاب و قیام از سوی انقلابیون رخ می داد به حساب امام(علیه السلام) گذاشته نمی شد، بلکه مسئولیت آن، متوجه رهبر مستقیم که بر خط نظامی اشراف داشت می بود. در سال ۱۹۹ق. و پیش از قیام علیه مأمون، یاران «محمد بن سلیمان علوی» در مدینه گرد آمده، از او خواستند تا کسی را نزد امام رضا(علیه السلام) فرستاده، او را به قیام دعوت کند. محمد یکی از پیشنهاددهندگان را نزد امام(علیه السلام) فرستاد و امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود: «پس از گذشت بیست روز خواهم آمد».

آنان مدتی درنگ کردند و چون هجده روز سپری شد سپاه عباسی به جنگ با ایشان پرداخته، قیام آنان را در آغاز کار خنثی کردند.^(۲۸۹)

در حالی که امام رضا(علیه السلام) به رهبران خط نظامی اختیار مطلق می داد و آنان به مراجعه مستمر و نظرخواهی از حضرت نیازی نداشتند و ایشان از دور بر رویدادها و موضع گیری ها نظارت می کرد. به دلیل شرایط خاص سیاسی، مسلمانان از نحوه برخورد امام رضا(علیه السلام) تصور می کردند که ایشان با انقلابیون رابطه ای ندارد.

زمانی که «محمد بن جعفر صادق (علیه السلام)» بر آن شد تا در روزی معین قیام کند، امام رضا (علیه السلام) خطاب به او فرمود: فردا قیام مکن که اگر قیام کنی شکست خواهی خورد و یارانت کشته می شوند.^(۲۹۰)

ماجرای بالا خود گواهی است بر این که حضرت رضا (علیه السلام) به دور از چشم نامحرمان، بر تمام رویدادهای انقلابی اشراف و نظارت داشت.

دو سال از به قدرت رسیدن مأمون سپری شده بود؛ یعنی در سال ۲۰۰ ق. مأمون نامه ای به امام رضا (علیه السلام) نوشت و از او خواست تا به خراسان برود. امام رضا (علیه السلام) در پاسخ به درخواست مأمون، عذر می آورد و بهانه تراشی می کرد، اما مأمون همچنان پافشاری کرده، امام (علیه السلام) را به خراسان فرا می خواند. امام (علیه السلام) دریافت که مأمون از خواسته خود منصرف نخواهد شد، لذا به درخواست مأمون تن در داد. مأمون به نگاهبان امام (علیه السلام) دستور داد تا او را از راهی جز راه کوفه و قم، نزد او بیاورد. نگاهبان نیز به منظور تأمین خواسته مأمون، امام (علیه السلام) را از مسیر بصره، اهواز و فارس به «مرو» بردند.

چون امام رضا (علیه السلام) به مرو رسید مأمون به امام رضا (علیه السلام) پیشنهاد پذیرش خلافت و امارت داد، اما امام نپذیرفت. گفت و گو در این زمینه دو ماه به درازا کشید و همواره امام (علیه السلام) از قبول چنین پیشنهادی سرباز می زد.

چون سخن در این زمینه زیاده از حد شد و نتیجه ای به همراه نداشت، مأمون با اصرار فراوان از امام رضا (علیه السلام) خواست تا منصب ولایت عهدی را بپذیرد و به طور غیر مستقیم امام (علیه السلام) را تهدید کرد که در صورت نپذیرفتن ولایت عهدی او را خواهد کشت.

امام (علیه السلام) که چاره ای جز پذیرش این خواسته نداشت شروطی معین کرده، فرمود: به شرطی تن به پذیرش ولایت عهدی می دهم که به کاری فرمان ندهم، از چیزی باز ندارم، قضاوت نکنم، چیزی از وضعیت موجود را تغییر ندهم و تو [باید بپذیری که] مرا از تمام آنچه گفتم، معاف داری.^(۲۹۱)

مأمون شروط امام رضا (علیه السلام) را پذیرفت و در روز پنج ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ ق. امام رضا (علیه السلام) به ولایت عهدی منصوب شد.^(۲۹۲)

۲۹۰. اصول کافی ۱/ ۴۹۱؛ مناقب آل ابی طالب ۴/ ۳۶۸؛ بحار الانوار ۴۹/ ۵۷.

۲۹۱. عیون اخبار الرضا ۲/ ۱۴۹ - ۱۵۰.

۲۹۲. همان/ ۲۴۵.

انگیزه مأمون از تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا(علیه السلام)

اقدام مأمون به نصب امام رضا(علیه السلام) در مقام ولایت عهدی برآمده از دوستی و محبت او نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) نبود، زیرا فریبایی های قدرت و حکومت، بر دیگر تمایلات و دوستی ها چیرگی دارد و مأمون نیز از این قاعده مستثنا نبوده، ادعاهای او مبتنی بر دروغ و تمایلش نسبت به علویان ریاکارانه و مگارانه بود.^(۲۹۳) این مطلب روشن است که دوستی و ارادت مأمون زمانی قابل تأیید و تصدیق بود که او از قدرت کناره گرفته، آن را به امام رضا(علیه السلام) می سپرد و این، امری ناشدنی بود. هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد که مأمون پس از آن که هزاران فرمانده و سپاهی و برادرش امین و برخی از افراد خانواده خود را به کام مرگ فرستاد تا قدرت و خلافت را به تنهایی در اختیار گیرد، اینک آن را فقط و فقط به دلیل عشق و علاقه اش به اهل بیت نادیده گرفته، به امام رضا(علیه السلام) بسپارد.

بنابراین، انگیزه مأمون از واگذاری منصب ولایت عهدی خود به امام رضا(علیه السلام) از سر مصلحت اندیشی و حفاظت از سلطه و آینده خاندان خود بود؛ روشی که پیشتر حاکمان چون به قدرت می رسیدند در پیش می گرفتند. لذا می بینیم پس از آن که مأمون از اصرار بر پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا طرفی نیست، ابتدا به کنایه و سپس به طور صریح امام(علیه السلام) را در صورت تن ندادن به خواسته اش به مرگ تهدید می کرد. البته دیری نپایید که مأمون - علیرغم پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا(علیه السلام) - حضرت را از میان برداشت و خود همچنان زنده بود. همین امر، سالوس گری و ریاکاری مأمون را بر همگان آشکار می کند و دوستی دروغین او نسبت به خاندان رسالت را روشن می سازد. در این جا به طور مشخص انگیزه مأمون را از واگذاری منصب و ولایت عهدی به امام رضا(علیه السلام) بیان می کنیم:

نخست: تنش زدایی از جامعه

جامعه روزگار مأمون به شدت دستخوش آشفتگی و نابسامانی شده بود. مأمون پس از آن که جنگ خونینی با برادرش پشت سر گذاشت و قدرت را به دست گرفت، به طور غیرمنتظره ای با قیام و جنبش های مسلحانه روبرو شد که قیام های علویان از آن جمله

بود. دیگر مخالفان حکومت مأمون در سراسر گستره اسلامی پراکند بودند. خود مأمون در توصیف اوضاع آن روزگار گفته است: «به خدا سوگند، قبیله «قیس» را به قیمت هزینه کردن تمام دارایی بیت المال سرکوب کردم به گونه ای که حتی يك درهم در بیت المال نماند و اما [مردم] سرزمین «یمین» [پس بدانید که] نه من آنان را هرگز دوست داشته ام و نه آنان مرا دوست داشته اند. «قضاعه» [نیز تن به حاکمیت من نداده اند، چرا که] مهمتران ایشان منتظر «سفیانی» [و حکومت او] هستند تا از او پیروی کنند. «ربیع» [نیز همانند دیگر همگان خود است، زیرا] از زمانی که خداوند پیامبر خود را از قبیله «مضر» برانگیخت [و برای هدایت مردم فرستاد] با خدا سر ستیز و ناسازگاری داشته اند».^(۲۹۴)

از دیگر سو قیام های مسلحانه، وضعیت نظامی و سیاسی آن دوره را دچار پریشانی و آشفتگی کرده بود. مأمون با مراجعه به دیوان های حکومتی دریافت که کشتگان حکومتی که در جنگ های «ابو السرایا» جان باخته بودند به دویست هزار تن می رسیدند.^(۲۹۵)

تمام این مسائل سبب شد تا مأمون، امام رضا(علیه السلام) را به پذیرش ولایت عهدی وادار کرده، او را به خویش نزدیک کند و بدین صورت یاران امام(علیه السلام) را جذب خود نموده، لشکرکشی و فعالیت نظامی شان را متوقف و آنان را به خود متمایل سازد. در صورتی که مأمون به این اندیشه خود جامه عمل می پوشاند، فرصتی به دست می آورد تا به سرکوب و نابود کردن دیگر شورشیانی که در مقایسه با علویان انقلابی، چندان قابل توجه نبودند بپردازد. مأمون که استقبال پرشور عالمان و فقیهان و محدثان را - که شمار آنان تنها در نیشابور به بیست و چهار هزار تن می رسید^(۲۹۶) - از امام رضا(علیه السلام) دیده بود، به این نتیجه رسید که باید حمایت اکثریت قاطع مسلمانان را که پیوندی عاطفی و معنوی با امام(علیه السلام) داشتند، به ویژه مردم خراسان که او را در تصرف بغداد یاری کرده بودند، جلب کند.

از سوی دیگر مأمون با نزدیک کردن امام رضا(علیه السلام) به خود و حاکمیت، می توانست خشم مخالفان را فرو نشاند، فرصت را از مدعیان حکومت و آنان که در پی به دست آوردن حکومت هستند بگیرد و از طریق جذب برخی از مبارزان و وا داشتن

۲۹۴. الكامل في التاريخ ۶/ ۴۳۲ - ۴۳۳.

۲۹۵. الفصول المهمة/ ۲۵۱ و نور الابصار/ ۱۷۰.

۲۹۶. الفصول المهمة/ ۲۵۱ و نور الابصار/ ۱۷۰.

آنان به ترك مبارزه مسلحانه و نیز بی توجهی به بخش دیگر از مبارزان، میان مبارزان تفرقه و جدایی بیندازد.

دوم: مشروعیت بخشیدن به حکومت

از نظر مسلمانان، حاکم زمانی از مشروعیت برخوردار خواهد شد که از سوی پیامبر(صلی الله علیه وآله) که همان رأی و دیدگاه اهل بیت(علیهم السلام) است نصی در مورد حکومت او رسیده باشد، به صورت شورایی و موافقت «اهل حل و عقد» انتخاب شده باشد یا با تعیین از سوی حاکم پیشین، مشروط بر پذیرش همگانی امت - که نظر دیگر فقیهان است - باشد. البته این دسته از فقیهان حکومت مأمون را تأیید کردند، اما تأیید آنان، به دلیل تطمیع یا ترس از دستگاه حاکم بود یا از آن رو تسلیم حکومت شده بودند که قدرت حذف آن را نداشتند.

نداشتن امتیازهای یاد شده مأمون را بر آن داشت تا به حکومت خود مشروعیت بخشد. این بود که برای واگذاری قدرت و حکومت به امام رضا(علیه السلام) که مورد قبول و محل اتفاق مسلمانان بود اعلام آمادگی کرد. چون امام(علیه السلام) از پذیرش خواسته مأمون خودداری کرد، مأمون منصب ولایت عهدی را به او پیشنهاد داد و این بار با فشار و تهدید، امام(علیه السلام) را به پذیرش این منصب وا داشت و امام(علیه السلام) به ناچار ولایت عهدی را پذیرفت. امام جواد(علیه السلام) در مورد مقبولیت فراگیر امام رضا(علیه السلام) فرموده است:

«رضي به المخالفون من أعدائه كما رضي به الموافقون من أوليائه، و لم يكن ذلك لأحد من آبائه(عليهم السلام)، فلذلك سُمي من بينهم بالرضا»؛^(۲۹۷)

دشمنان مخالف او، همانند دوستان موافق، به او رضایت داده بودند؛ امری که پدران [ارجمند] او از آن برخوردار نبودند و از همین رو تنها او از میان امامان، «رضا» خوانده شد.

از نظر مأمون و بسیاری از مسلمانان، پذیرفتن ولایت عهدی از سوی امام رضا(علیه السلام) به معنای اعتراف به مشروعیت حکومت مأمون که بر سر کار بود و عدم مبارزه و معارضة با او به شمار می رفت. در نتیجه، امت اسلامی که از نظر فکری و عاطفی از حضرتش پیروی می کرد، با تن دادن امام(علیه السلام) به خواسته مأمون و پذیرفتن ولایت عهدی، رضایت خود را از حکومت مأمون ابراز می کرد.

سوم: بازداشتن امام رضا (علیه السلام) از دعوت به خویش

چنان که روشن است، امام معصوم (علیه السلام) مأمور است تا امت را به برقراری رابطه فکری - اجتماعی با امام منصوب از سوی پیامبر (صلی الله علیه وآله) و گام نهادن در مسیر حق که در او و منش اهل بیت (علیهم السلام) متبلور است فرا خواند. امام رضا (علیه السلام) نیز از این قاعده جدا نبود و دمی از ایفای این وظیفه کوتاهی نمی‌ورزید. مأمون تمام اندیشه و تلاش خود را به کار بست تا امام رضا (علیه السلام) را از دعوت به خویش به عنوان امام و گسترش دعوتش باز دارد، اما اگر در مقام ولایت عهدی قرار می‌گرفت، ابتدا برای حاکم، سپس برای خویش دعوت می‌کرد. مأمون از این انگیزه خود پرده برداشته، گفت: «این مرد (امام رضا «ع»)) از نظر ما دور و پنهان بوده، برای خویش [به عنوان امام] دعوت می‌کرد. او را به ولایت عهدی خود منصوب کردیم تا برای ما دعوت کند».^(۲۹۸)

چهارم: جدا کردن امام رضا (علیه السلام) از مردم

حضور امام (علیه السلام) در پایتخت خلافت و در کنار خلیفه به منزله دور ماندن او از مردم و پایگاه های مردمی اش بود. در این صورت بر دیدار مسلمانان با نمایندگان امام رضا (علیه السلام) که در سراسر گستره اسلامی حضور داشتند، فزونی می‌گرفت و به همین نسبت و به دلیل دور بودن امام (علیه السلام) از جامعه، از رهنمودهایی که به صورت مستقیم از امام (علیه السلام) دریافت می‌کردند کاسته می‌شد. نتیجه این که اندک دیدارهایی که همه روزه با امام (علیه السلام) صورت می‌گرفت و نیز تحرکات آن حضرت از سوی دستگاه حکومتی به خوبی و با دقت کامل زیر نظر قرار می‌گرفت. به همین منظور، مأمون، «هشام بن ابراهیم راشدی» را در ظاهر به خدمت امام (علیه السلام) درآورد و منصب حاجبی امام را بدو سپرد و هشام سعی می‌کرد که به امام (علیه السلام) نزدیک شود. او بنا به وظیفه ای که بر عهده داشت، علیه امام جاسوسی می‌کرد، بسیاری از دوستان آن حضرت را از دیدار با ایشان باز می‌داشت و هر چه از امام می‌شنید به اطلاع مأمون می‌رساند.^(۲۹۹)

۲۹۸. فراند السمطین ۲/ ۲۱۴.

۲۹۹. بحار الانوار ۴۹/ ۱۳۹.

پنجم: مصونیت حکومت از خطر وجود امام(علیه السلام)

از آن جا که حکومت، به تازگی از جنگ های خونین و خردکننده ای که میان مأمون و برادرش امین از يك سو و مأمون و نیروهای معارض از سوی دیگر درآمده بود، گرد آمدن مسلمانان گردد وجود مبارك امام رضا(علیه السلام) و گسترش پایگاه مردمی آن حضرت، در حکم قدرت گرفتن امام(علیه السلام) و ناتوان شدن مأمون بود که خطری بزرگ برای حکومت مأمون به شمار می رفت. مأمون خود به این حقیقت اعتراف کرده، گفت: «بیم آن داشتیم اگر او را به همان حال (آزاد و در میان مردم) رها کنیم از سوی او خطری متوجه ما شود و چنان بلایی از او بر ما رود که توان دفع آن را نداشته باشیم و تحمل آن برای ما طاقت فرسا باشد».(۳۰۰)

ششم: بدنام کردن امام(علیه السلام)

شاید بتوان اقدام مأمون را برای بدنام کردن امام رضا(علیه السلام) از شومترین و پلیدترین انگیزه های او شمرد. مأمون در گزینش امام رضا(علیه السلام) برای ولایت عهدی در پی بدنام کردن تدریجی او بود و این کار را به جاسوسان و دستگاه تبلیغاتی خود سپرد. امام رضا(علیه السلام) که به نیت و هدف شوم مأمون پی برده بود، بی پرده هدف مأمون را آشکار کرده، فرمود: [ای مأمون،] با این کار می خواهی مردم بگویند: به یقین علی بن موسی الرضا نسبت به دنیا بی اعتنا نبوده، بلکه دنیا نسبت به او بی اعتناست. آیا نمی بینید چگونه به طمع خلافت، ولایت عهدی را پذیرفته است؟(۳۰۱)

مأمون خود در جمع عباسیان پاره ای از انگیزه های خود را در انتخاب امام رضا(علیه السلام) به عنوان ولی عهد بیان می کرد، از جمله گفت: «ما دنبال آن هستیم تا اندك اندك از منزلت و ارجمندی او نزد مردم بکاهیم و او را در نظر آنان چنان بنمایانیم که بپندارند شایستگی امامت را ندارد».(۳۰۲)

هفتم: درهم شکستن جبهه مخالفان

قرار گرفتن امام رضا(علیه السلام) در مقام ولایت عهدی و منصوب شدن برادران و عموزادگان امام(علیه السلام) به عنوان والی و امیر بر سرزمین های اسلامی، از جمله

۳۰۰. فرائد السمطين ۲/ ۲۱۴.

۳۰۱. علل الشرايع/ ۲۳۸.

۳۰۲. فرائد السمطين ۲/ ۲۱۵.

منصوب شدن «عباس» و «ابراهیم» دو برادر امام(علیه السلام) از سوی مأمون به عنوان والی کوفه و یمن^(۳۰۳) این باور را در ذهن مخالفان تقویت و نهادینه می کرد که امام رضا(علیه السلام) بخشی از حاکمیت است.

در این صورت، دیگر مخالفان لزوماً رو در روی یاران امام(علیه السلام) قرار می گرفتند، زیرا در صورت قیام مسلحانه، به طور مستقیم با والی علوی مواجه بودند و والی علوی نیز بر اساس مسئولیتی که داشت فرمان سرکوب قیام می داد و مسئولیت آن را متوجه جریان قیام کننده می کرد. همین برخورد و مواجهه، بی تردید به درهم شکسته شدن و فروپاشی جمعیت مخالفان حکومت می انجامید. مأمون که برنامه ای دقیق و حساب شده ای تدارك دیده بود و کارآیی آن را قطعی می دانست، منصب ولایت عهدی را به امام رضا(علیه السلام) سپرد. او با این کار دنبال هدف دیگری نیز بود، چرا که با تعیین کسانی از علویان و یاران اهل بیت(علیهم السلام) مسئولیت برخی از مفاصل اداری و حکومتی را متوجه آنان می کرد. مأمون با این کار در حقیقت همزمان، مسلمانان را به سوی خود متمایل می کرد، جبهه مخالفان را در هم می شکست، فساد اداری و حکومتی را به آن دسته از یاران امام(علیه السلام) و علویان که منصب ولایت و امارت داشتند نسبت می داد و مهمترین نتیجه ای که می گرفت تخریب شخصیت امام رضا(علیه السلام) بود.

دلایل تن دادن امام رضا(علیه السلام) به ولایت عهدی

مأمون به امام رضا(علیه السلام) گفت: «ای فرزند رسول خدا، از آن جا که برتری، دانش، زهد، پارسایی و عبادت تو را می دانم و از آن آگاه هستم. از این رو تو را به خلافت، سزاوارتر از خود می بینم.

امام رضا(علیه السلام) فرمود: به بندگی خدای - عزوجل - افتخار می کنم، با زهدورزی در دنیا امید رهایی از شر آن دارم، با پرهیز از محارم و گناهان به نیل به سود الهی امید بسته ام و با فروتنی در دنیا امید به رفعت و بلندی مرتبت نزد خداوند دارم.

مأمون گفت: بر آن شده ام تا خود را از خلافت خلع کنم و آن را به تو سپارم و خود با تو بیعت کنم.

امام رضا(علیه السلام) فرمود: اگر این خلافت از آن توست و خداوند آن را به تو عطا فرموده، نمی توانی خلعتی را که خداوند بر اندام تو پوشانیده به دیگری بدهی و اگر خلافت از آن تو نیست، نمی توانی چیزی را که از آن تو نیست به من بدهی.

مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا، باید به این کار تن در دهی. امام(علیه السلام) فرمود: هرگز به میل خود تن به این کار نمی دهم.

مأمون همچنان بر خواسته خود پافشاری می کرد، اما سودی نبخشید و امام(علیه السلام) تسلیم خواهش مأمون نشد. از این رو مأمون به امام رضا(علیه السلام) پیشنهاد منصب ولایت عهدی را داده، گفت: اگر تن به پذیرش خلافت نمی دهی و خوش نداری با تو به عنوان خلیفه بیعت کنم، ولایت عهدی را بپذیر تا خلافت پس از من به تو برسد.

آن گاه میان امام رضا(علیه السلام) و مأمون گفت و گوهای مبادله شد و امام(علیه السلام) در ضمن این بحث ها از انگیزه مأمون در تحمیل خلافت و ولایت عهدی سخنی بر زبان آورد. مأمون خشمگین شده، گفت: تو پیوسته در برخورد با من رفتار [و گفتار]ی داری که بر من ناگوار است [و چنان است که] خود را از اقتدار من ایمن می بینی. به خدا سوگند، یا ولایت عهدی را می پذیری یا تو را به پذیرش آن مجبور می کنم و اگر به آن تن ندهی [بی پروا] سرت را از تننت جدا خواهیم کرد!

امام(علیه السلام) فرمود: به یقین خداوند - عزوجل - مرا از گرفتار شدن در مهلکه خود ساخته بازداشته است. پس اگر وضع بدین منوال است، هر چه می خواهی بکن و من می پذیرم، اما به این شرط که: کسی را به کاری و مسئولیتی نگمارم، کسی را از منصبش عزل نکنم، پیمان و سنتی را نشکنم و در امر حکومت دور، اما مشورت دهنده باشم.

مأمون به همین اندازه خشنود شده، امام رضا(علیه السلام) را علیرغم میل درونی اش به ولایت عهدی خود برگزید». (۳۰۴)

در روایتی دیگر آمده است: «مأمون به امام رضا(علیه السلام) گفت: عمر بن خطاب شش نفر را به عضویت شورا در آورد که یکی از آنان پدر تو امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) بود. [آن گاه عمر] مقرر داشت که هر کس مخالفت کند، گردنش زده شود، پس ناچار باید به آنچه می خواهم تن بدهی و راهی جز پذیرفتن آن نداری». (۳۰۵)

امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) در پاسخ کسانی که سبب تن دادن او به این کار را می پرسیدند یا آنان که به حضرتش اعتراض می کردند، فرمود: خداوند از ناخرسندی من

[از پذیرش] آن آگاه است. زمانی که بر سر دو راهی پذیرش ولایت عهدی و کشته شدن قرار داده شدم، پذیرفتن ولایت عهدی را بر کشته شدن برگزیدم. وای بر آنان، آیا نمی دانند که یوسف(علیه السلام) پیامبر بود و چون به حکم ضرورت و ناچاری خزانه داری عزیز [مصر] را پذیرفت، گفت: «مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهبان دانا هستم»^(۳۰۶).

من نیز به دلیل ضرورت و به اجبار و در حالی که در معرض کشته شدن قرار گرفته بودم، این منصب را پذیرفتم و وارد شدن به این دستگاه [برای من] چونان خارج شدن از آن بود (هر دو حال برای من یکسان است). پس شکوه به درگاه خداوند می برم و از او یاری خواسته می شود.^(۳۰۷)

نیز از امام رضا(علیه السلام) پرسیده شد: «چه چیزی تو را به پذیرش ولایت عهدی وا داشت؟»

امام(علیه السلام) فرمود: همان چیزی که جدم امیرالمؤمنین(علیه السلام) را به شرکت در شورا وا داشت.^(۳۰۸)

شایان توجه است که امام رضا(علیه السلام) برای حفظ جان خود، تسلیم خواسته مأمون در پذیرش ولایت عهدی نشد، بلکه می دانست با کشته شدنش، نابسامانی هایی به وجود می آمد، از جمله:

- جنبش الهی و انقلابی با خسارتی جبران ناپذیر روبرو می شد؛
- آشوب و آشفتگی، تمام پایگاه های مردمی امام رضا(علیه السلام) را فرا می گرفت و سرآغازی بود برای کشتار گسترده خاندان و یاران آن حضرت؛
- قیام های مسلحانه ای که بدون تأمل و روال منطقی بروز می کرد و قیام امت را به جنبش خون خواهانه عاطفی تبدیل می کرد که فاقد هر نظم و نسقی می بود و تنها نتیجه ای که به دست می داد فروپاشی توان نظامی بود و هیچ تغییر و تأثیری در رویدادها نداشت.

این ها دلایلی بود که امام رضا(علیه السلام) را به تن دادن به خواسته مأمون و پذیرش ولایت عهدی وا داشت. حال با چنین پیشامدی، امام(علیه السلام) می بایست در راه احیای سنت های فراموش، از میان برداشتن بدعت ها، بسیج توانمندی ها، خنثی کردن برنامه هایی که مأمون برای آینده رقم زده بود و تصحیح اندیشه و مفاهیم نادرست سیاسی، از فرصت به دست آمده، نهایت استفاده را می کرد.

۳۰۶. یوسف: ۵۵.

۳۰۷. عیون اخبار الرضا ۲ / ۱۳۹.

۳۰۸. عیون اخبار الرضا ۲ / ۱۴۱.

استفاده امام رضا(علیه السلام) از فرصت ها

حضرت رضا(علیه السلام) در شرایطی که دست داده بود و برای آن حضرت، آزادی نسبی به همراه داشت، چند زمینه را عرصه فعالیت خویش ساخت که ذیلاً بررسی می شود:

نخست: اقامه دین و احیای سنت

موقعیت به دست آمده، فرصتی بود تا امام رضا(علیه السلام) و خاندان و یارانش به تبیین معالم دین، احیای سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) و نشر و ترویج منش و روش اهل بیت در عرصه های سیاسی و اجتماعی بپردازند. امام(علیه السلام) در دربار بود و می توانست با وزیران، سرداران و نزدیکان مأمون دیدار و فعالیت خود را دنبال کند، برادرانش در شهرهای خود رهبران جنبش شده بودند و یارانش نیز هر جا که بودند در میان امت به فعالیت انقلابی خود می پرداختند. امام رضا(علیه السلام) با اشاره به همین امر به درگاه خداوند عرضه می داشت:

خداوند، از این که خویش را به ورطه هلاکت افکنم بازم داشتی و [خود می دانی] که از سر ناچاری و ناخرسندی تن به پذیرش ولایت عهدی دادم و اگر مخالفت کرده، آن را نمی پذیرفتم، عبدالله مأمون مرا می کشت.

بار خدایا، [می دانم و اعتقاد و ایمان دارم که] عهدی جز عهد تو نیست و ولایت و سرپرستی ها تنها از جانب توست. پس مرا توفیق ده تا دینت را برپا دارم و سنت پیامبرت محمد(صلی الله علیه وآله) را زنده کنم که تو سرپرست و یاری کننده و نیکو سرپرست و نیکو یاری کننده ای.^(۳۰۹)

امام رضا(علیه السلام) در این شرایط و در برابر وزیران، قاضیان، فقیهان و پیروان دیگر ادیان که به فرمان و درخواست مأمون برای مناظره با امام(علیه السلام) گرد آمده بودند، به بیان روش سالم اداره جامعه و حکومت می پرداخت. حضرتش همچنین مأمون را در تصمیم گیری و موضع گیری مناسب و حل مسائل سخت و مشکل راهنمایی می کرد.

دوم: بسیج توانمندی ها

پس از ناکام ماندن قیام علویان و شکست نظامی آنان، شرایط پیش آمده سبب شد تا آنان دیگر مورد پیگرد حاکمیت قرار نگیرند. انقلابیون در این فرصت، به بسیج نیرو و توانمندی ها پرداختند تا پس از دوره ای آرام گرفتن و خستگی جنگ و گریز از تن زدودن خود را برای قیام در زمانی مناسب آماده کنند. مسلم آن است که اگر امام رضا(علیه السلام) به پذیرش ولایت عهدی تن نمی داد چنین دستاوردهایی حاصل نمی شد.

سوم: ناموفق گذاردن برنامه های مأمون

در صورتی که امام رضا(علیه السلام) از پذیرش ولایت عهدی سرباز می زد، مأمون از اجبار او به پذیرش این منصب یا کشتن او چشم پوشی می کرد، اما یکی از افراد خاندان امام رضا(علیه السلام) را به ولایت عهدی برمی گزید که چند احتمال درباره او می رفت:

- معامله گر و فرصت طلب بود;

- مخلص، اما از بینش کمی برخوردار بود;

- مخلص بود، اما در معرض فرو غلتیدن در فریبایی های قدرت و حکومت قرار داشت.

در هر سه صورت یاد شده، وجود چنین شخصی در مقام ولایت عهدی به ایجاد شکاف در صف یاران اهل بیت(علیهم السلام)، درگیر کردن ولی عهد علوی به کارهای نادرستی که اهل بیت(علیهم السلام) را بدنام می کرد و مسئول بودن در برابر هر اقدامی که از سوی حکومتیان انجام می دادند، می انجامید و بسا که چنین فردی پا را فراتر نهاده، با امام رضا(علیه السلام) به مبارزه پرداخته، یاران و پیروان آن حضرت را مورد پیگرد قرار می داد.

امام رضا(علیه السلام) با پذیرش این مسئولیت، ابتکار عمل را از دست مأمون گرفته، برنامه های او را که ایجاد تفرقه در صفوف یاران اهل بیت(علیهم السلام) در سر می پروراند و می خواست مسئولیت مفسد و نابسامانی را متوجه فرد منسوب به اهل بیت(علیهم السلام) کند، ناموفق گذارد.

چهارم: تصحیح اندیشه نادرست سیاسی

غالب مسلمانان به این اندیشه و باور رسیده بودند که دین از سیاست جدا بوده، شایسته امامان و فقیهان نیست که سیاسی شده، با آن سر و کار داشته باشند یا در منصبی سیاسی قرار گیرند. آنان بی‌اعتنایی به حکومت و خلافت را معیار ارزش‌گذاری می‌دانستند. حاکمان عباسی نیز این برداشت و مفهوم سیاسی را در باور مسلمانان پرورانده، بدان دامن می‌زدند. امام رضا(علیه السلام) با پذیرش ولایت عهدی در صدد برآمد تا این اندیشه غلط سیاسی که در ذهن مسلمانان رسوخ کرده بود بزدايد و به آنان بفهماند که اگر شرایط و فضای مناسبی فراهم آید، بر امام(علیه السلام) واجب است زمام حکومت را در دست گرفته، به اداره امور دینی، سیاسی و اجتماعی بپردازد.

امام رضا(علیه السلام) در زمانی که چنین اندیشه‌ای بر جامعه و افکار مسلمان حاکم بود منصب ولایت عهدی را پذیرفت. روزی یکی از یاران امام رضا(علیه السلام) بر او وارد شده، گفت: «ای فرزند رسول خدا، مردم می‌گویند: علیرغم این که نسبت به دنیا زهد می‌ورزی، ولایت عهدی را پذیرفته‌ای». (۳۱۰)

پرواضح است که زدودن چنین باور و اندیشه‌ای با گفتار امکان نداشت، بلکه افزون بر رهنمودهای دراز مدت و مکرر، امام(علیه السلام) می‌بایست به صورت عملی بدان دست بزند و مردم را از نادرست بودن این اندیشه آگاه کند و این امر تنها با پذیرش منصب ولایت عهدی ممکن می‌نمود.

چگونگی بیعت

پس از آن که امام رضا(علیه السلام) از سر اجبار تن به پذیرش ولایت عهدی داد، مأمون نزدیکان خود را از جمله: وزیران، امیران، حاجبان، دبیران و «اهل حل و عقد» (ریش سفیدان) را گرد آورد. آن گاه از «فضل بن سهل» خواست تا موضوع ولایت عهدی امام رضا(علیه السلام) را به اطلاع آنان برساند و از آنان بخواهد که به جای تن پوش سیاه (که شعار و پوشش رسمی عباسیان بود) لباس‌هایی سبز بر تن کنند. سپس حقوق يك سال آینده ایشان را داد و آنان را مرخص کرد.

پس از گذشت يك هفته مردم جمع شده، هر کس در جایی که فراخور موقعیت و شأن او بود نشست و مأمون نیز در جای خود قرار گرفت، سپس امام رضا(علیه السلام) وارد مجلس شد. او جامه‌های سبز بر تن و عمامه بر سر داشت و شمشیری حمایل کرده بود.

در این هنگام، مأمون از فرزندش «عباس» خواست نخستین کسی باشد که با امام رضا(علیه السلام) به عنوان ولی عهد بیعت می کند. [عباس دست پیش برد تا با امام(علیه السلام) بیعت کند و] امام(علیه السلام) دست خود را از بالا بر دست او نهاد. مأمون به امام(علیه السلام) گفت: دستت را بگشا [تا بیعت کننده دست در دست تو گذارد].

امام(علیه السلام) فرمود: پیامبر(صلی الله علیه وآله) این گونه بیعت می کرد (بیعت می گرفت) و دست خود را بر دست آنان می گذارد.

مأمون گفت: هر گونه می خواهی بیعت بگیر.

آن گاه هدایایی میان حاضران توزیع شد و خطیبان و شاعران، ولایت عهدی را شاد باش گفته، فضایل و افتخارات امام رضا(علیه السلام) را برشمردند. سپس مأمون از امام رضا(علیه السلام) خواست خطبه ای ایراد کند، امام(علیه السلام) نیز برخاسته، خدای را سپاس گفت و پیامبر مکرم اسلام را ستود، آن گاه فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لَنَا عَلَيْكُمْ حَقًّا بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَ لَكُمْ عَلَيْنَا حَقٌّ، فَإِذَا أَدَيْتُمْ إِلَيْنَا ذَلِكَ، وَجِبَ لَكُمْ عَلَيْنَا الْحُكْمُ وَالسَّلَامُ»;

ای مردم، ما به [حرمت و حقوق] رسول الله(صلی الله علیه وآله) بر شما حقی داریم و شما نیز همان سان بر ما حقی دارید. پس اگر حقوق ما را [پاس داشته، آن را] ادا کردید بر ما واجب است که زمام حکومت را در دست بگیریم، و السلام.^(۳۱۱)

آن گاه مأمون بر فراز منبر شد و گفت: «ای مردم، [رعایت] بیعت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن ابی طالب(علیه السلام) بر [گردن] شما [واجب] آمد. به خدا سوگند اگر این نام ها را بر کر و لال می خواندم به فرمان خدای - عزوجل - شفا می یافتند». ^(۳۱۲)

امام رضا(علیه السلام) می دانست که منصب ولایت عهدی او به سامان نخواهد رسید و چون شادمانی یکی از دوستان خود را در این مورد دید، نجواکنان به او فرمود: دل مشغول آنچه دیدی مباش و آن را خجسته و نیک فرجام بدان که این کار به انجام خواهد رسید.^(۳۱۳) و همان گونه که امام(علیه السلام) فرمود، خود پیش از مأمون بدرود زندگی گفت.

۳۱۱. اعلام الوری ۲/ ۷۴ (به نقل از: الارشاد ۲/ ۲۶۲)، فصول المهمه/ ۲۵۵ - ۲۵۶ و تكم: خطبه آن حضرت در عیون اخبار الرضا ۲/ ۱۴۶.

۳۱۲. همان/ ۱۴۷.

۳۱۳. الارشاد ۲/ ۲۶۳ (به نقل از: مداننی تاریخ نگار); اعلام الوری ۲/ ۷۴; بحارالانوار ۴۹/ ۱۴۷ (به نقل از الارشاد ۲/ ۲۶۳) و الفصول المهمه/ ۲۵۸.

بخش هائی از فرمان ولایت عهدی

مأمون خود فرمان ولایت عهدی امام رضا(علیه السلام) را نگاشت و دلیل خود را از انتخاب امام(علیه السلام) برای این منصب چنین برشمرد: «... علی بن موسی (الرضا) بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن ابی طالب(علیه السلام) را [به ولایت عهدی] برگزید[م] که او را داری فضل درخشان و عیان، دانش فراگیر، پارسایی آشکار و زهد خالصانه و سودبخش دید[م]. دنیا را رها کرده و از مردم دوری جسته بود. آنچه درباره او [و فضایل و بزرگواری او] گفته شده و مردمان همصدا و متفق، آن را در او می یافتند، آشکار گشته است و از آن جا که از خردسالی، نوجوانی میانسالی و کهنسالی با فضایل او آشنا هستیم، فرمان ولایت عهدی و خلافت پس از خود را به نام او صادر کردیم... [آن گاه در ادامه چنین آورده است:] و امیرالمؤمنین، فرزندان، خاندان، نزدیکان، سرداران و فرماندهان و خادمان خود را [به بیعت با او] فرا خواند و همگان، فرمانبردار، شادمان و شتابان با او بیعت کردند».^(۳۱۴)

پشت نوشت فرمان ولایت عهدی

امام رضا(علیه السلام) نیز پشت فرمان مأمون نوشت: او (مأمون) ولایت عهدی خود را و در صورت بودنم خلافت پس از خویش را به من واگذارد. بیم پراکنده شدن [احکام و معالم] دین و آشفتگی کار مسلمانان و به منظور پرهیز از دادن فرصت به نالایقان و پیشی گرفتن ناشایستگان پرهیاهو، [تن به این منصب دادم و] با خدای خویش عهد و پیمان بستم که اگر کار مسلمانان را به من سپرد و مرا حاکم بر ایشان کرد،... در میان آنان، به فرمان خدا و فرمان پیامبرش رفتار کنم.

جز آن جا که خداوند ریختن خونی را که به حد و کیفر کردار روا داشته، تصرف زنی را [به رضایت او و عقد نکاح شرعی] جایز شمرده، خونی [بی گناه] نریزم، تصرف زنی را [به باطل] مباح نخوانم و مالی [به ناحق] روا ندارم و در حد توان، شایستگان را به کار گمارم... و اگر بدعتی گذاردم، و [حکمی و سنتی را] تغییر دادم مستحق عزل و کیفر باشم. نمی دانم خدای شما با من چه خواهد کرد که حکومت و داوری تنها از آن خداست، همو بیان کننده حق و بهترین داوران است.^(۳۱۵)

۳۱۴. همان/ ۲۵۸.

۳۱۵. همان/ ۲۵۸ - ۲۵۹ و متن دو نامه را نك: عیون اخبار الرضا، ح ۲/ ۱۵۴ - ۱۵۹.

امام رضا(علیه السلام) با این بیان محکم روش و رفتار سیاسی شایسته حاکم اسلامی، نقش او در اجرای احکام شریعت، عواملی که موجب عزل او می شود و نیز دیگر مفاهیم سیاسی را برای امت اسلامی روشن کرد. فرمان مأمون و نامه امام رضا(علیه السلام) در روز هفتم ماه رمضان مبارک سال ۲۰۱ق. نگاشته شد.

دستور مأمون پس از بیعت با امام رضا(علیه السلام)

پس از آن که فرمان ولایت عهدی امام رضا(علیه السلام) صادر شد، مأمون فرمان داد تا همگان پوشش سیاه را که ویژه عباسیان بود کنار گذاشته، پوشش سبز را جایگزین آن کرده، با امام رضا(علیه السلام) به عنوان ولی عهد بیعت کنند. آن گاه نامه هایی با این مضمون به سراسر شهرهای اسلامی نوشت و خود سکه به نام امام رضا(علیه السلام) زد. چون نامه مأمون به بغداد رسید برخی به آن تن داده، فرمان مأمون را پذیرفتند و عده ای از آن سر بر تافتند.^(۳۱۶)

مأمون سه تن از سرداران خود را که از بیعت با امام رضا(علیه السلام) سرپیچی کرده بودند، به زندان افکند.^(۳۱۷)

عباسیان بغداد از پذیرش بیعت با امام(علیه السلام) سرباز زده، علیه مأمون شوریدند و با «ابراهیم بن مهدی» که در بغداد بود بیعت کردند.^(۳۱۸)

کوفه نیز صحنه تمرّد و سرپیچی شد و شورشیان شعار می دادند:

ای ابراهیم، ای یاری شده، مأمون را [شایستگی] اطاعت نیست (دیگر در بند بیعت او نیستیم).^(۳۱۹)
شورشیان نتوانستند نافرمانی خود را ادامه دهند، زیرا تمام مردم سرزمین های اسلامی از فرمان مأمون اطاعت کرده، با امام رضا(علیه السلام) به عنوان ولی عهد بیعت نمودند. ولایت عهدی امام(علیه السلام) با این عبارت بیان می شد، «وَلِيَّ عَهْدِ الْمُسْلِمِينَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»؛ ولی عهد

۳۱۶. الكامل في التاريخ ۶/ ۳۲۶.

۳۱۷. عيون اخبار الرضا ۲/ ۱۵۰.

۳۱۸. الكامل في التاريخ ۶/ ۷۲۷.

۳۱۹. تاريخ طبري ۸/ ۵۶۰.

مسلمانان، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - که درود بر آنان باد - می باشد. [سپس بیت زیر به عبارت یاد شده افزوده می شد:]
شش پدران او؛ برترین کسانی بودند که از ابر باران را آب می نوشیدند (بهترین آفریدگان خداوند بودند)». (۳۲۰)

رخدادهای پس از بیعت با امام (علیه السلام)

با گذشت ۲۳ روز از نوشتن فرمان ولایت عهدی و فرا رسیدن عید فطر، مأمون از امام رضا (علیه السلام) خواست گزاردن نماز عید را به عهده گیرد و خطبه بخواند تا مردم به آرامش دست یابند، فضل و برتری حضرت را بشناسند و نسبت به دولت آسوده خاطر شوند و قرار و آرام گیرند. امام رضا (علیه السلام) در پاسخ فرمود: شرط هایی را که هنگام پذیرش این امر (ولایت عهدی) میان من و تو گذشت می دانی.
مأمون پاسخ داد: منظور من از این کار جای گرفتن ولایت عهدی تو در دل عامه مردم، سپاهیان و خادمان است تا دل آنان آرام گیرد و نسبت به برتری ات که خداوند به تو ارزانی داشته اقرار کنند.

مأمون همچنان با امام (علیه السلام) در حال گفت و گو و اصرار بر پذیرش امامت نماز عید بود. چون امام (علیه السلام) اصرار مأمون را دید به او فرمود: اگر مرا از این کار معاف داری مرا خوشتر است، اما اگر غیر از این باشد، همان گونه که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیر المؤمنین (علیه السلام) به نماز عید می رفتند، خواهم رفت.
مأمون گفت: هر گونه که خود می خواهی و دوست داری به نماز برو.

آن گاه مأمون به سرداران و مردم دستور داد تا بر در سرای امام رضا (علیه السلام)، گذرگاه ها و بر فراز بام ها به انتظار بیرون شدن امام (علیه السلام) بنشینند. چون خورشید برآمد، امام (علیه السلام) در حالی که عمامه ای سفید بر سر داشت و يك سر آن پیش روی و بر سینه خود و سر دیگر آن را از پشت سر آویخته و دامن پیراهن خود را برگرفته بود، با پای برهنه از خانه خارج شد. غلامان امام (علیه السلام) نیز با همین حالت حضرت را همراهی می کردند. امام (علیه السلام) سر به سوی آسمان بلند کرد، چهار تکبیر گفته، سپس با صدای بلند گفت: «الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر علی ما هدانا، الله اکبر علی ما

رزقنا...»؛

۳۲۰. عیون اخبار الرضا ۲ / ۱۴۵؛ مقاتل الطالبیین / ۵۶۵ و الارشاد ۲ / ۲۶۲:

سنة أبأوهم ما هم *** أفضل من يشرب صوب الغمام
این شعر از «نابغه دبیانی» است که حاکم مدینه، عبد الجبار، سعید مساحقی بدان تمثیل جست.

مردم با دیدن این صحنه ناگهان به گریه و مویه پرداختند، فرماندهان و سرداران از مرکب های خود به زیر آمدند و پیاده راه پیمودند و مردم مرو همگان گریه و ضجه سر دادند و کسی را یارای خویشتن داری نبود. امام(علیه السلام) پس از پیمودن ده گام توقف می کرد. چون این وضعیت را به اطلاع مأمون رسانیدند، فضل بن سهل به او گفت: ای امیرالمؤمنین، اگر [امام] رضا با همین حال به مصلا برسد، مردم را شیفته و فریفته خود خواهد کرد. راه درست و رأی مناسب این است که از او بخواهی باز گردد. مأمون از امام(علیه السلام) خواست که از گزاردن نماز عید صرف نظر کند و امام(علیه السلام) کفش خود را خواسته، آن را به پا کرد و بازگشت».^(۳۲۱)

امام رضا(علیه السلام) با این رفتار، سنت رسول خدا را که بر اثر بی توجهی حاکمان و والیان به بوته فراموشی سپرده شده بود احیا کرد و توانست با روشی دفعی و آنی در دل مردم جای گرفته، آنان و نیز سرداران و فرماندهان مأمون را تحت تأثیر منش و سلوک خویش قرار دهد.

پذیرش ولایت عهدی و دستاوردهای آن

هر موضع گیری که از سوی هر امام معصومی اتخاذ شود، لزوماً و بالضروره، منافع و مصالحی برای اسلام، مسلمانان و پیروان اهل بیت(علیهم السلام) دارد. امام رضا(علیه السلام) نیز از این قاعده مستثنا نبود. او پس از آن که وادار به پذیرش ولایت عهدی شد، به دستاوردهایی رسید که جز با پذیرش ولایت عهدی تحقق چنین امری امکان نداشت. در این مقوله به پاره ای از این دستاوردها اشاره می کنیم:

نخست: اعتراف مأمون به حقانیت اهل بیت(علیهم السلام)

حکومت امویان و پس از آنان خاندان عباسی با به کار گرفتن ابزار ترغیب و تشویق و ترساندن، سعی در پنهان کردن فضایل اهل بیت(علیهم السلام) و کاستن از جایگاه و منزلت آنان داشتند، اما پس از آن که امام رضا(علیه السلام) منصب ولایت عهدی را پذیرفت اوضاع دگرگون شد. اکنون مأمون فضایل اهل بیت(علیهم السلام) را بر می شمرد و از مظلومیت اهل بیت(علیهم السلام) و ستمی که از سوی حاکمان پیشین بر آنان رفته بود سخن می گفت.

مأمون در پاسخ نامه ای که بنی هاشم به او نوشته بودند، به تبیین حقایق پرداخته، مطالبی نوشت، از جمله: «... هیچ يك از مهاجران همانند علی بن ابی طالب (علیه السلام) در کنار رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نایستاد و همو بود که به یاری رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرداخت و جان خویش را سپر جان پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرد... او صاحب ولایتی است که در حدیث غدیر از آن سخن رفته و همو مخاطب گفته رسول خداست که فرمود: «أنت منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»؛ [ای علی،] نسبت تو به من همانند نسبت هارون به موسی است، جز این که پس از من پیامبری نخواهد بود...

[و بدانید ای بنی هاشم، علی] محبوبترین خلق نزد خدا و رسولش و «صاحب الباب» بود و پیامبر (صلی الله علیه وآله) تمام درهایی که به مسجد باز می شد، بست، اما درب خانه علی (علیه السلام) را باز گذاشت. او در روز خیبر پرچمدار و [در جنگ خندق] همآورد و حریف «عمر بن عبدود» بود و چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله) میان مسلمانان پیوند برادری به وجود آورد او (علی) برادر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود.

آن گاه لب به اعتراف گشوده، با برشمردن دیگر موارد مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام)، جنایت هایی را که عباسیان در حق آنان روا داشته بودند بیان کرده، گفت: «... همان گونه که گفته اید، ما و آنان يك دست و از يك ریشه هستیم. زمانی که خدا حکومت و خلافت را به ما داد، آنان (اهل بیت (علیهم السلام)) را ترسانیده، بر آنان سخت گرفتیم و بیش از آنچه بنی امیه از این خاندان کشتند، کشتیم و نابود کردیم».^(۳۲۲)

زمانی دیگر، مأمون درباره فضایل و اولویت و شایستگی امام علی (علیه السلام) به امر خلافت، با فقیهان به احتجاج و جدل پرداخت و فقیهان گفته های او را تأیید کردند. از جمله تأییدکنندگان گفته مأمون، قاضی «یحیی بن اکثم» بود. او در تأیید گفته مأمون گفت: «ای امیرالمؤمنین، حقیقت را برای کسانی که خداوند خیر آنان را خواسته، بیان کردی و حقیقتی را ثابت نمودی که کسی را یارای رد آن نیست.

فقیهان نیز از یحیی پیروی کرده، گفتند: ما همگی گفته امیرالمؤمنین - که خدایش عزیز بدارد - پذیرفته و بدان معتقدیم».^(۳۲۳)

مأمون در بیشتر مجالس خود درباره فضایل اهل بیت (علیهم السلام) سخن می گفت. این روش مأمون به منزله تشویق امیران و والیان بود تا همانند او از فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) سخن بگویند و نیز یاران و طرفداران اهل بیت (علیهم السلام) را به بیان آزادانه

فضایل این خاندان پاک و می داشت و ترغیب می کرد. چنین روشی که خلیفه در پیش گرفته بود و یاران اهل بیت(علیهم السلام) و سران حکومت خود را بدان تشویق می کرد، بی تردید پایگاه مردمی فکری، معنوی، روحی و رفتاری اهل بیت(علیه السلام) را گسترده تر می کرد و نیز بر دوستداران و پیروان ایشان می افزود.

مأمون برتری و شایسته تر بودن امام رضا(علیه السلام) را نسبت به خلافت پذیرفته، بدان اعتراف کرده بود. او این باور و اندیشه خود را با نزدیکان و خاصان خود در میان گذاشته، گفت: «خاندان عباس و خاندان علی را - که خداوند از آنان خشنود باد - کاویدم و در این روزگار کسی را برتر و در امر خلافت سزاوارتر از علی بن موسی الرضا[ع] نیافتم».

دوم: به کارگیری ابزار تبلیغاتی به نفع امام رضا(علیه السلام)

مأمون دستگاه ها و ابزار تبلیغاتی خود را برای فعالیت های مثبت به نفع امام رضا(علیه السلام) به کار گمارد. از این رو آوازه امام(علیه السلام) فراگیر شد و مسلمانان و غیر مسلمانان او را شناختند. والیان، امیران، خطیبان و امامان جمعه در هر روز جمعه و هر مناسبتی به نام او خطبه می خواندند و در تمام سرزمین های اسلامی به نام او سکه زدند. خطیبان و شاعران که فرصت را برای معرفی شخصیت او و پدران و نیاکان او مناسب یافته بودند، خطابه ها و اشعار فراوان خود را که از فضایل و مناقب او و اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) حکایت می کرد نثار آن بزرگوار می کردند. این رویه بدون استثنا سراسر گستره اسلامی را فراگرفته بود. وضعیت موجود بر تعمیق پیوند با امام(علیه السلام) و پذیرفتن اندیشه ها و آرای امام(علیه السلام) که با روش سلیم شریعت اسلامی همسو بود، دلالت داشت. با توجه به این امر که رسانه های تبلیغاتی نه در دست امام(علیه السلام) که در دست مأمون و دستگاه های وابسته به او قرار داشت، حال اگر امام(علیه السلام) تن به ولایت عهدی نمی داد، ممکن نبود که مفاهیم، معارف و آموزه های اهل بیت(علیهم السلام) این چنین گسترش یابد.

مأمون در سرودن شعر، گوی سبقت را از دیگران ربوده بود. او پس از ولایت عهدی امام رضا(علیه السلام) شعری درباره آن حضرت سرود که در آن آمده است:

«مرا به جهت دوستی و محبت ابوالحسن (امام علی«ع»)) ملامت می کنند؛ و از نظر من این کار آنان از شگفتی های این روزگار است.

[او] جانشین بهترین مردم و نخستین کسی است که در نهان و آشکار پیامبر خدا را یاری کرد». (۳۲۴)

و نیز سروده است:

«توبه هیچ توبه کننده پذیرفته نمی شود؛ مگر این که با محبت و دوستی [علی] فرزند ابوطالب همراه باشد.

همو که برادر رسول خدا و هم پیمان هدایت است؛ و [پیر واضح است که] برادر، از دوست و همنشین والاتر و بالاتر است». (۳۲۵)

این شعر و دیگر اشعاری که مأمون درباره اهل بیت (علیهم السلام) و فضیلت آنان سرود، بعدها ثمر بخشید و هشت سال پس از شهادت امام رضا (علیه السلام)؛ یعنی سال ۲۱۱ ق مأمون فرمان داد تا ندا در دهند: «هر کس از معاویه به نیکی یاد کند، او را از قید اسلام رها می دانم و [آگاه باشید که] پس از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) علی بن ابی طالب [علیه السلام] برترین خلق خداست». (۳۲۶)

سوم: مناظره آزادانه امام رضا (علیه السلام) با پیروان دیگر ادیان

مأمون، امام رضا (علیه السلام) را آزاد گذارده بود تا اعتقادات، اندیشه ها و آرای سیاسی خود را بر زبان آورد. او به فضل بن سهل دستور داد تا به منظور فراهم شدن زمینه بحث و گفت و گو برای امام (علیه السلام)، اصحاب آرا و اندیشه ها را گرد آورد. او نیز عالمانی گرد آورد که «جاثلیق» (معرب کاتولیک) رئیس اسقف ها، «رأس الجالوت» دانشمند یهودی، رؤسای صابئی (مندایی) ها، بزرگان مجوسی هند، پیروان زرتشت، عالمان روم و متکلمان از آن جمله بودند. امام رضا (علیه السلام) بر اساس کتاب های معتبر آنان با ایشان به محاجّه و بحث پرداخت که پس از استناد به منابع محترم نزد ایشان، دلایل شان را مردود و باطل خواند، در نهایت، همگی تسلیم گفتار او شده، به درست بودن اندیشه و افکار او اعتراف کردند.

۳۲۴.

الام على حُبّ الوصي أبي الحسن *** و ذلك عندي من عجائب ذي الزمن
خليفة خير الناس و الأول الذي *** أعان رسول الله في السر و العلن
۳۲۵. تذكرة الخواص / ۳۲۰ (به نقل از: صولی، کتاب الاوراق):
لا تقبل التوبة من تائب *** إلا بحب ابن أبي طالب
أخو رسول الله حلف الهدى *** و الأخ فوق الخلّ و الصاحب
۳۲۶. همان / ۳۱۹ و تاریخ الخلفاء / ۲۴۷.

جاثلیق، پس از مناظره ای طولانی که با امام(علیه السلام) داشت، گفت: «القول قولك، و لا إله إلا الله؛ آنچه تو می گویی درست است و خدایی جز خدا [ی یگانه] نیست».^(۳۲۷)

«عمران صابی» بزرگ صابئیان که در جدل و مناظره هموردی نداشت و کسی را یارای آن نبود که برهان او را سست بخواند نیز پس از گفت و گویی دراز که با حضرت داشت، مسلمان شد و گفت: «أشهد أن الله تعالى على ما وصفته وحدته، وأشهد أن محمداً عبده المبعوث بالهدى ودين الحق»؛

گواهی می دهم که خدای متعال همان است که تو وصف نمودی و گواهی می دهم که محمد(صلی الله علیه وآله) بنده خداست و با [ابزار] هدایت و دین حق، [برای خلق] فرستاده شده است»، سپس روی به قبله نمود و سر به سجده گذارد.

متکلمان که شاهد مسلمان شدن عمران صابی بودند، به امام(علیه السلام) نزدیک نشده از او چیزی نپرسیدند.^(۳۲۸)

مأمون مجلسی دیگر آراست و امام رضا(علیه السلام) را فرا خواند تا با «سلیمان مروزی» متکلم خراسانی به مناظره بپردازد. امام(علیه السلام) حاضر شد و آن دو در مورد «بداء»، «صفات خدا» و «تفاوت میان ذات خدا و صفات فعل او» به مناظره پرداختند. امام(علیه السلام) تمام پرسش های سلیمان را پاسخ گفت و با برهان و دلایل قاطع، او را محکوم کرد، چنان که سلیمان نتوانست آرای امام(علیه السلام) را رد کند. در این هنگام مأمون گفت: ای سلیمان، این عالمترین [کس در میان] هاشمیان است.^(۳۲۹)

در مجلسی دیگر، مأمون شماری از عالمان ادیان و صاحبان نظریه و مکتب را گرد آورد. هر يك از آنان که زبان به سخن گشود، امام رضا(علیه السلام) با دلایل و برهان او را قانع کرد. یکی از عالمانی که در این مجلس حضور داشت «علی بن محمد بن جهم» بود. او با تکیه بر آیات متشابه قرآن کریم، شبهه هایی درباره عصمت پیامبران(علیه السلام) و نیز درباره عصمت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) مطرح کرد. امام رضا(علیه السلام) با دلیل عقلی و نقلی، عصمت پیامبران(علیهم السلام) را اثبات کرده، شبهه هایی که در ذهن علی خلجان داشت، زدود. علی بن محمد [که پی به اشتباه خود برده بود] گریست و گفت: «ای فرزند رسول خدا، من به درگاه خدای - عزوجل - توبه می کنم و از امروز از

۳۲۷. مناقب آل ابی طالب ۴ / ۳۵۲.

۳۲۸. طبرسی، الاحتجاج ۲ / ۴۱۹.

۳۲۹. عیون اخبار الرضا ۱ / ۱۷۹ - ۱۹۱.

پیامبران خدا - که درود بر آنان باد - آن گونه که آن ها را [به من شناساندی و از آنان] یاد کردی، از ایشان سخن میگویم». (۳۳۰)

در مجلسی، مأمون درباره عصمت پیامبران به گفتوگو پرداخته، آیاتی متشابه در این باره برشمرد. امام رضا(علیه السلام) شبهات او را پاسخ کافی داده، آیاتی را که مأمون خوانده بود بر خلاف ظاهر تأویل کرد. مأمون به امام(علیه السلام) گفت: «ای فرزند رسول خدا، جوشش و ناآرامی درون سینه ام را آرامش بخشیدی و آنچه را که بر من مشتبه شده بود روشن گردانیدی». (۳۳۱)

مرحوم «صدوق» بر این باور است که: «مأمون از تشکیل جلسه های مناظره و شرکت دادن امام رضا(علیه السلام) در آن ها در پی این هدف بود که امام(علیه السلام) در مناظره با حریفان هر چند يك مورد هم باشد باز ماند تا بدین ترتیب از منزلت و جایگاه علمی او کاسته، او را ناتوان معرفی کند». (۳۳۲)

چهارم: نشر آموزه ها و فضایل اهل بیت(علیهم السلام)

نشر و گسترش آموزه ها و فضایل اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرصت مناسبی را می طلبد. پس از روزگاری که حاکمان در تلاش بودند تا آن فضایل را از مردم پنهان کنند، اینک امام رضا(علیه السلام) آن فرصت را به دست آورده بود. از این رو به نشر فضایل و آموزه های اهل بیت(علیهم السلام) میان مردم، به ویژه در میان فقیهان، قاضیان، سرداران، وزیران و آنان که به هر شکلی با دربار ارتباط داشتند، پرداخت. امام(علیه السلام)، فضایل اهل بیت(علیهم السلام) را در قالب روایاتی از پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیان کرد که به مواردی از آن می پردازیم:

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: «علي إمام كل مؤمن بعدي» (۳۳۳) پس از من علی امام و پیشوای هر مؤمن است».

نیز از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل کرد که فرموده است:

«يا علي، أنت حجة الله، و أنت باب الله، و أنت الطريق إلى الله، و أنت النبا العظيم، و أنت الصراط المستقيم، و أنت المثل الأعلى. يا علي، أنت إمام المسلمين، و أمير المؤمنين، و خير الوصيين، و سيد الصديقين. يا علي، أنت الفاروق الأعظم،

۳۳۰. طبرسی، الاحتجاج ۲/ ۴۲۳.

۳۳۱. همان/ ۴۳۶.

۳۳۲. عیون اخبار الرضا/ ۱۹۱. شماری از این احتجاج ها را نك: باب ۴، فصل ۳ همین كتاب.

۳۳۳. علامه حلی، كشف اليقين/ ۱۷.

و أنت الصديق الأكبر... إن حزبك حزبي، و حزبي حزب الله، و إن حزب أعدائك حزب الشيطان» (۳۳۴).

ای علی، تو حجت خدا، دروازه خدا و راه به سوی خدایی. [ای علی،] تو «خبر بزرگ»، تو صراط مستقیم و تو نمونه والایی.

ای علی، تو امام و پیشوای مسلمانان، امیر مؤمنان، بهترین جانشینان و سرور و مهتر راستگویانی. ای علی، تو سترگ ترین جدا کننده حق از باطل و بزرگترین راستگویان و امانتدارانی... حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان تو حزب شیطان است.

نیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است که فرمود: زمانی فاطمه (علیها السلام) را به خانه شوی فرستادم که خداوند مرا بدان فرمان داد. (۳۳۵)

آن گاه امام رضا (علیه السلام) ده ها حدیث و روایت در این باره بیان فرمود. هنگامی که مأمون برای گروهی از عالمان عراق و خراسان مجلس آراست، از آنان درباره آیه (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) (۳۳۶)؛ سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم» پرسید، عالمان پاسخ دادند: خداوند از این آیه، تمام امت را اراده کرده است.

مأمون به امام رضا (علیه السلام) که در مجلس حضور داشت گفت: ای ابوالحسن، نظر تو چیست؟

امام (علیه السلام) فرمود: من سخنی غیر از گفته آنان دارم. من می گویم: مراد خدای - عزوجل - [از بندگان برگزیده] عترت پاک پیامبر است.

آن گاه امام (علیه السلام) دوازده آیه از قرآن خواند که همگی بر افضلیت عترت پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) دلالت داشت. مأمون و عالمان، امام (علیه السلام) را ستوده، گفتند: خدا از سوی این امت به شما خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاداش نیکو دهد. شرح، تفصیل و بیان اموری را که بر ما مشتبه می شود تنها نزد شما می یابیم». (۳۳۷)

مأمون از امام رضا (علیه السلام) خواست تا به اختصار، اسلام ناب و سره را برای او بنگارد. امام رضا (علیه السلام) اصول عقاید، از جمله مبحث امامت را برای مأمون نوشت که در آن آمده است: [آن که] پس از او (پیامبر) راهنما و حجت بر مؤمنان، متولی و سرپرست امور

۳۳۴. بحار الانوار ۲۸ / ۱۱۱.

۳۳۵. فرائد السمطين ۱ / ۹۰.

۳۳۶. فاطر (۳۵) / ۳۲.

۳۳۷. عيون اخبار الرضا ۱ / ۲۲۲۸ - ۲۴۰ و تحف العقول / ۴۲۵ - ۴۳۶.

مسلمانان، سخنگو و آگاه به احکام قرآن [بود] برادر، جانشین، وصی و دوست او علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امیر مؤمنان، پیشوای پرهیزکاران، راهبر سپیدچهرگان، برترین جانشینان و وارث علم پیامبر بود؛ همو که نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) جایگاهی چون جایگاه هارون نسبت به موسی داشت. پس از او حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت امام و راهنما و جانشین آن [دو] بزرگ هستند.

آن گاه امام رضا (علیه السلام) امامان را یکایک نام برده، فرمود: هر کس آنان را نشناخته بمیرد، [به یقین] بر آیین جاهلی مرده است. پرهیزگاری، پاکدامنی، راستگویی، صلاح و درستکاری، استقامت [در راه خدا]، کوشش [در انجام وظیفه رسالت]، و بازپس دادن امانت به نیکوکار و بدکردار شیوه و آیین آنان است. (۳۳۸)

امام رضا (علیه السلام) در مقام تبیین مفاهیم امامت و مسئولیت های امام برآمده، فرمود: «إِنَّ إِمَامَةَ أَسَ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفِرْعَه السَّامِي، بِالْإِمَامِ تَمَامِ الصَّلَاةِ، وَ الزَّكَاةِ، وَ الصِّيَامِ، وَ الْحَجِّ، وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرِ الْفِيءِ، وَ الصَّدَقَاتِ، وَ امْضَاءِ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ، وَ مَنَعِ الثَّغُورِ وَ الْأَطْرَافِ. الْإِمَامُ يَحْلُلُ حَلَالَ اللَّهِ وَ يَحْرُمُ حَرَامَ اللَّهِ، وَ يَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ» (۳۳۹).

[به یقین] امامت، اساس رشد یابنده و شاخه بالنده اسلام است. با بودن [و پذیرفتن] امام، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد پذیرفته شده، کمال می یابد [و هم با وجود او] خمس و صدقات جمع آوری شده، حدود و احکام خدا اجرا می شود و مرزها [از گزند دشمن] ایمن می گردد. امام، حلال خدا را حلال و حرام حضرتش را حرام کرده، حدود خدا را برپا می دارد، از دین خدا دفاع می کند و با گفتار حکیمانه، پندهای نیکو و حجت و برهان رسا [مردم را] به راه [روشن و راست] خدا فرا می خواند.

امام رضا (علیه السلام) در دیدارهای گوناگون و پاسخ های متعدد خود، صفات امام، ضرورت وحدت امام در هر زمان و حقوق امام بر امت را بر می شمرد تا زمینه شناخت امام را - هر چند از فعالیت ممنوع شده باشد - برای امت فراهم کرده، به ایشان آگاهی دهد که هر کس قدرت و حاکمیت را در دست گرفت لزوماً امام نیست، بلکه باید از ویژگی هایی - که از ثوابت اسلام است - برخوردار باشد، از جمله: در دانش، داور، پرهیزگاری، بردباری، دلاوری، بخشش و بندگی خداوند، سرآمد مردم باشد. (۳۴۰)

۳۳۸. بحار الانوار ۶۸ / ۲۳۶ / حدیث ۲۰.

۳۳۹. طبرسی، الاحتجاج ۲ / ۴۴۱ - ۴۴۲.

۳۴۰. عیون اخبار الرضا ۱ / ۲۱۳.

بیان احادیث اهل بیت(علیهم السلام) در زمینه توحید، ردّ تمام شبهه های اعتقادی در مورد صفات خداوند و تشبیه او و نیز باطل و مردد شمردن آرای مشبّهه، مجسمه، مجبّره، مفوّضه و غلات، از دیگر مواردی بود که حضرت امام رضا(علیه السلام) در دوره ولایت عهدی خود بدان پرداخت.

پنجم: حفظ جان اهل بیت(علیهم السلام)

حفظ جان اهل بیت(علیهم السلام) و پیروان ایشان از دیگر ره آوردهای پذیرش ولایت عهدی از سوی امام رضا(علیه السلام) بود، چرا که مأمون برای نزدیک شدن به امام(علیه السلام) و دلجویی از حضرتش، تمام رهبران قیام ها از جمله، زید برادر امام رضا(علیه السلام)، ابراهیم و محمد فرزندان امام صادق(علیه السلام) را مورد عفو خود قرار داد و برخی از آنان را به عنوان والی به کار گمارد. اصلاح آرام و مسالمت آمیز اوضاع، تجدید ساختار پایگاه مردمی پیرو اهل بیت(علیهم السلام)، سامان دادن صف آنان و بهره جویی از امکانات فراهم شده برای دگرگونی تحول بخشیدن به جنبش انقلابی، فرصتی را می طلبید که اینک به طور مطلوبی فراهم شده بود.

در صورتی که امام رضا(علیه السلام) به پذیرش ولایت عهدی تن نمی داد، پیش از آن که جنبش های انقلابی، نقش خود را در میان امت ایفا کنند، خون های فراوانی ریخته می شد. لذا امام رضا(علیه السلام) با در نظر گرفتن تمام شرایط آن روز و نیز با توجه به این که اهل بیت(علیهم السلام) و پیروان ایشان برای حرکت انقلابی مسالمت آمیز - نه رویارویی مسلحانه که بسیار گران تمام می شد و اوضاع داخلی را آشفته می کرد - به فرصتی نیاز داشتند، بهترین گزینه را در پذیرش ولایت عهدی دید.

بخش دوم

فعالیت های امام رضا (علیه السلام) پس از ولایت عهدی

مأمون به تمام اهدافی که پس از بیعت با امام رضا (علیه السلام) به عنوان ولی عهد و جانشین خود دنبال می کرد دست نیافت و تنها چیزی که از این اقدام نصیب او شد، متوقف شدن حرکت های مسلحانه و گسستن پیوند امام رضا (علیه السلام) با پایگاه های مردمی او در عراق، حجاز و یمن بود. در مقابل، امام رضا (علیه السلام) و منش اهل بیت (علیهم السلام) که حضرتش مروج و مبلغ آن بود امتیازهای فراوانی به دست آوردند. امام (علیه السلام) از این فرصت بهره برده، نقش اصلاحی و دگرگون ساز خود را به طور گسترده ایفا کرد. در این جا نمادها و عملکردهای این مرحله را مطرح می کنیم:

ناکامی مأمون در رسیدن به اهداف خود

همان طور که پیشتر گفته شد، مأمون بر آن بود تا امام رضا (علیه السلام) را چنان وسیله ای برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خود و متوقف کردن فعالیت جنبش های امر به معروف و نهی از منکر به کار گیرد. او از امام (علیه السلام) خواست تا یکی از نزدیکان و پیروان خود را به عنوان والی بر مناطقی بگمارد که علیه حکومت او سر به شورش برداشته بود. مأمون با این درخواست، دنبال دست یافتن به یکی از دو هدف بود: با سپردن ولایت آن سامان به یکی از یاران و پیروان امام (علیه السلام) شورش در آن منطقه سرکوب می شد یا این که نیروهای معارض و مخالف خود را رو در روی یکدیگر قرار می داد. امام رضا (علیه السلام) که از اندیشه پلید مأمون آگاه بود، با آرامش و بر اساس پیش شرط های خود، برنامه مأمون را با شکست مواجه کرد.

یکی از این پیشنهادها را به روایت خود امام رضا (علیه السلام) مرور می کنیم. حضرت فرمود: «مأمون به من گفت: ای ابوالحسن، کسی را که مورد اعتماد خود می دانی بر شهرهایی که علیه ما شوریده اند بگمار.

به او گفتیم: تو و من بر شروط خود پا بر جا باشیم و من با این شرط تن به ولایت عهدی دادم که فرمان نرانم و از کاری نهی نکنم، کسی را عزل نکرده، دیگری را به ولایتی و منصبی نگمارم و لشکری گسیل ندارم

تا این که خداوند پیش از تو مرا فرا خواند. به خدا سوگند، [هرگز] درباره خلافت [و به دست گرفتن آن] با خود نیندیشیده‌ام. در مدینه بودم و سوار بر چهارپای خویش در گذرگاه‌های آن رفت و آمد می‌کردم. مردم مدینه و کسانی که از مردم آن سامان نبودند، برآوردن نیازهای خود را از من می‌خواستند و من خواسته ایشان را بر می‌آوردم و آنان نسبت به من چونان عمو [و کسان مهربان] بودند. [ای مأمون، بدان که سخن و] نوشته‌ام در سرزمین‌ها نافذ و مؤثر است و هر نعمتی که تو به من داده‌ای [بدان که] از جانب خداوند است. مأمون گفت: به شرط وفا می‌کنم». (۳۴۱)

مأمون دیگر در این موضوع با امام رضا(علیه السلام) وارد گفتوگو نشد، بلکه راه حل این مشکل و رهایی از انقلاب‌ها و شورش‌های مسلحانه را در به سامان آوردن نابسامانی‌های عمومی دانست.

امام رضا(علیه السلام) نیز همان گونه که با مأمون به توافق رسیده، و تن دادن به توافق را شرط اصلی پذیرش ولایت عهدی خوانده بود، هرگز در امر تعیین و نصب قاضی، سردار سپاه، متولی بیت المال دخالت نکرد و از ایراد سخن و مطالبی که به حکومت مأمون مشروعیت می‌بخشید خودداری ورزید و تنها در اصلاح مفاهیم قضا و مسائلی که با مصالح مسلمانان و اسلام ارتباط داشت دخالت می‌کرد.

اصلاحات قضایی

روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه مأمون در دیوان مظالم می‌نشست و امام رضا(علیه السلام) را در سمت راست خود می‌نشاند. روزی به او خبر دادند که صوفی‌ای از مردم کوفه دزدی کرده است. به دستور مأمون او را حاضر کردند. مأمون که سیمای صالحان را در چهره او دید، گفت: «بدا بر این نشانه‌ها و آثار زیبا که چنین کاری ناپسند از آن سر زده است!»

آن مرد گفت: این کار را از سر ناچاری و درماندگی کردم، چرا که از خمس و غنایم [که حق در آن‌ها دارم] محروم شده‌ام، تو نیز مرا - که مسکین و ابن السبیل (در راه مانده) و از حافظان قرآن هستم - از حق محروم کرده‌ای.

مأمون گفت: با این افسانه پردازی‌های تو، حدی و حکمی از حدود و احکام خدا را تعطیل نمی‌کنم.

آن مرد گفت: اجرای حدود الهی را از خود آغاز کن، ابتدا خویش را [از گناهان] پاک کن، سپس به دیگران بپرداز.

مأمون رو به امام رضا(علیه السلام) کرد و گفت: در این باره چه می گویی؟

امام(علیه السلام) فرمود: او می گوید دزدی کرده، پس چنین کرده است.

مأمون خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند [انگشتان] تو را قطع می کنم.

مرد صوفی گفت: تو که برده من هستی انگشتانم را قطع می کنی؟ آیا مادر تو را از مال بیت المال و فیئ مسلمانان خریدند؟ از این رو برده همه مسلمانان در مشرق و مغرب گیتی هستی و تا زمانی که تو را آزاد نکنند همچنان در بند بردگی آنانی و من یکی از آنان هستم و تو را آزاد نکرده ام. دیگر این که نجس، نجس دیگری را پاک نمی کند، پاک است که نجس را پاک می کند و هر کس که خود مستحق حد خوردن باشد نشاید بیش از آن که خود را به دست حدود الهی بسپارد، دیگری را حد بزند...

مأمون رو به امام رضا(علیه السلام) کرده، گفت: چه می گویی؟

امام(علیه السلام) فرمود: خدای - عزوجل - به پیامبر خود فرمود: «بگو: برهان رسا از آن خداست» و همین حجت و برهان است که چون به جاهل رسد، به اندازه (در عین) جهل خود آن را در می یابد و چون به دانشمند برسد به اندازه دانش خود آن را در می یابد. دنیا و آخرت به برهان و حجت پابرجاست و این مرد نیز حجت ارائه کرد.

مأمون فرمان داد تا مرد صوفی را آزاد کنند».(۳۴۲)

امام رضا(علیه السلام) به انگیزه دفاع از حقوق و حمایت از جان و آبروی ستمدیدگان و محرومان و نیز پیاده نمودن احکام قضا بر اساس روش و آموزه های سلیم اسلامی در چنین ماجراهایی دخالت می کرد.

روزی مردی را به منظور گردن زدن نزد مأمون بردند. امام رضا(علیه السلام) نیز

حضور داشت. مأمون از امام(علیه السلام) پرسید: «درباره او چه می گویی؟

امام(علیه السلام) فرمود:

می گویم: [در صورتی که] بخشش و گذشت نیکو در پیش گیری [یقین داشته باش که] خداوند بر عزت

و بزرگی ات می افزاید.

مأمون گفته امام(علیه السلام) را به گوش گرفت و آن مرد را آزاد کرد.(۳۴۳)

روزی مردی نصرانی را به جرم زنا با زنی هاشمی نزد مأمون آوردند. چون مأمون در مرد نصرانی نگریست، آن مرد مسلمان شد، این کار مأمون را نرم کرده، در مورد او از فقیهان پرسید، آنان گفتند: اسلام، کارهای [خلاف] گذشته را از میان می برد و می زداید.

مأمون همین مورد را از امام رضا(علیه السلام) پرسید، حضرت فرمود^(۳۴۴): او را بکش، چرا که با دیدن کیفر سخت، اسلام آورد. خدای - عزوجل - فرموده است: «پس چون سختی [عذاب و کیفر] را دیدند، گفتند: فقط به خدا ایمان آوردیم.»^(۳۴۵)

اصلاحات اداری

امور اداری کشور از دیگر مواردی بود که امام رضا(علیه السلام) در آن دخالت نمی کرد، اما در مواردی که مصلحت اسلام و مسلمانان اقتضا می کرد و به منظور جلوگیری از نفوذ دشمنان در دستگاه اداری و حکومتی دخالت کرده، رهنمودهای ارزشمندی در این باب ارائه می فرمود، از آن جمله، دخالت در گماردن تازه مسلمانان بود که از این کار ممانعت می کرد. به عنوان مثال، روزی فضل بن سهل بر مأمون وارد شده، گفت: «فلان شخص ترك را بر فلان مرز (یا شهر مرزی) گماردم.

مأمون خاموش ماند، اما امام رضا(علیه السلام) فرمود:

خداوند به امام مسلمانان و جانشین خدای جهانیان در زمین و متولی امور دین اجازه نداده است، اسیری از سرزمینی را به ولایت بخشی از مرزی (یا شهر مرزی) که مجاور سرزمین آن اسیر است بگمارد، چرا که جان ها به وطن خود میل و اشتیاق دارند، بر هم نوع خود مهر می ورزند و مصالح و منافع خویش را بر می گزینند، هر چند با آیین آنان سازگار نباشد [که چنین کاری از خرد دور و خطرآفرین است].

مأمون گفت: این گفته را با آب طلا بنویسید».^(۳۴۶)

بدین ترتیب امام رضا(علیه السلام) قاعده ای کلی به دست داد تا بر اساس آن، والیان و امیران مناطق مرزی تعیین شوند. امام(علیه السلام) در این آموزه عبارت «امام و پیشوای مسلمانان» به کار برده است که این به معنای پذیرش امامت و پیشوایی مأمون از سوی

۳۴۴. غافر/ ۸۴.

۳۴۵. بحار الانوار ۴۹/ ۱۷۳.

۳۴۶. الانوار البهیة فی تواریخ الحجج الالهیه/ ۲۱۹ - ۲۲۰ (به نقل از: الدر النظیم فی مناقب الأئمه/ ۶۸۳، باب ۱۰، بخش امام رضا«ع»).

حضرت نبوده، بلکه قاعده کلی برای مطلق امام مسلمانان است که به امام عادل انصراف دارد.

نشر آرای صحیح در دربار

امام رضا(علیه السلام) از فرصت حضور خود در دربار مأمون بهره جسته، به نشر آرای صحیح در عرصه های گوناگون اندیشه و اعتقادات پرداخت تا حاکم، وزیران، فرماندهان، امیران، فقیهان، خادمان و پرده داران و نگهبانان را با آرای دانشگاه اهل بیت(علیهم السلام)، اندیشه ها و اعتقادات پذیرفته شده از سوی آنان و نیز فضایل و والایی های ایشان آشنا کند. امام(علیه السلام)، بنا به شرایط حاکم سخن آغاز می کرد و در شرایط دیگر پرسش ها را پاسخ می داد. فضل بن سهل در مجلس مأمون از امام رضا(علیه السلام) پرسید: «ای ابوالحسن، آیا خلیق [در کاهای خود] مجبورند؟

امام(علیه السلام) فرمود: خداوند عادل تر از آن است که بر کاری مجبور کند آن گاه کیفر دهد.

سهل گفت: بنابراین آزادند؟

امام(علیه السلام) فرمود: خداوند حکیم تر از آن است که بنده خود را رها کرده، او را به خودش

واگذارد.^(۳۴۷)

مأمون به امام رضا(علیه السلام) گفت: «ای ابوالحسن، درباره جدت علی بن ابی طالب

توضیح ده که چگونه و به چه صورتی تقسیم کننده بهشت و دوزخ است؟

امام(علیه السلام) فرمود: تو خود از طریق پدرت روایت کرده ای و او از پدرانت و آنان از عبدالله بن

عباس روایت کرده اند که گفت: از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) شنیدم می فرمود: «حَبَّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَ

بَغْضُهُ كُفْرٌ»؛ دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر است.

آیا تو چنین مطلبی را روایت کرده ای؟

مأمون گفت: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: اگر بهشت و دوزخ بر اساس دوستی و دشمنی او تقسیم شود، پس او (علی)

تقسیم کننده بهشت و دوزخ است.

مأمون گفت: ای ابوالحسن، پس از تو خدا مرا زنده نگذارد. گواهی می دهم که تو

وارث علم رسول خدا هستی».^(۳۴۸)

۳۴۷. نشر الدر ۱ / ۳۶۱.

۳۴۸. نشر الدر ۱ / ۳۶۴.

بدین ترتیب امام رضا(علیه السلام) با اندیشه نافذ و شیوه هوشمندانه خود مأمون و دیگران را به سؤال از حضرتش وا می داشت تا با کسب شناخت درباره اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به فضایل آنان اعتراف کرده، به حضرتش نزدیک شوند. مأمون مجلس مناظره تشکیل می داد و مخالفان اهل بیت(علیهم السلام) را در آن گرد می آورد و درباره امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) با آنان گفت و گو می کرد و او را بر دیگر صحابه برتر می خواند تا از این رهگذر به امام رضا(علیه السلام) نزدیک شود.^(۳۴۹)

طبیعتاً مخالفان به دلیل تمایل درونی به علی بن ابی طالب(علیه السلام) یا ترس از حاکمیت، با سخنان مأمون مخالفت نمی کردند و این خود تأثیر مستقیم بر حاضران در مجلس داشت، چرا که می دیدند فقیهان در برابر آرای مطرح شده سکوت می کردند و برای آنان تفاوتی نداشت که سکوت فقیهان، به جهت نارسایی و ضعف دلیل ایشان می بود یا این که بر خلاف میل درونی خویش، در برابر مأمون تسلیم می شدند.

امام رضا(علیه السلام) نیز در این شرایط هیچ فرصتی را برای نشر آرا و اندیشه های اهل بیت(علیهم السلام) از دست نمی داد.

نصایح امام رضا(علیه السلام) به مأمون

هر گاه امام رضا(علیه السلام) با مأمون تنها می شد، او را بسیار پند می داد، از خداوند می ترساند و کارهای بد مأمون را نکوهش کرده، ناپسند می شمرد. مأمون نیز در ظاهر پندهای امام(علیه السلام) را می شنید و می پذیرفت، اما در نهان خود آن را ناخوش داشته، غیر قابل تحمل می شمرد.

امام رضا(علیه السلام) يك بار بر مأمون وارد شده، دید غلام مأمون آب بر دست او می ریزد و او وضو می سازد. امام(علیه السلام) به مأمون فرمود: «لا تشرك بعبادة ربك أحداً»؛ کسی را در عبادت خدای خویش شریک مکن.^(۳۵۰)

روزی امام(علیه السلام) به مأمون فرمود: هر گاه دو گروه به مصاف یکدیگر بروند [به یقین] خداوند گروهی را یاری می کند که گذشت آن بیشتر باشد.^(۳۵۱)

زمانی که پيك، خبر فتوحاتی که در برخی از روستاهای کابل صورت گرفته برای مأمون آورد، مأمون بر امام رضا(علیه السلام) وارد شده، نامه حاوی خبر فتح را برای

۳۴۹. عیون اخبار الرضا ۲ / ۱۸۴ - ۱۸۵.

۳۵۰. بحار الانوار ۶۹ / ۲۸۳ (به نقل از: مجمع البیان ۶ / ۷۷۱).

۳۵۱. تاریخ یعقوبی، ص ۴۵۳.

امام(علیه السلام) خواند. چون از خواندن نامه فراغت یافت، امام(علیه السلام) به او فرمود:
«فتح روستایی از سرزمین شرك تو را شادمان کرده است!

مأمون گفت: آیا جای شادمانی ندارد؟

امام(علیه السلام) فرمود:

درباره امت محمد(صلی الله علیه وآله) و آنچه حضرت احدیت در امر خلافت بر عهده تو نهاده، خدا ترسی پیشه کن، چرا که تو امور مسلمانان را تباه و تضییع کرده ای و کار ایشان را به دیگری سپرده ای و او بر خلاف فرمان خداوند با ایشان رفتار می کند.

دار الهجره و جایگاه نزول وحی را رها کرده، در این سرزمین (خراسان) جای گیر شده ای و انصار و مهاجران [را به حال خویش و نهاده تا هر چه خواهند بکنند و آنان] بر مردم ستم روا داشته، در برخورد با مؤمنان پیمان [و رابطه خویشاوندی را] لحاظ نمی کنند. ستمیده، روزگاری خویش را به سختی می افکند، اما در تأمین نیازهای خود ناتوان است و کسی را نمی یابد که به او شکوه برد و به تو نیز دسترسی ندارد. پس ای امیرالمؤمنین، در امور مسلمانان تقوای الهی پیشه کن و به شهر رسالت و جایگاه مهاجران و انصار بازگرد.

مأمون گفت: سرورم، اکنون چه می فرمایی؟

امام(علیه السلام) فرمود:

نظر من بر آن است که از این سرزمین کوچ کرده، به جایگاه پدران و نیاکان خود بازگردی و خود به امور مسلمانان بپردازی و سرپرستی ایشان را به غیر خود وامگذاری که خداوند درباره زبردستانی که تو را بر آنان گمارده، از تو پرسش و بازخواست خواهد کرد.

مأمون گفت: سرورم، نیکو گفתי و این، نظر درست و هوشمندانه است».(۳۵۲)

مأمون که این نصیحت امام(علیه السلام) را بهترین موضع گیری سیاسی می دید و می بایست به آن تن می داد، آن را به گوش گرفته به بغداد بازگشت.

حفاظت از کیان اسلام

علیرغم کنار گذاشته شدن امامان معصوم(علیه السلام) از خلافت - که حق مسلم آنان بود - آنان، سعی در حفظ کیان اسلام و صیانت از آن در برابر توطئه دشمنان و طمعورزان را وظیفه و یکی از مسئولیت های خویش می دانستند. آن بزرگواران آنچه در توان داشتند در این راه به کار گرفته، به حل مسائل مشکل که گریبان حاکمان را

می گرفت می پرداختند تا از این رهگذر به موجودیت و کیان اسلام دوام بخشیده، آن را در برابر فروپاشی و تجزیه مصون کنند.

از جمله برنامه هایی که برای از هم گسستن موجودیت اسلام تدارك دیده شد، توطئه فضل بن سهل بود که امام رضا(علیه السلام) به آن پی برد. سهل می خواست مأمون را بکشد، از این رو از فرمان او سرپیچی و او را لعن می کرد. فضل بر آن بود تا پس از کشتن مأمون، خود حکومت را به دست گیرد و از وجود امام(علیه السلام) به عنوان ابزاری برای خاموش کردن صدای اعتراض مسلمانان استفاده کند و امام(علیه السلام) به عنوان حاکم، اما در دربار تحت نظر قرار گیرد و حاکمیت مطلق را خود فضل در اختیار داشته باشد. پیامد دیگری که از کشتن مأمون ناشی می شد شکاف سنگین و جبران ناپذیری بود که کیان اسلام را تهدید کرده، وحدت امت اسلامی و دولت را به پراکندگی مبدل می کرد. امام رضا(علیه السلام) که دریافته بود فضل کیان و موجودیت اسلام را هدف قرار داده نه شخص مأمون، لذا مأمون را از فضل بر حذر داشته، از او می خواست تا در برخورد با فضل جانب احتیاط را از دست ندهد.^(۳۵۳)

روزی امام رضا(علیه السلام) به مأمون فرمود: «توده مردم به جهت رفتاری که با من داشتی از تو ناخشنود هستند و نزدیکان تو به دلیل برخوردی که با فضل کردی از تو ناخرسند می باشند. پس به جاست که مرا از خود دور کنی تا کار تو سامان گیرد».^(۳۵۴) همچنین امام رضا(علیه السلام) مأمون را از آشوب و جنگ هایی که پس از کشته شدن برادرش امین گریبانگیر مردم شده بود و نیز رخدادهایی که فضل از مأمون پنهان می داشت، آگاه کرده، به او فرمود: «مردم به جهت جایگاه فضل و برادرش حسن نزد تو و عباسیان به دلیل جایگاه من نزد تو و بیعتی که با من کرده، مرا به جانشینی خود برگزیده ای، بر تو خشمگین هستند».^(۳۵۵)

نصیحت های امام رضا(علیه السلام) به مأمون بر اساس مصالح عالی اسلام بود، زیرا در صورت فراگیر شدن آشوب های داخلی و جنگ های خونین بر سر قدرت، کیان اسلام در معرض فروپاشی و نابودی قرار می گرفت. از همین رو امام(علیه السلام) در این گونه موارد دخالت های ارشادی می کرد.

۳۵۳. عیون اخبار الرضا ۲/ ۱۶۷.

۳۵۴. نثر الدر ۱/ ۳۶۳.

۳۵۵. تاریخ طبری ۸/ ۵۶۴.

زمانی که فضل بن سهل کشته شد، یاران فضل، مأمون را عامل کشته شدن او خوانده، بر در سرای او گرد آمدند و گفتند: «مأمون» او را ناجوانمردانه کشت و اینک به خون خواهی او آمده ایم.

مأمون به امام رضا(علیه السلام) گفت: سرورم، به جاست نزد آنان رفته، ایشان را متفرق کنی.

امام(علیه السلام) نزد جماعت خون خواه رفت و دید که آتش فراهم کرده اند تا درب سرای مأمون را بسوزانند. حضرت بر آنان بانگ زده، با دست به آنان اشاره کرد. با اشاره او اجتماع کنندگان چنان پراکنده شده، شتابان می گریختند که بر یکدیگر فرو می افتادند و کسی از ایشان بر جای نماند». (۳۵۶)

می بینیم که امام رضا(علیه السلام) با دور کردن آن جماعت و باز داشتن آنان از آتش زدن خانه مأمون و کشتن او، بهترین گزینه را انتخاب کرد، چرا که کشته شدن مأمون در آن شرایط پیامدهایی جبران ناپذیر برای کیان اسلام به همراه داشت، از جمله:

- یاران فضل بن سهل در خراسان اعلام موجودیت می کردند;
- حسن بن سهل در منطقه تحت حکومت و امارت خود اعلام استقلال می کرد;
- بنی عباس با «ابراهیم بن مهدی» آوازه خوان و مطرب بلند آوازه بیعت می کردند;
- سپاهیان مستقر در مرزها دستخوش آشفتگی، نابسامانی و هرج و مرج می شدند که این به معنای تجزیه موجودیت واحد اسلام و تبدیل آن به موجودیت های متعددی بود.

معجزه وسیله اصلاح

«اعجاز» امری است که تنها از صالحان برمی آید و روشن است که پیامبران خدا و جانشینان ایشان در رأس این صالحان قرار دارند. خرق عادت یا همان معجزه، زمانی به عنوان دلیل و نشانه بوده، گاهی برای ارشاد و هدایت به راه راست ارائه می شد. امام رضا(علیه السلام) نیز از این قدرت و مدد غیبی برخوردار بود. او پس از رسیدن به ولایت عهدی از این توان برای ارشاد و هدایت مردم استفاده کرد. در آغاز ولایت عهدی امام رضا(علیه السلام) مردم گرفتار خشکسالی شدند. یکی از اطرافیان مأمون و دشمنان امام رضا(علیه السلام) زبان به نکوهش و طعن گشوده، می گفتند: «ببینید، از زمانی که علی بن موسی الرضا به این سامان آمد و ولی عهد ما شد، خداوند باران خود را از ما دریغ کرد.

مأمون که این مطلب را شنید بر گوینده سخت خشمگین شده، از امام رضا (علیه السلام) خواست تا به درگاه خداوند دعا کرده، برای مردم طلب باران کند. امام (علیه السلام) به بیابان رفت و مردم نیز بدان سو رفتند تا نتیجه کار را ببینند. امام (علیه السلام) بر فراز منبر قرار گرفته، حمد و ثنای الهی به جای آورد و گفت:

بار خدایا، پروردگارا، تو حق [و حرمت] ما خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بزرگ گردانیدی و از همین رو و آن سان که امر کرده ای دست به دامن ما برده، به ما متوسل شده اند و [بدین وسیله] به فضل و احسان و رحمت و نعمت تو امید بسته اند. پس [خداوند]، بارانی همه گیر، سودبخش، بدون سستی و کاستی و به دور از زیان بر آنان فرو ریز و [پروردگارا] چون این جمع به خانه و جایگاه خود رسیدند، باران رحمت فرو ریختن گیرد.

امام محمد جواد (علیه السلام) که خود راوی این مطلب است می گوید: سوگند به آن [خدایی] که محمد (صلی الله علیه وآله) را به حق به پیامبری فرستاد، بادهای ابرهایی را در آسمان پدید آوردند و رعد و برق پدید آمد و مردم چنان به تکاپو افتادند که گویی می خواهند خود را از گزند باران دور نگه دارند.

امام رضا (علیه السلام) به آنان فرمود: این ابر به فلان شهر گسیل می شود و امام (علیه السلام) ده بار ابرهای پدید آمده و مقصود آن ها را به حاضران شناساند. چون یازدهمین ابر شکل گرفت، حضرت فرمود:

ای مردم، این ابر را خداوند - عزوجل - برای شما گسیل داشته است، پس به پاس تفضلی که بر شما نموده، او را سپاس گوئید. [ای مردم]، برخیزید و به سوی خانه ها و جایگاه های خود روان شوید که این باران به نام شماسست و بر سر شما فرو خواهد ریخت، اما تا زمانی که به خانه های خویش نرسیده باشید از بارش باز داشته خواهد شد، و آن چنان بارانی که شایسته کرم و جلال خداوندی باشد باریدن خواهد گرفت.

مردم پراکند شدند و باران رحمت خداوند چون سیل سرازیر شد. مردم که این کرامت و معجزه را از حضرت دیده بودند، می گفتند: «کرامت های خدای - عزوجل - بر فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گوارا باد».

از آن جا که مردم، گفته گرامیان درگاه خدا را شنیده، از آنان تأثیر می پذیرند، امام رضا (علیه السلام) به میان جمع آنان رفت تا از این معجزه بهره گرفته، به وعظ و ارشاد آنان بپردازد. او ضمن خطبه ای فرمود:

ای مردم، در نعمت هایی که خدا بر شما ارزانی می دارد تقوای او را پیشه کنید و مبادا با گناهان، نعمت های او را برمانید، بلکه با اطاعت از او و شکر نعمت او، نعمت های او را پیوستگی بخشید.

[ای مردم،] بدانید که پس از ایمان به خدا و اقرار به حقوق اولیای او که از خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله) هستند. پسندیده ترین گونه شکر نزد خداوند، همیاری شما با برادران مؤمن تان می باشد که بدان وسیله آنان را در امر دنیا - که گذرگاه ایشان به سوی بهشت خداوند است - یاری کنید. پس [بدانید] هر کس چنین کند از خاصان خداوند - تبارک و تعالی - خواهدبود. (۳۰۷)

آن گاه امام رضا(علیه السلام) پاره ای از احادیث تربیتی پیامبر(صلی الله علیه و آله) را برای ایشان باز گفت. کرامت های دیگری از امام رضا(علیه السلام) پدید آمد که بر شاهدان آن ها تأثیر شگرفی داشت و آنان را به خود آورده، سبب شد تا پی به خطای خود ببرند. در این جا به مورد دیگری از معجزه های امام رضا(علیه السلام) اشاره می کنیم.

روال کار بر این بود که هر گاه امام رضا(علیه السلام) وارد دربار می شد، افراد معین، پرده را بالا می زدند تا حضرت بگذرد و هنگام خارج شدن امام(علیه السلام) از دربار همین کار را تکرار می کردند. روزی همداستان شدند که هنگام ورود امام(علیه السلام) پرده را برای او بالا نزنند، اما با آمدن حضرت، بی اختیار برخاسته، همانند گذشته وظیفه خود را انجام دادند و امام(علیه السلام) وارد شد. آنان یکدیگر نکوهش کرده، پیمان خود را تجدید کردند.

چون روز دیگر فرا رسید و امام(علیه السلام) وارد دربار شد، پرده داران، بی اعتنا به امام(علیه السلام) از انجام وظیفه خود سرباز زدند. در همین حال تند بادی برخاسته، همزمان با ورود امام(علیه السلام) پرده را برداشت و چون امام(علیه السلام) آهنگ بازگشت کرد، همان تندباد مجدداً پرده را بالا برد. پرده داران تحت تأثیر این کرامت قرار گرفته، با خود می گفتند: «این مرد نزد خداوند منزلتی والا دارد و مورد عنایت اوست. دیدید چگونه هنگام ورود و هنگام خروج او باد از دو جهت به حرمت درآمد و پرده را برای او بالا زد؟ به کار خویش باز گردید و در خدمت به او بکوشید». (۳۰۸)

مردم تحت تأثیر خرق عادت ها و معجزه هایی که از امام(علیه السلام) می دیدند، از نظر روحی و عاطفی گرایش بیشتری به امام(علیه السلام) پیدا می کردند تا آن جا که محبوبیت و جایگاه مردمی آن حضرت، گمراهان و راهزنان را نیز در بر گرفت. به عنوان مثال، زمانی راهزنان، راه را بر «دعبل خزاعی» بستند تا جبه ای را که امام رضا(علیه السلام) به او داده بود به عنوان تبرک از او بگیرند». (۳۰۹)

۳۰۷. همان ۱۶۸/۲ - ۱۶۹.

۳۰۸. الإتحاف بحب الأشراف/ ۱۵۷.

۳۰۹. مصیر اعلام النبلاء ۹/ ۳۹۱.

در روایت دیگری آمده است: «پس از آن که راهزنان دارایی کاروان را به یغما بردند دریافتند دعبل در شمار کاروانیان است. از همین رو تمام اموالی را که ربوده بودند به کاروانیان بازگرداندند».^(۳۶۰)

پر واضح است که این برخوردها نشانه عمق تأثیر معجزه های امام رضا(علیه السلام) در جان های گمراه است.

تشویق شاعران انقلابی

شعر، بهترین ابزار رسانه آن روزگار بود که به سرعت زبان به زبان می گشت و همه جا منتشر می شد و آسان در خاطره ها نقش می بست. از این رو امام رضا(علیه السلام) در راه نشر فضایل اهل بیت(علیهم السلام) و معرفی نقش پیشوایی و طلایه دارانه آنان در میان امت، بیان مظلومیت آنان و ستمی که در طول تاریخ بر آنان رفته بود، بهترین استفاده ها را از هنر شعر برده، شاعران را به ایفای نقش کارآمدشان در این زمینه تشویق فرمود. شاعران دوستدار و پیرو اهل بیت(علیهم السلام) نیز که خود را نسبت به بیان حقایق و نشر فضایل این خاندان پاک موظف می دانستند، در ایفای رسالت، نهایت توان خود را به کار بستند. «دعبل خزاعی» یکی از این شاعران بود او بر حضرت رضا(علیه السلام) وارد شد و قصیده «تائیه» خود را برای حضرت خواند. این قصیده چنین آغاز می شود:

«مدارسی که آیات قرآن در آن خوانده می شد اینک خاموش شده، و محل فرود آمدن وحی اکنون خالی از ساکنان است.

مدرسه هایی که از آل رسول بود و در «خیف» منی؛ و در خانه خدا و جمرات قرار داشت،

سرزمین (خانه) علی، حسین، جعفر؛ و حمزه و سجاد - که سجده گاه های او پینه بسته - از وجودشان تهی شده است.

خانه هایی که جبرئیل امین در آن ها وارد می شد؛ و سلام و رحمت های الهی را [برای ساکنان آن خانه ها] به همراه می آورد.

امامانی دادگر بودند که به منش و کردار آنان اقتدا می شد؛ و از آنان بیم لغزش نمی رفت.

اکنون می بینیم که اموال [و خلافت] ایشان میان دیگران تقسیم شده؛ و دست اینان از اموال شان تهی است». (۳۶۱)

دعبل قصیده خود را با بیان مظلومیت این خاندان و آنچه از سوی حاکمان بر ایشان رفته بود دنبال کرد. او قصیده خود با توصیف قیام و خروج امام زمان (عجل الله فرجه) و این که ملت ها و امت ها در انتظار ظهور او هستند و چون از پس پرده غیب برآید، زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، به پایان رساند. چون دعبل از خواندن قصیده خود فراغت یافت امام (علیه السلام) برخاست و کیسه ای حاوی یکصد دینار (۳۶۲) و به نقلی شش صد دینار (۳۶۳) برای دعبل فرستاد. دعبل کیسه زر را باز گرداند و گفت: «به خدا سوگند، برای این ها به این جا نیامدم، چرا که از مال دنیا بی نیازم، بلکه آمدم تا سلام گویم و با دیدن روی خجسته اش دیدگان خویش را متبرک کنم. حال اگر بخواهد به من عنایتی کند، از تن پوش و جامه خود به من عطا کند که این برای من خوشایندتر است».

فعالیت های علمی امام رضا (علیه السلام)

همان طور که پیشتر گفته شد، امام رضا (علیه السلام) کاملاً زیر نظر بود، اما این وضعیت، امام (علیه السلام) را از ایفای نقش علمی در محیطی که در آن می زیست، باز نمی داشت و امام (علیه السلام) به بهترین وجه به نشر علوم اهل بیت (علیهم السلام) همت می گماشت. وزیران، فقیهان، قاضیان، فرماندهان لشکری، عمه دربار و عامه مردم به هنگام دیدار با امام (علیه السلام) از چشمه جوشان دانش او بهره مند می شدند. افزون بر آنچه امام (علیه السلام) بیان می کرد، مأمون و دیگران از حضرتش می خواستند تا با ایشان سخن گفته و پرسش آنان را پاسخ دهد. امام رضا (علیه السلام) در پاسخ درخواست مأمون رساله ای درباره اسلام و شرایع دین برای او نوشت و به منظور اجابت خواسته دیگران، علل تشریع ها، مانند: نماز، روزه، حج، زکات، خمس، امر به معروف و نهی

۳۶۱. دیوان دعبل خزاعی/ ۱۲۴:

مدارس آیات خلعت من تلاوة *** و منزل وحي مقفر العرصات
لأل رسول الله بالخيف من منى *** و بالركن و التعريف و الجمرات
ديار علي و الحسين و جعفر *** و حمزة و السجاد ذي الثغفات
منازل جبريل الأمين يحلها *** من الله بالتسليم و الرحمات
أئمة عدل يقتدى بفعالهم *** و يؤمن فيهم زلة العثرات
أرى فيهم في غيرهم متقسماً *** و أديهم عن فيهم صفرات
۳۶۲. الفصول المهمة/ ۲۴۹.

۳۶۳. اختيار معرفة الرجال/ ۵۰۴/ حديث ۹۷۰؛ اعلام الوری ۲/ ۶۶ - ۶۸ (به نقل از: الارشاد ۲/ ۲۶۳ - ۲۶۴)؛ عيون اخبار الرضا ۲/ ۲۶۳؛ کمال الدين/ ۳۷۳ - ۳۷۶؛ دلائل الإمامه/ ۱۸۲ و سير اعلام النبلاء ۹/ ۳۹۱.

از منکر، اسباب تحریم گناهان و منکرات را بیان فرمود. همچنین حضرتش رساله ای در طب نوشته، برای مأمون فرستاد و مأمون آن رساله را با آب طلا نگاشت.

از دیگر محافل علمی امام رضا(علیه السلام) تشکیل مجالس تفسیر قرآن بود. حضرتش افزون بر تفسیر قرآن، دعاها و مآثور از پدران و نیاکان خود را به مردم می آموخت، تاریخ ناب و سره پیامبران و امت های پیشین را برای ایشان باز می گفت و آنان را به مسیر صحیح رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و شاهراه روشن و کژی ناپذیر علی بن ابی طالب(علیه السلام) و سیره اهل بیت(علیهم السلام) هدایت می کرد.^(۳۶۴)

حضرتش علیرغم این که به طور غیر محسوس، از سوی حاکمیت زیر نظر بود و در تنگنای سیاسی قرار داشت، توانست از شرایط فراهم آمده، اما آکنده از خطرها، بهره جسته، به منظور صیانت شریعت جدش از تحریف، به نشر علم و مفاهیم الهی بپردازد. امام(علیه السلام) در راه انجام رسالتی که شریعت بر عهده او گذارده و پیامبر(صلی الله علیه وآله) و پدران پاک حضرتش آن را بیان کرده بودند، تمام توانمندی هایی را که در اختیار داشت مستقیم و غیر مستقیم به کار بست. امام رضا(علیه السلام) به بیان حقیقت و ماهیت خط انقلابی و الهی که رهبری آن را اهل بیت(علیهم السلام) به عهده داشتند پرداخت و نیز ویژگی ها و نشانه هایی که این خط را از خط خلفا که بر گردن مسلمانان سوار بودند متمایز می کرد، معرفی نمود. او بر ضرورت استمرار و پایایی خط اهل بیت(علیهم السلام) تا روز قیامت تأکید می ورزید. از این رو می بایست از دید رهبری که سعادت امت اسلامی را می خواهد، به آینده روشن و دور از هر تیرگی و ابهام بنگرد و عموم مسلمانان را به این جهت توجه دهد.

امام رضا(علیه السلام) و آینده

نقش امام(علیه السلام) به مقطع خاص زمانی که او در آن زندگی می کند محدود نبوده، بلکه با برخورداری از دو مرحله مقطعی و شمولی، نقشی به بلندای همه زمان ها دارد. او موظف است تا برنامه و روش اسلامی را ثبات بخشیده، آن را پا به پای روزگاران جاودانه سازد و آن را از لکه دار شدن و تحریف حفظ کند. از همین رو امام رضا(علیه السلام) با جدیت تمام وظایف زیر را سرلوحه کار فکری و علمی خود قرار می دهد:

۱. طرح اندیشه و اعتقادات صحیح، تبیین احکام شرعی و نفی افکار و احکام مغایر با آن ها؛

۲. اصلاح وضعیت موجود بر اساس برنامه و شیوه اسلامی؛

۳. برخوردار کردن امت اسلامی از عناصر بیدار و مخلصی که در نشر اندیشه، اعتقادات، احکام و اصلاح وضعیت حاکم بر جامعه توانا باشند؛

۴. بر اساس نصوص و سفارش های رسیده از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که امامان (علیهم السلام) آن ها را روایت کرده اند، امام پس از خویش را تعیین کند؛

۵. توجه دادن جان ها به آینده درخشانی که امام مهدی (عجل الله فرجه) در آخر الزمان آن را رهبری می کند و بیان ویژگی های امام مهدی (عجل الله فرجه) از جمله: ولادت، پرورش، غیبت و سیمای متمایز و برجسته نقش انقلابی او.

در بخش های پیشین با فعالیت امام (علیه السلام) در زمینه های که در بند یکم، دوم و سوم بدان اشاره شد، آشنا شدیم. امام رضا (علیه السلام) در زمینه معرفی امام پس از خود که وجودش تضمین کننده دوام و استمرار خط امامت است، با در نظر گرفتن ضرورت ها و شرایط حاکم، با بیان نصوصی فرزندش، محمدجواد (علیه السلام) را به عنوان جانشینی و امام پس از خود معرفی کرد.

امامت محمدجواد (علیه السلام) در بیان امام رضا (علیه السلام)

پیش از ولادت امام محمدجواد (علیه السلام) و در سال های اندکی که او در کنار پدر زیست، همواره امام رضا (علیه السلام) بیاناتی در مورد امامت فرزندش جواد ارائه می فرمود. در این جا با رعایت ترتب زمانی به مواردی از رهنمودهای امام رضا (علیه السلام) درباره امامت حضرت جواد (علیه السلام) می پردازیم:

۱. از «صفوان بن یحیی» نقل شده که گفت: «به امام رضا (علیه السلام) گفتم: پیش از آن که خداوند «ابو جعفر» (جواد) را به تو عنایت کند [درباره فرزندت] می پرسیدیم و پاسخ می دادی: خداوند مرا پسری عطا خواهد کرد و خداوند چنین کرد و چشم ما را به او روشن گرداند. اگر - خدای ناکرده - روزی، روزگار تو سرآید، که را به امامت برگزینم؟

امام رضا (علیه السلام) به ابو جعفر که در کنار پدرش بود، اشاره کرد. گفتم: فدایت گردم، این کودک، تنها سه سال دارد!

امام(علیه السلام) فرمود: خردسالی به [امر امامت] او زیانی نمی رساند که عیسی نیز در سه سالگی به پیامبری رسید.^(۳۶۵)

این دیدار و گفت و گو به طور دقیق در سال ۱۹۸ ق.؛ یعنی سه سال پس از ولادت امام جواد(علیه السلام) - که در سال ۱۹۵ ق. رخ داده بود - صورت گرفت. نکته دیگری که در این بیان جلب توجه می کند این است که امام رضا(علیه السلام) حتی پیش از به دنیا آمدن فرزندش حضرت جواد(علیه السلام)، به طور صریح از امامت او سخن می گفت. حضرت در هر فرصتی با تصریح یا تلویح، امامت فرزندش را مطرح می کرد و مسلمانان را به جایگاه او توجه می داد.

۲. امام رضا(علیه السلام) درباره نوزاد خود فرمود: «هذا المولود الذي لم يولد مولود أعظم بركة على شيعتنا منه»;^(۳۶۶) این مولودی [است که] مبارکتر و خجسته تر از او برای شیعیان ما زاده نشده است.

در این عبارت می بینیم که امام رضا(علیه السلام) در روزهای آغازین ولادت امام جواد(علیه السلام) این گونه او را توصیف کرده است و جایگاه و شکوه او را به همگان نمایانده است.

۳. از «معمربن خلاد» نقل شده که گفت: «از امام رضا(علیه السلام) شنیدم - در حالی که از چیزی نام برده شد - فرمود: چه نیازی به آن دارید؟ این ابو جعفر را [به عنوان امام پس از خود] جانشین خود کرده ام. ما خاندانی هستیم که خردسالان ما از بزرگان ما ارث می بردند و [در دانش و رهبری] یکسانند».^(۳۶۷)

۴. علیرغم این که امام رضا(علیه السلام) از مدینه دور بود، اما هماره از طریق مکاتبه با فرزندش امام جواد(علیه السلام) ارتباط داشت و در نامه هایی که به فرزند خود می نوشت با جملاتی آکنده از احترام او را بزرگ می داشت. امام رضا(علیه السلام) همیشه فرزندش را با کنیه یاد کرده، می گفت: «ابو جعفر [خطاب] به من نوشت و من [خطاب] به ابو جعفر نوشتم». نامه هایی که از ابو جعفر(علیه السلام) جواد(علیه السلام) می رسید در اوج شیوایی و زیبایی بود.

۳۶۵. اصول کافی ۱/ ۳۲۱ و الفصول المهمه/ ۲۶۵.

۳۶۶. اصول کافی ۱/ ۳۲۱.

۳۶۷. همان ۱/ ۳۲۰ و الفصول المهمه/ ۲۶۵.

«ابوالحسن بن محمد بن ابی عباد» راوی این مطلب در ادامه می گوید: از امام رضا(علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «أبو جعفر وصيّی و خلیفتي في أهلي من بعدي»؛ ابو جعفر وصي من و پس از من جانشینم در میان خاندان من است.^(۳۶۸)

امام رضا(علیه السلام) با بیان مطالبی و ارائه رهنمودهایی بر آن بود تا پیروان اهل بیت(علیهم السلام) دریابند که امام رضا(علیه السلام) در صدد زمینه سازی برای امام پس از خود بوده و این که حضرتش در آستانه کوچ به دیار باقی است. امام رضا(علیه السلام) با همین انگیزه، خطاب به فرزندش نوشت: ای ابوجعفر، باخبر شده ام که چون بخواهی از خانه ات خارج شوی، غلامان تو را از دروازه كوچك بیرون می بردند. [بدان که] این کار به دلیل بخل آنان است تا مبادا خیر تو به کسی برسد.

به حقی که بر تو دارم سوگندت می دهم که تنها از دروازه بزرگ رفت و آمد کنی. پس هر گاه آهنگ بیرون رفتن کردی، زر و سیم با خود داشته باش و هر کس از تو تقاضایی کرد او را محروم مکن. هر گاه عموهای تو درخواست نیکی ات کردند، کمتر از پنجاه دینار مده، اما دادن بیش از این با توسل و چون عموها به امید نیکی ات از تو چیزی خواستند، کمتر از ۲۵ دینار مده، اما دادن بیش از این با توسل. [فرزندم،] می خواهم به پاس این کار، خداوند تو را رفعت و بلندی بخشد. پس انفاق کن و مبادا که بیم آن داشته باشی که خداوند صاحب عرش تو را به بینوایی گرفتار کند.^(۳۶۹)

نصوص و بیانات موجود درباره امامت حضرت جواد(علیه السلام)، فراوان و در معنا و مفهوم متحد هستند، اما از نظر ظاهر اختلاف دارند که این اختلاف لفظی چند دلیل دارد، از جمله:

- عدم ثبات شرایط سیاسی و اجتماعی که امام رضا(علیه السلام)، فرزندش جواد(علیه السلام) و پیروان و یاران آن حضرت را در بر گرفته بود؛

- اختلاف سطح درك، هشیاری و برداشت و رازداری یاران امام(علیه السلام) و نیز مراتب ارتباط روحی، معنوی و سیاسی ایشان با امام(علیه السلام) در اختلاف بیان امام(علیه السلام) تأثیر مستقیم داشت.

۵. از «جعفر بن محمد نوفلی» نقل شده است که گفت: «بر امام رضا(علیه السلام) وارد شده، پس از سلام نشستم و گفتم: فدایت گردم، کسانی هستند که می گویند پدرت زنده است.

امام(علیه السلام) فرمود: دروغ می گویند، خدا لعنتشان کند.

۳۶۸. الصراط المستقیم ۱۶۶/۲ و بحار الانوار ۱۸/۵۰.

۳۶۹. عیون اخبار الرضا ۸/۲.

گفتم: مرا چه می فرمایی؟

فرمود: پس از من به فرزندم محمد (جواد) رجوع کن که من به سفری خواهم رفت که بازگشتی ندارد (منظور امام (علیه السلام) سفر خراسان بوده است).^(۳۷۰)

۶. «بزنتی» می گوید: «ابن نجاشی از من پرسید: چه کسی پس از صاحب (دوست، همنشین و امام) تو امام است؟ دوست دارم از او بپرسی تا من نیز از این امر آگاه شوم.

بر امام رضا (علیه السلام) وارد شدم و گفته «ابن نجاشی» را به اطلاع حضرت رساندم. امام (علیه السلام) فرمود: پس از من، فرزندم امام است.^(۳۷۱)

۷. گروهی نزد امام رضا (علیه السلام) گرد آمده بودند و چون برخاسته آهنگ رفتن کردند، امام (علیه السلام) به ایشان فرمود: با ابو جعفر دیدار کرده، [به عنوان امام] سلامش دهید و با او تجدید پیمان [امامت] کنید.

آن گاه فرمود: خدای «مفضل» را رحمت کند که به کمتر از این بیان قانع می شد [و پی به حقیقت می برد].^(۳۷۲)

«علامه مجلسی» در تفسیر این بخش از گفته امام (علیه السلام) که فرمود: «... به کمتر از این قانع می شد» آورده است: «با کمتر از آنچه شما را نسبت به امامت و جانشینی او پس از خود آگاه کردم، آگاهی می یافت. امام رضا (علیه السلام) آنان را به این مطلب توجه داد که هدف از این گفتار تبیین امامت فرزندش حضرت جواد (علیه السلام) بوده و بر اساس تقیه از تصریح به امامت او خودداری کرده است».^(۳۷۳)

امام رضا (علیه السلام) در حضور نزدیکان، یاران مخلص، نمایندگان مورد اعتماد خویش و نیز تشکیلات انقلابی که برای آینده امت آماده کرده بود، نصوص صریح و اثبات کننده درباره امامت فرزندش جواد (علیه السلام) بیان فرمود. حضرتش طلایه دارانی چون: عمویش علی بن جعفر (علیه السلام)، صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن ابونصر را برای پشتیبانی از خط مشی و برنامه اهل بیت (علیهم السلام) و معرفی امام و جانشین حضرت پرورش داد و آماده کرد.

نصوصی که از امام رضا (علیه السلام) و پدر و نیاکان آن حضرت درباره امامت حضرت جواد (علیه السلام) وجود داشت و از اتحاد معنایی برخوردار بود، از سوی پیروان

۳۷۰. بحار الانوار ۴۸/ ۲۶۰ و ج ۴۹/ ۲۸۵.

۳۷۱. اصول کافی ۱/ ۳۲۰.

۳۷۲. همان جا.

۳۷۳. بحار الانوار ۵۰/ ۲۵.

امام رضا(علیه السلام) و نیز پایگاه های مردمی - جز در مواردی - پذیرفته شد و امامت آن حضرت از حکومت عباسی، سرداران و والیان آن پنهان نماند.

زمینه سازی برای حکومت جهانی امام مهدی(عجل الله فرجه)

از جمله اصول ثابتی که مسلمانان با هر سلیقه و گرایش مذهبی آن را پذیرفته، انکارناپذیر می دانند، مسأله امامت حضرت مهدی(عجل الله فرجه) است. مسلمانان او را مصلح و ناجی بزرگ بشریت از گرداب های انحراف دانسته، معتقدند که به وسیله او جهان آکنده از ستم و بی داد، سرشار از عدل و قسط خواهد شد. از آن جا که روزگار امام رضا(علیه السلام) با زمان ولادت و عصر غیبت حضرت مهدی(عجل الله فرجه) چندان فاصله زمانی نداشت، حضرتش به منظور ایفای رسالت خود در این باب، افکار و دل ها را به سوی ماهیت این اصل اسلامی که در موضوع امام مهدی(علیه السلام) و مهدویت تبلور می یافت، متوجه می کرد. روایات و پیشگویی های امام رضا(علیه السلام) مبتنی و منطبق با روایات و احادیث رسیده از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود. در این جا به مواردی از روایات رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) که در باب ولادت و غیبت امام مهدی(عجل الله فرجه) صادر شده می پردازیم:

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: اگر تنها يك روز از عمر دنیا مانده باشد، خداوند مردی از خاندان مرا می فرستد تا زمین را که از ستم پر شده، از عدل آکنده کند.^(۳۷۴)

نیز فرمود: «المهدي من عترتي من ولد فاطمة»؛^(۳۷۵) مهدی(عجل الله فرجه) از خاندان من و از فرزندان فاطمه(علیها السلام) است.

در روایتی دیگر فرموده است: «المهدي من ولد الحسين»؛^(۳۷۶) مهدی(عجل الله فرجه) از فرزندان حسین(علیه السلام) است.

از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) روایاتی صریح درباره غیبت امام مهدی(عجل الله فرجه) وارد شده، از جمله:

«و الذي بعثني بالحق بشيراً ليغيبن القائم من ولدي بعهد معهود إليه مني، حتى يقول

أكثر الناس: ما لله في آل محمد حاجة، و يشك آخرون في ولادته، فمن أدرك زمانه

فلنتمسك بدينه، و لا يجعل للشيطان إليه سبيلاً بشكه...»؛^(۳۷۷)

۳۷۴. سنن ابی داود ۴/ ۱۰۷.

۳۷۵. همان جا، سنن ابن ماجه ۲/ ۱۳۶۸ و عقد الدرر/ ۴۲.

۳۷۶. همان/ ۴۶ و كفاية الطالبين/ .

۳۷۷. كمال الدين و تمام النعمة ۱/ ۵۱.

سوگند به آن [خدایی] که مرا مژده دهنده به حق فرستاد [به یقین] «قائم» از فرزند نام بر اساس پیمانی که میان من و اوست غیبت می کند [و چنان غیبت او طولانی شود] که بیشتر مردم خواهند گفت: خدا چه نیازی به [وجود] آل محمد دارد؟ و گروهی در ولادت او دچار شك می شوند. هر کس روزگار او را درك كرد دين خود را نيكو پاسداری کند و مبادا با [تن دادن به] شك، شیطان را به خویش راه دهد (او را بر خود مسلط کند).

امام رضا(علیه السلام) بر اساس مسئولیتی که بر عهده داشت، این اصل اسلامی را (موضوع غیبت) در میان نزدیکان و افراد مورد اطمینان خویش ترویج می کرد. بنابر آنچه در «مسند امام رضا(علیه السلام)» ثبت شده ۳۶ روایت در باب «غیبت» از امام رضا(علیه السلام) نقل شده است که در این جا به مواردی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. از «ایوب بن نوح» روایت شده است که گفت: «به امام رضا(علیه السلام) گفتم: امید داریم که این امر (خلافت و حکومت فراگیر) از آن تو باشد و خداوند - عزوجل - بدون جنگ آن را به شما باز گرداند، چرا که با تو بیعت شد و به نام تو سکه زدند.

امام(علیه السلام) فرمود: هر يك از ما که مورد نامه نگاری قرار گیرد، سرشناس شود و اموال برای او روانه گردد [بی تردید به تیغ] کشته شده یا در بستر [به زهر جفا] جان خواهد داد تا این که خداوند - عزوجل - برای این امر (حکومت) مردی را خواهد فرستاد که ولادت و پرورش او پنهان است، اما نسب [و نیاکان] او بر همگان آشکار است.^(۳۷۸)

۲. از «محمد بن ابی یعقوب بلخی» نقل شده است که گفت: «از ابوالحسن [علی بن موسی] الرضا(علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

[مسلمانان] مورد آزمونی سخت تر و بزرگتر قرار خواهند گرفت. آنان به وسیله جنینی که در شکم مادر است و [نیز به وسیله] شیرخواره ای آزموده خواهند شد، تا این که گفته می شود: [امام] غایب گشت و مرد و خواهند گفت: دیگر امامی وجود ندارد.^(۳۷۹)

۳. امام رضا(علیه السلام) به یکی از ویژگی های امام مهدی(عجل الله فرجه) اشاره کرده، او را سومین فرزند فرزندش خوانده فرمود: شیعیان را می بینیم که هنگام از دست دادن سومین فرزند من، در جست و جوی سرپرستی هستند، اما او را نمی یابند.

علی بن الحسین بن فضال» به امام(علیه السلام) گفت: ای فرزند رسول خدا، چرا چنین خواهد بود؟

امام(علیه السلام) فرمود: زیرا امام و پیشوای آنان از دیده ها پنهان شده، غیبت می کند تا آن هنگام که شمشیر به دست قیام کند بیعت [و حق] کسی بر گردن نداشته باشد.^(۳۸۰)

۴. امام رضا(علیه السلام) پا را فراتر نهاده، نام او را مشخص نموده، فرمود:

«لَا بَدَّ مِنْ فِتْنَةٍ صَمَاءَ صَيْلِمَ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَ وَلِيَجَّةٍ، وَ ذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ الشَّيْعَةِ
الثَّالِثِ مِنْ وَلَدِي، يَبْكِي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ، وَ حَرَّى وَ حَرَّانَ، وَ كُلِّ حَزِينٍ
لِهَفَانٍ. بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي سَمِّيَ جَدِي وَ شَبِيهِهُ وَ شَبِيهِهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ...»^(۳۸۱)

از آزمون و آشوبی سخت که تمام رازها در آن آشکار و نزدیکان در آن بیگانه می شوند، گریزی نیست. این مصیبت زمانی چهره می نمایند که شیعیان، سومین فرزند مرا از دست بدهند. کروبیان و زمینیان، سوختگان و اندوه زدگان دل سوخته بر او می گریند. [آن گاه خطاب به مهدی(عجل الله فرجه) فرمود:] پدر و مادرم فدایت باد [ای] همنام جدم و شبیه من و موسی بن عمران.

حاکمان عباسیان به مسأله مهدویت و حضرت حجت(عجل الله تعالی فرجه) به عنوان «حقیقتی اسلامی که بی تردید صورت واقع به خود خواهد گرفت» می نگریستند و بیم آن داشتند که حکومتشان به دست او فرو ریزد. از این رو روایاتی که در مورد او صادر می شد، در نهایت پنهان کاری بود. شاید احضار امامان معصوم(علیهم السلام) به مرکز حکومت به این جهت بود تا اگر نتوانند از زاده شدن حضرت مهدی(عجل الله فرجه) جلوگیری کنند، ولادت او را زیر نظر داشته، او را در گاهواره از میان بردارند. از همین رو مأمون امام رضا(علیه السلام) را به خراسان فرا خواند و پس از آن که مرکز خلافت خود را به بغداد منتقل کرد، امام جواد(علیه السلام) را به بغداد فرا خواند. اقدام مأمون در تزویج دخترش «ام الفضل» به امام جواد(علیه السلام) از دو نگاه قابل تأمل و بررسی است، یکی زیر نظر داشتن ولادت احتمالی حضرت مهدی(عجل الله فرجه) و ایجاد پیوند خونی و نسبی میان عباسیان و امامان اهل بیت(علیهم السلام) بود و دیگری رخنه کردن در زندگی خصوصی امامان بود تا از رخدادهای تازه ای که در زندگی اهل بیت(علیهم السلام) چهره می نمود، آگاه باشند. این روند پس از مأمون نیز ادامه یافت و حاکمان عباسی، امام جواد(علیه السلام) امام هادی(علیه السلام) و امام حسن عسکری(علیه السلام) را به مرکز حکومت فرا خواندند.^(۳۸۲)

۳۸۰. همان ۱۵۲/۵۱.

۳۸۱. کمال الدین و تمام النعمة ۲/ ۳۷۲ و الفصول المهمة/ ۲۵۱.

۳۸۲. آنچه نظر تاریخ پژوه را جلب می کند این است که امامان پس از امام رضا(علیه السلام)، بر خلاف زندگی خانوادگی پدران و نیاکان خود، فرزندان کمی داشتند و این خود گواهی است بر کنترل شدیدی که از سوی حاکمیت

بی تردید از میان برداشته شدن این امامان(علیهم السلام) به دست حاکمان و عمال آن ها به منظور جلوگیری از به دنیا آمدن امام موعود بود. می بینیم که امام جواد(علیه السلام) در ۲۵ سالگی، امام هادی(علیه السلام) در ۴۲ سالگی و امام حسن عسکری(علیه السلام) در ۲۸ سالگی به زهر کین جان سپردند.^(۳۸۳)

نصی که از امام ابومحمد، حسن عسکری(علیه السلام) روایت شده، مؤید این تحلیل است. او فرمود:

به دو جهت بود که بنی امیه و بنی عباس تیغ کین خود را بر ما حاکم کردند: نخست، این که می دانستند در خلافت، حق ندارند لذا، می ترسیدند ما خلافت را بخواهیم و آن را به دست گیریم.

دیگر این که از اخباری که به تواتر رسیده بود، دریافتند که زوال و نابودی حکومت جباران و ستمگران به دست «قائم» ما خواهد بود و تردید نداشتند که خود در شمار جباران و ستمگران هستند. از این رو تمام سعی خود را برای کشتن خاندان رسالت و نابود کردن نسل پاک او به کار بستند تا از به دنیا آمدن او جلوگیری کنند یا در صورت تولدش، او را بکشند، اما خداوند نخواست راز [ولادت] او را حتی برای یکی از آنان آشکار کند تا این که نور خود را کامل کند، هر چند مشرکان را خوش نیاید.

حضور امامان(علیه السلام) در دربار خلیفگان عباسی کار زیر نظر گرفتن فعالیت ها و مسائل شخصی آنان را برای حاکمان آسان می کرد. به دلیل همین نظارت بود که امام حسن عسکری(علیه السلام) به صورت متعارف و معمول ازدواج نکرد. زمانی که امام مهدی(عجل الله فرجه) زاده شد، امام حسن عسکری(علیه السلام) با در نظر گرفتن شرایط سخت حاکم بر زندگی او و نیز به دلیل جستجوی بی امان حکومت برای دسترسی به امام مهدی(عجل الله فرجه) و پی بردن به مسأله امامت و از میان برداشتن او، تولد او را از اغیار و بیگانگان پنهان نمود. تفحص خلیفه برای دست یافتن به امام مهدی(عجل الله فرجه) [و این که او فرزند امام حسن عسکری(علیه السلام) است]، از آن رو بود که شیعیان در انتظار آمدن او بودند و نیز [فرهنگ مهدویت و] روایاتی بود که در میان شیعیان زبان به زبان می گشت.^(۳۸۴)

برخوردهای حاکمیت و نیز هشیاری و پنهان کاری های بی شمار، سبب شد تا پیش از آن که امام مهدی(عجل الله فرجه) در چنگال حکومت عباسی گرفتار شود، مخفی

بر زندگی آنان اعمال می شد و دلیلی روشن تر بر بیم حاکمان از ایشان بود، چرا که می ترسیدند حضرت مهدی(عجل الله فرجه) از فرزندان این امامان باشد.

۳۸۳. ر.ک: منتخب الأثر/ فصل ۲/ باب ۳۴ (به نقل از: خاتون آبادی، اربعین).

۳۸۴. بحار الانوار ۵۰/ ۳۳۴ (به نقل از: الارشاد ۲/ ۳۳۷).

گردد، اما این پنهان کاری ها بدان معنا نبود که امامان و طلایه دار آنان؛ یعنی امام رضا(علیه السلام) از معرفی او به افراد مورد وثوق دریغ یا غفلت ورزند، بلکه همگی به پیروی از امام رضا(علیه السلام) و به دور از چشم حاکمیت، با اشاره و تصریح در نهان و در جمع یاران در خصوص ایمان به مهدی(عجل الله فرجه) ولادت و نام او سخن می گفتند. به يك سخن، امام رضا(علیه السلام) با معرفی فرزندش جواد(علیه السلام) و پس از او امام علی هادی(علیه السلام)، سپس امام حسن عسکری(علیه السلام) و در نهایت امام مهدی منتظر(علیه السلام) به عنوان جانشینان خود، آینده رسالت الهی و انقلابی را رقم زد تا امت اسلامی در دوستی خود نسبت به این پاکان پایا باشد و پیوند فکری، عاطفی، معنوی و رفتاری خود را با ایشان استمرار بخشد.

فرجام غم انگیز امام رضا(علیه السلام)

در میان مردمان عادی، اما پرهیزگار کسانی را دیده ایم که بر اثر خوابی که دیده اند یا الهامی غیر ملموس، از زمان سرآمدن روزگار زندگی خود آگاه شده، روز، ماه و سال مرگ خود را به طور دقیق معین کرده اند. حال اگر مردمان عادی بتوانند به چنین مرحله ای برسند، به یقین امام رضا(علیه السلام) یا هر امام معصوم خواهد دانست کی، کجا و چگونه چشم از جهان فرو خواهد بست، چرا که در اوج والایی و بلندی روح بود، در سکناات و حرکات خود لحظه ای از خدا غافل نشد، هماره با او ارتباط داشت و تمام اعمال خود را برای خدا خالص گرداند. او افزون بر الهام الهی، از روایاتی که بواسطه پدرانش از جدش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیده بود زمان و مکان شهادت و محل دفن خود را می دانست و در مناسبت هایی بدان اشاره می کرد.

حضرتش گروهی از مردم را از مدفن خود آگاه کرده، با اشاره به این که در کنار هارون دفن خواهد شد، انگشت اشاره و میانی خود را به هم چسباند و فرمود: من و هارون مانند این دو هستیم.^(۳۸۵)

و زمانی که هارون در مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مدینه خطبه می خواند، امام رضا(علیه السلام) حاضر بود. او فرمود: خواهید دید که من و او (هارون) در يك خانه دفن خواهیم شد.^(۳۸۶)

۳۸۵. اصول کافی ۱/ ۴۹۱؛ عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۲۵ - ۲۲۶؛ اعلام الوری ۲/ ۶۰ (به نقل از: الارشاد ۲/ ۲۵۸) و الاتحاف بحب الاشراف/ ۱۵۷.
۳۸۶. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۱۶؛ کشف الغمه ۳/ ۹۳؛ اعلام الوری ۲/ ۵۹ و الاتحاف بحب الاشراف/ ۱۵۸.

روزی هارون از دری از درهای مسجد الحرام و امام رضا(علیه السلام) از دری دیگر خارج شد و فرمود: خانه ها چه دور و دیدارها بس نزدیک است. [زود است که] طوس من و او را يك جا جمع آورد. (۳۸۷)

«ابن حجر» گفت: «او (امام رضا)»(علیه السلام)» خبر می داد که پیش از مأمون خواهد مرد و کنار هارون به خاک سپرده خواهد شد. سرانجام چنان شد که او می گفت». (۳۸۸)

زمانی که مأمون امام رضا(علیه السلام) را به خراسان می خواند، حضرتش خاندان خود را گرد آورد. او در این باره فرمود: «زمانی که می خواستند مرا از مدینه به سمت خراسان ببرند، خاندان خویش را جمع کرده، به آن ها دستور دادم بر من مویه و گریه کنند تا ناله و زاری آنان را بشنوم. سپس دوازده هزار دینار میان آنان تقسیم کرده، گفتم: من دیگر نزد خانواده ام باز نخواهم گشت». (۳۸۹)

چون «دعبل خزاعی» پس از ولایت عهدی امام رضا(علیه السلام) قصیده «تائیه» خود را برای حضرت خواند، به این بیت رسید:

«و قبری در بغداد از آن پاکیزه انسانی است؛ که خداوند او را در مراتب عالی رحمت خویش قرار دهد». (۳۹۰)

امام(علیه السلام) فرمود: در این جا يك بیت بیفزایم که قصیده ات کمال یابد؟

دعبل گفت: آری ای فرزند رسول خدا.

امام(علیه السلام) فرمود:

«و قبری در طوس که سخت مصیبت فراست؛ و در درون، آتش اندوه افروخته [غم بی شمار زاید]». (۳۹۱)

دعبل گفت: ای فرزند رسول خدا، قبری که در طوس قرار دارد از آن کیست؟

امام(علیه السلام) فرمود: آن، قبر من است. دیری نخواهد پایید که طوس محل رفت و آمد شیعیان و زائران من خواهد شد. (۳۹۲)

۳۸۷. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۱۶؛ كشف الغمه ۳/ ۱۰۵ (به نقل از: اعلام الوری ۲/ ۵۹) و الإتحاف بحب الاشراف/ ۱۵۸.

۳۸۸. الصواعق المحرقة/ ۳۰۹.

۳۸۹. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۱۸ و اعلام الوری ۲/ ۵۹ - ۶۰.

۳۹۰. و قبر ببغداد لنفس زكية تضمّنها الرحمن في الغرفات

۳۹۱. و قبر بطوس يالها من مصيبة توقد في الأحشاء بالحرقات

۳۹۲. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۶۳ - ۲۶۴.

پیش تر گفتیم که حضرتش خبر داده بود که ولایت عهدی را به پایان نخواهد رساند و سرانجام همان گونه که امام(علیه السلام) خبر می داد پیش از مأمون [و آن گونه که روشن خواهد شد به دست مأمون] مسموم شد و از دنیا رفت.

شهادت امام رضا(علیه السلام)

راویانی که به علت وفات امام رضا(علیه السلام) پرداخته و در این زمینه نقل روایت کرده اند، راه اختلاف در پیش گرفته اند. برخی از این روایات مرگ امام(علیه السلام) را طبیعی خوانده و برخی دیگر وفات حضرتش را به وسیله زهر می دانند که نظریه دوم، نظر غالب راویان و مورخان است. در این جا به اختصار، روایاتی را نقل می کنیم که به شهادت امام(علیه السلام) با زهر تصریح دارند:

۱. «صلاح الدین صفدی» می گوید: «فرجام کار او (امام رضا(علیه السلام)) با مأمون این بود که مأمون با انار زهرآلوده او را مسموم کرد... تا بدین ترتیب از بنی عباس دلجویی کرده باشد».^(۳۹۳)

۲. «یعقوبی» در این باره گفته است: «گفته می شود: «علی بن هشام» اناری زهرآلوده به او خوراند».^(۳۹۴)

۳. «ابن حبان» در کتاب خود آورده است: «علی بن موسی الرضا[ع] در طوس و در اثر نوشیدنی ای که مأمون به او خوراند در دم جان سپرد».^(۳۹۵)

۴. از دیگر راویانی که از کیفیت وفات امام رضا(علیه السلام) سخن گفته اند «شهاب الدین نویری» است. او پس از نقل مطالبی در این زمینه، می گوید: «و گفته شده است: مأمون به وسیله انگور زهرآلوده او را مسموم کرد، اما عده ای این را بعید دانسته، رد کرده اند».^(۳۹۶)

۵. از «قلقشندی» نیز در این زمینه نقل روایت شده است. او می گوید: «گفته می شود او با خوردن اناری زهرآلوده، مسموم شد».^(۳۹۷)

۶. مردم طوس، مأمون را عامل مسموم کردن و کشتن امام(علیه السلام) می دانستند و خود مأمون معترف بود که مردم درباره او چنین مطالبی بیان می کنند. از همین رو

۳۹۳. الوافی بالوفیات ۲۲/ ۲۵۱.

۳۹۴. تاریخ طبری ۵/ ۱۴۸، رویدادهای سال ۲۰۳.

۳۹۵. الثقات ۸/ ۴۵۷.

۳۹۶. نهاية الإرب ۲۲/ ۲۱۰.

۳۹۷. مآثر الإنافة في معالم الخلافة ۱/ ۲۱۱.

لحظاتی پیش از شهادت امام(علیه السلام) نزد او رفت و گفت: «سرورم، نمی دانم کدام مصیبت بر من سنگین تر [و ناگوارتر] است؟ از دست دادن تو و تنهایی پس از تو؟ یا تهمت مردم که مرا قاتل تو خواهند خواند؟...» (۳۹۸)

۷. يك روز از شهادت امام رضا(علیه السلام) سپری شده بود که مردم گرد آمده، می گفتند: «این (مأمون) او را کشته است». (۳۹۹)

دلایلی در دست است که مأمون امام رضا(علیه السلام) را به وسیله زهر به شهادت رساند، از آن جمله برنامه ریزی مأمون برای رهایی از امام رضا(علیه السلام) بود. مأمون به بنی عباس گفت: «... [می دانم که] نباید در کار او سستی ورزید، اما می بایست اندک اندک و به تدریج از منزلت و مقام او بکاهیم تا در نظر رعیت [!] چنان جلوه کند که شایستگی منصب امامت را ندارد. آن گاه است که برای رهایی از او و از بلایی که از سوی او متوجه ماست به چاره جویی خواهیم پرداخت». (۴۰۰)

با کندو کاوی در تاریخ در می یابیم که شهادت امام رضا(علیه السلام) پس از تصمیم مأمون به عزیمت به بغداد و انتقال مرکز خلافت به آن سامان رخ داد. این خود بهترین گواه بر دخالت مستقیم مأمون در کشتن امام رضا(علیه السلام) بود، چرا که در صورت بودن امام رضا(علیه السلام) در منصب ولایت عهدی، عباسیان همچنان در جبهه مخالفت با مأمون قرار می گرفتند. او در نامه که به منظور دلجویی از عباسیان بغداد، خطاب به آنان نوشت: «از آن رو بر من خشم گرفته اید که علی بن موسی الرضا[ع] را به ولایت عهدی خویش برگزیدم. اینک او مرده است، پس به فرمان من تن دهید». (۴۰۱)

با چنین پیش زمینه ای اقدام مأمون به کشتن امام رضا(علیه السلام) نه تنها غیر طبیعی نیست که طبیعی نیز می نماید، چرا که او با هدف دست یابی به قدرت مطلق و بدون معارضی، برادرش امین و هزاران مسلمان را که در سپاه او و سپاه امین حضور داشتند به کام مرگ فرستاد تا به سفارش پدرش عمل کند که گفته بود: «الملك عقیم؛ حکومت عقیم است [و خویشاوندی نمی شناسد]». (۴۰۲)

انگیزه مأمون از کشتن امام رضا(علیه السلام)

۳۹۸. عیون اخبار الرضا ۲ / ۲۴۱.

۳۹۹. همان جا.

۴۰۰. فرائد السمطين ۲ / ۲۱۴ - ۲۱۵.

۴۰۱. ابن کثیر، البدایة و النهایة ۱۰ / ۲۷۲.

مأمون در پی آن بود تا با سپردن منصب ولایت عهدی به امام رضا(علیه السلام) به خواسته های خود برسد، اما نه تنها به اهداف و خواسته های خود نرسید، بلکه با فتنه و آشوبی جدید که عباسیان برای سرنگونی حکومت مأمون به راه انداختند، رو به رو شد.

«احمد بن علی انصاری» به نقل از «ابوالصلت هروی» انگیزه مأمون از سپردن منصب ولایت عهدی به امام رضا(علیه السلام) را بیان کرده، می گوید: «... منصب ولایت عهدی را به او سپرد تا مردم بپندارند که او شیفته دنیا و فریبایی های آن است تا بدین ترتیب قدر و منزلت او در نظر مردم کاسته شود. زمانی که مأمون از این ترفند، طرفی نبست، بلکه روز به روز منزلت امام والای و محبوبیتش نزد مردم بیشتر می شد، مأمون [نیرنگی دیگر اندیشید و] متکلمانی قدر از دیگر شهرها فراخواند، به این امید که یکی از آن ها بتواند امام رضا(علیه السلام) را در گفتگو و بحث مغلوب کند که در این صورت، جایگاه او نزد عالمان متزلزل شده، نزد عامه مردم به ناتوانی معروف می شد [و این نهایت آرزوی مأمون بود].

حریفانی از یهود، نصاری، مجوس، صابئی (مندایی)، برهمن ها، ملحدان، دهری ها و نیز از دیگر فرقه های اسلامی با امام(علیه السلام) به جدل و مناظره پرداختند، اما امام رضا(علیه السلام) با برهان رسا و قاطع خویش همگان را وادار به تسلیم کرد. [علیرغم تمهیداتی که مأمون برای کوچک کردن امام رضا(علیه السلام) به کار بست، مردم می گفتند: به خدا سوگند او (امام رضا«ع»)] از مأمون به خلافت سزاوتر است. سخن چینیان این گفته مردم را به مأمون می رساندند که [بی تردید چنین واکنشی از سوی مردم] او را نسبت به امام(علیه السلام) خشمگین می کرد و بر حسادتش به او می افزود. امام رضا(علیه السلام) در دفاع از حق با مأمون از در مسالمت وارد نشده و غالباً پاسخ هایی به مأمون می داد که خوشایند مأمون نبود و در نتیجه آتش خشم و کینه او را نسبت به حضرت شعله ورتر می کرد، اما مأمون کینه خود را آشکار نمی کرد. چون مأمون خود را در اندیشیدن چاره ای برای شکستن حرمت و شکوه امام(علیه السلام) ناتوان یافت به وسیله زهر، حضرتش را به شهادت رساند».^(۴۰۲)

همان طور که پیش از این گفته شد، امام رضا(علیه السلام) همواره از مأمون می خواست تا او را از پذیرش ولایت عهدی معاف دارد، چرا که می دانست، عده ای از

این اقدام مأمون خشمگین خواهند شد [و در نهایت به تدارك توطئه ای برای از میان برداشتن حضرتش خواهند پرداخت]. «ابراهیم صولی» در این باره می گوید: «به خدا سوگند، همین امر (ولایت عهدی) کار [امام رضا(علیه السلام)] به آن جا کشاند [که به دست مأمون به شهادت رسید]». (۴۰۳)

چنان که امام(علیه السلام) فرموده بود، برخی از وزیران و فرماندهان مأمون از امام(علیه السلام) کینه در دل داشتند و نسبت به او رشک می‌ورزیدند، اما به همین اندازه بسنده نکردند، بلکه علیه حضرتش به سعایت و سخن چینی پرداختند که در نهایت، تلاش شوم آنان کارگر افتاد و مأمون حضرت رضا(علیه السلام) را مسموم کرد». (۴۰۴)

پس از آن که مأمون انار و به نقلی انگور آلوده به زهر را به حضرت رضا(علیه السلام) خوراند، آثار مرگ در چهره امام(علیه السلام) پدیدار شد. با رفتن مأمون، وضع جسمی حضرت رو به وخامت نهاد و آخرین سخنی که امام(علیه السلام) بر زبان آورد، آیه ای از قرآن کریم بود که خواند: (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ) (۴۰۵)؛ بگو: اگر شما در خانه های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً [با پای خود] به سوی قتلگاه خویش می‌رفتند» و نیز خواندند: (وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا) (۴۰۶)؛ و فرمان خداوند همواره به اندازه مقرر [و متناسب با توانایی] است».

مأمون [که در اجرای نیت شوم خود موفق شده بود] گریه کنان به دیدار حضرت رضا(علیه السلام) رفت و سر و پا برهنه در تشییع پیکر پاک او شرکت کرده، می گفت: «ای برادر، به یقین با مرگ تو خسارتی جبران ناپذیر بر اسلام وارد شد و تقدیر خداوندی بر آنچه من برای تو تدارك دیده بودم (مقام ولایت عهدی) پیشی گرفت. آن گاه قبر پدرش هارون را شکافت و پیکر امام رضا(علیه السلام) را در آن جا به خاک سپرد». (۴۰۷)

دعبل بن علی خزاعی در رثای امام رضا(علیه السلام) سوگنامه ای چنین سرود که از آن جمله است:

۴۰۳. نثر الدر ۱/ ۳۶۳.

۴۰۴. تفصیل چگونگی شهادت امام رضا(علیه السلام) را نك: العوالم ۴۸۸ - ۴۹۸.

۴۰۵. آل عمران/ ۱۵۴.

۴۰۶. احزاب (۳۳)/ ۳۸.

۴۰۷. عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۴۱.

«بنی امیه را [که خاندان رسالت را] کشند معذور می دانم]، چرا که میان ایشان و خاندان رسالت، کینه ای برآمده از خون های ریخته شده حاکم بود؛ اما برای [جنایت] بنی عباس توجیه و بهانه ای از آنان پذیرفته نیست.

اگر برای برآمدن نیازی بخواهی در جایی بنشینی؛ [و طلب نیاز کنی به جاست که] در طوس و بر قبر آن پاکیزه درنگ کنی.

دو قبر در طوس قرار دارد که یکی آرامگاه بهترین خلق خداست و دیگری قبر بدترین آفریدگان؛ و این از عبرت های روزگار است.

[هرچند پاکیزه انسانی در کنار موجودی ناپاک و پلید به خاک سپرده شده است، اما] آن ناپاک از نزدیک بودنش به آن پاکیزه سودی نمی برد؛ و آن پاکیزه پاک سرشت، از نزدیکی با ناپاک زبانی نمی بیند». (۴۰۸)

بنا به نقل غالب راویان و تاریخ نگاران، حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در روز آخر ماه صفر سال ۲۰۳ ق به شهادت رسید.

کرامت امام رضا (علیه السلام)

«ابن حبان» در کتاب خود چنین آورده است: «او (علی بن موسی الرضا (علیه السلام)) را بارها زیارت کرده ام. در روزگاری که در طوس ساکن بودم، هرگاه با مشکلی و گرفتاری روبرو می شدم، به زیارت قبر علی بن موسی الرضا - که درود خدا بر جدش و بر او باد - می رفتم و [همان جا] از خداوند درخواست گشایش در کارم می کردم و دعایم مستجاب و گرفتاری ام برطرف می شد. بارها این امر را آزمودم و نتیجه همان گونه بود که گفتم». (۴۰۹)

کرامات حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در تمام دوران ها و حتی امروزه آشکار، انکارناپذیر و آوازه آن فراگیر است که نزد عامه مؤمنان از بدیهیات می باشد. برخی از پزشکان که بیمارانی علاج ناپذیر داشته، از بهبودی آنان قطع امید کرده بودند، نیز تسلیم عظمت و کرامت امام رضا (علیه السلام) شدند، چرا که خود با همه وجود، شفا یافتن بیمارانش را در دارالشفای امام (علیه السلام) لمس کرده و می دیدند. اکنون در

۴۰۸. همان/ ۲۵۱:

أرى أمية معزورون إن قتلوا *** و لا أرى لبني العباس من عذر
أربع بطوس على قبر الزكي به *** إن كنت تربع من دين على وخطر
قيران في طوس خير الناس كلهم *** و قبر شرم هذا من العبر
ما ينفع الرجس من قرب الزكي و ما *** على الزكي بقرب الرجس من ضرر
۴۰۹. الثقات ۸/ ۴۵۷.

آستان قدسی امام رضا(علیه السلام) بخشی به ثبت کرامات مستدل حضرت در حق بیماران
نومید و مشرف به مرگ که به یمن وجود حضرتش شفا یافته اند، اختصاص داده شده
است.

بخش سوم

دانشگاه، احتجاج ها و میراث امام رضا (علیه السلام)

امام رضا (علیه السلام) در روزگاری می زیست که جامعه و امت اسلامی دروازه های خود را بر روی تراث دیگر امت ها و فرهنگ ها گشوده بود و فرهنگ نو رسیده در کنار مسلمانان و همپای آنان در ساختن بنای تمدن و فرهنگ اسلامی سهیم شد. همان گونه که هر فرهنگ میهمان در صدد تأثیرگذاری بر فرهنگ میزبان است، عصر امام رضا (علیه السلام) نیز از این اصل مستثنا نبود و روند ورود فرهنگ و تمدن بیگانه چنان شتاب گرفته بود که برای فرهنگ و تمدن اسلامی تهدیدی جدی و خطرآفرین به شمار می رفت و اگر کسانی که مسئول و متولی پاسداری از اصالت فرهنگ و تمدن اسلامی بودند گام به میدان ننهاد، از ذوب شدن فرهنگ اسلامی در فرهنگ های بیگانه جلوگیری نمی کردند، به یقین اثری از تمدن و تراث اسلامی بر جای نمی ماند.

حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) که طلایه دار این رویارویی بود از خطری که پیش روی اسلام و فرهنگ پر بار آن قرار داشت غفلت نورزید. او به تربیت و پرورش عالمانی پرداخت تا تراث اسلامی را از فروپاشی و ذوب در دیگر پدیده های فرهنگی بیگانه حفظ و اندیشه صحیح و سره اسلامی را در سراسر جهان اسلام ترویج و منتشر کرده، نسل هایی را پرورش دهند تا این رسالت الهی را به دوش کشیده، در جای جای گیتی بگسترانند.

بدین ترتیب، امام رضا (علیه السلام) دانشگاهی زنده و بهره مند از عناصری دانشمند و دارای فرهنگ انقلابی منحصر به فرد تأسیس کرد که بخشی از تراث زنده و پایای امام رضا (علیه السلام) بود و بعدی ویژه از تراث پر بار آن حضرت به شمار می رفت. احتجاجات طولانی و با موضوع های گوناگون امام (علیه السلام) با ارباب مذاهب و ادیان، از دیگر وجوه تمایز زندگی علمی و بخش دیگری از تراث پر بار امام رضا (علیه السلام) بود.

روایات، نامه ها و کتاب هایی که در عرصه های گوناگون شناخت و علوم اسلامی از امام رضا (علیه السلام) روایت و تدوین شده، سومین بخش تراث جاویدان حضرت است

که برای امت اسلامی و جامعه بشری بر جای مانده است. سه بخش پیش گفته شده را در قالب سه مبحث، مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

مبحث یکم: دانشگاه امام رضا(علیه السلام)

آن گونه که در منابع موجود آمده، شمار راویانی که در دانشگاه امام رضا(علیه السلام) به کسب دانش پرداخته و از محضر او فارغ التحصیل شده اند به ۳۱۳ - ۳۶۷ تن می رسد، به این ترتیب که صاحب «مسند الامام الرضا» این راویان را بر اساس حضورشان در اسناد روایات جمع آوری کرده، در «مسند» ۳۱۳ تن خوانده است. «شیخ طوسی» راویانی که از اصحاب امام رضا(علیه السلام) بوده اند ۳۱۵ تن دانسته، اما «باقر شریف قرشی» شمار این راویان را ۳۶۷ تن گفته است.^(۴۱۰)

نگاهی گذرا به «مسند امام رضا(علیه السلام)» تصویری اجمالی از گرایش های دانشگاه امام رضا(علیه السلام) و ویژگی های روزگار او در عرصه پرورش علمی و اخلاقی سازگار و همسو با شرایطی که امام(علیه السلام) در آن می زیست و نیز زمینه سازی برای آینده نزدیک و بلند مدت که امامان معصوم(علیه السلام) آن را تدارک دیده بودند، ترسیم می کند. روشن است که این نظریه، زاینده اندیشه نبوده، بلکه با نمود در مجموع نصوص و محتویات آن به اصالت آن پی می بریم؛ نصوصی که افق های روشنی را پیش روی پیروان اهل بیت(علیهم السلام)؛ یعنی جماعت صالحان که خط فکری - سیاسی اهل بیت(علیهم السلام) را پذیرفته و در راه عقیده ناب و اصول مبتنی بر حق، آماده هرگونه جانبازی و فداکاری بودند، گشوده اند.

این دوره شاهد فزونی گرفتن فعالیت های گسترده علمی شیعیان و پیروان اهل بیت(علیهم السلام) بود که در تألیف، تدوین، تدریس، روایت حدیث و دیگر عرصه های علمی رایج آن دوره، تبلور می یافت. همچنین شمار شاگردانی که پیرو اهل بیت(علیهم السلام) بوده و به مدرسه فقیهان راوی پیوسته بودند چشم گیر و قابل توجه بود. نگاهی به فهرست راویان و با در نظر گرفتن قومیت ها، گرایش ها و سطح شناخت آنان و نیز از لابه لای پرسش ها و موضوعاتی که درباره آن از امام رضا(علیه السلام) روایت حدیث می کردند، به تلاش همه جانبه آنان در کسب دانش و سیراب شدن از زلال دانش امام(علیه السلام) پی می بریم.

در این جا به معرفی برخی از یاران امام رضا(علیه السلام) و آثار آنان می پردازیم:

۱. یونس بن عبدالرحمن

ترجمه نگاران از «یونس بن عبدالرحمن»^(۴۱۱) کتاب های زیر را برشمرده اند:

- کتاب الشرايع;
- جوامع الآثار;
- الجامع الكبير في الفقه;
- الصلاة;
- الوضوء;
- يوم و ليلة;
- السهو;
- الزكاة;
- اختلاف الحج;
- العلل الكبير;
- علل الحديث;
- الفرائض;
- الفرائض الصغير;
- الاحتجاج في الطلاق;
- التجارات;
- المزارعات;
- الآداب و الدلالة على الخير;
- علل النكاح و تحليل المتعة;
- البيوع;
- الديات;
- الحدود.

۴۱۱. ابو محمد، یونس بن عبدالرحمن، مولاى آل یقطین، ثقه و از اصحاب امام کاظم(علیه السلام) و امام رضا(علیه السلام) بود. در میان اصحاب ما خوش نام و مقدم بود و منزلت والایی داشت. «ابن ندیم» درباره او می گوید: یونس بن عبدالرحمن از اصحاب موسی بن جعفر(علیه السلام)، از موالی آل یقطین و علامه زمان خویش بود که کتاب های زیادی بر اساس مذهب شیعه نگاشت. آن گاه ابن ندیم کتاب های او را بر شمرد.

یونس از «اصحاب اجماع» بود. در روزگار هشام بن عبدالملك زاده شد. امام صادق(علیه السلام) را بین صفا و مروه زیارت کرد، اما روایتی از او نقل نکرد. از امام کاظم(علیه السلام) و حضرت رضا(علیه السلام) روایت حدیث کرد. حضرت رضا(علیه السلام) افراد را برای کسب دانش و گرفتن فتوا به او ارجاع می داد. او از کسانی بود که اموال زیادی را صرف وقف کرد. در سال ۲۰۸ ق. بدرود زندگی گفت. خدایش رحمت کند.

۲. صفوان بن یحیی

ترجمه نویسان از «صفوان بن یحیی»^(۴۱۲) آثار زیر را برشمرده اند:

- کتاب الوضوء;
- الصلاة;
- الصوم;
- الحج;
- الزکاة;
- النکاح;
- الطلاق;
- الفرائض;
- الوصایا;
- البیع و الشراء;
- العتق و التدبیر;
- البشارات;
- النوادر.

۳. حسن بن محبوب

«حسن بن محبوب» نیز از پرورش یافتگان مدرسه اهل بیت (علیهم السلام) بود که در عرصه تألیف و تدوین فعالیت داشت. کتاب های زیر از اوست:

۴۱۲. ابو محمد، صفوان بن یحیی بجلی کوفی، معروف به «بیاع السابری» از اصحاب امام کاظم (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) و امام جواد (علیه السلام) بود و آن بزرگواران، فقاہت و دانش او را تأیید و تقریر کردند. او ثقه ای از اصحاب اجماع و وکیل امام رضا (علیه السلام) بود. او کتاب های فراوانی نگاشت. در پرهیزگاری و عبادت حق تعالی به مرتبه ای دست یافت که همانندی نداشت (بحار الانوار ۳۳۷/۷۵).
شیخ طوسی درباره صفوان گفته است: از نظر محدثان، صفوان مؤثق ترین و عابدترین مردم روزگار خود بود. در يك شبانه روز یکصد و پنجاه رکعت نماز می گزارد، در سال سه ماه روزه می گرفت و همه ساله سه بار زکات می داد. دلیل این کار صفوان عهدي بود که با دو دوست خود کرده بود، به این شرح:
او، «عبدالله بن جندب» و «علی بن نعمان» در خانه خدا همپیمان شدند که هر کدام از آن ها بمیرد، دیگری تا زمانی که زنده است برای او نماز گزارد، روزه بگیرد، حج به جای آورد و از طرف او زکات بدهد. عبدالله و علی زندگی را وداع گفتند و صفوان ماند. از این رو و براساس پیمانی که با آنان بسته بود، به جای آنان نماز می گزارد، روزه می گرفت، زکات می داد، حج می کرد و هر کار نیکی که می کرد، به نیابت از آنان نیز مانند آن را انجام می داد...
او از چهل تن از اصحاب امام صادق (علیه السلام) روایت کرد. صفوان کتاب های زیادی نگاشت و در این عرصه همانند «حسین بن سعید» بود. همچنین کتابی شامل مسائل و روایات از امام کاظم (علیه السلام) دارد. صفوان در مدینه درگذشت و امام جواد (علیه السلام) حنوط و کفن او را فرستاد و به اسماعیل بن موسی فرمود تا بر پیکر او نماز گزارد. خدایش رحمت کند. (طبرسی، الاحتجاج ۲/ ۱۸۴ و علامه حلی، خلاصة الأقوال/ ۱۷).

- کتاب المشیخة;

- الحدود;

- الديات;

- الفرائض;

- النکاح;

- الطلاق;

- النواذر (حدود يك هزار برگ);

- التفسير;

- العتق.

کتاب های دیگری نیز نام برده اند که نگارندگان آن ها به ترتیب: «عثمان بن عیسی رؤاسی»، «محمد بن ابی عمیر»، «علی بن یقطين» و «محمد بن عیسی یقطینی» بوده اند. «ابن شهر آشوب» درباره محمد بن عیسی یقطینی می گوید: «او هجده هزار و به نقلی پانزده هزار پرسشی را که از ابوالحسن [علی بن موسی] الرضا شده بود و نیز پاسخ های آن حضرت را گردآوری کرد». (۴۱۳)

مبحث دوم: احتجاجات امام رضا (علیه السلام)

گشوده شدن مرزهای فرهنگی اسلام بر دیگر امت ها و فرهنگ ها - صرف نظر از عوامل و علل آن (۴۱۴) - چنین اقتضا می کرد که رهبری انقلابی و الهی بنا به مسئولیتی که بر عهده داشت می بایست از سقوط و فروپاشی مکتب و امت اسلامی جلوگیری، آن گاه امت و جامعه را با اندوخته علمی و فرهنگی خود مجهز کند تا در نهایت، در برابر نفوذ فرهنگی حساب شده یا غیر عمدی، مقاومت و پایداری کنند.

۴۱۳. ر.ک: عبدالهادی فضلی، تاریخ التشریع الاسلامی/ ۱۸۰.

۴۱۴. چند وجه برای این وضعیت متصور است:

الف) کوچ افراد تازه مسلمان از دیگر ملت ها به سرزمین اسلامی یا به دلیل همزیستی که با مسلمانان داشتند;
ب) علیرغم فتوحات اسلامی، پیروان دیگر ادیان و فرهنگ ها سعی در نفوذ فرهنگی در فرهنگ و تمدن اسلامی داشتند;
ج) خلفا در تشویق فرهیختگان به ترجمه تراث دیگران با انگیزه توسعه علمی و آشنایی با دیگر فرهنگ ها نقش چشم گیری داشتند;
د) خلفا بر آن بودند تا طالبان دانش را از سیراب شدن از چشمه زلال معارف اهل بیت (علیهم السلام) باز داشته، با فرهنگ و دانش دیگران سرگرم کنند، زیرا در صورت گرایش جویندگان معرفت به مدرسه اهل بیت (علیهم السلام) بی تردید به مرجعیت علمی و در نتیجه، مرجعیت سیاسی آنان - هر چند در دراز مدت - می انجامید که به هیچ وجه به کام خلفا شیرین و گوارا نمی آمد.

همان گونه که پیش از این بیان شد، موضوع احتجاج و مباحثه از وجوه تمایز روزگار امام رضا(علیه السلام) بود و امت اسلامی در محاصره خطرهای فکری و فرهنگ در آمده بود. مأمون بی پروا تمایل افسار گسیخته خود را در مورد تشکیل مجالس گفتگوهای علمی امام(علیه السلام) با پیروان دیگر ادیان و مکاتب و گرایش های فعال در جامعه اسلامی آن روز ابراز و آشکار می کرد. تمایل مأمون تحقق یافت و گفتگو و مباحثه آزاد در تمام زمینه برگزار شد. امام رضا(علیه السلام) به عنوان تنها شخصیت برجسته و درخشان علمی در جهان اسلام، به میدان بحث و گفتگو با سران تمام ادیان و فرقه ها و مذهب ها گام نهاد و همه آنان را سرخورده و ناتوان از میدان به در برد. حضرتش با دانش توانمندش برتری علمی خود را بر ایشان به اثبات رسانده، افتخاری بزرگ و انکارناپذیر برای جهان اسلام و امت اسلامی ثبت کرد و بدین ترتیب شخصیت امام(علیه السلام) به طور ویژه ای در سراسر گیتی درخشیدن گرفت.^(۴۱۵)

چندان روشن نیست که تمام گفتگوهایی که میان امام رضا(علیه السلام) و ارباب ادیان و مذاهب صورت گرفته، در کتاب های تاریخ آمده یا نه؟ اما آنچه به دست ما رسیده، نشان می دهد که علیرغم تلاش مأمون در جهت جلوگیری از انتشار گفتگوهایی که میان امام رضا(علیه السلام) و حریفان فکری و دینی او رد و بدل شده، این گفتگوها که در عرصه های گوناگونی صورت گرفته و از غنای علمی برخوردار است، در پس پرده فراموشی نمانده است. کتاب های: احتجاج «طبرسی»، بحارالانوار «علامه مجلسی» و عیون الاخبار «شیخ صدوق» برخی از احتجاج های امام رضا(علیه السلام) را نقل کرده اند. در این جا مهمترین دستاوردهای این گفتگوها را به شرح زیر بیان می کنیم:

۱. هموردی با اربابان ادیان و مذاهب و اثبات برتری علمی مدرسه انقلابی اهل

بیت(علیهم السلام)؛

۲. فراهم شدن زمینه گسترش فرهنگ اهل بیت(علیهم السلام) در مجامع اسلامی؛

۳. هدایت به دور از هیاهوی مسلمانان به سمت خط انقلابی اهل بیت(علیهم

السلام) و فراخوانی آنان برای پیوند فکری و اعتقادی با اهل بیت(علیهم السلام)؛

۴۱۵. برتری امام(علیه السلام) و درخشش علمی او را در جهان اسلام می توان یکی از عواملی دانست که مأمون را بر آن داشت تا با شتابزدگی امام(علیه السلام) را از میان بردارد، چرا که مأمون نمی توانست به چنین مرتبه ای دست یابد و از همین رو به موجودی حاشیه ای - همچنان که بود - مبدل می شد. این بود که با بی رحمی تمام، طرح از میان برداشتن این شخصیت سترگ را ریخت؛ همو که از نظر مردم، رقیب مأمون به شمار می رفت و بر او برتری داشت. مأمون این برتری را نمی توانست بر خود هموار کند و از دیگر سو منصب خلافت چیزی نبود که از آن چشم پوشی کند، زیرا که «ملك عقیم» است و خویشاوندی نمی شناسد. از همین رو بود که مأمون داغ ننگ این جنایت را بر پیشانی خود نهاد و دست به خون پاک آن حضرت آلود.

۴. پشتیبانی از دولت اسلامی که اندوخته و پشتوانه علمی خود را که در اختیار فرهنگ و تمدن اسلامی بود، به بشریت عرضه کرده بود.

نباید از نظر دور داشت که این دستاوردها و پیروزی های بزرگ، مهمترین عاملی بود که زمینه از میان برداشتن امام(علیه السلام) را فراهم می کرد. همان طور که پیشتر گفته شد، برتری امام(علیه السلام) آثاری منفی بر خلیفه داشت و در نتیجه، وجود او بر روح مأمون که تسلط بر جهان اسلام را در سر می پروراند، سنگینی می کرد.

به هر حال اگر مأمون می پسندید یا نمی پسندید، امام رضا(علیه السلام) موضوع های: توحید، نبوت و پیامبران، امامت و امامان، مذاهب اسلامی، خلافت و صحابه و دیگر مسائل مورد اختلاف میان مسلمانان را عرصه گفتگوها و احتجاجات خود قرار داد و سرفراز از میدان بیرون آمد و همگان به فضل و برتری امام(علیه السلام) اقرار کردند.

به منظور پی بردن به توانمندی علمی امام رضا(علیه السلام) و فعالیت های ویژه آن حضرت در این زمینه، برخی از احتجاجات او را نقل می کنیم.

۱. گفتگو با دوگانه پرستان

«شیخ صدوق» از «فضل بن شاذان» نقل کرده که گفت: «در محضر امام رضا(علیه السلام) بودم که دوگانه پرستی به امام(علیه السلام) گفت: من می گویم: آفریدگار جهان دو است، چه دلیلی بر یگانگی او وجود دارد؟

امام(علیه السلام) فرمود: این که جهان را دارای دو آفریدگار می دانی در حقیقت، پس از اثبات يك آفریدگار، مدعی آفریدگار دوم هستی. بنابراین، یکی بودن آفریدگار محل اتفاق [ما و شما] است و بیش از يك آفریدگار مورد اختلاف است.^(۴۱۶)

۲. گفتگو با ارباب ادیان

«حسن بن محمد نوفلی» می گوید: «چون علی بن موسی الرضا(علیه السلام) [به خراسان آمده،] بر مأمون وارد شد، مأمون از فضل بن سهل خواست تا اصحاب نظریه ها و دیانات، مانند: «جاثلیق»، «رأس الجالوت»، بزرگان صابئی (مندایی) ها، «هربد بزرگ» پیروان زرتشت، «قسطاس رومی» و متکلمان را گرد آورد تا گفته او (امام «ع») و آنان را بشنود.

فضل خواسته مأمون را اجرا کرد و او را از آمدن شان آگاه نمود مأمون به فضل گفت: آنان را نزد من بیاور.

فضل نیز آنان را نزد مأمون گرد آورد و مأمون ایشان را گرمی داشت و تکریم کرد، آن گاه به آن ها گفت: شما را برای کار خیری گرد آورده ام و دوست دارم با این عموزاده ام که از مدینه آمده است مناظره کنید. [حال مرخص هستید که بروید] و فردا صبح همگی در این جا حاضر شوید.

گفتند: ای امیرالمؤمنین، سخن تو را به گوش گرفته، فرمانت را اطاعت می کنیم و - ان شاءالله - فردا اول وقت حاضر خواهیم شد.

حسن بن محمد نوفلی می گوید: در حال گفتگو با ابوالحسن رضا بودیم که «یاسر خادم» (مباشر کارهای امام رضا«ع»)) وارد شده و به حضرت گفت: آقای من، امیرالمؤمنین سلام رسانده، می گوید: برادرت (مأمون) فدایت باد، جمعی از اربابان ادیان، مکاتب و متکلمان، از قومیت های گوناگون نزد من گرد آمده اند. حال اگر مایل باشی با آنان گفتگو کنی نزد ما بیا و اگر مباحثه با ایشان را خوش نداری، خویش را به زحمت میفکن و چنانچه بخواهی با میل و بی هیچ تکلفی نزد تو خواهیم آمد.

امام رضا(علیه السلام) فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو: دریافتم که چه می خواهی. ان شاءالله فردا صبح هنگام نزد تو خواهیم آمد.

حسن بن محمد می گوید: چون یاسر از نزد ما بیرون شد، امام(علیه السلام) رو به من کرده، فرمود: ای نوفلی، تو از مردم عراق هستی و مهربانی عراقیان از خشونت دور است. [به من بگو:] می دانی عموزاده ات (مأمون) چرا مشرکان و صاحبان مکاتب را برای رویارویی ما گرد آورده است؟

گفتم: فدایت گردم، می خواهد تو را بیازماید و به مرتبه و توانمندی تو پی ببرد، اما به خدا سوگند بنای آزمون را بر پایه ای سست و ناستوار نهاده است.

امام(علیه السلام) فرمود: او از این کار چه منظوری دارد؟

گفتم: بر خلاف عالمان که حقایق را انکار نکرده، بدان تن می دهند، بدعتگران، متکلمان، صاحبان مکاتب منحرف و مشرکان، در مباحثه و جدل ابزاری جز انکار و دروغ ندارند. حال اگر بگویی خداوند یگانه است، خواهند گفت: وحدانیت و یگانگی او را ثابت کن و اگر محمد(صلی الله علیه وآله) را پیامبر خدا بخوانی، می گویند: رسالت او را اثبات نما. به همین منوال، طرف بحث با دلیل و برهان گفته خود را ثابت می کند و آنان با دروغ خواندن گفته هایش و مغالطه،

او را به دم فرو بستن و ترك جدال وادار می کنند، پس - فدایت گرم - از آنان بر حذر باش.

نوفلی می گوید: امام(علیه السلام) لبخندی زده، فرمود: ای نوفلی، بیم آن داری که دلیل و برهان مرا رد و باطل کنند؟

گفتم: به خدا سوگند، از چنین چیزی بیم ندارم، بلکه امیدوارم که خداوند تو را بر آنان پیروز گرداند - ان شاءالله - .

امام(علیه السلام) فرمود: ای نوفلی، می خواهی بدانی مأمون چه هنگامی پشیمان خواهد شد؟

گفتم: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: آن هنگام که با پیروان تورات بر اساس تورات، با پیروان انجیل بر اساس انجیل، با پیروان زبور بر اساس زبور احتجاج کردم، با صابئیان به زبان عبرانی، با هربدان به زبان فارسی، با رومیان به زبان رومی و با صاحبان دیگر [آیین ها و] مکتب ها به زبان خودشان سخن گفتم و پس از آن که حجت و ادعای هر يك از آنان را رد کردم و او از اعتقاد و گفته خود دست کشیده، گفته مرا پذیرفت، مأمون خواهد دانست راهی که در پیش گرفته بیراهه است و او شایسته چنین کاری نیست و آن گاه است پشیمان خواهد شد.

چون صبح فرا رسید، فضل بن سهل نزد حضرت رضا(علیه السلام) آمد و گفت: فدایت شوم، عموزاده ات منتظر آمدن شماست و آنان [که باید بیایند] آمده اند. آیا نزد مأمون می روی؟

امام(علیه السلام) فرمود: زودتر برو و من - ان شاءالله - خواهم آمد.

آن گاه امام(علیه السلام) وضو ساخت و مقداری سویق نوشید و به ما نیز داد، سپس همگی به مجلس مأمون رفتیم. مجلس آکنده از مجلسیان بود و «محمد بن جعفر» نیز همراه گروهی از طالبیان، هاشمیان و فرماندهان حضور داشت. با ورود امام رضا(علیه السلام) مأمون و محمد بن جعفر و هاشمیان به احترام حضرت برخاستند. امام(علیه السلام) و مأمون نشستند، اما آنان همچنان ایستاده بودند و پس از فرمان مأمون نشستند. مأمون مدتی با حضرت رضا(علیه السلام) به گفتگو پرداخت، سپس رو به «جاثلیق» کرد و گفت: ای جاثلیق، این پسر عمویم، علی بن موسی بن جعفر و از فرزندان فاطمه(علیها السلام) دخت پیامبرمان و فرزند علی بن ابی طالب(علیه السلام) است. دوست دارم با او وارد گفتگو شده، محاجه کنی، اما انصاف و دادگری را از دست ندهی.

جاثلیق گفت: ای امیرالمؤمنین، چگونه با کسی به محاجّه بپردازم که کتابش را که بدان احتجاج می کند قبول نداشته و به پیامبری که او نام می برد ایمان ندارم؟
امام رضا(علیه السلام) به او فرمود: ای نصرانی، اگر بر اساس انجیل با تو محاجّه کنم می پذیری؟

جاثلیق گفت: آری به خدا، بدان تن می دهم اگر چه بر خلاف میل من باشد، چرا که نمی توانم گفته انجیل را نادیده بگیرم.

امام(علیه السلام) فرمود: هر چه می خواهی بپرس و پاسخ مرا بشنو.
جاثلیق گفت: درباره پیامبری عیسی(علیه السلام) و کتاب او چه می گویی؟ آیا چیزی از [پیامبری] عیسی و کتاب او هست که نپذیری؟

امام(علیه السلام) فرمود: من به رسالت عیسی و کتاب او و نیز بشارت هایی که [درباره پیامبر ما] به امت خود داد و حواریون بدان اقرار کرده اند، مقرر هستم و آن را می پذیریم، اما هر عیسایی که به نبوت و رسالت محمد(صلی الله علیه وآله) و کتاب او اقرار نکرده، آن را نپذیرفته و مژده آمدن او را به امت خود نداده باشد مردود می دانم و او را نمی پذیرم.

جاثلیق گفت: آیا نه این است که احکام، با وجود دو گواه عادل صادر و قطعی می شوند؟

امام(علیه السلام) فرمود: آری.

جاثلیق گفت: بنابراین برای اثبات نبوت و رسالت محمد دو گواه بیاور که مقبول نصرانیان باشند و درباره [آیین] ما از کسانی گواهی بخواه که از ملت ما و پیرو آیین ما نباشند.

امام(علیه السلام) فرمود: ای مرد نصرانی، اینک به انصاف سخن گفتی. حال اگر گواهی کسی که مورد تأیید مسیح عیسی بن مریم باشد می پذیری؟
جاثلیق گفت: این گواه کیست؟ نام او را بازگو.

امام(علیه السلام) فرمود: درباره «یوحنا دیلمی» [و گواهی او] چه نظری داری؟

جاثلیق گفت: زهی سعادت که از محبوبترین افراد نزد مسیح نام بردی.

امام(علیه السلام) فرمود: در انجیل آمده است که یوحنا گفت: «مسیح مرا از [آمدن] دین محمد عربی آگاه کرد و مژده داد که او پس از من (مسیح) خواهد آمد و من این بشارت را به حواریون دادم». تو را سوگند می دهم که چنین چیزی در انجیل آمده است؟

جاثلیق گفت: یوحنا چنین مطلبی را از مسیح نقل کرده و نبوت مردی و نیز خاندان و جانشین او را بشارت داده، اما مشخص نکرده است در چه زمانی خواهد آمد و قومی را که از میان آنان ظهور می کند به ما شناسانده است تا [با مشخصات دقیق] آنان را بشناسیم.

امام(علیه السلام) فرمود: اگر کسی را بیاوریم که با انجیل آشنا باشد [و به نیکی آن را بخواند] و او نام و یاد کرد محمد و خاندان و امت او را از انجیل بخواند، می پذیری؟ جاثلیق گفت: بی تردید می پذیرم.

امام رضا(علیه السلام) به «قسطاس رومی» فرمود: تا چه اندازه ای سفر سوم انجیل را از حفظ می خوانی؟

او گفت: آن را خوب در حفظ دارم.

آن گاه امام(علیه السلام) رو به «رأس الجالوت» کرده، به او فرمود: تو نیز انجیل را می خوانی؟ (با آن کاملاً آشنا هستی؟). پاسخ داد: آری به جان خودم.

امام(علیه السلام) فرمود: سفر سوم را برگیر (بخوان). اگر در آن از محمد و خاندان و امت او - که درود خداوند بر آنان باد - ذکری و نامی برده شده بود گواهی دهید [و گفته مرا تصدیق کنید] و اگر نامی از آنان [در این سفر] نیامده بود گفته مرا تصدیق نکنید.

آن گاه امام رضا(علیه السلام) به خواندن سفر سوم پرداخت و چون به نام پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) رسید، درنگ نموده، فرمود: ای مرد نصرانی، تو را به مسیح و مادرش سوگند می دهم [آنچه دریافته ای بازگو] آیا مرا نسبت به انجیل [و مطالب آن] آگاه می دانی؟

او پاسخ داد: آری.

امام(علیه السلام) بخشی را که به حضرت رسول و خاندان و امت او پرداخته بود خواند و فرمود: ای مرد نصرانی، [حال] چه می گویی؟ این، گفته عیسی بن مریم است. اگر گفته انجیل را دروغ بخوانی بی تردید عیسی(علیه السلام) و موسی(علیه السلام) را دروغ پرداز خوانده ای و اگر این یادکرد را انکار کنی کشتن تو واجب خواهد شد، چرا که به خدا و پیامبر و کتاب خویش کفر ورزیده ای.

جاثلیق گفت: منکر مطلبی نمی شوم که در انجیل آمده است و به آن اقرار داشته، آن را می پذیرم.

امام(علیه السلام) [خطاب به حاضران] فرمود: گواه باشید که او [بشارت انجیل به آمدن حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) و آیین جدید را پذیرفته و] به آن اقرار کرد.

آن گاه به او فرمود: ای جاثلیق، حال هر چه می خواهی بپرس.

جاثلیق گفت: شمار حواریون عیسی بن مریم و علمای (حافظان) انجیل را بازگو.

امام(علیه السلام) فرمود: با شخص آگاهی مواجه شده ای [که به خوبی می تواند پاسخ دهد. بدان که] حواریون دوازده تن بودند که برترین و عالمترین آنان «لوقا» بود. عالمان نصاری نیز سه تن بودند: «یوحنا بزرگ» در سرزمین «اج»، «یوحنا»یی در «قرقیسیه» و «یوحنا دیلمی» در «بزجان» قرار داشتند که [آخرین ایشان] به نام و یادکرد محمد(صلی الله علیه وآله) و خاندان و امت او آگاه بود و همو بود که به امت عیسی و بنی اسرائیل، مژده [آمدن] او را داد.

آن گاه فرمود: ای مرد نصرانی، به خدا سوگند به آن عیسایی که به محمد(صلی الله علیه وآله) ایمان داشته [و مژده ظهور او را داده] ایمان داریم و جز در مورد سستی و ضعف او و کمی نماز و روزه اش بر او خرده نمی گیریم.

جاثلیق [فرصت را مغتنم شمرد و این گفته امام(علیه السلام) را بهانه قرار داد تا امام(علیه السلام) را کوچک کند. او] گفت: به خدا سوگند، دانش خویش را تباه کردی و جایگاه و کار خود را سست و لرزان نمودی. تا به حال می پنداشتم تو عالمترین فرد از مسلمانان هستی.

امام(علیه السلام) فرمود: چه شده که چنین می گویی؟

جاثلیق گفت: این که می گویی: عیسی ضعیف بود و کم روزه می گرفت و کم نماز می گزارد. [بدان که] او هرگز روزی از عمر خود را بدون روزه سپری نکرد و شبی را در بستر نیارامید، بلکه همه عمر خود را به نماز و روزه گذراند.

امام(علیه السلام) فرمود: بنابراین برای چه کسی نماز می گزارد و روزه می گرفت؟

در این هنگام جاثلیق دم فرو بست و خاموش شد.

آن گاه امام(علیه السلام) به او فرمود: ای مرد نصرانی، سؤالی از تو دارم.

جاثلیق گفت: بپرس. اگر بدانم پاسخ تو را می دهم.

امام(علیه السلام) فرمود: [ای جاثلیق،] آیا منکر آن نبوده ای که عیسی به فرمان خدای -

عزوجلّ - مردگان را زنده می کرد؟

جاثلیق گفت: پیشتر از این منکر آن بوده ام، چرا که هر کس مرده را زنده کند و کور را بینا گرداند و جذامی را شفا دهد به یقین او خداست و سزاوار پرستیده شدن است.

امام(علیه السلام) فرمود: «الیسع» نیز همانند عیسی کارهای خارق العاده کرد. او بر روی آب راه رفت، مردگان را زنده کرد، کور را بینا نمود و جذامی را شفا داد، اما امتش او را به خداوندی برنگزید و کسی او را به جای خدای - عزوجل - نپرستید. «حزقیل» پیامبر نیز معجزه هایی چون معجزه های عیسی بن مریم(علیه السلام) ارائه داد و سی و پنج هزار تن را که شصت سال از مرگ آنان می گذشت، زنده کرد.

سپس رو به رأس الجالوت کرده، فرمود: ای رأس الجالوت، آیا در تورات به این جوانان که از بنی اسرائیل بوده اند اشاره شده است؟ [همان هایی] که در یورش «بخت نصر» به بیت المقدس در شمار اسیران بودند و «بخت نصر» آنان را از میان اسیران برگزیده، به بابل مرکز حکومت بخت نصر» فرستاد و از دم تیغ گذراند. آن گاه خداوند حزقیل پیامبر را فرستاد و او به فرمان خداوند ایشان را زنده کرد. [بی تردید] چنین مطلبی در تورات وجود دارد و تنها کافران از شما منکر آن می شوند.

رأس الجالوت گفت: این مطلب را شنیده و با آن آشنا هستیم.

امام(علیه السلام) فرمود: راست گفتی. آن گاه افزود: ای مرد یهودی، این سفر تورات را بگیر، سپس آیاتی از تورات را قرائت نمود و آن یهودی از قرائت امام(علیه السلام) شگفت زده شده، آن را برتر از قرائت خویش دانست.

در این هنگام امام(علیه السلام) رو به مرد نصرانی کرد و فرمود: ای مرد نصرانی، آیا ایشان قبل از عیسی می زیستند یا عیسی از آنان پیشتر بود؟ گفت: نه، آنان پیش از عیسی بودند.

امام(علیه السلام) فرمود: قریش نزد پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) گرد آمده، از او خواستند تا مردگان شان را زنده کند. پیامبر(صلی الله علیه وآله)، علی بن ابی طالب(علیه السلام) را همراه آنان گسیل داشت و به او فرمود: «با ایشان به گورستان برو و کسان این جماعت را [یکایک] به نام بخوان و بگو: محمد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) می گوید به فرمان خدای - عزوجل - برخیزید». مردگان خوانده شده، از دل خاک برخاسته، خاک از سر و روی خویش می فشاندند. قرشیان به ایشان نزدیک شده، جویای حال آنان شدند و آنان را از رسالت محمد(صلی الله علیه وآله) آگاه کردند.

زنده شدگان گفتند: دوست می داشتیم روزگار او را درك می كردیم تا به او ایمان بیاوریم».

[با تمام این احوال و با این كه] او كور، جذامی و دیوانگان را درمان كرد و با چهارپایان، پرندگان، پریان و دیوان سخن گفت، هرگز او را در برابر خدا [قرار ندادیم و به خدایی] نخواندیم و هیچ يك از فضایل او را انكار نكردیم. [اما شما كه با دیدن چنین كرامت هایی] عیسی را خدا خوانده اید، می بایست «الیسع» و «حزقیل» را نیز خدا بخوانید، چرا كه آن دو نیز همانند عیسی مردگان را زنده و بیماران درمان كردند.

جماعتی از بنی اسرائیل كه طاعون را در خانه خود می دیدند از بیم مرگ، سرزمین خود را ترك كردند، اما به فرمان خداوند طعمه مرگ شدند. مردم آن سرزمین جمع شدند و گرد آن مردگان حصارى كشیدند. گذشت روزگاران [آنان را از میان برد و] استخوان های شان فرسوده و پوسیده شد. آن گاه یکی از پیامبران بنی اسرائیل بر باقی مانده آنان گذشت و از دیدن آن همه استخوان فرسوده و [و ماجرای] آنان شگفت زده شد. حضرت باری تعالی به او وحی کرده، فرمود: «مایلی آنان را زنده كنم تا بیم شان دهی؟»

گفت: پروردگارا، آری.

خطاب آمد: این چنین آنان را فرا خوان: ای استخوان های فرسوده شده، به فرمان خدای - عزوجلّ - [جان گرفته،] برخیزید.

[و چون آن پیامبر به فرمان خداوند آنان را خواند،] آنان همگی برخاسته، خاك از سر و روی خویش می فشاندند».

ماجرای ابراهیم خلیل الرحمن(علیه السلام) [نیز قابل توجه است.] او [به فرمان خداوند، چهار] پرنده گرفته، قطعه قطعه كرد و در هم آمیخت. سپس بخشی از آمیخته پرندگان را بر هر كوهی قرار داد، آن گاه پرندگان [به نام و جنس] خواند و پرندگان شتابان [به پرواز درآمد،] نزد حضرت ابراهیم حاضر شدند.

[مورد دیگر ماجرای حضرت موسای کلیم(علیه السلام) است.] حضرت موسی بن عمران(علیه السلام) و هفتاد تن از یاران برگزیده اش به كوه رفتند. آنان به موسی(علیه السلام) گفتند: «تو خدای سبحان را دیده ای، پس همان سان او را به ما بنمایان.

موسی(علیه السلام) گفت: من هرگز او را ندیده ام.

یاران موسی(علیه السلام) به او گفتند: (صلى الله عليه وسلم) (لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ)^(۴۱۷)؛ تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد و صاعقه آنان را گرفت»، و همگی [به کیفر لجابت خود] در آتش سوختند و تنها موسی(علیه السلام) ماند.

موسی به خداوند عرضه داشت: خداوندا، هفتاد تن از میان بنی اسرائیل انتخاب کردم و به این جا آوردم، حال تنها باز گردم؟ اگر ماجرا را برای آنان باز گویم [هرگز] سخن مرا نخواهند پذیرفت. [خداوندا، اگر بنای از میان برداشتن آنان را داشتی] پیش از این، آنان و مرا هلاک می کردی. آیا ما را به جرم لجابت نادانان و سفیهانمان هلاک می کنی؟ [در این هنگام] خدای - عزوجل - آنان را که مرده بودند زنده کرد».

[پس بدان که] تمام آنچه را که گفتم [مبتنی بر حقیقت است. از این رو] نمی توانی آن را انکار کنی، چرا که تورات، انجیل، زبور و فرقان به آن تصریح کرده اند. پس اگر بنا باشد هر کس مردگان را زنده کند و کور و جذامی و دیوانه را شفا بخشد به عنوان خداوند و آفریدگار پذیرفته شود، باید تمام اینان را به خداوندی بپذیری. حال چه می گویی؟

جاثلیق به امام(علیه السلام) گفت: آنچه تو می گویی همان [درست و حق] است و «خدایی جز خدای یگانه نیست».

آن گاه امام(علیه السلام) رو به رأس الجالوت کرد و فرمود: نزد من بیا تا درباره ده آیه ای که بر موسی بن عمران(علیه السلام) نازل شده پرسش کنم. در تورات مژده آمدن محمد(صلی الله علیه وآله) و امت او این گونه آمده است: «چون آخرین امت که پیروان [پیامبر] شترسوار هستند بیایند در کنیسه (مسجد)هایی جدید مجدانه و با تسبیح و ذکر جدید (غیر از آنچه در آن روزگار متعارف بوده) خدای را تسبیح و تقدیس می کنند. در آن روزگار [است که باید] بنی اسرائیل به آنان بپردازند [و به سامان دادن ملک آنان مشغول شوند] تا دل های شان آرام گیرد. آنان شمشیرهایی در دست دارند که با آن ها از کافران سراسر گیتی انتقام می گیرند». آیا این در تورات آمده است؟ و آیا این گفته را در آن دیده و خوانده ای؟

رأس الجالوت گفت: آری. همان گونه که می گویی ما نیز در تورات دیده ایم. آن گاه امام(علیه السلام) به جاثلیق فرمود: ای مرد نصرانی، تا چه اندازه با کتاب «شعیا»ی پیامبر آشنایی داری؟

۴۱۷. بقره / ۵۵. (با اختلاف لفظ «فأخذتكم» که در روایت آمده، ولی در قرآن «فأخذتكم» می باشد و امام در این جا در صدد تلاوت آیه نبوده است).

گفت: حرف حرف آن را [خوانده و] می شناسم.

امام(علیه السلام) به رأس الجالوت و جاثلیق فرمود: این گفتار او را می شناسید که گفت: «ای جماعت، صورت (شبح) درازگوش سواری را دیدم که جامه هایی از نور بر تن داشت و [صورت دیگری را] دیدم که بر شتر سوار بود و چونان ماه پرتو می افشاند».

آن دو گفتند: [آری] این ها گفته شعیاست.

امام(علیه السلام) فرمود: ای مرد نصرانی، در انجیل آمده است که عیسی(علیه السلام) گفت: «من به سوی خدای خود و خدای شما خواهم رفت و «فارقلیطا» (محمد«ص»)) خواهد آمد. همان گونه که [آمدن او را] گواهی دادم، او نیز به حقانیت من گواهی خواهد داد. او هر چیزی را بیان و تفسیر خواهد کرد، رسوایی های امت ها [ی گذشته] را برملا می کند و هموست که ستون [های] کفر را می شکند [و سرنگون خواهد کرد]...» آیا چنین چیزی در انجیل آمده است؟

جاثلیق گفت: هر چه از انجیل گفته ای بی تردید آن را پذیرفته، به آن تن می دهیم.

امام(علیه السلام) فرمود: ای جاثلیق، آنچه را که گفتم از انجیل می دانی؟ پاسخ داد: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: ای جاثلیق، انجیل اول را [که بر عیسی(علیه السلام) نازل شده بود] گم کردید. آن را نزد چه کسی یافتید و انجیل حاضر را [که در دست دارید] چه کسی برای شما نوشت؟ جاثلیق گفت: [آن] انجیل را فقط يك روز از دست دادیم و «یوحنا» و «متی» آن را شاداب و تازه عرضه کردند.

امام(علیه السلام) فرمود: شناخت شما از انجیل و عالمان آن اندك است.

اگر حقیقت همان است که ادعا می کنید، چرا درباره آن گرفتار اختلاف شده اید؟ [پس بدانید که پراکنده گویی و] اختلاف به این انجیل که در دست دارید راه یافته و اگر همان انجیل [عصر مسیح] در دست شما بود این چنین اختلاف نظر نداشتید. حال راز این اختلاف را برای تو باز می گویم. بدان که پس از گم شدن انجیل نخستین، نصرانیان نزد عالمان خود رفته، گفتند: «عیسی بن مریم(علیه السلام) کشته شد و انجیل نیز گم شد و شما عالمان [این امت هستید آیا] اندوخته ای از انجیل دارید؟

«لوقا» و «مرقابوس» گفتند: انجیل را در سینه های خود حفظ کرده ایم که به تدریج و هر روز يك شنبه «سفر»ی از آن را برای شما می خوانیم تا این که تمام انجیل را يك جا جمع آوریم، پس اندوه به خود راه ندهید و کلیساهای خالی نگذارید».

این بود که «لوقا»، «مرقابوس»، «یوحنا» و «متی» - که شاگردان شاگردان عیسی بودند - این انجیل را به جای انجیل گم شده گرد آوردند. [ای جاثلیق] این مطلب را می دانستی؟

جاثلیق پاسخ داد: تا کنون از این امر بی خبر بودم. اینک برتری تو در شناخت انجیل بر من آشکار شد و مطالبی را شنیدم که آن را می دانستم و به حقانیت آن پی بردم و بر دانشم افزوده شد.

امام(علیه السلام) به او فرمود: گواهی این عالمان را می پذیری؟
جاثلیق پاسخ داد: [آری، گواهی آنان] نافذ است. آنان عالمان به انجیل بوده اند و هر چه گفته اند، حق است.

امام(علیه السلام) به مأمون و افراد خاندان خود و دیگر حاضران در مجلس فرمود: بر او [و اقرارش] گواه باشید.
گفتند: گواه هستیم.

امام(علیه السلام) به جاثلیق فرمود: متی گفته است: «مسیح، فرزند داوود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهودا بن خضرون است».

مرقابوس نیز نسب عیسی بن مریم(علیه السلام) را این چنین خوانده است: «او» «کلمه» خداوند است که حضرت حق آن را در کالبد آدمی زاده قرار داد و [در نتیجه] به صورت انسان درآمد».

لوقا نیز گفته است: «عیسی بن مریم و مادرش دو انسان بودند که «روح القدس» در آن دو داخل شد (دمیده شد)».

[ای مرد نصرانی، حال] تو را به پسر (عیسی) و مادر (مریم) سوگند می دهم این گفته را از متی می دانی؟

از دیگر سو، تو گواهی عیسی را بر خودش چنین بیان می کنی [که گفته است]: «ای جماعت حواریون، [بی خلاف و گزاف که] به حقیقت می گویم: هر کس به آسمان برود به یقین بازگشتی ندارد، جز [آن] سوار شتر [که] خاتم پیامبران [است] که او به آسمان خواهد رفت و به زمین باز می گردد». نظر تو درباره این گفته چیست؟

جاثلیق گفت: [آری] این گفته عیسی است و آن انکار نمی کنیم.

امام(علیه السلام) فرمود: در مورد گفته لوقا، مرقابوس و متی درباره عیسی و نسبت هایی که به او داده اند چه می گویی؟
پاسخ داد: به عیسی دروغ بسته اند.

امام(علیه السلام) رو به حاضران کرد و فرمود: ای جماعت، مگر نه این است که [جاثلیق] آنان را منزله و پاک خواند و گواهی داد که [آنان] عالمان به انجیل اند و گفتارشان حق است؟

جاثلیق گفت: ای عالم [جماعت] مسلمانان، دوست دارم مرا از [گفت و گوی درباره] آنان معاف داری.

امام(علیه السلام) فرمود: باشد، تو را معاف می دارم. [حال] ای مرد نصرانی، هر چه می خواهی بپرس.

جاثلیق گفت: دیگری از تو بپرسد. به مسیح سوگند که نمی پنداشتم در میان عالمان مسلمانان همانند تو وجود داشته باشد.

آن گاه امام(علیه السلام) رو به رأس الجالوت کرد و فرمود: تو از من سؤال می کنی یا من از تو بپرسم؟

رأس الجالوت گفت: من از تو می پرسم و تنها حجت و برهانی را از تو می پذیرم که از تورات، انجیل، زبور داوود یا از صحف ابراهیم و موسی باشد.

امام(علیه السلام) فرمود: تو [نیز] تنها حجت و برهانی از من بپذیر که موسی بن عمران از تورات، عیسی بن مریم از انجیل و داوود از زبور نقل کرده باشند.

رأس الجالوت گفت: از کجا [و چگونه] نبوت و رسالت محمد[ص] را ثابت می کنی؟ امام(علیه السلام) فرمود: موسی بن عمران، عیسی بن مریم و داوود، خلیفه[های] خداوند - عزوجل - در زمین نبوت او را گواهی داده اند.

او گفت: گفته موسی بن عمران [درباره رسالت محمد(صلی الله علیه وآله)] را ثابت کن. امام(علیه السلام) فرمود: موسی در سفارش خود به بنی اسرائیل، به آنان گفت: «پیامبری از برادران (عموزادگان) شما خواهد آمد. [گفته] او را تصدیق کنید و سخنان او را به گوش گیرید». این [سخن موسی] را شنیده ای؟ [حال] تو از خویشاوندی [اسرائیل] با «اسماعیل» و پیوندی که به وسیله ابراهیم(علیه السلام) با یکدیگر دارند [بگو] آیا بنی اسرائیل، جز فرزندان اسماعیل، برادرانی دارند؟

رأس الجالوت گفت: [آری]، این گفته موسی است و ما آن را انکار نمی کنیم.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل جز محمد(صلی الله علیه وآله) پیامبری برای شما آمده است؟

پاسخ داد: نه.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا این مطلب از نظر شما مقبول افتاده است؟

گفت: آری، اما دوست دارم از زبان تورات آن را باز گوئی.

امام(علیه السلام) فرمود: در تورات آمده است: «نور از کوه «طور سیناء» آمد، از کوه «ساعیر» بر ما درخشیدن گرفت و از کوه «فاران» بر ما آشکار شد». آیا منکر این مطلب هستی؟

رأس الجالوت گفت: این عبارت ها را می شناسم، ولی تفسیر آن را نمی دانم.
امام(علیه السلام) فرمود: تو را از تفسیر آن آگاه می کنم. این که آمده است «نور از کوه طور سیناء آمد» همان وحی خداوند - تبارك و تعالی - است که بر موسی(علیه السلام) فرو فرستاد، این بخش از تورات که می گوید «و از کوه ساعیر بر ما درخشیدن گرفت» وحی خداوند - عزوجل - است که بر عیسی(علیه السلام) نازل شد و تفسیر جمله «و از کوه فاران بر ما آشکار شد» [فاران] کوهی است از کوه های مکه که يك روز راه با مکه فاصله دارد.

نیز «شعیا»ی پیامبر(صلی الله علیه وآله) - چنان که تو و یاران تورات را و آنچه به آن اضافه شده حق دانسته اید - گفته است: «دو سوار دیده که زمین برای آنان روشن شد، یکی بر دراز گوش سوار بود و دیگری بر شتر». [حال بگو] چه کسی بر دراز گوش سوار بود و که بر شتر؟ در این باره چه می گوئید؟

رأس الجالوت گفت: آن دو را به من بشناسان که آنان نمی شناسم.
امام(علیه السلام) فرمود: آن که بر دراز گوش سوار است، عیسی بن مریم است و آن که بر شتر سوار است محمد(صلی الله علیه وآله) است. این بیان، از تورات است. آیا منکر آن هستی؟

پاسخ داد: نه. آن را انکار نمی کنم.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا «حقوق» پیامبر را می شناسی؟

گفت: آری. او را خوب می شناسم.

امام(علیه السلام) فرمود: به گواهی کتاب شما، او گفته است: «خداوند «بیان» را از [ناحیه] کوه فاران فرو فرستاد و آسمان ها از ذکر و تسبیح «احمد» و امت او پرشد. سپاه او همان گونه که در خشکی می تازد و یورش می برد [بی پروا و شجاعانه] در دریا [اسب] می تازد [و به مصاف دشمن می رود]. پس از ویرانی «بیت المقدس» او کتابی جدید (قرآن) می آورد». آیا این گفته را [خوانده ای و آن را] می پذیری و به آن ایمان داری؟

رأس الجالوت گفت: [آری.] این گفته حقوق(علیه السلام) است و ما منکر آن نیستیم.

امام(علیه السلام) فرمود: داوود در زیور گفته است: «بار خداوندا، آن کس را که پس از گذشت فترتی (روزگاری)، سنت [تو را] برپا می دارد، مبعوث فرما». تو این مطلب را خوانده ای؟ [به پرسش من پاسخ بده که] آیا غیر از محمد(صلی الله علیه وآله) پیامبری را می شناسی که پس از دورانی، سنت [خدا] را برپا داشته [و احیا کرده] باشد؟
رأس الجالوت گفت: این گفته داوود است آن را می شناسیم (خوانده ایم)، اما منظور داوود، عیسی بوده و فترت، همان روزگار اوست.

امام(علیه السلام) فرمود: ندانسته ای (فراموش کرده ای) که عیسی با سنت الهی مخالفت نکرد، بلکه تا روزی که خداوند او را بالا برد از سنت تورات پیروی می کرد. در انجیل آمده است: «به یقین فرزند [بانوی] نیکوکار خواهد رفت و «فارقلیطا» پس از او خواهد آمد و هموست که [بار] خطاها را سبک کرده و هر چیز [ندانسته] را برای شما تفسیر می کند. همان گونه که من به [رسالت] او گواهی داده ام او نیز [رسالت] مرا گواهی خواهد داد. من «مثل»ها را برای شما آورده ام و او «تأویل» را برای شما خواهد آورد». آیا این [بشارت] را از او دانسته، به آن ایمان داری؟
رأس الجالوت گفت: آری. منکر آن نیستم.

امام(علیه السلام) فرمود: ای رأس الجالوت، درباره پیامبرت موسی بن عمران از تو سؤال کنم؟

گفت: بپرس.

امام(علیه السلام) فرمود: حجت و برهان [تو] در اثبات نبوت موسی چیست؟
پاسخ داد: او نشانه (معجزه)هایی آورد که پیامبران پیش از او نیاوردند.
امام(علیه السلام) پرسید: مثلاً چه چیزی؟

او گفت: دریا را شکافت، عصای خود را به ماری (اژدهایی) خزنده مبدل کرد، بر سنگ زد و از آن چشمه هایی جوشیدن گرفت، دست در گریبان خود فرو برد و سپید و درخشان از گریبان بیرون آورد و نشانه هایی به منصفه ظهور رساند که جز او کسی توان انجام آن را نداشت.

امام(علیه السلام) فرمود: راست گفتی. بنابراین اگر کارهایی که از دیگران بر نمی آید، دلیل و حجت بر نبوت و رسالت او باشد، پس هر کس که ادعای پیامبری کند و اموری را به ظهور برساند که دیگران از عهده آن برنمایند بر شما لازم و واجب است او را تصدیق کنید. آیا چنین نیست؟

رأس الجالوت گفت: نه، زیرا موسی مقرب خداوند بود و منزلت والایی نزد حضرتش داشت که دیگران از آن بی بهره بودند. ما [نیز] مکلف نیستیم از مدعی نبوت پیروی کرده، نبوت او را بپذیریم تا این که حجت والایی همانند آنچه موسی آورد، بیاورد.

امام(علیه السلام) فرمود: پیامبرانی که قبل از موسی(علیه السلام) فرستاده شدند، همانند موسی دریا را شکافتند، [با ضربه عصای خود] از سنگ دوازده چشمه جوشان پدید نیاوردند، دست سپید و درخشنده از گریبان خود برنیاوردند و عصای خویش به ماری خرنده مبدل نکردند. پس چگونه [و چرا] رسالت و نبوت آنان را پذیرفتید؟

رأس الجالوت یهودی گفت: پیش از این گفتم که هر گاه کسانی ادعای پیامبری داشته باشند و نشانه (معجزه)هایی که عامه مردم از ارائه آن ناتوان باشند، بیاورند - هر چند نشانه هایی جز نشانه های موسی ارائه کنند - باید آنان را تصدیق و تأیید کرد.

امام(علیه السلام) فرمود: ای رأس الجالوت، پس چه چیزی تو را از اقرار و اعتراف به رسالت عیسی بن مریم باز می دارد؟ در حالی که او مردگان را زنده می کرد و کور و جذامی را شفا می داد و با گل، شکل پرنده می ساخت و در آن می دمید و آن پرنده، به فرمان خدا جان می گرفت.

رأس الجالوت گفت: گفته می شود که عیسی چنین می کرد، ولی ما خود شاهد آن نبوده ایم.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا معجزه های موسی را خود دیده ای؟ آیا نه این است که خبر این معجزه ها به وسیله افراد مورد اعتماد و یاران موسی [به ما] رسیده است؟ گفت: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: به همین صورت اخبار متواتر درباره خرق عادت عیسی بن مریم به شما رسیده است. پس چگونه است که موسی و اعجاز او را تصدیق، اما عیسی و اعجاز او را رد می کنید و نمی پذیرید؟

رأس الجالوت که پاسخی نداشت، دم فرو بست و خاموش شد.

آن گاه امام رضا(علیه السلام) فرمود: [پیامبر اسلام، حضرت] محمد(صلی الله علیه وآله) و آنچه آورد و نیز هر پیامبری که خداوند او را مبعوث فرموده، همین حالت را دارد. پیامبر اسلام یتیم، بینوا و چوپانی روزمزد بود که خواندن و نوشتن نیاموخت و در مکتب معلمی حاضر نشد، اما قرآن را آورد که داستان و ماجراهای پیامبران را بی هیچ کم و کاستی و نیز اخبار امت های پیشین و امت هایی که تا روز قیامت خواهند آمد نقل

می کند و همین، معجزه و نشانه پیامبری اوست. او از نهان مردم و این که در خلوت خانه خود چه می کنند خبر می داد و نشانه و معجزه های بی شماری می نمایاند.

رأس الجالوت گفت: درستی ماجرای عیسی و ماجرای محمد برای ما ثابت نشده است و بر همین اصل، نمی توانیم پیامبری آن دو را تأیید کنیم و به آن تن دهیم.

امام(علیه السلام) فرمود: بنابر آنچه می گویی، گواه رسالت عیسی(علیه السلام) و محمد(صلی الله علیه وآله) به ناحق گواهی داده است؟

رأس الجالوت این باز نیز پاسخی نداشت و دم فرو بست.

سپس امام رضا(علیه السلام) رو به «هیربد» بزرگ کرد و فرمود: تو زرتشت را پیامبر می خوانی، پس حجت و دلیل خود را بر پیامبری او بیان کن.

هیربد گفت: او نشانه هایی با خود آورد که پیش از او کسی چنان نشانه هایی نیاورده است. [البته] ما او را ندیده ایم، اما اخباری که از پیشینیان به ما رسیده، او چیزهایی را برای ما حلال گرداند که دیگری حلال نکرده بود، لذا از او پیروی کردیم.

امام(علیه السلام) فرمود: بنابر این، به دلیل اخباری که [درباره او] به شما رسید از او پیروی کردید [آیا چنین است؟].

هیربد گفت: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: امت های دیگر نیز بر اساس اخباری که درباره پیامبران، موسی، عیسی و محمد - که درود خدا بر آنان باد - به آنان رسیده بود از ایشان پیروی کردند. پس شما که به وسیله اخبار متواتر مبنی بر این که زرتشت کارهایی کرد که دیگری نکرده بود، او را پذیرفتید، برای تن ندادن به رسالت آنان چه بهانه و عذری دارید؟

هیربد از پاسخ باز ماند.

امام(علیه السلام) فرمود: ای جماعت [حاضر]، اگر کسی از شما با اسلام مخالفت دارد و می خواهد [در این باره] پرسشی کند، شرم و خجالت را و نهاده، [هر چه خواهد] بپرسد.

«عمران صابی» که سرآمد و یگانه متکلمان بود، نزد حضرت آمد و گفت: ای عالم [ترین] مردم، اگر تو به پرسیدن فرا نمی خواندی هرگز برای پرسیدن، نزد تو نمی آمدم. [بدان که] کوفه، بصره، شام و ناحیه جزیره را در نوردیدم و با متکلمان دیدار و گفت و گو کردم، اما کسی را نیافتم که یگانگی خداوند را برای من ثابت کند. حال اجازه سؤال به من می دهی؟

امام(علیه السلام) فرمود: اگر در جمع حاضران، «عمران صابی» حضور داشته باشد، [بی تردید] تو همو هستی.

پاسخ داد: آری. من همو هستم.

امام(علیه السلام) فرمود: ای عمران، هر چه می خواهی بپرس، اما [با شنیدن حق] انصاف در پیش گیر و [با ردّ آن] راه ژاژخایی و بیهوده گویی و ستم را واگذار. عمران گفت: ای سرورم، [تنها يك چیز از تو] می خواهم [و آن این است] که چیزی را برای من ثابت کنی تا به آن چنگ اندازم و آن را وا نگذارم.

امام(علیه السلام) فرمود: آنچه می خواهی بپرس.

انبوه حاضران، در هم فشرده، گرد او جمع شدند. عمران به امام(علیه السلام) گفت: موجود نخستین کیست و چه چیزی آفریده است؟ مرا از این امر آگاه کن.

امام(علیه السلام) فرمود: [ای عمران، حال که] پرسیدی [پاسخم را بشنو و در آن] فهم کن. اما واحد، پیوسته یگانه بود و چیزی با او نبود نه «حدودی» داشت و نه «اعراض». آن گاه آفریده هایی نو و گوناگون با اعراض و حدود مختلف آفرید. نه در چیزی آن را برپا داشت و نه در چیزی آن را اندازه کرد و محدود گرداند. بر [اساس] چیزی آن را تقدیر نکرد و [در ساختن آن] مانندی [از پیش] برای آن قرار نداد. خلق را برگزیده (سره) و پاك نهاد و غیر برگزیده، مخالف یکدیگر و همدل و دارای رنگ و مزه گوناگون آفرید. حضرتش خلق را نیافرید تا نیاز خود را به وسیله آن برطرف کند یا که با این خلق، به برتری و جایگاهی رسد که جز به وسیله آن آفریده به آن دست نمی یافت و پیش از آفرینش نیز بدان نرسیده بود و با آفرینش خلق، خود را دستخوش کاستی یا فرونی نمی دید. ای عمران، [به آنچه گفتم] پی بردی؟

عمران گفت: سرورم، به خدا سوگند آری.

امام(علیه السلام) فرمود: ای عمران، چنانچه خداوند از سر نیاز، خلق را آفریده بود، [به یقین] جز به اندازه رفع نیاز خود نمی آفرید [و از همین رو] می بایست چند برابر آنچه آفریده بود می آفرید، چرا که هر چه یاران، بیشتر باشند سرپرست و بزرگ ایشان قویتر خواهد شد.

ای عمران، [بدان که] نیاز، او را فرو نگیرد و آنچه از خلق آفرید، [نه برای نیاز خود بود بلکه] پاره ای از آنان نیاز خود را به وسیله برخی دیگر برآورده سازند، چرا که هیچ يك از خلق [به تنهایی] نمی تواند نیاز خود را برآورده سازد. و جماعتی از ایشان را بر دسته ای دیگر برتری بخشید، بدون این که به آن کس که برتری داده، نیازی داشته

باشد و بر کسی که خوار نموده، عیب و خدشه ای وارد کرده باشد، پس خلق را به همین جهت آفرید.

عمران گفت: ای سرور من، آیا [آن، موجود نخستین] در نفس خودش برای خودش معلوم بود؟

امام(علیه السلام) فرمود: علم به چیزی و آنچه که به واسطه آن بر آن استدلال می شود (صورت ذهنی) تنها برای نفی و ردّ خلاف آن است تا این که خود آن شیء، به وسیله آنچه از آن نفی شده، موجود باشد و شیء را به اندازه کردن و در حدّی پنداشتن (در آوردن) نفی کند. ای عمران، فهمیدی.

عمران گفت: آری به خدا سوگند سرور من. به من بگو آن هستی واحد (موجود نخست و یگانه) علم خود را به وسیله چه چیزی به دست آورد، با ضمیر و اندیشه (صورت ذهنی از شیء) یا به وسیله چیزی دیگری؟

امام(علیه السلام) فرمود: به نظر تو اگر به وسیله ضمیر دانسته باشد آیا جز این که برای آن ضمیر، حد و اندازه ای قرار دهی که معرفت بدان منتهی شود، راه دیگری داری؟

عمران گفت: چاره ای جز این نیست.

امام(علیه السلام) فرمود: آن اندیشه و ضمیر چیست؟

عمران دم فرو بست و پاسخی نداد.

امام(علیه السلام) فرمود: اشکالی ندارد. اگر از تو بخواهم که آن اندیشه (صورت ذهنی) را با اندیشه ای دیگر بشناسانی [می توانی چنین کنی]؟

سپس فرمود: ای عمران، [با این سخن] ادعای خود را باطل و تباه کردی. بهتر است بدانی که «واحد» با اندیشه (صورت ذهنی) وصف نمی شود و به او بیشتر از «فعل»، «عمل» و «صنع» گفته نمی شود و نباید او را همچون مخلوقات، گوناگون و جزء جزء دانست که [چنین پنداری از او] توهم است. این مطلب را درک کن و آنچه را که درست می پنداری بر آن بنیان گذار.

عمران گفت: سرور من، حدود آفریده های او چه مقدار است؟ چگونه است؟ معنای آن چیست؟ و چند گونه آفریده شده است؟ مرا از این ها آگاه کن.

امام(علیه السلام) فرمود: پرسیدی، پس فهم کن [و بدان] که حدود [و ماهیت و اندازه] آفریدگان شش گونه است: ملموس (سودنی)، موزون (سنجیدنی)، آنچه به دیده آید و در آن نگریسته شود، آنچه وزن ندارد که همان روح است و از جمله آن ها [نیز

[دیدنی هاست که وزن ندارد، ملموس و محسوس نیست، رنگ و مزه ندارد، تقدیر (اندازه نگاه داشتن)، أعراض، صورت ها و عرض و طول (اندازه) می باشد.

نیز از آن جمله است: عمل، حرکاتی که اشیاء را می سازد و آن را از حالی به حالی دیگر درآورده، آن ها را دستخوش فزونی و کاهش می کند. اعمال و حرکات در حرکت هستند، چرا که به اندازه ای که بدان ها نیاز است وقت و فرصت دارند و چون از شیء فراغت حاصل شود، حرکت می رود و اثر آن می ماند [و این] جاری مجرای سخنی است که می رود [، اما] اثرش می ماند.

عمران گفت: سرور من، از آن آفریدگاری مرا خبر ده که آیا [پس از آن که] واحد بود و چیزی با او نبود حال که آفرید، تغییر کرده یا نه؟

امام (علیه السلام) فرمود: [خدای] - عزوجل - با آفریدن خلق تغییر نمی کند، بلکه خلق با تغییری که خداوند در آن به وجود می آورد، تغییر می کند.

عمران گفت: پس به چیزی (وسیله ای) او را شناخته ایم؟

امام (علیه السلام) فرمود: با غیر او [او را شناخته ایم].

عمران گفت: غیر او چیست؟

امام (علیه السلام) فرمود: با «مشیت»، «اسم»، «صفت» و مانند آن ها او را شناختیم و تمام این ها حادث و آفریده شده، [و به فرمان او] تدبیر می شوند.

عمران گفت: سرورم، پس او چیست؟

امام (علیه السلام) فرمود: او «نور» است، بدین معنا که ساکنان آسمان و زمین را هدایت می کند و بیش از این که او را یگانه بخوانم، از من مخواه.

عمران گفت: سرور من، [می گویم:] خداوند پیش از آفرینش ساکت و خاموش بود و پس از آفرینش سخن گفت. آیا این چنین نیست؟

امام (علیه السلام) فرمود: خاموشی زمانی مفهوم دارد که پیش از آن سخنی وجود داشته باشد، مثلاً گفته نمی شود: چراغ خاموش است و سخن نمی گوید. نیز گفته نمی شود: چراغ [از آن رو] روشن می شود و نور می افشاند تا آنچه می خواهد با ما بکند [پاسخ ما این است که] نور چراغ، فعل و هستی او نیست، بلکه چیزی جز چراغ نیست و چون به ما روشنی دهد می گویم: چراغ، نور افشاند تا ما به وسیله آن روشنی یابیم. پس [ای عمران،] با این مطلب در کار خود بینا شده [راه می یابی].

عمران گفت: آقای من، پیش تر بر آن بودم که هستی اول، با آفریدن خلق، از حالی که در آن بود متغیر شد.

امام(علیه السلام) فرمود: ای عمران، این که می گویی: «هستی اول به گونه ای و به طریقی متغیر می شود تا آن که آنچه او را تغییر می دهد به ذات او برسد» سخنی [بیهوده و امری] محال و ناممکن است. ای عمران، آیا آتش، خود را تغییر می دهد؟ گرما[ی سوزان] خود را می سوزاند؟ یا این که دیده ای [یا شنیده ای] فردی بینا، دیده خود را ببیند؟

عمران گفت: چنین چیزی ندیده [و شنیده]ام. آیا هستی اول در آفریده است یا آفریده در اوست؟

امام(علیه السلام) فرمود: ای عمران، او بالاتر و والاتر از این [پندارها] است. نه او در خلق است و نه خلق در اوست و او از چنین چیزی منزّه است و قدرت و توانی جز از سوی خداوند [میسر و ممکن] نیست. [حال ای عمران، تو] از آینه بگو و مرا آگاه کن که آیا تو در آینه ای یا آینه در توست؟ و هر گاه آینه در تو نباشد و تو در آینه نباشی، با چه چیزی به وسیله آن [آینه] به وجود خود استدلال می کنی؟

عمران گفت: به نور و روشنی که [واسطه] میان من و آینه است.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا از آن نور و روشنایی [موجود] در آینه، بیشتر از آنچه در چشم خود می نگری، می بینی؟
عمران گفت: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: آن [نور بیشتر] را به ما نشان بده.

عمران پاسخی برای گفتن نداشت.

امام(علیه السلام) فرمود: من نور را فقط چیزی می بینم که تو و آینه را به وجود خودتان راهنمایی کرده است، بدون این که یکی از شما در دیگری باشد. برای این امر مثال های دیگری نیز وجود دارد که نادان نمی تواند در [باره] آن سخن بگوید و مثل ها و نمونه های بالاتر، از آن خداست.

آن گاه امام رضا(علیه السلام) رو به مأمون کرده و فرمود: هنگام نماز فرا رسیده است.

عمران گفت: سرور من، مانع پرسش هایم مشو که قلبم نرم شده است.

امام(علیه السلام) فرمود: نماز می گزاریم و باز می گردیم. سپس امام و مأمون برخاستند، امام(علیه السلام) در درون نماز گزارد و مردم بیرون به امامت «جعفر بن محمد» نماز گزاردند. پس از پایان نماز، امام رضا(علیه السلام) به مجلس خویش بازگشت و عمران را فرا خواند و فرمود: ای عمران، بپرس.

عمران گفت: سرورم، خداوند به «حقیقت» به یگانگی خوانده می‌شود یا به «وصف»؟ مرا از این امر آگاه کن.

امام(علیه السلام) فرمود: خداوند، آفریدگار یگانه و موجود اول است که پیوسته واحد و یگانه بود و چیزی با او نبوده و تنهایی بوده که دومی ندارد. [حقیقت او] نه معلوم است و نه مجهول و ناشناخته، نه محکم است و نه متشابه و نه مذکور است و نه فراموش شده. چیزی نیست که اسم غیر او بر او درست بیاید و واقع شود. نه از وقتی (آغازی) وجود داشته و نه تا وقتی (پایانی) وجود خواهد داشت، بلکه ازلی و ابدی است. قائم به چیزی نبوده و چنین نیز نخواهد بود و بر چیزی تکیه نکرده و در چیزی (جایی) ساکن نبوده و قرار نداشته است. تمام این‌ها پیش از آفرینش خلق بوده، چرا که چیزی با او نبوده و تمام این‌ها [که گفته شد] صفاتی است حادث که مُحدثی آن را پدید آورده است و بیان و شرحی است که هر کس فهم و درکی داشته باشد، آن را می‌فهمد.

[ای عمران،] بدان که «ابداع»، «مشیت» و «اراده» سه اسم هستند، دارای يك معنا و اولین چیزی که [آفریننده] ابداع و اراده و مشیت کرد، حروفی بود که آن‌ها را اصل هر چیز، راهنمای برای هر چیز قابل ادراک و جداکننده هر مشکلی قرار داد. به سبب آن حروف، حق و باطل، فاعل و مفعول و معنا از غیر معنا بازشناخته می‌شوند و همه امور بر آن حروف (در چارچوب آن) جمع شده است. خداوند در ابداع و آفرینش حروف، جز خود آن‌ها هیچ معنایی برای آن‌ها قرار نداد و آن‌ها دارای وجود [و مفهومی مستقل] نیستند و در همین حد به پایان می‌رسند، زیرا آن‌ها معلول ابداع و پدید آمده آن هستند.

[اما] نور در این جایگاه، نخستین فعل خداوند است که او نور آسمان‌ها و زمین است و حروف مفعول [و ابداع شده‌ای] است که کلام بر آن استوار است [و با بودن حروف شکل می‌گیرد] و عبارت‌ها همگی از جانب خداوند هستند که او به آفریده آموخت. این حروف ۳۳ حرف بوده، که ۲۸ حرف آن بر زبان عربی دلالت دارد و از این ۲۸ حرف، ۲۲ حرف بر زبان سریانی و عبری دلالت دارد و پنج حرف از ۲۸ حرف در دیگر زبان‌ها به کار رفته، دگرگون شده است که در مجموع ۳۳ حرف است. اما آن پنج حرف اختلافی [باید] پنهان بماند، که بیش از آنچه درباره آن‌ها گفتم، گفتن چیزی روا نباشد.

آن گاه حضرتش پس از شماره و استوار کردن آن، آن را فعلی از خود قرار داد، مانند این که فرمود: «كُنْ فَيَكُونُ»^(۴۱۸)؛ [چون به کاری اراده فرماید، فقط می گوید: [موجود] باش، پس [فوراً موجود] می شود.]. [بنابراین] «كن» از سوی خداوند «صُنْع» (آفرینش) و هر چه با این فرمان پدید می آید «مصنوع» است. پس آفریده نخست خداوند، ابداع بود که وزن، جنبش، شنوایی، رنگ و حسّی نداشت.

آفریده دوم، حروف بود که وزن و رنگ نداشت، مسموع (قابل شنیده شدن) و وصف شدنی بود، اما بدان نگریسته نمی شد.

آفریده سوم، همه محسوس ها، ملموس ها، چشیدنی ها را که بدان نگریسته می شد دربر می گرفت و [بدان ای عمران، که] خداوند بر حروف پیشی دارد و حروف جز بر خود بر چیزی دیگری دلالت نمی کند.

مأمون گفت: حروف چگونه بر غیر خود دلالت نمی کند؟

امام(علیه السلام) فرمود: زیرا خداوند - تبارك و تعالی - هرگز از آن ها چیزی را برای غیر معنا[یی] جمع نمی کند. پس هر گاه چهار، پنج، شش یا بیشتر یا کمتر جمع کرد [بدان که] بی معنا جمع نکرده، بلکه آن را برای معنایی حادث که پیش از آن نبوده جمع کرده است.

عمران گفت: چگونه می توانیم آن را بشناسیم؟

امام(علیه السلام) فرمود: وجه شناخت آن بدین گونه است که هر گاه معنایی غیر از حروف را از آن ها اراده نکنی، حرف حرف برشمرده، می گویند: ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، تا آخر و تنها معنایی که از آن می یابی معنای خود آن هاست، اما اگر برای آنچه خواسته ای، حروف را جمع کنی و آن ها را اسم و صفتی برای معنای آنچه خواسته ای قرار دهی، آن حروف بر معانی آن چیز دلالت خواهند داشت و توجه دهنده به سوی موصوف آن حروف خواهند بود. [ای عمران،] آیا فهمیدی؟

عمران پاسخ داد: آری.

امام رضا(علیه السلام) فرمود: [ای عمران،] آگاه باش که هیچ صفتی برای غیر موصوف و هیچ اسمی برای غیر معنا و هیچ حدی برای نامحدود وجود ندارد و همه صفات و اسماء بر کمال و وجود دلالت می کنند و بر احاطه دلالت نمی کنند، چنان که

حدود، بر ابعاد، مانند: مربع، مثلث و مسدس (شش ضلعی) دلالت دارند. [وانگهی] خداوند با صفات و اسماء شناخته می‌شود، نه با طول و عرض، کمی یا زیادی، رنگ و وزن و مانند آن و [بدان که] چیزی از این‌ها در خداوند - عزوجل - حلول نمی‌کند. خداوند از این اوصاف دور و منزّه است و [زمانی] خلق به معرفت او پی خواهند برد که خویش را بشناسند [آن گاه است که می‌توانند مبدأ آفرینش را بشناسند، چرا که] ضرورت این شناخت را ذکر کردیم.

صفات خداوند، راهنمای به [شناخت] خدای - عزوجل - است و با نام هایش درك و با آفریده هایش بر وجود او استدلال می‌شود، تا این که جوینده [او به چنان یقینی برسد که] به دیدن با چشم، شنیدن با گوش، لمس با دست و احاطه قلبی نیاز نداشته باشد. پس اگر صفات خداوند بر او دلالت نکند، اسمایش بدو نخوانند و «معلمه» (صورت ذهنی) از آفریده (که با آن بر او استدلال می‌کند) او را به وسیله معنی اش درك نکند، عبادتی که آفریدگان انجام می‌دهند برای اسماء و صفات خواهد بود، نه معنا. پس اگر غیر از این می‌بود، هرآینه معبودی که به یگانگی پرستیده می‌شد غیر خدا بود، زیرا صفات و اسماء خداوند، غیر اوست. آیا فهمیدی؟

عمران گفت: آری سرور من. مطالب بیشتری بگوئید.

امام (علیه السلام) فرمود: [ای عمران،] از [پیروی و تکرار] گفته نادانان گمراه بپرهیز؛ همان‌هایی که گمان می‌کنند خداوند در آخرت برای حسابرسی پاداش و کیفر [دادن] وجود دارد، ولی در دنیا برای اطاعت [شدن و دل به] امید [او بستن حاضر] نیست. اگر [آن گونه که آن گمراهان می‌پندارند] در خداوند - جل و علا - نقص و شکستی بود هرگز در آخرت نیز موجود نمی‌شد، اما مردم از جایی که نمی‌دانند [و با قرار گرفتن در بیراهه ای که آن را شاهراه می‌دانند] از راه حق [بیرون شده، به کوره راه تاریکی های نادانی گام نهاده،] گمراه شده، حق را نمی‌بینند و نمی‌شنوند.

خداوند - عزوجل - در این باره فرموده است: (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا)⁽⁴¹⁹⁾؛ و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد، در آخرت [هم] کور [دل] و گمراهتر خواهد بود. [طبق آیه قرآن] چنین شخصی حقایق موجود را [به دلیل کوردلی] نمی‌بیند.

خردمندان دانسته اند که استدلال بر آنچه در آن جا (روز واپسین) وجود دارد، تنها با استدلال به آنچه در این جا (دنیا) وجود دارد ممکن است و هر کس علم آن را

(خداشناسی یا معاد) از پیش خود [و بنا به درك خود] گرفته و وجود و ادراك او را از خویش خواسته باشد، نه از جایگاه آن [که امامان هستند، بی تردید] این علم، بر دوری او [از خداوند و شناخت او] می افزاید، زیرا خداوند این علم را به خاصانی سپرده که تعقل می کند، می دانند و می فهمند.

عمران گفت: سرورم من، «ابداع» آفریده شده است یا نه؟ مرا از این امر آگاه کن. امام(علیه السلام) فرمود: [ای عمران،] ابداع، آفریده ای ساکن است که با سکون درك نمی شد و خدایش آفرید [که در این صورت] حادث و آفریده ای از آفریدگان خداوند شده است. [این را بی تردید بدان که] در آن هنگام تنها خداوند بود و آفریده اش، که سومی در میان ایشان و غیر ایشان نبود. پس آنچه خدای - عزوجل - آفرید جز این نیست که آفریده اوست. گاهی آفریده ساکن، متحرك، مختلف (ناموافق)، مؤتلف (موافق)، معلوم و متشابه است و هر چه دارای حدّ و اندازه باشد آفریده خداوند است».^(۴۲۰)

«و بدان که هر آنچه حواس تو را توانا کند، معنایی است که به وسیله آن، حواس درك می شود و هر حسی بر آن چیزی دلالت می کند که خداوند در ادراك آن شیء قرار داده است و قلب، همه این ها را درك می کند.

[ای عمران،] بدان یگانه ای که بدون تقدیر و تحدید برپاست، خلقی را آفرید که در حد و اندازه محدود است و آنچه آفرید [در واقع] دو آفریده است: «تقدیر» و «مقتّر» و هیچ يك از این دو رنگی، طعمی و وزنی نداشت. حضرتش چنین مقرر فرمود که هر يك از آن ها به [وسیله] دیگری و هر دو به [وجود] خودشان درك می شوند. خداوند هیچ چیزی را تنها و قائم به خود و بدون اتکای به دیگری نیافرید تا این که بر حسب اراده اش، آن آفریده، بر وجود خداوند دلالت کند. پس خداوند - تبارك و تعالی - یگانه واحدی است که دومی ندارد [تا] او را برپا دارد، یاری کند و نگاه دارد، [در حالی که] آفریده ها - به اذن و مشیت خداوند - یکدیگر را نگاه می دارند.

[این همان چیزی است که] مردم درباره آن دچار اختلاف شده و در وادی گمراهی و سرگردانی، گرفتار شدند و از تاریکی، درخواست رهایی از تاریکی می کنند، چرا که خداوند را به اوصافی می خواندند و توصیف می کردند که خود بدان موصوف بودند. از همین رو از حق بیشتر و بیشتر فاصله می گرفتند.

اما اگر خدای - عزوجل - با اوصافش و آفریدگان را با اوصافشان توصیف می کردند، توصیفی به جا می کردند و سخن از سر فهم و یقین می گفتند و گرفتار اختلاف [و پراکنده گویی] نمی شدند، ولی چیزی را [در این باب] می جستند که [به وسیله آن] دستخوش سرگردانی و سردرگمی شدند و (وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛^(۴۲۱) و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند».

عمران گفت: سرور من، گواهی می دهم او همان گونه است که توصیف کردی، اما مسأله ای مانده است که می خواهم بپرسم.

امام(علیه السلام) فرمود: هر چه می خواهی بپرس.

عمران گفت: درباره خداوند حکیم می پرسم. او در چه چیز است؟ چیزی بر او احاطه دارد؟ از چیزی به چیز دیگری متحول می شود؟ یا این که به چیزی نیاز پیدا می کند؟

امام(علیه السلام) فرمود: ای عمران، پاسخ تو را می دهم، پس به درستی پاسخ را درك كن، زیرا این، از مشکلترین سؤال هایی است که برای مردم پیش می آید که [جماعت] عقل از دست دادگان و آنان که بهره ای از دانش ندارند، آن را درك نمی کنند و [تنها] خردمندان منصف، توانایی درك و فهم آن را دارند.

اما اول آن، پس اگر خدا آنچه را که آفریده، به جهت نیاز خود آفریده باشد [در این صورت] به جاست که گفته شود: خداوند به جهت نیازی که به آفریده دارد به آن چیز متحول و منتقل می شود، ولی خدای - عزوجل - به جهت نیاز چیزی نیافریده و پیوسته ثابت است [، ولی] نه در چیزی و نه بر چیزی دیگر، اما خلق به یکدیگر نیازمند هستند. برخی از آنان برخی دیگر را نگاه می دارند، پاره ای از ایشان در پاره ای دیگر درون و بیرون می شوند و [در تمام این احوال] خداوند - عزوجل - به قدرت خویش تمام این آفریدگان را نگاه می دارد، [اما خود] در چیزی داخل یا خارج نمی شود، نگهداری خلق، او را خسته نمی کند و از نگاه داشتن آن در نمی ماند و جز خدای - عزوجل - پیامبران و رازداران او، نگاهبان امر او و خزانه داران علم او که شریعت او را به پا می دارند، کسی از آفریدگان نمی داند که این کار (امر اداره خلق) چگونه است.

[و بدان که] امر (فرمان) خداوند مانند چشم بر هم زدنی یا نزدیکتر است و هر گاه چیزی را بخواهد به او می گوید: باش، به مشیت و اراده او موجود می شود. هیچ يك از

آفریدگانش نسبت به آفریده ای دیگر به او نزدیک تر یا دورتر نیستند. ای عمران، آنچه را که گفتم فهمیدی؟

عمران گفت: آری ای سرور من، فهمیدم و گواهی می دهم خداوند همان گونه ای که توصیف کردی و به یگانگی اش یاد نمودی و این که محمد، بنده و فرستاده اوست تا [مردم را] به دین حق هدایت کند. آن گاه عمران رو به قبله کرد و سر به سجده گذارد و اسلام آورد.»

حسن بن محمد نوفلی می گویم: «چون متکلمان گفته [عمران صابی را شنیده، تسلیم شدن] او را دیدند، به امام رضا(علیه السلام) نزدیک نشدند و چیزی از او نپرسیدند، چرا که عمران در جدل و مناظره آن چنان چیره بود که کسی نتوانسته بود او را وادار به تسلیم کند، اما اینک در برابر امام(علیه السلام) تسلیم شده بود. شب فرا رسید و مأمون و امام رضا(علیه السلام) برخاسته داخل سرا شدند و مردم آن جا را ترك کردند. من با جمعی از یاران خود بودم که پیک «محمد بن جعفر» مرا به حضور او خواند و من روانه جایگاه او شدم. محمد بن جعفر به من گفت: «دیدنی دوستت [چه شگفتی آفرید و] چگونه با عمران هموردی کرد؟ به خدا سوگند، نمی پنداشتم که علی بن موسی هرگز در این زمینه (کلام) توانمندی داشته باشد و ندیده بودم که در مدینه با متکلمان گفت و گو کند یا ایشان نزد او برای گفت و گو، گرد آیند.

گفتم: حاجیان نزد او می رفتند و از احکام حلال و حرام [محل ابتلای] خود از او می پرسیدند و او پاسخ می داد و هر کس برای نیاز خود نزد او می رفت با وی همزبان می شد و تن به گفته او می داد.

محمد بن جعفر گفت: ای ابو محمد، بیم آن دارم که این مرد [مأمون] بر او رشک برده، او را مسموم کند یا صدمه ای بر او وارد کند. از او بخواه تا از این چیزها (مناظره ها) خودداری کند.

گفتم: او این پیشنهاد را از من نخواهد پذیرفت. وانگهی او (مأمون) می خواست امام(علیه السلام) را بیازماید و ببیند که از دانش پدرانش بهره ای دارد؟

محمد بن جعفر گفت: به او بگو: عمویت به چند دلیل از این موضوع ناخرسند است و دوست می دارد دست از این مباحثه ها بداری.»

به سرای امام رضا(علیه السلام) رفتم و آنچه میان من و محمد بن جعفر گذشته بود با او در میان گذاشتم. امام(علیه السلام) لبخندی زد و فرمود: خدای عمویم را به سلامت دارد. او

را خوب می‌شناسم و می‌دانم چرا از این [مجلس]ها ناخرسند است. [آن گاه خطاب به غلام خود فرمود:] ای غلام، نزد عمران صابی برو و او را نزد من بیاور. گفتیم: فدایت گردم من جای او را می‌دانم. او نزد یکی از برادران شیعی ماست. امام(علیه السلام) فرمود: باکی نیست. چهارپایی برای او ببرید. نزد عمران رفته، او را به حضور حضرت رضا(علیه السلام) آوردم و امام از او استقبال شایانی نمود و تن پوشی خواست و آن را به عنوان خلعت به عمران داد، سپس ده هزار درهم خواست و آن را به او صله داد. گفتیم: فدایت شوم، همان کاری را کردی که جدت امیرالمؤمنین(علیه السلام) کرد. امام(علیه السلام) فرمود: ما این گونه دوست داریم. آن گاه حضرت شام خواست و مرا در سمت راست خود و عمران را در سمت چپ خویش نشاند. چون از خوردن شام دست کشیدیم، امام(علیه السلام) به عمران فرمود: اکنون با همراه برو و فردا نزد ما بیا تا از خوراك مدینه تو را بخورانیم. از آن پس هر گاه متکلمان دیگر مکاتب نزد عمران جمع شده، باب گفت و گو را با وی باز می‌کردند، او [با دانشی که از امام رضا(علیه السلام) کسب کرده بود] حجت و برهان ایشان را باطل و مردود می‌کرد و کار او چنان بالا گرفت که متکلمان از او دوری می‌جستند. عمران مورد اکرام مأمون، فضل و امام رضا(علیه السلام) قرار گرفت، مأمون ده هزار درهم به او صله داد و فضل اموال فراوانی به او داد. امام رضا(علیه السلام) نیز گردآوری صدقات بلخ را به او سپرد و او به خواسته هایش رسید». (۴۲۲)

۳ - گفت و گوی امام رضا(علیه السلام) با علی بن جهم

«علی بن ابراهیم بن هاشم» از «قاسم بن محمد برمکی» و او از «ابو الصلت هروی» نقل کرده است که گفت: «مأمون، اصحاب مکاتب و آراء از پیروان فرقه های اسلامی، آیین مسیحیت، یهودیت، مجوس، صابئه و ... را برای مباحثه و گفت و گو با امام رضا(علیه السلام) گرد آورد. هر يك از آنان که به میدان مباحثه با امام(علیه السلام) گام می‌نهاد، با برهان و دلیل رسا و قاطع امام(علیه السلام) چنان از گفتن باز می‌ماند و دم فرو می‌بست که گویی سنگی در دهان او گذارده اند.

یکی از کسانی که با حضرت به مباحثه پرداخت، «علی بن جهم» بود. او به امام(علیه السلام) گفت: تو به عصمت پیامبران اعتقاد داری؟

امام(علیه السلام) فرمود: آری.

علی گفت: خداوند - عزوجل - فرموده است: «(وَ عَصَىٰ ءَادَمُ رَبَّهُفَغَوَىٰ)»؛^(۴۲۳) و [این گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت»، «(وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ)»؛^(۴۲۴) و ذو النون را [یاد کن] آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم» و در داستان یوسف فرمود: «(وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا)»؛^(۴۲۵) و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] «و درباره داوود فرمود: «(وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ)»؛^(۴۲۶) و داوود دانست که ما او را آزمایش کرده ایم» و درباره فرستاده خود، حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) فرموده است: «(وَ تُخْفَىٰ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ)»؛^(۴۲۷) و آنچه را که خدا آشکار کننده آن بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی». در این باره چه می گویی؟

امام(علیه السلام) فرمود: وای بر تو! تقوای الهی در پیش گیر، نسبت ناروا بر پیامبران خدا روا مدار و کتاب خدای - عزوجل - را تأویل مکن، چرا که خداوند - جل و علا - فرموده است: «(وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرُّسُلُ خَوْنٌ فِي الْعِلْمِ)»؛^(۴۲۸) و تأویل آن (قرآن) را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند».

[اینک پاسخ تو را می دهم.] اما این که خواندی «و» [این گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت» [به تقدیر و اراده خداوند بود، زیرا] خدای - عزوجل - آدم را به عنوان حجت و جانشین خود در زمین آفرید و نه برای ماندگاری در بهشت. وانگهی نافرمانی آدم در بهشت بود نه در زمین تا بدین وسیله اراده و تقدیر حضرت احدیت [که آفرینش انسان بود] به انجام برسد. زمانی که آدم به عنوان خلیفه خداوند بر زمین، به زمین فرو فرستاده شد، بر اساس آیه «(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ ءَادَمَ وَ نُوحًا وَ ءَالَ إِبْرَاهِيمَ وَ ءَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ)»؛^(۴۲۹) به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است»، از گناه دور ماند.

۴۲۳. طه / ۱۲۱.

۴۲۴. انبیاء / ۸۷.

۴۲۵. یوسف / ۲۴.

۴۲۶. سوره ص / ۲۴.

۴۲۷. احزاب / ۳۷.

۴۲۸. آل عمران / ۷.

۴۲۹. آل عمران / ۳۳.

اما فرموده حضرت احدیت که «و ذو النون را [یاد کن] آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم» بدین مناسبت که او پنداشت خداوند - عزوجل - روزی را بر او تنگ نخواهد گرفت که خود در آیه دیگر فرموده است، «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ»؛^(۴۳۰) و اما چون وی را می آزماید و روزی اش را بر او تنگ می گرداند». [آن گونه که تو می گویی] اگر می پنداشت که خداوند بر او قدرت ندارد، بی تردید کفر می ورزید.

در مورد آیه «و در حقیقت [آن زن] آهنگ او کرد و [یوسف نیز]، [که در ماجرای یوسف و زن عزیز مصر آمده، خوب است آگاه شوی که] آن زن آهنگ گناه کرد و یوسف - در صورت اصرار زن بر ارتکاب گناه - آهنگ کشتن او را نمود که خداوند یوسف را از دست به خون آغشتن و دامان به گناه آلودن ایمن گرداند که خود فرموده است: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ»؛^(۴۳۱) چنین [کردیم] تا بدی (کشتن) و زشت کاری (زنا) را از او بازگردانیم».

[حال که سخن از داوود به میان آمد برای من بگو که] جماعت شما درباره او چه می گویند؟

علی گفته آنان را درباره داوود چنین بیان کرد: «داوود در محراب عبادت خود مشغول نماز بود که ابلیس در شکل زیباترین پرندگان خود را برای داوود مجسم کرد. داوود نماز خود را ناتمام، رها کرده، برخاست تا آن پرنده را بگیرد. پرنده به حیاط خانه رفت و داوود در پی او روان شد. پرنده بر فراز بام رفت، داوود نیز او را دنبال کرد و پرنده در خانه «اوریا بن حنان» افتاد. داوود با نگاه، پرنده را دنبال می کرد که چشمش به زن «اوریا» که در حال شست و شوی خویش بود افتاد و دل به او باخت.

او که پیش از این اوریا را به جنگ فرستاده بود به فرمانده سپاه نوشت تا او را پیشاپیش سپاه به جنگ بفرستد. به فرمان داوود اوریا به خط مقدم فرستاده شد، اما او در مصاف با مشرکان پیروز شد. این پیشامد بر داوود سخت آمد و داوود نامه دیگری به فرمانده سپاه نوشت و از او خواست تا اوریا را پیشاپیش «تابوت» بفرستد و این بار اوریا - که خدایش رحمت کند - کشته شد و داوود بیوه او را به همسری گرفت».

امام (علیه السلام) [پس از شنیدن این سخنان] با دست بر پیشانی خود زد و خواند: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. پیامبری از پیامبران خداوند را نسبت به نماز چنان بی اعتنا خوانده اید

که برای گرفتن پرنده ای نماز می شکند، سپس او را به زشت کاری و کشتن [بی گناه برای رسیدن کام دل] متهم می کنید!

ابن جهم گفت: ای پسر رسول خدا، پس خطا و لغزش او چه بود.

امام (علیه السلام) فرمود: وای بر تو [ای پسر جهم] داوود می پنداشت که خداوند - عزوجل - در دانش، کسی را همانند او نیافریده است. از این رو خدای - جل و علا - دو فرشته فرستاد و آنان از نمازخانه او بالا رفتند [حضرت حق این ماجرا را در قرآن چنین بیان کرده، فرموده است]: «(خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ * إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ)»^(۴۳۲) [ما] دو مدعی [هستیم] که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده، پس میان ما به حق داوری کن و از حق دور مشو و ما را به راه راست راهبر باش. این [شخص] برادر من است. او را نود و نه میش و مرا يك میش است و [او] می گوید: آن را به من بسیار و در سخنوری بر من غالب آمده است».

داوود بدون این که از مدعی بینه و گواه بخواهد، به نفع او داوری کرد و گفت: او از این که میش تو را خواسته، در حق تو ستم روا داشته است. [این در حالی است که] گفته مدعی بدون داشتن گواه و بینه مقبول نیست. بنابراین، خطا و لغزش داوود در این زمینه [و عدم توجه به قاعده قضاوت] بود، نه آنچه شما می گوئید [و آن را باور دارید]. [به یقین] شنیده ای [و خوانده ای] که خداوند - عزوجل - خطاب به پیامبرش داوود فرمود: «(يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ)»^(۴۳۳) ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن».

گفت: ای فرزند رسول خدا، پس ماجرای داوود با اوریا چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: در روزگار داوود [رسم و عادت چنین بود که] اگر زنی شوهر خود را به مرگ طبیعی یا در میدان جنگ از دست می داد دیگر تن به ازدواج نمی داد. داوود (علیه السلام) نخستین کسی بود که خداوند - عزوجل - به او اجازه داد تا با زنی که شوهرش در جنگ کشته شده بود، ازدواج کند. او نیز پس از سرآمدن عده بیوه اوریا، با او ازدواج کرد که همین امر، بر مردم گران آمد.

اما موضوع آیه: «و آنچه را که خدا آشکار کننده آن بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی» که مخاطب آن

۴۳۲. سوره ص / ۲۲ و ۲۳.

۴۳۳. سوره ص / ۲۶.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود، بدین شرح است، [پس تأویل و تفسیر آن را بدان]. خدای - عزوجل - همسران پیامبر(صلی الله علیه وآله) را که در این جهان و آن جهان [در حکم] مادران مؤمنان هستند برای حضرتش نام برد که یکی از آنان «زینب» دختر «حجش» بود. آن هنگام که خداوند پیامبر(صلی الله علیه وآله) خود را از نام همسرانش آگاه فرمود، زینب در کابین زناشویی «زید بن حارثه» بود.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) از بیم این که منافقان بگویند «او (پیامبر) زنی را که در خانه شوهر است یکی از زنان خود و مادر مؤمنان می خواند» از ابراز نام او خودداری و آن را پنهان می کرد. این بود که خداوند خطاب به پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «و خداوند سزاوارتر بود که از او بترسی».

[ای علی، خوب است این را بدانی که] خداوند جز در مورد آدم و حوا، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و زینب و علی(علیه السلام) و فاطمه(علیها السلام) در هیچ موردی خود متولی امر ازدواج کسی نشد.

علی بن جهم گریست و گفت: ای پسر رسول خدا، من به درگاه خداوند - جل و علا - توبه می کنم و از امروز آن گونه از پیامبران سخن خواهم گفت که تو از آنان یاد کردی [و هرگز دنباله رو راه و اندیشه بداندیشان نخواهم بود]». (۴۳۴)

۴. گفت و گو با دوست جاثلیق

«علی بن ابراهیم بن هاشم» از پدرش و او از «صفوان بن یحیی» (فروشنده سابری) نقل می کند که گفت: «ابو قره، دوست و همنشین جاثلیق از من خواست تا او را به دیدار امام رضا(علیه السلام) ببرم. از امام برای او اجازه خواستم و امام(علیه السلام) فرمود: او را نزد من بیاور.

چون «ابو قره» وارد شد فرشی را که امام(علیه السلام) بر آن نشسته بود بوسید و گفت: در آیین ما [رسم بر این است] که باید با بزرگان روزگار خویش چنین رفتاری داشته باشیم، سپس گفت: خدایت به سلامت دارد، فرقه ای مدعی امری است و گروهی دیگر که عدالت در پیش گرفته [آن گروه را تأیید و صحت] ادعایش را تأیید کرده، بر آن گواهی می دهد. شما در این باره چه می گوئید؟

امام(علیه السلام) فرمود: [در این صورت] ادعای گروه نخست، مقبول است.

او گفت: گروهی دیگر ادعایی کرده، اما گواهی از فرقه مقابل ندارند. این صورتِ حال چگونه است؟

امام(علیه السلام) فرمود: ادعای آن گروه باطل و بی اساس است.

او گفت: ما مدعی هستیم عیسی «روح» و «کلمه» خداست که خداوند او را پدید آورد و مسلمانان در این مورد با ما هم عقیده هستند، اما مسلمانان ادعا می کنند که محمد[ص] پیامبر و فرستاده خداوند است، ولی ما در این اعتقاد با ایشان هم فکر نیستیم. پس [مبنای] آنچه که در آن با مسلمانان هم فکر و هم صدا هستیم از آنچه محل خلاف ماست درست تر می باشد.

امام(علیه السلام) پرسید: نامت چیست؟

گفت: یوحنا.

امام(علیه السلام) فرمود: ای یوحنا، ما آن عیسی بن مریم و روح و کلمه خدا را می پذیریم که به محمد(صلی الله علیه وآله) ایمان آورده، آمدن او را بشارت داده باشد و خود را بنده خدا بخواند و به آن اقرار کند. حال اگر آن عیسایی که تو او را روح و کلمه خدا می خوانی، به محمد(صلی الله علیه وآله) ایمان نیاورده، مژده آمدن او را نداده و نیز به ربوبیت خدا و بندگی خود اقرار نکرده باشد، ما از او بیزاری می جوئیم. بنابراین چگونه و کجا ما هم فکر و هم صدا شده ایم؟

ابوقره برخاست و به صفوان بن یحیی گفت: برخیز تا برویم که این مجلس [و گفتگو] ما را سودی نبخشید». (۴۳۵)

[ابوقره، از آن رو این سخن را گفت که در احتجاج خود ناکام مانده بود.]

۵. گفت و گو با ارباب مذاهب اسلامی

وقتی امام رضا(علیه السلام) به مجلس مأمون رفت. در این مجلس جمعی از عالمان عراق و خراسان حضور داشتند. مأمون به آنان گفت: «مرا از معنای آیه «ثُمَّ أُورَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»^(۴۳۶)؛ سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم، به میراث دادیم» آگاه کنید.

عالمان حاضر گفتند: خداوند همه امت را اراده کرده است.

۴۳۵. عیون اخبار الرضا ۲ / ۲۳۰.

۴۳۶. فاطر / ۳۲.

مأمون رو به امام(علیه السلام) کرد و گفت: ای ابوالحسن، تو چه می گویی؟
امام(علیه السلام) فرمود: [در باب این آیه و معنای آن] همانند آنان سخن نمی گویم، بلکه می گویم: مراد خدای - تبارک و تعالی - [از برگزیدگان،] عترت پاک پیامبر(صلی الله علیه وآله) هستند. مأمون پرسید: چگونه [و بر چه مبنایی] عترت را جدایی از امت اراده فرموده است؟

امام(علیه السلام) فرمود: اگر مراد خداوند از «بندگان برگزیده» تمام امت بود بی تردید همگی در بهشت جای داشتند، اما حضرتش [در ادامه آیه پیشین] فرموده است: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»^(۴۳۷)؛ پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو، و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگام هستند».

آن گاه و در آیه بعدی ایشان را در بهشت [و در شمار بهشتیان] قرار داده، می فرماید: «(جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا)»^(۴۳۸)؛ [در] بهشت های همیشگی [که] به آن ها در خواهند آمد». بنابراین ارث یاد شده در قرآن، تنها به «عترت» می رسد و نه دیگران.

سپس امام رضا(علیه السلام) فرمود: عترت، همان هایی هستند که خداوند در توصیف آنان فرموده است: «(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)»^(۴۳۹)؛ جز این نیست که خداوند می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. همچنین پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در توصیف این «بندگان برگزیده میراث بر» فرموده است:

«إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَ عِترَتِي (أَهْلُ بَيْتِي) لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. انظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا. يَا أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ»؛

[ای مردم،] من دو [چیز] سنگین در میان شما بر جای می گذارم، کتاب خداوند و عترتم (اهل بیتم). این دو هرگز از یکدیگر جدا نشده تا با هم در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند. پس درنگ کرده، بیندیشید چگونه در نبود من با آنان رفتار خواهید کرد. ای مردم، [در صدد آن نباشید که] آنان را تعلیم دهید [و به ایشان راه بنمایانید] که ایشان از شما عالم تر و آگاه تر هستند.

عالمان گفتند: ای ابوالحسن، ما را از این امر آگاه کن که «عترت» همان «آل» (خاندان) پیامبرند یا غیر از ایشان هستند (همه بستگان را شامل می شود)؟

۴۳۷. فاطر/ ۳۲.

۴۳۸. فاطر/ ۳۳.

۴۳۹. احزاب/ ۳۳.

امام(علیه السلام) فرمود: [آری] همان آل [پیامبر] هستند.
 عالمان گفتند: از رسول خدا روایت شده است که فرمود: امت من آل من هستند.
 اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز خبری مستفیض و انکارناپذیر نقل کرده اند که:
 آل محمد [همان] امت اوست.
 امام(علیه السلام) فرمود: آیا صدقه بر آل محمد حرام است یا نه؟
 گفتند: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا همین صدقه بر امت پیامبر حرام است؟
 پاسخ دادند: نه.
 امام(علیه السلام) فرمود: همین، تفاوت میان «آل» و «امت» است. وای بر شما! به
 کدامین سو برده می شوید؟ آیا از قرآن روی برگرفته اید یا این که گروهی تجاوز کنید؟
 آیا نمی دانید که ظاهر روایت [نیز] تنها برگزیدگان هدایت یافته را در بر می گیرد؟
 گفتند: ای ابوالحسن، این را از کجا می گویی؟

امام(علیه السلام) فرمود: از آن جا که خداوند فرموده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»^(۴۴۰)؛

و در حقیقت، نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان آن دو، نبوت و کتاب را قرار دادیم، از
 آن ها [برخی] راهیاب [شد]ند، و [لی] بسیاری از آنان بدکار بودند» بنابراین، پیامبری و کتاب [که]
 ارث پیامبران است] به وارثان هدایت یافته می رسد و نه ارث بران فاسق و گمراه.
 نوح به خداوند عرضه داشت: «(رَبِّ إِنِّي ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ)»^(۴۴۱)؛
 پروردگارا، پسر من از کسان من است و قطعاً وعده تو راست است». از آن رو نوح از خداوند چنین
 درخواستی کرد که حضرت حق وعده داده بود او و خاندانش را از طوفان نجات داده،
 ایمنی بخشند. خداوند در پاسخ او فرمود: «(إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُمْ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْلُنْ
 مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ)»^(۴۴۲)؛ او در حقیقت از کسان تو نیست، او [دارای]
 کرداری ناشایست است. پس چیزی که بدان علم نداری از من مخواه. من به تو اندرز می دهم که از نادانان
 نباشی». این را می دانی [و خوانده ای]؟

مأمون گفت: آیا خداوند، عترت را بر دیگران برتری بخشیده است؟

۴۴۰. حدید/ ۲۶.

۴۴۱. هود/ ۴۵.

۴۴۲. هود/ ۴۶.

امام(علیه السلام) فرمود: خداوند عزیز و جبار طبق [آیات] قرآن، عترت را بر دیگران برتری بخشیده است.

مأمون گفت: در کجای قرآن [چنین چیزی] آمده است؟

امام(علیه السلام) فرمود: آن جا که حضرت حق فرموده است: «(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ)»^(۴۳)؛ به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است. فرزندانی [که] بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند. و حضرتش در جایی دیگر فرموده است: «(أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا)»^(۴۴)؛ بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند، در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.

آن گاه حضرت احدیت در پی این آیه، مؤمنان را مخاطب قرار داده فرموده است: «(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ)»^(۴۵)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید». [پس آگاه باشید] اینان کسانی هستند که کتاب و حکمت را به ارث برده [و از این جهت] و بر اساس آیه قبلی مورد حسادت واقع شدند. «ملك» بزرگی که آیه قبلی از آن نام برده نیز همان فرمانبرداری از این برگزیدگان پاك می باشد.

عالمان پرسیدند: آیا خداوند «برگزیدگی» را در کتاب خود تفسیر کرده است؟

امام(علیه السلام) فرمود: [خداوند،] برگزیدگی را تنها به صورت صریح و ظاهری در دوازده جای قرآن تفسیر نموده است:

نخست: آن جا که می فرماید: «(وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)»^(۴۶)؛ و خویشان نزديك را هشدار ده» (یعنی، قبیله مخلص خویش را هشدار ده). «أَبِي بَنِي كَعْبٍ» این آیه را چنین خوانده و در قرآن جمع آوری شده توسط «عبدالله بن مسعود» نیز چنین ثبت شده بود، اما «عثمان بن عفان» که از او خواسته بود قرآن را گردآوری کند، این تفسیر را از آن حذف کرد. این فرمان خدا که در آن، خاندان [پیامبر] را مورد توجه قرار داد، منزلتی بلند، فضلی سترگ و شرافتی بس والا برای ایشان به شمار می رود.

۴۴۳. آل عمران / ۳۳ و ۳۴.

۴۴۴. نساء / ۵۴.

۴۴۵. نساء / ۵۹.

۴۴۶. شعراء / ۲۱۴.

دوم: این که خداوند می فرماید: «(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)^(۴۷)؛ خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند». این فضیلت آن چنان روشن و آشکار است که هیچ معاندی آن را انکار نمی کند.

سوم: زمانی بود که خداوند پاکان خلقت را از دیگران متمایز کرد [و باز شناسانده]، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را مخاطب آیه «ابتهاال» قرار داد و فرمود: «(قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)^(۴۸)؛ [ای محمد،] بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویش و شما خویش را فرا خوانیم، سپس مباحله (نیایش) کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». [در پی این فرمان] پیامبر (صلی الله علیه وآله)، علی، حسن، حسین و فاطمه - علیهم السلام - را برای مباحله [به وعده گاه] برد و بدین ترتیب، آنان را هم سنگ جان خویش گرداند. آیا می دانید معنای «انفسنا و انفسکم» چیست؟

عالمان حاضر در مجلس گفتند: منظور پیامبر (صلی الله علیه وآله) از «خویش» شخص خودش بوده است.

امام (علیه السلام) فرمود: دچار خطا شده اید، مراد پیامبر (صلی الله علیه وآله) از «خویش»، علی (علیه السلام) بود و گفته پیامبر (صلی الله علیه وآله) گواه این مطلب است، آن جا که فرمود: بنو ولیعه دست بردارند که در غیر این صورت مردی را به مصاف آنان می فرستم که همانند جان من است. و منظور از این مرد علی (علیه السلام) بود. در این جا پیامبر (صلی الله علیه وآله) علی را همسان جان خود خوانده است و این خصوصیتی است که کسی بدان دست نمی یابد و فضیلتی است که حتی دو کس در آن دچار اختلاف نمی شوند و شرافتی است که کسی نتوانسته در آن [بر علی (علیه السلام)] سبقت گیرد.

چهارم: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) - جز خاندان و عترتش - همگان را از مسجد نبوی بیرون کرد. مردم در این باره سخن گفتند [و نسبت به این کار پیامبر (صلی الله علیه وآله) اعتراض کردند] و «ابن عباس» نیز به پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفت: «علی را وانهادی و ما را بیرون راندی.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) در پاسخ فرمود: من این کار را [خودسرانه] نکردم، بلکه خداوند او را وانهاد و شما را بیرون راند».

این اقدام پیامبر(صلی الله علیه وآله)، تفسیر فرموده او به علی(علیه السلام) است که فرموده است: «یا علی، أنت منی بمنزلة هارون من موسی»؛ ای علی، جایگاه تو نسبت به من همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است.

عالمان گفتند: این مطلب چه جایگاهی در قرآن دارد؟

ابوالحسن رضا(علیه السلام) فرمود: [تفسیر] آن را از قرآن برای شما می خوانم. گفتند: چنین کن.

امام(علیه السلام) فرمود: خداوند می فرماید: «(وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً)^(۴۹)»؛ به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه هایی مهیا کن و خانه های خود را عبادتگاه سازید». این آیه به جایگاه هارون نسبت به موسی اشاره دارد و نیز [بر اساس حدیث منزلت] جایگاه علی(علیه السلام) را نسبت به پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیان می کند. در کنار این [بیان،] پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرموده است: [ورود به] این مسجد برای جنب و حائض - جز برای محمد و آل محمد - روا نباشد. عالمان گفتند: این شرح و این بیان تنها نزد شما گروه خاندان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) یافت می شود.

امام(علیه السلام) فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرموده است: «أنا مدينة العلم و علي بابها، فمن أراد المدينة فليأتها من بابها»؛

من شهر دانشم و علی دروازه آن است. پس هر کس آهنگ این شهر کند باید از دروازه آن در آید». [حال بگویند که] چه کسی این [فضیلت] ما را انکار می کند. آنچه از برتری، شرافت، پیشگامی، برگزیدگی و پاکی و پاکیزگی را بر شمردیم [آن چنان روشن و آشکار است که] تنها معاندان منکر آن هستند، پس خدای - عزوجل - را بر این می ستاییم.

پنجم: خداوند فرموده است: «(وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّةً)^(۵۰)»؛ و حق خویشاوند را ادا کن». چون این آیه بر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) فرو فرستاده شد، فرمود: فاطمه(س) را نزد من بخوانید.

چون فاطمه(علیها السلام) نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) حاضر شد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: ای فاطمه.

گفت: لبیک ای رسول خدا.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: فداك بدون تاخت و تاز و جنگ، بلکه با مصالحه به دست آمده و تنها از آن من است و هیچ مسلمانی در آن سهمی ندارد و به فرمان خداوند آن را به تو می دهم. آن را بپذیر و از آن تو و فرزندانت باشد». بدین ترتیب خداوند عزیز و جبار، با آیه «قربی» این خاندان را از میان سایر افراد امت برگزید.

ششم: فرموده خداوند - عزوجل - است که: «(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)»^(۴۰۱)؛ بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان[ام] نمی خواهم». خداوند از میان پیامبران، پیامبر اسلام را و از میان خاندان ها، خاندان او را از این خصوصیت برخوردار کرد. حضرت احدیت به هنگام یاد کردن پیامبران، از نوح چنین یاد می کند: «(وَيَقَوْمُ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلْفُؤَاتِبُهُمْ وَلِئَنِّيَأَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ)»^(۴۰۲)؛ ای قوم من، در برابر تبلیغ رسالت خویش مالی از شما نمی طلبم. مزد من تنها با خداست. آن هایی را که ایمان آورده اند از خود نمی رانم، آنان با پروردگار خویش دیدار خواهند کرد، ولی می بینم که شما مردمی نادان هستید».

زمانی که خداوند از هود یاد می کند، می فرماید: «(يَقَوْمُ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ)»^(۴۰۳)؛

ای قوم من، در برابر رسالتم از شما مزدی نمی طلبم مزد من تنها با آن کسی است که مرا آفریده است، چرا از روی خرد نمی اندیشید؟. اما حضرت حق [در مورد پیامبر ختمی، به گونه دیگری مقرر داشته]، به او می فرماید: «بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان[ام] نمی خواهم» و زمانی دوست داشتن خویشاوندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را بر مردم واجب فرمود که می دانست این خاندان هرگز از آیین [پاك اسلام] روی برنناشته، گام در بیراهه ضلالت و گمراهی نمی گذارند.

وانگهی [ممکن است] کسی، کسی را دوست بدارد، اما در میان خاندان او کسی باشد که نسبت به او کینه و دشمنی ورزد و همین، دل او را [که مورد محبت قرار گرفته] چرکین کند. از آن جا که خداوند دوست نداشت دل پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) از مؤمنان چرکین باشد، دوستی خاندان [پاك] او را بر مؤمنان واجب گرداند. از این رو هر کس این فرمان خدا را [به گوش جان] گرفت و نسبت به رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و خاندان

۴۰۱. شوری/ ۲۳.

۴۰۲. هود/ ۲۹.

۴۰۳. هود/ ۵۱.

پاك او دوستی و مهر ورزید، [بی تردید] رسول خدا او را دشمن نخواهد داشت و هر کس این فرمان را نادید انگاشته، نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و خاندان [پاك] او دشمنی ورزد، بر رسول خدا [فرض] است که او را دشمن بدارد، چرا که او فرمانی واجب از واجبات الهی را ترك کرده است. [حال از شما می پرسم که] کدامین فضیلت و شرافت بر این جایگاه [که خداوند اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را از آن بهره مند فرموده] مقدم و برتر است؟

چون خداوند آیه «قربی» را بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرو فرستاد، حضرتش میان یاران خود برخاسته، حمد و ثنای الهی گفت و فرمود: «ای مردم، خداوند، شما را به [تن دادن به] فریضه ای امر فرموده است. آیا این فریضه را [با تمام اجزای آن] انجام می دهید؟

کسی پاسخ پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نداد.

روز دیگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) در جمع یاران حاضر شد و گفته روز قبل را تکرار فرمود که این بار نیز پاسخی نشنید. سومین روز [و برای سومین بار] به میان آنان رفت و فرمود: ای مردم، آن فرمان واجب الهی [دادن] طلا و نقره، خوردنی و آشامیدنی نیست.

حاضران گفتند: بنابراین [آن را] بر ما عرضه کن و پیامبر (صلی الله علیه وآله) آیه قربی را برای آنان تلاوت فرمود. حاضران گفتند: اگر [فرمان خدا] این است [باکی نیست آن را] می پذیریم». [اما ای مردم، بدانید که] بیشتر آنان این فرمان و فریضه الهی را وانهاد، به پیمان و عهد خود وفا نکردند.

آن گاه امام رضا (علیه السلام) فرمود: پدرم حدیثی نقل کرد که او از جدم و او از پدرانش و آنان از حضرت حسین بن علی (علیه السلام) آن را روایت کردند که فرمود: «مهاجران و انصار نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) گرد آمدند و به حضرتش گفتند: ای رسول خدا، هیئت هایی که به دیدار تو می آیند و نیز مخارج زندگی ات بر دوش تو سنگینی می کند. اموال و خون (جان) ما در اختیار توست هرگونه که خواهی در آن فرمان بران که تو را [در این کار] نیکوکار و [شایسته] پاداش می بینیم. هر چه از آن را که خواهی ببخش و هر چه را که خواهی برای خود برگیر که بر تو ملامتی و گلاهی ای نباشد. خداوند - عزوجل - روح الامین (جبرئیل) را بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرو فرستاد و به حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) فرمان داد تا آیه قربی را برای آنان

تلاوت کند [و حضرتش آیه را چنین تفسیر کرد]: پس از من نزدیکان مرا میازارید، سپس آن جمع از نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیرون رفتند.

برخی از آنان می گفتند: از آن رو رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از پذیرش پیشنهاد ما رو برتافت تا [با این آیه و گفتار،] ما را در نبودنش به توجه و رویکرد به خاندانش ترغیب کند و آنچه به ما گفت همان دم ساخت و پرداخت و به خداوند نسبت داد.

پس از این بیان، خداوند این آیه را نازل فرمود: «(أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ)» (۴۵۴).

یا می گویند: این [کتاب] را بریافته است. بگو: اگر آن را بریافته باشم، در برابر خدا اختیار چیزی برای من ندارید، او آگاهتر است به آنچه [با طعنه] در آن فرو می روید. گواه بودن او میان من و شما بس است و اوست آمرزنده مهربان.

[ای حاضران، بدانید] گفته آنان درباره پیامبر (صلی الله علیه وآله) بس ناهنجار و سنگین بود. در این هنگام، پیامبر (صلی الله علیه وآله) آنان را خواست و به ایشان فرمود: آیا چیزی رخ داده (گفت و گویی صورت گرفته)؟

گفتند: به خدا سوگند، آری ای رسول خدا. برخی از ما سخنی بس سنگین بر زبان راندند، ولی ما آن را ناپسند شمرده [، از آن دلگیر شدیم].

رسول خدا آیه را برای آنان تلاوت فرمود و همگان سخت گریستند. این زمان بود که خداوند این آیه را فرو فرستادند: «(وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ)» (۴۵۵)؛ و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می پذیرد و از گناهان در می گذرد و آنچه می کنید می داند.

هفتم: خداوند فرموده است: «(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)» (۴۵۶).

خدا و فرشتگان بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید.

معاندان و دشمنان می دانند هنگامی که این آیه نازل شد، گفته شد: «ای رسول خدا، سلام دادن [بر تو] را دانستیم، درود گفتن بر تو چگونه است؟

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: این که بگوید: **اللهم صلّ علی محمد و آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم إِنَّكَ حمیدٌ مجیدٌ**;

بار خداوند، بر محمد و خاندان او درود فرست همان گونه که بر ابراهیم و خاندان او درود فرستادی که به یقین تو سزاوار ستایشی.

ای جماعت حاضر، آیا در این گفته، اختلاف نظر دارید؟
[همگان] گفتند: نه.

مأمون گفت: این چیزی است که هیچ اختلافی در مورد آن نیست و همگان بر آن اجماع کرده اند. اینک اگر بیانی روشن تر از این از قرآن داری [برای ما باز گو].
امام(علیه السلام) فرمود: مرا از این گفته خداوند آگاه کنید که فرمود: **(یس * وَالْقُرْآنَ الْحَکِیمَ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ * عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ)**^(۴۵۷);

یاسین. سوگند به قرآن حکمت آموز. که قطعاً تو از [جمله] پیامبرانی. بر راهی راست [قرار داری]. حال مراد خداوند از «یاسین» کیست؟

عالمان گفتند: یاسین، محمد[ص] است و هیچ تردیدی در آن نیست.

امام(علیه السلام) فرمود: خداوند [منان،] با این خطاب، چنان فضیلت و منزلتی به محمد و خاندان او داد که هیچ خردورزی نمی تواند به گنه وصف آن برسد، چرا که خداوند تنها به پیامبران - که درود خداوند بر آنان باد - سلام داده، فرموده است، «(سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِینَ)^(۴۵۸)؛ درود بر نوح در میان جهانیان»، «(سَلَامٌ عَلٰی اِبْرَهِیمَ)^(۴۵۹)؛ درود بر ابراهیم» و «(سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُونَ)^(۴۶۰)؛ درود بر موسی و هارون.

[حضرت حق در هیچ يك از این آیه ها] نگفته است: سلام بر خاندان نوح، سلام بر خاندان ابراهیم، سلام بر خاندان موسی و هارون، اما [در مورد پیامبر اسلام] فرموده است: **(سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْن)**^(۴۶۱)؛ درود بر خاندان یاسین» که مراد خداوند همان آل محمد(صلی الله علیه وآله) است.

مأمون گفت: دریافتیم که شرح و تفسیر این آیات در معدن نبوت [که شما وارث آن هستید] قرار دارد.

۴۵۷. یس / ۱ - ۴.

۴۵۸. صافات / ۷۹.

۴۵۹. صافات / ۱۰۹.

۴۶۰. صافات / ۱۲۰.

۴۶۱. صافات / ۱۳۰.

هشتم: خداوند - عزوجل - فرموده است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُوَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ»^(۴۶۲)

و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، يك پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] است». [در این آیه] خداوند سهم خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در کنار سهم خود و سهم پیامبرش - که درود بر او باد - قرار داده است و همین، وجه تمایز و مرز میان «آل» و «امت» است. حضرت باری تعالی اینان را در يك جایگاه و امت را در جایگاهی دیگر قرار داده، آنچه را برای خود خواسته، برای آنان پسندیده و آنان را به این وسیله برگزیده است.

حضرت حق، این بخش را با [بیان سهم] خود آغاز کرده، پیامبر را در مرتبه دوم و خاندان او را در مرتبه بعدی سهم گرفتن از «فی»، «غنیمت» و ... که حضرتش برای خود خواسته، قرار داده است. او - که گفته اش حق است - با آیه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُوَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ»

بر پیوستگی [و تغییرناپذیری] حقوق دائم آنان تا روز قیامت تأکید دارد، آن جا که فرموده است: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»^(۴۶۳)؛

از پیش روی آن (قرآن) و از پشت سرش باطل به سوی آن نمی آید، وحی (نامه) ای است از سوی حکیمی ستوده [صفات].

اما آن جا که [در بخش دوم آیه پیشین] می فرماید: (وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ)؛ و یتیمان و بینوایان» [پس بدانید که] چون یتیم از آن حالت در آمده، [بزرگ شده، یا همسری گزیند] دیگر سهمی از غنیمت ها نخواهد داشت و چون بینوا، توانمند شود، از غنیمت بی بهره خواهد شد و حق «مساکین» بر او حرام می شود، اما سهم «خویشاوندان» برای نیازمند و بی نیاز آنان، همچنان تا قیامت پابرجاست. [اگر بپرسند چرا توانمندان ایشان از آن بهره می برند؟ پاسخ آن چنین است که] کسی از خدا و پیامبرش بی نیازتر نیست، اما حضرتش به ترتیب، بخشی از آن [غنایم و فی] را به خود و بخشی به پیامبرش اختصاص داد و آنان را [در این زمینه] مترادف خود و پیامبر خویش گرداند.

[در مورد اطاعت و فرمانبرداری نیز وضع به همین صورت است.] خداوند متعال مؤمنان را مخاطب قرار داده، از آنان خواسته است تا پس از اطاعت از او از

۴۶۲. انفال/ ۴۱.

۴۶۳. فصلت/ ۴۲.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) و پس از او از خاندانش پیروی کنند، آن جا که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(٤٦٤)؛

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید». و نیز فرموده است: «(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا)؛ «ولی» شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند.

بدین ترتیب، خداوند - همان گونه که سهم پیامبر(صلی الله علیه وآله) و خاندان او را [برای همیشه] قرین سهم خود گرداند، ولایت و [پذیرش] سرپرستی آنان و نیز اطاعت از پیامبر(صلی الله علیه وآله) را با اطاعت از خود قرین فرمود. منزله و بلندمرتبه خداوندی است [همو که] نعمتش بر این خاندان بس بزرگ و سترگ است.

آن گاه که خداوند از «صدقه» سخن به میان می آورد، خود، پیامبرش و خاندان پیامبر را از آن دور داشته، می فرماید: «(إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ)»^(٤٦٥)؛

صدقات، تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان [گردآوری و توزیع] آن، و کسانی که دلشان به دست آورده می شود و در [راه آزادی] بردگان و وامداران و در راه خدا و به در راه مانده اختصاص دارد. [این] به عنوان فریضه از جانب خداست».

آیا در این آیه [که درباره صدقه است] به موردی بر می خورید که خداوند برای خود، برای پیامبرش یا برای خویشاوندان نزدیک آن حضرت سهمی مقرر فرموده باشد؟ [خداوند در این مورد چنین نکرده است]، چرا که خود، پیامبر خود و خاندان او را از صدقه دور و منزله کرده، بلکه آن را بر [پیامبر و] خاندان او حرام گردانده است، زیرا «صدقه» چرك [معنوی] مردم است و این خاندان از هر پلیدی و چرك [معنوی] پاکیزه گردانیده شده اند و خداوند ایشان را [از میان خلق] برگزید و چیزی را که برای خود می پسندید برای آنان پسندیده، آنچه را برای خود ناپسند می دید برای ایشان نمی پسندید. نهم: این که ما «اهل الذکر» هستیم؛ همان هایی که خداوند درباره شان می فرماید: «(فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)»^(٤٦٦)؛

پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتاب های آسمانی جویا شوید.

عالمان گفتند: مراد این آیه از «اهل الذکر»، یهود و نصاری هستند.

٤٦٤. نساء / ٥٩.

٤٦٥. توبه / ٦٠.

٤٦٦. نحل / ٤٣ و انبیاء / ٧.

حضرت ابوالحسن رضا(علیه السلام) فرمود: آیا چنین چیزی درست [و ممکن] است؟
بنابراین ما را به دین خویش می خوانند و می گویند: دین ایشان از اسلام برتر است!

مأمون گفت: در این باره توضیح و شرحی داری که مخالف ادعای آنان باشد؟
امام(علیه السلام) فرمود: آری «ذکر»، رسول خداست و ما «اهل» آنیم و این در قرآن
کریم صراحت دارد آن جا که در سوره طلاق آمده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
الَّذِينَ ءَامَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ ءَايَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ»^(۴۶۷)؛

[پس از مخالفت فرمان خدا] بهره‌یزید ای خردمندانی که ایمان آورده اید، زیرا خداوند چیزی که مایه
«تذکر» است بر شما نازل کرده، رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند.
[ای مأمون،] این [توضیح و تفسیر] مورد نهم بود.

دهم: خداوند - عزوجل - در آیه «تحریم» فرموده است: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ
وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ»^(۴۶۸)

حرام شده است بر شما، مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان». آیا دختر، دختر دختر و هر
[اناث] که از من به وجود آید ممکن است که به کابین رسول خدا(صلی الله علیه وآله) - در
صورت زنده بودنش - در آیند؟ نظر خود را بیان کنید.
انان گفتند: نه.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا ممکن است دختر هر يك از شما به کابین پیامبر(صلی الله علیه
وآله) در آید؟
گفتند: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: با همین بیان و گفتار [ثابت شد که] ما خاندان پیامبر(صلی الله علیه
وآله) بوده و شما [به عنوان امت،] خاندان او نیستید، زیرا اگر از خاندان او بودید،
همان گونه که دختران ما بر او حرام است، دختران شما نیز بر او حرام می بود و هر
گاه کسی در شمار «آل» نباشد، از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نیز نیست و همین، تفاوت میان
«آل» و «امت» است.

یازدهم: خداوند در سوره «مؤمن» (غافر) از زبان مردی نقل بیان کرده، می فرماید:
«وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ»^(۴۶۹)؛

۴۶۷. طلاق / ۱۰ - ۱۱.

۴۶۸. نساء / ۲۳.

و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت: آیا می خواهید مردی را بکشید به جهت این که می گوید: پروردگار من «الله» است در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟

این مرد مؤمن، پسر دایی فرعون بود. از این رو خداوند او را به پیوند خویشاوندی اش به فرعون نسبت داد و او را از خاندان فرعون خواند، اما او را به دین و آیین فرعون نسبت نداد. به همین صورت ما نیز در خویشاوندی با پیامبر(صلی الله علیه و آله) و این که از او زاده شده ایم اختصاص یافتیم و آیین پیامبر(صلی الله علیه و آله) را در میان مردم گسترانیدیم که این، فرق [دیگری] میان «آل» و «امت» است.

دوازدهم: خداوند فرموده است: «(وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا)»^(۴۷۰)؛ و خانواده خود را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکیبا باش.

حضرت حق ما را از این ویژگی بهره مند فرمود، چرا که افزون بر فرمان همگانی به نماز گزاردن، ما را نیز [به طور جداگانه] به گزاردن آن امر فرمود [که این نیز از دیگر ویژگی ماست]. پس از نزول این آیه، پیامبر(صلی الله علیه و آله) تا ثه ماه و همه روزه در پنج وقت به درب سرای علی(علیه السلام) و فاطمه(علیها السلام) می رفت و می فرمود: «الصلاة يرحمكم الله؛ نماز [را به پا دارید] خدایتان بر شما رحمت آرد». [هرگز نشنیده اید که] خداوند یکی از دودمان پیامبران را از چنین منزلت و کرامتی که ما را برخوردار کرده، بهره مند نموده باشد و حضرتش از میان دودمان تمام پیامبران، ما را از این ویژگی بهره مند فرمود و این، فرق [دیگری] میان «آل» و «امت» است.

و درود خداوند بر دودمان او (پیامبر) باد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود خداوند بر محمد(صلی الله علیه و آله) فرستاده او باد»^(۴۷۱).

۶. گفت و گوی امام رضا(علیه السلام) با مأمون

از «ابوالصلت هروی» نقل شده است که: «روزی مأمون به امام رضا(علیه السلام) گفت: [می خواهم] مرا آگاه کنی که چگونه جدت امیرالمؤمنین تقسیم کننده بهشت و دوزخ است، زیرا [این مسأله] اندیشه مرا مشغول کرده است.

۴۶۹. غافر / ۲۸.

۴۷۰. طه / ۱۳۲.

۴۷۱. تحف العقول / ۳۱۳.

امام(علیه السلام) به او فرمود: ای امیرالمؤمنین، مگر تو خود [این مطلب را] از پدرت و از پدرانت از «عبدالله بن عباس، روایت نکرده ای؟ آن جا که گفته: از رسول خدا شنیده است که فرمود: «حب علی ایمان و بغضه کفر»؛ دوستی علی ایمان و دشمنی با وی کفر است.

مأمون گفت: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: بنابراین اگر تقسیم بهشت و دوزخ [و تعیین بهشتی و دوزخی] بر اساس دوستی و دشمنی با او باشد، پس او تقسیم کننده بهشت و دوزخ است. مأمون گفت: ای ابوالحسن، پس از تو زنده نباشم. گواهی می دهم که تو وارث [گنجینه] دانش رسول خدا هستی».

ابوالصلت می گوید: چون امام رضا(علیه السلام) به خانه خویش بازگشت، نزد او رفته، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، چه نیکو پاسخی به امیرالمؤمنین (مأمون) دادی! امام(علیه السلام) فرمود: ای ابوالصلت، من از زبان خود او با وی سخن گفتم. از پدرم شنیدم که از پدرانش از علی بن ابی طالب(علیه السلام) و او از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل می کرد که فرمود: «یا علی، أنت قسیم الجنة و النار يوم القيامة، تقول للنار هذا لي و هذا لك»؛

ای علی، تو در روز قیامت بهشت و دوزخ را تقسیم می کنی. به دوزخ می گویی: این [دشمن] از آن دوست و این [دوست] از آن من است. (۴۷۲)

۷. گفت و گوی امام رضا(علیه السلام) با متکلمان فرقه های اسلامی

از «حسن بن جهم» نقل شده است که گفت: «روزی وارد مجلس مأمون شدم. علی بن موسی الرضا(علیه السلام) و فقیهان و متکلمانی از فرقه های گوناگون اسلامی در آن جا حضور داشتند. یکی از آنان امام رضا(علیه السلام) را مخاطب قرار داد و گفت: ای پسر رسول خدا، چگونه [و بر چه اساسی] ادعای مدعی امامت، درست و مبتنی بر واقعیت است؟

امام(علیه السلام) فرمود: بر اساس نص و با ارائه دلیل.

پرسید: دلیل بر امامت امام چیست؟

امام(علیه السلام) فرمود: با [آزمودن] دانش مدعی و مستجاب الدعوه بودن او.

گفت: چگونه از آینده خبر می دهید؟

امام(علیه السلام) فرمود: بر اساس عهد و پیمانی (دانشی) که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به ما رسیده است.

گفت: چگونه از نهان و راز مردم و آنچه در دل آنان می گذرد خبر می دهید؟

امام(علیه السلام) فرمود: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرموده است: «إِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»;

از فراست و تیزبینی مؤمن برحذر باشید که او به مدد فروغ خداوند می نگرد [و چهره و درون انسان را می کاود] آیا این گفته پیامبر(صلی الله علیه وآله) را شنیده ای؟ پاسخ داد: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: هر مؤمنی به اندازه ایمان، بینش و دانش خود از این تیزبینی برخوردار بوده و به مدد نور الهی در افراد می نگرد [و از نهان و اندیشه ناگفته آنان با خبر می شود]. خدای - عزوجل - تمام آنچه را که به مؤمنان داده، در ما امامان يك جا جمع کرده است و همو در کتاب محکم و سستی ناپذیر خود فرموده است: (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ)^(۴۷۳); در این سرگذشت عبرت انگیز، نشانه هایی است برای هوشیاران.

بنابراین، نخستین این هوشیاران رسول خدا(صلی الله علیه وآله) است و پس از او [علی بن ابی طالب] امیرالمؤمنین(علیه السلام) است، سپس حسن(علیه السلام) و حسین(علیه السلام) و امامان از فرزندان حسین(علیه السلام) هستند [که] تا روز قیامت [از این موهبت الهی برخوردار می باشند].

حسن بن جهم می گوید: مأمون رو به حضرت رضا(علیه السلام) کرد و گفت: ای ابوالحسن، از مواهبی که خداوند تنها به شما خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) داده ما را بیشتر آگاه کن.

امام(علیه السلام) فرمود: خدای - عزوجل - به وسیله روحی مقدس و پاکیزه که [از جنس] فرشته نباشد، ما را یاری داده است. این روح در میان گذشتگان تنها با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود و [همچنان] با امامان از خاندان ماست که [گام های] ایشان را استوار کرده، در راه راست می گمارد و ایشان را موفق می دارد. این روح، ستون نوری است که میان ما و خدای - عزوجل - امتداد یافته است.

مأمون به امام رضا(علیه السلام) گفت: ای ابوالحسن، شنیدم که جماعتی درباره شما [خاندان] راه غلو در پیش گرفته و از حد اعتدال گذشته اند.

امام(علیه السلام) فرمود: پدرم موسی بن جعفر از پدرش و او از جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب - که درود خداوند بر آنان باد - برایم حدیثی نقل کرد که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي، فَإِنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخَذَنِي نَبِيًّا»؛

مرا فراتر از آنچه که باید و سزاوار آن هستم ندانید، زیرا خداوند - تبارک و تعالی - پیش از آن که مرا به رسالت برگزیند به بندگی ام برگزیده است.

خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید: «(مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ)»^(۴۷۴)؛

برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد، سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا، مرا پرستش کنید، بلکه سزاوار مقام او، این است که بگوید: مردمی الهی باشید، آن گونه که کتاب خدا را می آموختید و درس می خواندید و غیر از خدا را پرستش نکنید. و نه این که به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را، پروردگار خود انتخاب کنید. آیا شما را، پس از آن که مسلمان شدید، به کفر دعوت می کند؟».

علی(علیه السلام) فرمود: «يَهْلِكُ فِيْ إِثْنَانِ وَلَا ذَنْبَ لِي، مُحِبٌ مَفْرُطٌ وَ مَبْغُضٌ مَفْرُطٌ، وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - مِمَّنْ يَغْلُو فِينَا وَ يَرْفَعُنَا فَوْقَ حَدِّنا كِبْرَاءَةَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ(علیه السلام) مِنَ النَّصَارَى، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ عِبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)»^(۴۷۵)؛

دو کس به وسیله من هلاک می شود، بدون این که من در هلاکت او دخیل و مقصر باشم: آن کس که مرا دوست می دارد و در این راه زیاده روی می کند و آن کس که دشمنی با مرا از حد بگذراند. کسی که درباره

ما راه غلو و افراط در پیش گیرد و ما را بیش از آنچه هستیم بخواند [به بیراهه رفته] به درگاه خداوند از آنان بیزاری می جویم، همچنان که عیسی بن مریم (علیه السلام) از نصاری بیزاری جسته است. همان هایی که خداوند درباره شان می فرماید: «و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود، غیر از خدا انتخاب کنید؟ او می گوید: منزه می تو، من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم. اگر چنین سخنی گفته باشم، تو می دانی. تو از آنچه در روح و جان من است آگاهی، و من از آنچه در ذات پاک تو هست، آگاه نیستم به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی ها با خبری. من، جز آنچه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آن ها نگفتم. به آن ها گفتم: خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست و تا زمانی که در میان آن ها بودم، مراقب و گواه ایشان بودم، ولی هنگامی که مرا از میان آن ها برگرفتی، تو خود مراقب آن ها بودی، و تو بر هر چیز گواهی.

نیز حضرت احدیت فرموده است: «(أَنَّ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ)»^(۴۷۶).

هرگز مسیح از این إبا نداشت که بنده خدا باشد، و نه فرشتگان مقرب او از این [امر] إبا داشتند. و نیز می فرماید: «(مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ)»^(۴۷۷).

مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده خدا بود، پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند. مادرش، زن بسیار راستگویی بوده هر دو غذا می خوردند.

معنای آن این است که آن دو [همانند دیگر انسان ها] از خود فضولات دفع می کردند. بنابراین هر کس پیامبران را خدا بخواند و امامان را خدا یا پیامبر بنامد یا غیر امام را امام بخواند [به یقین بیراهه رفته و کفر ورزیده است و] ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم.

مأمون گفت: ای ابوالحسن درباره «رجعت» چه می گویی؟

امام (علیه السلام) فرمود: [بی تردید] «رجعت» حقیقت دارد و در میان امت های پیشین وجود داشته و قرآن از آن سخن گفته است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) [نیز در این باب] فرموده است: «هر آنچه در میان امت های پیشین وجود داشته، بی هیچ کاستی در این امت نیز خواهد بود». سپس امام (علیه السلام) فرمود: چون مهدی (عجل الله فرجه) [که] از فرزندان من [است] خروج کند، عیسی بن مریم فرود آمده، پشت سر او نماز خواهد گزارد.

آن گاه حضرتش از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) این روایت را نقل کرد: «إن الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً، فطوبى للغرباء».

قیل: یا رسول الله ثم يكون ماذا؟

قال: ثم يرجع الحق إلى أهله؛ اسلام، غریبانه آغاز شد و غریب خواهد شد، پس خوشا به حال غریبان.

گفته شد: ای رسول خدا، پس از آن چه خواهد شد؟

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: حق به صاحبان آن باز می گردد».

مأمون از امام(علیه السلام) پرسید: ای ابوالحسن، درباره قائلان به «تناسخ» چه می گویی؟

امام(علیه السلام) فرمود: هر کس قائل به تناسخ باشد [و آن را بپذیرد] به یقین به خداوند بزرگ کفر ورزیده، بهشت و دوزخ را تکذیب کرده است.

مأمون پرسید: درباره «مسخ شدگان» چه می گویی؟

امام(علیه السلام) فرمود: آنان گروهی بودند که خداوند بر ایشان خشم گرفته، مسخشان کرد. [مسخ شدگان] سه روز زنده ماندند و بدون این که زایش و تولید مثل داشته باشند مردند. [از این روست که] خوردن و استفاده های دیگر از بوزینه ها، خوک ها و دیگر حیواناتی که مسخ شدگان به صورت آن ها در آمدند، حرام است.

مأمون گفت: ای ابوالحسن، پس از تو زنده نباشم. به خدا سوگند، دانش دوست و سره، تنها نزد اهل بیت(علیهم السلام) است و دانش پدرانیت به تو رسیده است. خداوند از جانب اسلام و مسلمانان تو را پاداش نیکو دهد».

حسن بن جهم می گوید: چون امام رضا(علیه السلام) مجلس مأمون را ترك کرد و به سوی منزل خود روانه شد، به خانه حضرت رفتم و گفتم: ای پسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله)، خدا را سپاس که تو را از نظر و رأی نیکوی امیرالمؤمنین (مأمون) برخوردار کرد و او را واداشت تا - آن گونه که دیدم - گرامی ات دارد و گفته ات را بپذیرد.

امام(علیه السلام) فرمود: ای پسر جهم، فریفته این گرامی داشتن ها و گوش به سخن دادن و پذیرفتن ها مشو که او مرا به ستم و به زهر خواهد کشت. این [خبر،] از پدرانم از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به من رسیده، پس تا زمانی که زنده هستم این [راز] را پنهان دار.

حسن بن جهم می گوید: تا آن هنگام که [ابوالحسن الرضا«ع»] در طوس و به زهر کشته شده، در خانه «حمید بن قحطبه طائی» و در کنار هارون دفن شد، این راز را همچنان در سینه پنهان می کردم [و آن زمان بود که این مطلب را باز گفتم]». (۴۷۸)

۸. گفت و گوی امام رضا(علیه السلام) با یحیی بن ضحاک سمرقندی

علیرغم این که مأمون وانمود می کرد که بزرگی و شکوه امام رضا(علیه السلام) را می خواهد، اما هماره بر آن بود تا اشتباهی از امام(علیه السلام) رخ دهد و طرف بحث بر امام(علیه السلام) چیره شود. زمانی که فقیهان و متکلمان در مجلس مأمون جمع شده بودند و امام(علیه السلام) نیز حضور داشت، مأمون آنان را واداشت تا درباره امامت با امام(علیه السلام) مناظره کنند.

امام(علیه السلام) به آنان فرمود: «یکی از میان خود برگزینید که چون به دلایل من تن دهد و قانع شود، شما نیز از او پیروی کنید.

آنان پذیرفتند و «یحیی بن ضحاک سمرقندی» را که در خراسان همتایی نداشت، برای مناظره با امام(علیه السلام) برگزیدند. امام(علیه السلام) به او فرمود: ای یحیی، هر چه می خواهی بپرس.

یحیی گفت: درباره امامت گفت و گو کنیم. چگونه امامت را از آن کسی می دانی که به امامت برگزیده نشد، اما آن را که محل اتفاق بود و به امامت رسید امام نمی دانی؟ امام(علیه السلام) فرمود: ای یحیی، اگر کسی گفته دروغگویی را نسبت به خود تصدیق کند یا سخن راستگویی را نسبت به خود دروغ بخواند [در این صورت] راه درست پیموده و به حق رفتار کرده یا این که باطل کار بوده و راه خطا در پیش گرفته است؟ یحیی خموش شد.

مأمون به یحیی گفت: پاسخ او را بده.

یحیی گفت: [به جاست که] امیرالمؤمنین مرا از این کار معاف دارد.

مأمون به امام رضا(علیه السلام) گفت: ای ابوالحسن، انگیزه خود را از طرح این سؤال برای ما باز گو.

امام(علیه السلام) فرمود: یحیی ناگزیر است روشن کند که آیا امامان او به دروغ علیه خود سخن گفته اند یا راست گفته اند؟ اگر بگوید: آنان دروغ گفته اند، بنابراین فرد

دروغگو امین نخواهد بود و اگر بگوید: راست گفته اند [پس بدانید که] نخستین آنان (ابوبکر) گفت: «[در حالی] به سرپرستی شما منصوب شدم که از شما بهتر نبوم». دومین آنان (عمر) گفت: «بیعت با او رخدادی غیر منتظره و اقدامی نامعقول بود. از این پس هر کس چنین خطایی مرتکب شود او را بکشید».

به خدا سوگند او (عمر) کیفر مرتکبان چنین خطایی را تنها کشته شدن می دانست. بنابراین، [انتخاب و] بیعت با کسی که بهترین مردم نبوده و از مزایای «بهترین» بودن، چون: دانش، جهاد و دیگر فضایل برخوردار نباشد - که او نیز چنین بود - چنان خطای فاحش و ویرانگری است که هر کس مرتکب همانند آن شود کیفرش کشته شدن است. حال، تعیین جانشین از سوی چنین کسی [که به این صورت انتخاب شده] چگونه پذیرفته می شود؟

از دیگر سو او بر فراز منبر می گفت: «شیطانی بر من چیره می شود، پس هر گاه که [دیدید] مرا از راه راست خارج می کند، شما مرا به راه آورید و چون خطایی کردم، راهنمایی ام کنید».

چه راست گفته باشند، چه دروغ، در هر حال آنان امام نیستند. [اینک از یحیی می پرسیم که] چه پاسخی دارد؟

مأمون از این گفتار امام رضا(علیه السلام) شگفت زده شد و گفت: ای ابوالحسن بر گستره زمین کسی چون تو این چنین نیکو از عهده این کار (مناظره) بر نمی آید». (۴۷۹)

۹. گفت و گوی امام رضا(علیه السلام) با سلیمان مروزی

«حسن بن محمد نوفلی» می گوید: «سلیمان مروزی، متکلم خراسان، بر مأمون وارد شد و مأمون او را گرامی داشته، صله اش داد. آن گاه به او گفت: عمو زاده ام علی بن موسی از حجاز آمده است. او [علم] کلام و متکلمان را دوست می دارد. خوب است روز «ترویجه» نزد ما آمده با او به مناظره بپردازد».

سلیمان گفت: ای امیرالمؤمنین، [خوش ندارم] در مجلسی که بنی هاشم نیز حضور دارند از او چیزی بپرسم، چرا که [می ترسم] در گفت و گو و مناظره با من درمانده، از به پایان رساندن گفت و گو باز ماند و [بدین ترتیب] از منزلت و جایگاهش کاسته می شود و این، برای من ناگوار و ناپسند است.

مأمون گفت: از آن جا که توانمندی [علمی] تو را می دانستم، احضارت کردم و اگر در این رویارویی حتی در يك مورد حجت و دلیل او را رد کنی و باطل نمایی نیاز مرا بر آورده ای.

سلیمان گفت: ای امیرالمؤمنین، هر چه می گویی. مرا و او را رو در رو قرار ده و خود نظاره کن.

مأمون پیکی نزد امام(علیه السلام) فرستاد که حامل این پیام بود: مردی از اهالی مرو که در علم کلام یگانه خراسان می باشد بر ما وارد شده است. [به جاست] زحمت آمدن به این جا را بر خود هموار کنی.

امام(علیه السلام) برخاست تا تجدید وضو کند. آن گاه به ما که «عمران صابی» نیز همراهمان بود، فرمود: پیشتر از من بروید، ما نیز به سوی سرای مأمون رفته بر دروازه او قرار گرفتیم. «یاسر» و «خالد» دستان مرا گرفته، به درون بردند. به مأمون سلام دادم و او گفت: برادرم ابوالحسن - که خدا سلامتش دارد - کجاست؟

گفتم: او که در حال جامه پوشیدن بود، به ما فرمان داد تا پیشتر از او به این جا بیاییم و سپس به او گفتم: ای امیرالمؤمنین، مولای تو عمران همراه من آمده و بر درب سرا ایستاده است.

مأمون گفت: عمران کیست؟

گفتم: عمران صابی، همو که به دست تو مسلمان شد.

مأمون گفت: وارد شود.

عمران وارد شد و مورد استقبال مأمون قرار گرفت. مأمون به او گفت: ای عمران، نمردی تا این که در شمار بنی هاشم قرار گرفتی.

عمران گفت: از این که خداوند به وسیله امیرالمؤمنین (مأمون) مرا چنین شرافتی داد او را سپاس و ستایش می گویم.

مأمون گفت: ای عمران، این [مرد] سلیمان مروزی، متکلم خراسان است.

عمران گفت: ای امیرالمؤمنین، او مدعی است که یگانه خراسان و صاحب نظر است، اما «بداء» را انکار می کند.

مأمون گفت: پس چرا با او مناظره نمی کنی؟

عمران گفت: او اگر بخواهد من حاضرم.

[در همین حال] امام رضا(علیه السلام) وارد مجلس شد و فرمود: در چه حالی بودید؟

عمران گفت: ای پسر رسول خدا(صلی الله علیه وآله) این [مرد] سلیمان مروزی است.

سپس به سلیمان گفت: آیا گفته ابوالحسن را درباره «بداء» می پذیری [و به آن رضایت می دهی]؟

سلیمان گفت: در صورتی به گفته ابوالحسن درباره «بداء» تن می دهم که برهانی ارائه کند تا بدان وسیله با همگان صاحب نظر احتجاج کنم. مأمون به امام (علیه السلام) گفت: ای ابوالحسن درباره آنچه که آنان را به گفت و گو و نزاع واداشته چه می گویی؟

امام (علیه السلام) فرمود: ای سلیمان، خدای - عزوجل - می فرماید: «(أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكْ شَيْئًا)»^(۴۸۰)

آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما پیش از این او را آفریدیم در حالی که چیزی نبود؟، (وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ)^(۴۸۱)

او کسی است که آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را باز می گرداند»،
(بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)^(۴۸۲) هستی بخش آسمان ها و زمین اوست»،
(يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ)^(۴۸۳)؛

او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید»،
(وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ)^(۴۸۴)؛ و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد»،
(وَأَخْرَجُوا مِنْ جُحُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ)^(۴۸۵)؛

و گروهی دیگر، به فرمان خدا واکذار شده اند و کارشان با خداست، یا آن ها را مجازات می کند، یا توبه آنان را می پذیرد

و «(وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ)^(۴۸۶)؛

و هیچ کس عمر طولانی نمی کند، یا از عمرش کاسته نمی شود، مگر این که در کتاب [علم خداوند] ثبت است.

حال ای سلیمان بگو که [با وجود این آیات،] چگونه [و چه چیزی از] «بداء» را انکار می کنی؟

سلیمان گفت: آیا از پدرانته درباره بداء روایتی داری؟

۴۸۰. مریم/ ۶۷.

۴۸۱. روم/ ۲۷.

۴۸۲. بقره/ ۱۱۷ و انعام/ ۱۰۱.

۴۸۳. فاطر/ ۱.

۴۸۴. سجده/ ۷.

۴۸۵. توبه/ ۱۰۶.

۴۸۶. فاطر/ ۱۰۶.

امام(علیه السلام) فرمود: آری. از ابو عبدالله [امام صادق](علیه السلام) روایت کرده ام که فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - عِلْمِينَ، عِلْمًا مَخْزُونًا مَكْنُونًا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ، مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبِدَاءُ، وَ عِلْمًا عِلْمُهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ، فَالْعُلَمَاءُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ يَعْلَمُونَهُ»؛

خدای - عزوجل - دو «علم» دارد، علمی مخزون و نهفته که جز او کسی از آن آگاه نیست و «بداء» از همان [سنخ] است و علمی که به فرشتگان و پیامبران آموخته است که عالمان از خاندان پیامبرش (رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)) آن علم را دارند.

سلیمان گفت: دوست دارم شاهی از قرآن درباره «بداء» بیاوری.

امام فرمود: آن جا که خدای - عزوجل - به پیامبر خود می فرماید: «(فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ)^(۴۸۷)؛ [حال که چنین است] از آن ها روی بگردان که هرگز در خور ملامت نخواهی بود». [خداوند با این خطاب،] اراده کرده بود که آن جماعت را هلاک کند، اما برای او «بداء» حاصل شد و فرمود: «(وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ)^(۴۸۸)؛ و پیوسته تذکر ده، زیرا تذکر مؤمنان را سود می بخشد».

سلیمان گفت: فدایت گردم، بیشتر بگو.

امام(علیه السلام) فرمود: پدرم از پدرانش از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برایم نقل کرد که او فرمود: «خدای - عزوجل - به یکی از پیامبران خود وحی کرده، فرمود: به فلان پادشاه خبر بده که در زمانی معین [که چندان دور نخواهد بود] جان او را می ستانم. پیامبر خدا نزد پادشاه رفت و مأموریت خود را به انجام رساند. پادشاه بر تخت سلطنت خود به درگاه الهی چندان دعا کرد که از تخت به زیر افتاد. آن گاه عرضه داشت: خداوندا، چندان مهلتم ده تا این که کودکم جوان شود و کارم را به سامان آورم. خدای - عزوجل - به پیامبر خود وحی کرده، فرمود: نزد آن پادشاه برو و به او بگو که من (خداوند) اجل او را نادیده گرفتم و پانزده سال بر عمر او افزودم.

آن پیامبر گفت: خداوندا، تو می دانی که هرگز دروغ نگفته ام [چگونه چنین مطلبی که با پیام پیشین در تعارض است به او بگویم؟].

خدای - جل و علا - بدو وحی فرمود که: تو تنها يك بنده ای و مأمور هستی، پس پیام را به او برسان [و بدان] که خداوند در کارهایش مورد بازخواست قرار نمی گیرد». آن گاه امام(علیه السلام) به سلیمان فرمود: گمان می کنم درباره بداء با یهود همانند [و هم اندیشه] شده ای.

سلیمان گفت: از این امر به خدا پناه می برم. یهود چه گفتند؟

امام (علیه السلام) فرمود: یهود گفتند: «(يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْغُلُولَةُ)»^(۴۸۹); دست خدا بسته است» و منظور آنان این است که خداوند تمام کارها را به انجام رسانده، دیگر چیزی پدید نمی آورد. خداوند - جل و علا - [در پاسخ آنان] فرمود: «(عُلِّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا)»^(۴۹۰); دست های آنان بسته باد و از رحمت الهی دور شوند».

[در محضر پدرم بودم که] گروهی از پدرم موسی بن جعفر (علیه السلام) درباره بداء پرسیدند، او فرمود: «بداء» و «ارجاء» (این که خداوند کار رسیدگی به گروهی را خود در اختیار گرفته که مجازات کند یا ببخشد) [چه جای انکار دارد که] مردم آن را انکار کنند؟

سلیمان گفت: آیه «(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ)»؛ ما آن را در شب قدر نازل کردیم» درباره چه چیزی نازل شده است، مرا از [مفهوم] آن آگاه کن.

امام (علیه السلام) فرمود: ای سلیمان، شب قدر شبی است که خدای - عزوجل - آنچه را که [باید] در يك سال [میان دو شب قدر] رخ دهد، رقم می زند، مانند: حیات و مرگ، خیر و شر و ارزاق و تمام مقدرات این شب حتمی و شدنی است. سلیمان گفت: فدایت گردم، اینک فهمیدم. باز هم بگو.

امام (علیه السلام) فرمود: ای سلیمان، اموری هست که نزد خداوند «موقوف» [و امضا نشده] است، پس [اجرای] هر چه از آن امور را بخواهد پیش می اندازد و هر چه را بخواهد به تأخیر می افکند. ای سلیمان، علی (علیه السلام) می فرمود: «علم دو گونه است، یکی علمی است که خداوند آن را به فرشتگان و پیامبران آموخته است که شدنی است. پس حضرت حق، خود، فرشتگان و پیامبران خود را [با محقق نشدن این امور] تکذیب نمی کند.

علم دیگر، علمی است مخزون و نهان که هیچ يك از آفریدگان از آن آگاه نخواهند شد. هر چه را بخواهد پیش می اندازد، هر چه را بخواهد به تأخیر می افکند و هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می کند».

سلیمان به مأمون گفت: ای امیرالمؤمنین، از این پس منکر بداء نخواهم شد و آن را تکذیب نخواهم کرد، ان شاء الله.

مأمون به سلیمان گفت: ای سلیمان، آنچه می خواهی از ابوالحسن بپرس، اما از نیکو گوش سپردن و رعایت انصاف غافل مباش.

سلیمان رو به امام(علیه السلام) کرد و گفت: ای سرورم، بپرسم؟

امام(علیه السلام) فرمود: هر چه می خواهی بپرس.

سلیمان گفت: کسانی «اراده» را اسم و صفتی مانند: حی (زنده)، سمیع (شنوا)،

بصیر (بینا) و قدیر (توانا) می دانند. درباره آنان چه می گویی؟

امام(علیه السلام) فرمود: می گوئید: اشیاء از آن رو پدید آمده، [در شکل و ماهیت] گوناگون هستند که او (خدا) خواسته و اراده فرموده، اما نمی گوئید که اشیاء پدیده آمده [و در شکل و ماهیت] گوناگون هستند، چون خداوند شنوا و بیناست، همین دلیل بر آن است که «اراده»، وصفی همانند: شنوا، بینا و توانان نیست.

سلیمان گفت: او (خدا) از ازل و همیشه «مرید» (اراده کننده) بوده است.

امام(علیه السلام) پرسید: ای سلیمان، آیا اراده او غیر از اوست؟

سلیمان گفت: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: چیزی را با او اثبات کرده ای که ازلی و قدیم نیست.

سلیمان گفت: چه چیزی را اثبات کردم؟

امام(علیه السلام) پرسید: آیا اراده خداوند «حادث» است؟

سلیمان گفت: نه، حادث نیست.

مأمون بر او بانگ زد و گفت: ای سلیمان، با همچون او با سرسختی مجادله و مغالطه کرده، فخر فروشی می کنی؟ آیا اهل نظر را که گرداگرد تو حضور دارند نمی بینی؟ با او به انصاف رفتار کن. سپس به امام رضا(علیه السلام) گفت: ای ابوالحسن، با او که متکلم خراسان است گفت و گو کن و او پرسش خود را تکرار کرد.

امام(علیه السلام) فرمود: ای سلیمان، اراده، حادث است. هر چیزی که ازلی نباشد

[لزوماً] حادث است و هر چیزی که حادث نباشد ازلی است.

سلیمان گفت: اراده او از اوست، همچنان که شنوایی، بینایی و علم او از اوست.

امام(علیه السلام) فرمود: بنابراین، اراده او ذات اوست؟

سلیمان گفت: نه [چنین نیست].

امام(علیه السلام) فرمود: پس اراده کننده، مانند شنوا و بینا نیست.

سلیمان گفت: همان گونه که او می شنود، می بیند و علم دارد و می داند، خود او نیز

اراده کرده است.

امام(علیه السلام) فرمود: [پس] خواستن و اراده او چه معنایی دارد؟ او خواست شیء باشد یا این که حی، سمیع، بصیر یا قدیر باشد؟

سلیمان گفت: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: پس با اراده اش چنین شده است؟ سپس فرمود: بنابراین، اگر زنده، شنوا و بینا بودن حضرت احدیت به اراده او نبوده، گفته تو بی معنا خواهد بود.

سلیمان گفت: آری آن [صفت ها] با اراده او حاصل شدند.

مأمون، اطرافیان و حضرت رضا(علیه السلام) [از گفته سلیمان] خندیدند. آن گاه مأمون به حاضران گفت: با متکلم خراسان مهربان باشید [و به سلیمان گفت:] ای سلیمان، از نظر شما خداوند از حالی به حال دیگری در آمده است و این، توصیفی است که شایسته خدای - عزوجل - نیست و سلیمان از گفتن باز ماند.

آن گاه امام رضا(علیه السلام) فرمود: ای سلیمان، پرسشی از تو دارم.

سلیمان گفت: فدایت گردم، بپرس.

امام(علیه السلام) فرمود: تو و یاران با مردم بر اساس دانش و درك و شناخت ایشان سخن می گوئید یا بر اساس نادانسته های آنان؟

پاسخ داد: بر اساس درك و دانش آنان با ایشان سخن می گوئیم.

امام(علیه السلام) فرمود: مردم این گونه دریافته اند که «مرید» چیزی غیر از «اراده» است و قبل از اراده می باشد و فاعل قبل از مفعول بوده است و همین [شناخت،] گفته شما را مبنی بر این که «اراده و مرید يك چیز هستند» باطل می کند.

سلیمان گفت: فدایت گردم، اراده او (خدا) آن چیزی نیست که مردم شناخته و می دانند.

امام(علیه السلام) فرمود: می بینم بدون شناخت، مدعی علم به آن (اراده) شده، گفته اید: اراده، چونان شنوایی و بینایی است. بنابراین، اراده از نظر شما چیزی غیر از آنی است که شناخته و درك شده است؟

سلیمان پاسخی نداد.

آن گاه امام(علیه السلام) فرمود: ای سلیمان، آیا خدای - عزوجل - می داند چه چیزی در بهشت و دوزخ است؟

پاسخ داد: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا آنچه را که خدا می داند از علم است؟

سلیمان گفت: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: بنابراین، چیزی از علمش نمی ماند مگر این که [محقق] بشود. [حال از تو می پرسم:] آیا خداوند بر [کیفر و پاداش یا شمار] آنان که در دوزخ و بهشت هستند می افزاید یا آن را از آنان بر می گیرد؟

سلیمان گفت: نه، بلکه می افزاید.

امام(علیه السلام) فرمود: از گفته تو چنین دریافته ام که چیزی را بر آنان افزوده که علم حضرتش به افزایش آن نمی رسید.

سلیمان گفت: فدایت شوم، افزایش، غایت و نهایتی ندارد.

امام(علیه السلام) فرمود: در این صورت به نظر شما در صورتی که او نهایت و غایت آن را نداند، علم او نیز به آنچه در بهشت و دوزخ است احاطه ندارد و اگر علم او به آنچه در آن ها است احاطه نداشته باشد، از آن چیزی که در آن ها قرار می گیرد [نیز] آگاه نیست. خداوند [از چنین نسبت هایی] منزّه و بس بالاتر و والاتر است.

سلیمان گفت: از آن رو گفتم آنچه را که در آن ها قرار می گیرد نمی داند که پایانی و غایت برای آن دو (بهشت و دوزخ) نیست و حضرتش آن دو را جاودانه و همیشگی خوانده و ما نمی پسندیم که برای آن دو پایانی قائل شویم.

امام(علیه السلام) فرمود: علم خداوند به آن [پاداش ها و کیفرها] موجب انقطاع آن دهش ها و کیفرها نمی شود، زیرا خود [ضرورت استمرار] آن را می داند و از همین رو [بر اساس علم خود] بر آنان می افزاید و از ایشان باز نمی دارد. خدای - عز وجل - [درباره دوزخیان] فرموده است: «(كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ)»^(۴۹۱)؛ هر چه پوستشان بریان گردد، پوست های دیگر بر جایش می نهیم تا عذاب را بچشند» و درباره [پاداش] اهل بهشت فرموده است: «(عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ)»^(۴۹۲)؛ [که این] بخششی است که بریدنی نیست» و نیز فرموده است: «(وَفَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ)»^(۴۹۳)؛ و میوه های فراوان. نه بریده و نه ممنوع است» .

بنابراین، خدای - عز وجل - با علم [به فزونی گرفتن شمار ساکنان بهشت و دوزخ] افزودن [پاداش و کیفر] را قطع نمی کند. آیا آنچه را که بهشتیان می خورند و می نوشند، خداوند جایگزین آن ها نمی کند؟

سلیمان گفت: آری. جایگزین می کند.

۴۹۱. نساء/ ۵۶.

۴۹۲. هود/ ۱۰۸.

۴۹۳. واقعه/ ۳۲ و ۳۳.

امام(علیه السلام) فرمود: [با این حال] آیا خداوند در حالی که [آشامیدنی ها و خوردنی ها] جایگزین می کند [درست است که بگوییم: از آنان باز داشته، [افزودن را] قطع می کند؟

سلیمان گفت: نه.

امام(علیه السلام) فرمود: به همین صورت اگر هر آنچه را که در بهشت است جایگزین کند، پس آن را نبریده است؟

سلیمان گفت: [چنین نیست]، بلکه از آنان قطع کرده، بر آنان نمی افزاید؟

امام فرمود: بنابراین هر چه در آن باشد نابود می شود و این - ای سلیمان - باطل کردن جاودانگی و بر خلاف کتاب (قرآن) است، زیرا خداوند - عزوجل - می فرماید: «(لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ)^(۴۹۴)؛ هر چه بخواهند در آن جا دارند و پیش ما فزون تر [هم] هست و نیز فرموده است: «(عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ)^(۴۹۵)؛ [که این] بخششی است که بریدنی نیست و «(وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ)^(۴۹۶)؛ و نه از آن جا (بهشت) بیرون رانده می شوند و «(خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا)^(۴۹۷)؛ جاودانه در آنند» و نیز می فرماید «(وَفَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ لَا تَمُوتُ وَلَا مَمْنُوعَةٌ)^(۴۹۸)؛ و میوه های فراوان. نه بریده و نه ممنوع است.

این بار نیز سلیمان از پاسخ گفتن باز ماند.

آن گاه امام رضا(علیه السلام) فرمود: ای سلیمان، «اراده» چیست؟ فعل است یا غیر فعل؟

گفت: آری، فعل است.

امام(علیه السلام) فرمود: پس فعل حادث است، زیرا هر فعلی حادث است.

سلیمان گفت: اراده، فعل نیست.

امام(علیه السلام) فرمود: پس با خدا «قدیم» دیگری وجود دارد؟

سلیمان پاسخ داد: اراده همان «انشاء» است.

امام(علیه السلام) فرمود: ای سلیمان، [این که اراده را همان انشاء می خوانید،] همان چیزی است که به «ضرار»^(۴۹۹) و یاران او نسبت داده اید؛ همان هایی که می گویند:

۴۹۴. سوره ق / ۳۵.

۴۹۵. هود / ۱۰۸.

۴۹۶. حجر / ۴۸.

۴۹۷. تغابن / ۹.

۴۹۸. واقعه / ۳۲ و ۳۳.

۴۹۹. ضرار، از مشایخ معتزله در علم کلام و «اباضی» بوده است.

«هر چه را که خداوند - عزوجل - آفریده، مانند: آسمان، زمین، دریا، خشکی، سگ و خوک، بوزینه و انسان یا هر خزنده و چرنده، [همانا] اراده خدای - عزوجل - است و اراده او زنده می شود، می میرد، جابه جا می شود، می خورد و می آشامد، آمیزش و زایش می کند، ستم روا می دارد، مرتکب کارهای زشت می شود، کفر و شرک می ورزد».

[وانگهی با این که اعتقاد خود را به این مطلب آشکار کردی] با این گفته [ضرار و یاران او] دشمنی ورزیده، از آن بیزاری می جویی، اما هر دو يك سخن گفته اید. سلیمان گفت: اراده، همانند شنوایی، بینایی و علم است.

امام فرمود: باز به این سخن باز گشتی؟ برایم روشن کن که آیا شنوایی، بینایی و علم «مصنوع» است یا نه؟ سلیمان گفت: نه.

امام (علیه السلام) فرمود: پس چگونه آن را نفی کرده، گاهی می گوئید: اراده نکرده است و زمانی می گوئید: اراده کرده است، اما [این اراده] مفعول او نبوده است؟ سلیمان گفت: این [تناقض] همانند گفته ماست که: زمانی می داند و زمانی نمی داند! امام (علیه السلام) فرمود: این دو یکسان نبوده، زیرا نفی «معلوم»، نفی «علم» نیست و نفی مراد، نفی بودن و کینونت «اراده» است، چرا که اگر اراده چیزی نشود [بی تردید]، اراده وجود ندارد. [وانگهی] بسا که علم ثابت باشد هر چند که «معلوم» به منزله بینایی نباشد، [به این معنا که] انسان بینا باشد، اما «مُبَصَّر» (آنچه باید دیده شود) موجود نباشد و علم ثابت باشد هر چند که «معلوم» وجود نداشته نباشد. سلیمان گفت: اراده «مصنوع» (آفریده شده) است.

امام (علیه السلام) فرمود: بنابراین، اراده، همانند شنوایی و بینایی نیست که این دو مصنوع نبوده، ولی اراده مصنوع است.

سلیمان گفت: اراده، یکی از صفات خداست و زوال نمی پذیرد. امام (علیه السلام) فرمود: پس انسان نیز باید زوال ناپذیر باشد، زیرا صفت او زوال ناپذیر است؟

سلیمان گفت: نه [چنین نیست]، زیرا انسان فاعل (موجد) صفت خود نیست. امام (علیه السلام) به او فرمود: ای مرد خراسانی، بسیار خطا می ورزی. آیا [این گونه نیست که] به «اراده» و «قول» (فرمان) او اشیاء صورت واقع پیدا می کنند؟ سلیمان گفت: نه.

امام(علیه السلام) فرمود: اگر [پدید آمدن اشیاء] به اراده، مشیت و امر و با مباشرت او نباشد، پس چگونه پدید می آید؟ خداوند برتر از این [پندارها و نسبت] هاست.

سلیمان پاسخی برای گفتن نداشت.

آن گاه امام رضا(علیه السلام) به سلیمان فرمود: [ای سلیمان،] خداوند - عزوجل - می فرماید: «(وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَدُوا فِيهَا)^(۵۰۰)»؛ و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانان آن را و می داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند. حال بازگو که مراد خداوند از این آیه، ایجاد اراده است؟

سلیمان گفت: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: اگر خداوند اراده را پدید می آورد، پس گفته تو مبنی بر این که اراده، ذات او یا بخشی از اوست باطل است، چرا که او خود را ایجادنکرده و از حالتی به حالتی دیگر تغییر نمی کند که از منزله و والاتر از این گفته هاست.

سلیمان گفت: مراد خداوند از آیه گفته شده، این نیست که اراده ای پدید می آورد.

امام(علیه السلام) فرمود: بنابراین، چه چیزی را می خواسته با این آیه بیان کند؟

سلیمان گفت: مراد او از آیه، «فعل» (انجام) چیزی بوده است.

امام(علیه السلام) [بر او نهیب زده، توبیخ کنان] به او فرمود: وای بر تو، چرا این مسأله را این قدر تکرار می کنی؟ پیشتر به تو گفتم که «اراده» حادث است، زیرا فعل هر چیز، حادث است.

سلیمان گفت: پس اراده معنایی ندارد؟

امام رضا(علیه السلام) فرمود: [بنابراین، و به گفته شما، حضرت حق - جل و علا - [ذات خود را برای شما توصیف نمود تا این که خود را «مرید»، اما بدون معنا توصیف کند. پس اگر «اراده» معنایی مبنی بر «قدیم» یا «حادث» بودن نداشته باشد، این گفته شما که «خداوند، از قدیم «مرید» بوده» باطل است.

سلیمان گفت: منظور من این است که «اراده»، فعلی است «قدیم» که از خدا صادر می شود.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا ندانسته ای که آنچه قدیم و لایزال باشد [ممکن نیست] در يك آن و حالت، مفعول، حادث و قدیم باشد؟

سلیمان پاسخ نداد.

امام(علیه السلام) به سلیمان فرمود: باکی نیست، پرسش خود را به پایان برسان.

سلیمان گفت: گفتم که «اراده» یکی از صفات اوست.

امام(علیه السلام) فرمود: این را بسیار تکرار کرده ای. [حال بگو که این] صفت او

حادث است یا ازلی و قدیم؟

گفت: حادث است.

امام(علیه السلام) فرمود: الله اکبر، پس اراده او حادث است و اگر یکی از صفات او

بود باید ازلی و قدیم می بود.

سلیمان سخنی بر زبان نیاورد.

سپس امام(علیه السلام) فرمود: هر چیزی که ازلی باشد، مفعول نمی شود.

سلیمان گفت: اشیاء [معلول] اراده او نبوده و [خداوند] اراده [پدید آوردن] چیزی

نکرده است.

امام(علیه السلام) فرمود: گرفتار وسواس (مالیخولیا) شده ای. ای سلیمان، [به زعم تو،

خداوند موجودی را] آفرید و کاری انجام داد که اراده آفریدن آن موجود و انجام آن کار

را نداشته است. چنین توصیفی شایسته کسی است که نمی داند چه می کند و خداوند منزّه

از این [توصیف] است.

سلیمان گفت: ای سرور من، گفتم که اراده، همانند: شنوایی، بینایی و علم است.

مأمون رو به سلیمان کرد و گفت: وای بر تو، تا چه اندازه مغالطه و سرگردانی

[میان این تکرارها]؟ این بحث را واگذار و مطلبی دیگر در پیش گیر که توان پاسخ گفتن

به این موضوع را نداری.

امام(علیه السلام) به مأمون فرمود: ای امیرالمؤمنین، او را به حال خویش واگذار

و بحث را قطع مکن که آن را دستاویز قرار خواهد داد. [سپس رو به سلیمان کرد

و فرمود:] ای سلیمان، سخن خود را دنبال کن.

سلیمان گفت: گفتم که اراده، همانند: شنوایی، بینایی و علم است.

امام(علیه السلام) فرمود: باکی نیست. بگو تا بدانم که این ها يك معنا دارند یا دارای

معانی مختلفی هستند؟

سلیمان گفت: يك معنا دارند.

امام(علیه السلام) فرمود: بنابراین، معنای اراده ها یکی است؟

سلیمان گفت: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: پس اگر معنای تمام آن یکی باشد [لزوماً و بالضروره] اراده ایستادن، نشستن، حیات و مرگ یکی خواهد بود و هیچ يك از این اراده ها بر دیگر مقدم و با دیگر اراده ها [ی نام برده شد] در تضاد نبوده، شیء واحدی هستند.

سلیمان گفت: معنای آن ها متفاوت است.

امام(علیه السلام) فرمود: به من بگو که «مرید» همان اراده است یا چیزی دیگری است؟

سلیمان گفت: همان اراده است.

امام(علیه السلام) فرمود: اگر «مرید» از نظر شما همان اراده باشد [بی تردید] با مریدی که ما می شناسیم متفاوت است.

سلیمان گفت: ای سرورم جز به اراده مرید [کاری صورت نمی پذیرد].

امام(علیه السلام) فرمود: پس اراده حادث است [و اگر جز این را بپذیریم] لاجرم با «مرید» که قدیم است، قدیم دیگر وجود دارد. [ای سلیمان،] نیک فهم کن و بر پرسشت بیفزای.

سلیمان گفت: پس «اراده»، نامی از نام های اوست.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا خود، خویش را به این نام خوانده است؟

سلیمان گفت: او خود را به این نام نخوانده است.

امام(علیه السلام) فرمود: بنابراین، تو را نیامده است که حضرتش را به نامی بخوانی که ذات خویش را بدان نخوانده است.

سلیمان گفت: او خود را [«مرید» خوانده،] بدان صفت توصیف کرده است.

امام(علیه السلام) فرمود: این که حضرتش خود را مرید خوانده، بدان معنا نیست که او «اراده» است یا این اراده، نامی از نام های او باشد.

سلیمان گفت: به این دلیل که اراده او علم اوست.

امام(علیه السلام) فرمود: ای نادان، اگر علم به چیزی پیدا کند، آن را اراده کرده است؟

سلیمان گفت: البته چنین است.

امام(علیه السلام) فرمود: و اگر اراده چیزی نکند علم به آن پیدا نمی کند؟

پاسخ داد: همین گونه است!

امام(علیه السلام) فرمود: این را از کجا می گویی؟ و چه دلیلی وجود دارد مبنی بر این که اراده او علم اوست؟ در حالی که به چیزی علم دارد که هرگز اراده آن را نخواهد

کرد، آن جا که می فرماید: «(وَأَمِّنْ شَيْئًا لَّنْذَهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ)»^(۵۰۱)؛ و اگر بخواهیم قطعاً آنچه را که به تو وحی کرده ایم می بریم». پس او می داند چگونه آن [وحی] را ببرد، اما هرگز چنین نمی کند.

سلیمان گفت: زیرا که خداوند از امر [اراده] فارغ شد و چیزی به او نمی افزاید. امام(علیه السلام) فرمود: این، گفته یهود است. خداوند فرموده است: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^(۵۰۲)؛ بخوانید مرا تا شما را اجابت کنم». پس این گفته خدا چه می شود؟ سلیمان گفت: این گفته خداوند بدان معناست که بر انجام آن تواناست.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا خداوند وعده می دهد، اما به آن وفا نمی کند؟ او می فرماید: «(يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ)»^(۵۰۳)؛ در آفرینش، هر چه بخواهد می افزاید» و «(يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ)»^(۵۰۴)؛ خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، و اصل کتاب نزد اوست». [بنا به گفته شما که] او از کار فراغت یافته، پس چگونه چنین فرموده است؟ این بار نیز سلیمان پاسخ نداشت.

امام(علیه السلام) فرمود: ای سلیمان، آیا می داند که انسانی به وجود خواهد آمد، اما او اراده می کند که نیافریند، یا این که انسانی امروز می میرد، ولی او اراده کند که در این روز نمیرد؟

سلیمان گفت: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: یعنی این که می داند آنچه را اراده کرده بشود، می شود؟ یا این که می داند آنچه را که اراده اش بر به وجود نیامدن و نشدن آن تعلق گرفته، خواهد شد؟

سلیمان گفت: می داند که هر دو [حالت] شدنی است.

امام(علیه السلام) فرمود: بنابراین، می داند که انسانی در يك زمان زنده و مرده، ایستاده و نشسته و بینا و کور است که البته این، امری محال است.

سلیمان گفت: فدایت شوم، او می داند که تنها یکی از دو حالت [یاد شده] رخ می دهد؟

امام(علیه السلام) فرمود: چنین باشد. [حال بگو که] کدام يك از دو حالت خواهد بود؟

چیزی که اراده کرده بود باشد، یا چیزی را که اراده شدنش نکرده بود؟

سلیمان گفت: همان چیزی که اراده شدنش کرده بود.

۵۰۱. اِسرائ/ ۸۶.

۵۰۲. غافر/ ۶۰.

۵۰۳. فاطر/ ۱.

۵۰۴. رعد/ ۳۹.

امام رضا(علیه السلام) مأمون و اصحاب دیگر مکاتب [از سخن سلیمان] خندیدند.

امام(علیه السلام) به سلیمان فرمود: [ای سلیمان،] خطا کردی [، اما] گفته خود را که گفته ای «او می داند که امروز انسانی می میرد، اما او نمی خواهد آن انسان بمیرد، و او خلقی را می آفریند که نمی خواهد بیافریند» رها کردی.

سلیمان گفت: می گویم: «اراده» نه اوست و نه غیر (جدای از) اوست.

امام(علیه السلام) فرمود: ای نادان، اگر بگویی که اراده، او نیست آن را غیر از او خوانده و اگر بگویی که اراده غیر از او نیست آن را [ذات] او شمرده ای.

سلیمان گفت: او (خدا) می داند چگونه چیزی را می سازد (می آفریند)؟

امام(علیه السلام) فرمود: آری.

سلیمان گفت: همین، اثبات کننده شیء است.

امام(علیه السلام) فرمود: سخنی محال بر زبان راندی، چرا که کسی [حرفه] بنایی را خوب می داند، اگر چه بنایی نکند، دوزندگی را می داند، هر چند چیزی ندوزد یا این که [دانش] ساختن چیزی را نیکو فرا گرفته و می داند، اما هرگز آن را نسازد.

سپس فرمود: ای سلیمان، آیا او می داند یکی است و چیزی با او نیست؟

پاسخ داد: آری.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا این [که می داند یکی است و چیزی با او نیست] اثبات کننده چیزی است؟

سلیمان [با انکار گفته خویش] گفت: او (خدا) نمی داند که یکی است و چیزی با او نیست.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا تو این را می دانی؟ سپس فرمود: ای سلیمان، بنابراین [ادعاء] تو از او داناتری.

سلیمان گفت: [صورت] این مسأله، محال است.

امام(علیه السلام) فرمود: از نظر تو محال است که او (خداوند) یکی است و چیزی با او نیست؟ و او زنده، شنوا، بینا، آگاه و تواناست و خود از آن آگاهی ندارد؟ [اگر چنین بگویی، بی تردید] باطل خواندن و تکذیب گفته اوست و او والاتر از این نسبت ها است.

سپس امام رضا(علیه السلام) فرمود: وانگهی، چگونه اراده پدید آوردن چیزی می کند که نمی داند چیست؟ و چگونه باید پدید بیاورد؟ پس اگر صانع و آفریننده ای پیش از آفرینش، نداند چگونه آن را پدید آورد، بی تردید سرگردان است و خداوند از این صفت ها منزّه و والاتر است.

سلیمان گفت: اراده [همان] قدرت است.

امام (علیه السلام) فرمود: خدای - عزوجل - همیشه هر چه را بخواهد بر [انجام] آن تواناست و ناچار باید میان اراده و قدرت را تفکیک کرد، چرا که حضرت حق - جل و علا - فرموده است: «وَلَمَّا شَتَّنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ»؛ و اگر بخواهیم قطعاً آنچه را به تو وحی کرده ایم می بریم». پس اگر «اراده» همان قدرت باشد، پس او قدرت دارد و به دلیل داشتن قدرت، وحی فرو فرستاده را [از میان] می برد.

سلیمان خاموش شد و مأمون به او گفت: ای سلیمان، این (منظور امام (علیه السلام) بود) عالمترین فرد از خاندان هاشم است، آن گاه حاضران مجلس را ترك کردند». (۵۰۶)

۱۰. گفت و گوی امام رضا (علیه السلام) با فقیهان مذاهب اسلامی

مردی در خراسان سوگند یاد کرد که: معاویه از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیست و اگر معاویه از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) باشد [همسرش را طلاق بدهد]. فقیهان فتوای به طلاق دادند. از امام رضا (علیه السلام) در این باره پرسیده شد، حضرتش فرمود: آن مرد نباید [به جهت این سوگند] همسرش را طلاق بدهد.

فقیهان نامه ای به امام رضا (علیه السلام) نوشتند، با این عبارت: ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به چه دلیلی می گویی: همسر او طلاق داده نمی شود؟

امام (علیه السلام) در پاسخ آنان نوشت: این را از روایت شما، از «ابو سعید خدری» از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل می کنم که در روز فتح [مکه] به «مسلمه» فرمود: «أَنْتُمْ خَيْرُ وَأَصْحَابِي خَيْرٌ وَلَا هَجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ؛ شما نیکو و پسندیده هستید و اصحاب من نیز چنین هستند و [بدانید که] پس از فتح، هجرت نشاید».

بدین ترتیب، پیامبر (صلی الله علیه وآله) هجرت را باطل کرد و آنان را [که هجرت کردند] در شمار اصحاب خود قرار نداد.

فقیهان پس از دریافت پاسخ امام رضا (علیه السلام) فتوای او را پذیرفتند». (۵۰۷)

مبحث سوم: میراث امام رضا (علیه السلام)

۵۰۵. إسرائ/ ۸۶.

۵۰۶. صدوق التوحید/ ۴۴ - ۴۵.

۵۰۷. عیون اخبار الرضا ۲/ ۸۷.

حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) اندوخته سترگ علمی برای جامعه بشری به طور عام و پیروان اهل بیت(علیهم السلام) و مسلمانان به طور خاص بر جای گذاشت. این میراث گرانبها شامل علوم بود، چون: فلسفه، کلام، علم طب، فقه، تفسیر، تاریخ، ادب، پرورش، سیاست و جامعه شناسی. مأمون نیز ناخواسته، زمینه نشر این اندوخته علمی را فراهم کرد. دانستن این امر ضروری است که مأمون هرگز در صد تقویت پایگاه علمی امام رضا(علیه السلام) نبود، بلکه بر آن بود تا با تشکیل مجالس بحث و مناظره و فراخوان عالمان دیگر دیانت ها و فرقه ها، امام رضا(علیه السلام) را در میدان مبارزه با آنان حتی اگر يك بار هم که باشد درمانده ببیند که در این صورت می توانست به اهداف شوم خود که همانا کاستن از منزلت و جایگاه علمی امام(علیه السلام) در میان مردم بود برسد.

از آن جا که بیان امامان معصوم با بیان حضرت حق همسو می باشد و کلام حضرت حق «کلمه علیا» است و در ضمیر جویندگان حقیقت می نشیند، به دست مأمون فرصتی طلایی فراهم شد تا امام(علیه السلام) دانش خود را در تمام عرصه ها بروز دهد، در جامعه چهره کند و با تمام کسانی که می پنداشتند می توانند با دانش خود امام(علیه السلام) را از میدان هموردی علمی به در ببرند، هموردی کند و پیروز میدان باشد.

پیش از این خواندیم که عالمان فرقه ها و مذاهب اسلامی، برای چالش علمی با امام رضا(علیه السلام) و مطرح کردن مسائلی پیچیده، دعوت مأمون را پذیرفتند تا خواسته های او را بر آورده کنند و آنچه از نظر آنان پیچیدگی داشت از حضرت پرسیدند. بنا به نقل مورخان، بیش از بیست هزار مسأله در عرصه های گوناگون دانش مطرح شد و امام(علیه السلام) به تمام آن ها پاسخ قاطع داد و بدین ترتیب در برابر جبروت مأمون و عباسیان به طور خاص و کسانی که فضل و برتری اهل بیت(علیهم السلام) را نمی شناختند و درباره آنان پندارهای نادرستی داشتند به طور عام مردانه و عالمانه قد برافراشت و هرگز از حضور در هیچ يك از مناظره ها سرباز نزد.

جدای از این مناظره ها و احتجاج ها مجموعه نص هایی که مورد توجه ترجمه نگاران بوده، از امام رضا(علیه السلام) نقل شده است که به «رضویات» شناخته می شود، مانند: «طب الامام الرضا(علیه السلام)»، «مسند الامام الرضا(علیه السلام)»^(۵۰۸)، «صحیفة الامام الرضا(علیه السلام)» (یا صحیفه اهل بیت) و رساله «جوامع الشریعه»

و کتابی با موضوع فقه که به «فقه الرضا(علیه السلام)»^(۵۰۹) معروف است به آن حضرت نسبت داده شده، از آن جمله است.

از امام رضا(علیه السلام) حدیث «سلسلة الذهب» روایت شده که آن حضرت، آن را از پدران پاک خود روایت کرده و آنان، از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند و او از جبرئیل و جبرئیل از خدای صاحب عزّت نقل کرده است که فرمود: «لا إله إلا الله حصني فمن قالها دخل حصني و من دخل حصني أمن من عذابي»؛

[کلمه] لا إله إلا الله دژ [مستحکم] من است. هر کس آن را بر زبان آورد، وارد دژ من شده است و هر کس وارد دژ من شود، از کیفر من ایمن باشد.

«احمد بن حنبل» درباره سند این حدیث گفته است: «و هذا إسناد لو قرىء على المجنون لأفاق»؛^(۵۱۰) این سلسله سند [آن چنان درست و بابرکت است که] اگر بر دیوانه خوانده شود به یقین شفا خواهد یافت.

وانگهی «مسند الامام الرضا(علیه السلام)» بیش از دو هزار متن در خود دارد که شامل مباحث: اعتقادات، فقه، اخلاق، تفسیر، تاریخ و احتجاجات است که این بخش از کتاب، مهمترین و اصلیتترین موضوعی است که «مسند» را تشکیل می دهد. مباحث دانش و شناخت که جایگاهی اصیل در نصوص امام(علیه السلام) دارد آن چنان گسترده و پردامنه است که در این ابواب نمی گنجد. البته نصوصی که به اصول اعتقادات، شریعت و موضوع امامت می پردازد، گسترده و مفصل است و از توجه خاص امام(علیه السلام) برخوردار بوده است. امام رضا(علیه السلام) با این نصوص، به ویژه موضوع امامت،^(۵۱۱) با مردود خواندن و ابطال منطقی مذاهب و فرقه هایی که به نحوی از مذهب اهل بیت(علیهم السلام) جدا شده بودند، تمام راه های نفوذ و رخنه آنان را بست.

با تأملی در احتجاجات امام رضا(علیه السلام) صراحت و اعتراض را در آن می بینیم که «تقیه» و بیان گزینشی حقایق تاریخی در آن ها جایی ندارد، بلکه امام رضا(علیه السلام) با این آگاهی که کشته شدن در راه عقیده پایان کار او را رقم می زند، با تمام توان به میدان مباحث اعتقادی مذهب، گام می نهاد. امام رضا(علیه السلام) از آن رو وارد این میدان

۵۰۹. در مورد صحت انتساب این کتاب به امام رضا(علیه السلام)، سه نظریه ارائه شده است. ر.ک: عبد الهادی فضلی، تاریخ التشريع الاسلامی/ ۱۷۵.

۵۱۰. بحار الانوار ۴۸/ ۱۰۷ (به نقل از: مناقب آل أبي طالب ۳/ ۴۳۳) و اعیان الشیعه ۱/ ۱۰۰.

۵۱۱. نصوصی که درباره امامت از امام رضا(علیه السلام) صادر شده، به پانصد مورد می رسد. البته احتجاجاتی که درباره امامت صورت گرفته، و در دو کتاب: «الإصطفاء و النبوة» و «الأدعية و تفسیر القرآن» آمده و به موضوع امامت ارتباط دارد حجم بزرگی را به خود اختصاص می دهد و در مجموع و به طور تقریبی، يك چهارم تراث آن حضرت را تشکیل می دهد.

گسترده دامن شد تا حقیقت مذهب اهل بیت (علیهم السلام) و فلسفه وجودی آن را اثبات کند و به همگان بفهماند که مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، امتداد خط پیامبر خداست و تنها خطی است که آینه رسالت الهی در زمین است. در این جا گزیده ای از تراث امام رضا (علیه السلام) را با هم می خوانیم تا به عظمت و گوناگونی تراث آن بزرگ پی ببریم:

در آستان عقل، علم و شناخت

۱. **العقل حباء من الله و الأدب كلفة، فمن تكلف الأدب قدر عليه، و من تكلف العقل لم يزد إلا جهلاً؛** (۵۱۲)

عقل موهبتی است از سوی خداوند و دانش اندوزی [آمیخته به] سختی است. هر کس سختی دانش اندوزی را بر خود هموار کند، به آن می رسد و هر کس خویش را خردمند و انمود کند تنها بر نادانی اش افزوده می شود.

۲. **ليس العبادة كثرة الصلاة و الصوم، و إنما العبادة التفكير في أمر الله - عزوجل؛** (۵۱۳)

عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت اندیشه و تفکر در امر [آفرینش] خداوند است.

۳. **ما استودع الله عبداً عقلاً إلا استنقذه به يوماً؛** (۵۱۴)

هر گاه خداوند به بنده ای عقل دهد، بی گمان روزی به وسیله همان عقل او را نجات می دهد.

در آستان قرآن کریم

۱. از «حسین بن خالد» نقل شده است که: «به علی بن موسی الرضا (علیه السلام) گفتم:

ای پسر رسول خدا، درباره قرآن به من بگو. آیا قرآن خالق است یا مخلوق؟

امام (علیه السلام) فرمود: **ليس بخالق و لا مخلوق، و لكنه كلام الله - عزوجل -**؛

قرآن نه خالق است و نه مخلوق، بلکه سخن خدای - عزوجل - است. (۵۱۵)

۲. از «ریان بن صلت» آمده است که: «به [امام] رضا (علیه السلام) گفتم: درباره قرآن

چه می گویی؟

فرمود: **كلام الله لا تتجاوزوه، و لا تطلبوا الهدى في غيره ففضلوا؛**

۵۱۲. اصول کافی ۱/ ۲۴.

۵۱۳. همان ۲/ ۵۵.

۵۱۴. طوسی، امالی ۱/ ۵۵.

۵۱۵. صدوق، توحید/ ۳۲۳.

[قرآن] کلام خداست، از حدود آن نگذرید [و فرمان آن را نادیده نگیرید] و جز از آن هدایت نخواهید که گمراه می شوید». (۵۱۶)

۳. از «ابو حیون» مولای امام رضا (علیه السلام) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مَنْ رَدَّ مُتَشَابِهَ الْقُرْآنِ إِلَى مُحْكَمِهِ هَدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛

هر کسی [آیات] «متشابه» قرآن را [با محکم] «محکم» آن بسنجد، به راه راست راه یافته است. سپس فرمود: إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مُتَشَابِهًا كَمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ، وَ مُحْكَمًا كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ، فَرُدُّوا مُتَشَابِهَهَا إِلَى مُحْكَمِهَا، وَ لَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهَا دُونَ مُحْكَمِهَا فَتَضِلُّوا؛

[بدانید که] در اخبار (روایات) ما [نیز] همانند قرآن، «متشابه» وجود دارد و «محکم»، پس متشابه آن را با محکم آن بسنجد. مبدا متشابه آن را گرفته، محکم آن واگذارید که [در این صورت] از راه راست به بیراهه خواهید رفت». (۵۱۷)

۴. روزی امام رضا (علیه السلام) از قرآن یاد کرده، حجت ها و برهان آن را بزرگ شمرد و نظم و انسجام آن را معجزه ای سترگ خواند و فرمود: «هُوَ حَبْلُ اللَّهِ الْمُتَيْنِ، وَ عُرْوَتُهُ الْوُثْقَى وَ طَرِيقَتُهُ الْمُثَلَّى، الْمُؤَدِّي إِلَى الْجَنَّةِ، وَ الْمُنْجِي مِنَ النَّارِ، لَا يَخْلُقُ عَلَى الْأَزْمَنَةِ وَ لَا يَغْتَلِي عَلَى الْأَلْسَنَةِ، لِأَنَّهُ لَمْ يَجْعَلْ لَزْمَانَ دُونَ زَمَانٍ، بَلْ جَعَلَ دَلِيلَ الْبُرْهَانِ وَ الْحُجَّةَ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ» (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) (۵۱۸)؛

آن [قرآن]، ریسمان سترگ الهی، دستاویز استوار او و راه آرمانی و کامل او است که به بهشت می انجامد و از دوزخ و ا می رهاوند. با گذشت روزگار کهنه نشده و بر زبان ها سنگین و ملالت بار نمی شود، زیرا برای روزگاری خاص و دورانی محدود فرستاد نشده، بلکه راهنما و حجت و برهان هر انسانی قرار داده شده است که «از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید، وحی (نامه) ای است از سوی حکیمی ستوده [صفات]». (۵۱۹)

در آستان توحید

۱. مردی از امام رضا (علیه السلام) دلیلی بر حدوث جهان خواست، امام (علیه السلام) فرمود: «إِنَّكَ لَمْ تَكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تَكُنْ نَفْسُكَ وَ لَا كَوْنُكَ مِنْ هُوَ مِثْلُكَ»؛ (۵۲۰)

تو وجود نداشتی، سپس به وجود آمدی و دانستی که تو خود را به وجود نیاوردی و کسی چون تو نیز تو را به وجود نیاورده است [، پس همین دلیل محکم بر حدوث جهان است].

۵۱۶. همان جا و امالی/ ۲۲۶.

۵۱۷. عیون اخبار الرضا ۱/ ۲۹۰.

۵۱۸. فصلت (۴۱)/ ۴۲.

۵۱۹. همان ۲/ ۱۳۰.

۵۲۰. توحید/ ۲۹۳.

۲. مردی از مردم «ماوراء النهر» (از سرزمین بلخ) به حضور امام رضا(علیه السلام) رسید و گفت: «سوالی دارم اگر آن گونه که می خواهم پاسخ بدهی امامت تو را می پذیرم.

امام(علیه السلام) فرمود: در هر مورد که می خواهی بپرس.
مرد بلخی گفت: خدای تو کی (از چه زمانی) بود؟ چگونه بوده و [در امر آفرینش و دیگر کارهایش] بر چه چیزی متکی بوده است؟ مرا از این امور آگاه کن.
امام(علیه السلام) فرمود: **إن الله - تبارك و تعالی - أین الأین بلا این، و کیف کیف بلا کیف، و كان اعتماده علی قدرته؛**

خداوند - تبارك و تعالی - بدون این که «این» (مکان) داشته باشد آن را مکان گرداند و بدون این که خود «کیف» (چگونگی) داشته باشد، چگونگی را آفرید و [در آفرینش و دیگر امور] بر قدرت خویش تکیه دارد.
مرد بلخی برخاست و سر مبارک امام(علیه السلام) را بوسید و گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، محمد فرستاده اوست و علی، وصی رسول خدا و پس از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) علی متولی کارهای او [در ابلاغ رسالت و ادامه دهنده خط او] است و شما [خاندان]، امامان راست گفتار هستید و تو جانشین ایشان هستی». (۵۲۱)

۳. از «حسین بن بشار» نقل شده است که گفت: «از ابو الحسن، علی بن موسی الرضا(علیه السلام) پرسیدم: آیا خداوند می داند چیزی که نبوده، در صورت شدنش چگونه خواهد بود؟ یا این که تا آن چیز نشود (صورت خارجی به خود نگیرد) نمی داند؟

امام(علیه السلام) فرمود: **إن الله تعالی هو العالم بالأشیاء قبل كون الأشياء؛**

خداوند متعال پیش از پدید آمدن اشیاء، به آن ها آگاه است. (۵۲۲)

۴. از «یونس بن عبد الرحمن» نقل است که: «به ابوالحسن [علی بن موسی الرضا(علیه السلام)] گفتم: چنین برای من روایت شده است که خداوند [همه] علم است که جهل در او نیست، [همه] حیات است که مرگ [و نیستی] در او نیست و [همه] نور است که تاریکی در او نیست.

امام(علیه السلام) فرمود: **كذلك هو؛** او همان گونه [که توصیف شده] می باشد. (۵۲۳)

در آستان رسالت

۵۲۱. التوحید/ ۱۳۶.

۵۲۲. توحید الصدوق/ ۱۳۶.

۵۲۳. توحید صدوق/ ۱۳۸.

۱. «ابن السکیت» از ابو الحسن رضا (علیه السلام) پرسید: «چرا خدای - عزوجل - موسی بن عمران را با [معجزه] عصا و ید بیضاء و ابزار [ی که با] سحر [ساحران هموردی می کرد]، عیسی را با [معجزه] طب [و درمان بیماران درمان ناپذیر] و محمد (صلی الله علیه وآله) را با [معجزه] بیان و خطابه فرستاد؟

امام (علیه السلام) فرمود: آن هنگام که خداوند، موسی را به پیامبری برانگیخت، سحر و جادو بر آن روزگار غالب و همه گیر بود. از این رو موسی از سوی خداوند ابزارهایی [و معجزه هایی نشان داد] که ساحران، از انجام آن درماندند و بدین ترتیب، سحر آنان را باطل و حجت و برهان [رسالت] خود را اثبات کرد. زمانی که خداوند - تبارک و تعالی - عیسی (علیه السلام) را به پیامبری مبعوث کرد، بیمارهای مزمن [و درمان ناپذیر] همه گیر شده بود و مردم، نیازمند درمان بودند. این بود که عیسی (علیه السلام) از نزد خداوند - عزوجل - چیزی را برای آنان آورد که بدان دست نمی یافتند، از جمله این که به فرمان خداوند، مردگان را برای آنان زنده و کوران و جذامیان ایشان را درمان کرد و با این ابزارها حجت و برهان [رسالت] خود را اثبات نمود.

[روزگار حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) به گونه ای دیگر بود.] آن هنگام که خداوند، محمد (صلی الله علیه وآله) را به پیامبری برانگیخت، سخنوری و کلام [ابن السکیت می گوید: و گمان می کنم گفت:] و شعر بر جامعه حاکم بود. لذا او از کتاب خدای - عزوجل - مواعظ و احکامی [که از نظر شیوایی و استحکام، مانندی نداشت]، برای مردم آن روزگار آورد و به وسیله آن ها گفته و ادعای ایشان را باطل و حجت و برهان [رسالت] خود را اثبات نمود.

ابن السکیت خطاب به امام (علیه السلام) گفت: **تالله ما رأیت مثلك اليوم قط، فما الحجة علی الخلق اليوم؛** به خدا سوگند امروزه همانند تو را هرگز ندیده ام. اکنون حجت بر خلق چیست؟
امام (علیه السلام) فرمود: **العقل یعرف به الصادق علی الله فیصدقه، و الکاذب علی الله فیکذبه؛**

[امروزه] عقل [حجت است که] به وسیله آن می توان آن کس را که [نسبت] راست به خدا می دهد شناخت و او را تصدیق کرد و آن کس را که بر خدا دروغ می بندد، شناخت و او را تکذیب نمود.
ابن السکیت گفت: به خدا سوگند پاسخ [درست] همین است». (۵۲۴)

۲. از امام رضا(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «از آن رو پیامبران اولو العزم به این صفت خوانده شدند که هر يك دارای کتاب و شریعتی بودند [، اما] تمام پیامبران پس از نوح(علیه السلام) تا زمان ابراهیم خلیل(علیه السلام)، بر شریعت، روش و کتاب نوح بودند [و شریعتی مستقل نداشتند]. پیامبرانی که در زمان ابراهیم و پس از او بودند، از شریعت و کتاب او پیروی می کردند، تا این که روزگار موسی(علیه السلام) فرا رسید.

پیامبرانی که معاصر موسی(علیه السلام) بودند و آنان که پس از او آمدند شریعت، روش و کتاب موسی را پذیرفته، بدان عمل می کردند، تا این که عیسی(علیه السلام) به پیامبری مبعوث شد. همچنین پیامبران معاصر عیسی(علیه السلام) و آنان که پس از وی آمدند، شریعت و کتاب او را مبنای عمل خود قرار دادند، تا این که پیامبر ما به رسالت مبعوث شد [که در این روزگار پیامبری با او معاصر نبود و پس از او نیز پیامبری مبعوث نشد].

این پنج پیامبر، اولو العزم و برترین پیامبران و فرستادگان بودند و شریعت محمد(صلی الله علیه وآله) تا روز قیامت پابرجاست و منسوخ نخواهد شد و تا آن زمان پیامبری نخواهد آمد. پس هر کسی که پس از او دعوی پیامبری کند، یا پس از قرآن کتابی آورد [و آن را آسمانی بخواند] خورش برای شنونده هدر است (هر کس چنین ادعایی را بشنود باید مدعی را بکشد).

در آستان امامت

در این مبحث با چند مورد از تعریف امامت، امام و جایگاه او از زبان امام رضا(علیه السلام) آشنا می شویم:

۱. از «عبد العزیز بن مسلم» نقل شده است که گفت: «با امام رضا(علیه السلام) در مرو بودیم. در آغاز ورودمان به این شهر در روز جمعه ای در مسجد جامع گرد آمدیم. حاضران موضوع امامت را مورد بحث قرار داده بودند و از بسیاری اختلاف نظر مردم در این باب سخن به میان آوردند. نزد امام رضا(علیه السلام) رفتیم و او را از موضوع امامت که مردم به آن پرداخته بودند، آگاه کردم.

امام(علیه السلام) لبخند زد و فرمود:

ای عبدالعزیز، این جماعت ندانسته و [با این پندار که درست می‌اندیشند] فریب خورده، بیراهه رفته‌اند.

خدای - عزوجل - زمانی پیامبر خود را نزد خویش فرا خواند [و جان او را ستاند] که دین [و احکام آن] را برای او کامل کرد و قرآن را که تبیین‌کننده هر چیزی است بر او فرو فرستاد؛ [قرآنی که] خداوند حلال و حرام، حدود و احکام و هر چه را که مردم به آن نیاز دارند در آن بیان کرده فرمود: «ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده ایم»^(۵۲۵).

نیز حضرت حق در حجة الوداع که روزهای واپسین زندگی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بود این آیه را فرو فرستاد: «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم». و [بدان که] امر امامت [مایه] کمال دین است.^(۵۲۶)

پس از آن که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) شاخصه و احکام دین را برای امت خود بیان کرد، راه آنان را برایشان روشن نمود، امت را در راه راست قرار داد، علی(علیه السلام) را به راهبری و به عنوان امام آنان معرفی و معین فرمود و تمام آنچه را که امت بدان نیاز داشت برای آنان تبیین نمود، دعوت حق را لبیک گفت و به دیدار دوست شتافت.

پس هر کس بپندارد که خدای - عزوجل - دین خود را کمال نبخشیده، کتاب خدا را رد [و انکار] کرده است و هر کس چنین کند [بی تردید] به خداوند کفر ورزیده است.

[ای عبد العزیز،] آیا اینان (امت) مقام و جایگاه امامت را در میان خود می‌دانند تا با دانش و شناخت خود، بتوانند امام را انتخاب کنند؟

[بدان که] امامت، منزلتی والاتر، مرتبه‌ای برتر، جایگاهی بالاتر، [دژی] نفوذناپذیرتر و [دریایی] ژرف است [آن چنان] که مردم با خرد خود نمی‌توانند به [گنه معرفت] آن برسند، با آرای خود آن را درک کنند یا این که به انتخاب خود، امام را برگزینند. [وانگهی] امامت، مقامی است که خداوند پس از پیامبری و دوستی، به ابراهیم خلیل(علیه السلام) داد و آن را در مرتبه سوم قرار داد و او را بدان فضیلت، شرافت بخشید و نام او را با این منصب، بلندآوازه نمود، آن جا که فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم»^(۵۲۷).

ابراهیم(علیه السلام) از دست یافتن به چنین مقامی شادمان شده، عرضه داشت: «و از دودمانم [چطور]؟» و خدای - تبارک و تعالی - فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

[بدین ترتیب] این آیه، تا روز واپسین، امامت هر ستمگری را باطل و مردود کرد و امامت [تنها] در برگزیدگان به ودیعت نهاده شد.

آن گاه [حضرت احدیت، ابراهیم را بزرگی داده،] امامت را در میان برگزیدگان و پاکان از فرزندان او قرار داده، فرمود: «و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم. و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.» (۵۲۸)

امامت همچنان در نسل ابراهیم (علیه السلام) بود و به یکدیگر به ارث می دادند تا این که خداوند، آن را میراث پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) گردانده، فرمود: «در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کردند، و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده اند، و خدا سرور و سرپرست مؤمنان است.

از این رو امامت ویژه پیامبر (صلی الله علیه و آله) شد و او به فرمان حضرت حق تعالی، [بار سنگین] امامت را بر دوش علی (علیه السلام) نهاد که [پس از او] در نسل برگزیده او که خداوند، علم و ایمان بدان ها داده، قرار گرفته است، چنان که در کتاب خود فرموده است: «و کسانی که دانش و ایمان یافته اند، می گویند: قطعاً شما [به موجب آنچه] در کتاب خدا [ست] تا روز رستاخیز مانده اید». پس مقام امامت تا روز قیامت ویژه فرزندان علی (علیه السلام) است، چرا که پس از محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبری نخواهد بود. [بنابراین،] این جاهلان و نادانان از کجا و چگونه برای خود امام برگزینند.

[بدان که] امامت جایگاه پیامبران و میراث جانشینان آنان است. امامت، خلافت خداوند و خلافت پیامبر او، منصب امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین (علیهما السلام) است.

به یقین، امامت زمام دین و موجب به سامان رسیدن و نظام مسلمانان و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امامت بُن و اساس بالنده و شاخه متعالی اسلام است. نماز، زکات، روزه، حج و جهاد با وجود امام کمال می یابد [و مقبول حضرت معبود می شود]، غنیمت ها و صدقه ها فزونی می گیرد، حدود و احکام اجرا می شود و مرزها حفظ شده، ایمن می گردد.

امام حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می کند، حدود خدا را برپا می دارد، از دین خدا دفاع می کند، با گفتار حکیمانه، پندهای نیکو و حجت رسا، به راه خداوند فرا می خواند.

امام همانند خورشید برآمده و شکوه بخش جهان است، در حالی که خود در افق [دوردست] قرار دارد و کسی را یارای دست یافتن به آن و نگرستن در آن نباشد. امام، ماه تابنده، چراغ فروغ بخش، فروغ درخشان، ستاره راهنما در تاریکی شب و گذرگاه ها، بیابان ها و گرداب های دریاهاست. امام آب نوشین و گوارا به گاه تشنگی، راهنمای به راه هدایت و رهایی بخش از هلاکت است. امام شعله نوربخش بر فراز پشته ها، گرمی بخش سرمازدگان و راهنمای گرفتار شدگان در وادی هلاکت است. پس هر که از او جدا شود [و دوری جوید] بی تردید هلاک خواهد شد. امام، ابر پرباران، بارانی سیل آسا [و فراوان]، خورشیدی فروزان، آسمانی سایه ساز، زمینی گسترده، چشمه ای جوشنده و برکه و بوستان است.

امام، همدمی مهربان، پدري مشفق، برادری دوست، [چونان] مادری نسبت به فرزند خردسال خود دلسوز و به گاه گرفتاری های طاقت سوز، پناه مردم است. امام، امین خدا در میان خلق، حجت حضرتش بر بندگان، جانشین او در زمین خدا، فرا خواننده به سوی او و مدافع از [حدود] حریم (دین) اوست.

امام، از گناهان پاک شده و از عیوب [و کژی] وارسته است. او به دانش اختصاص یافته و به نشان بردباری آراسته شده است. دین به وجود او نظام یافته و عزت مسلمانان، خشم منافقان و نابودی کافران را [هم] سبب است».^(۵۲۹)

۲. «حسین بن خالد» از ابوالحسن، علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و او از پدرش و آنان از پدران نقل کرده اند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود:

هر کس دوست داشته باشد، بر کشتی نجات سوار شده، به دستاویزی استوار و ناگسستی چنگ اندازد و به ریسمان محکم خداوند درآویزد، باید پس از من علی را [به عنوان] دوست [و امام] خود برگزیند و با دشمن او دشمنی کند و از امامان هدایتگر، از فرزندان او پیروی کند، چرا که پس از من آنان جانشینان و وصی من، حجت های خدا بر خلق و سروران امت من بوده، هادیان پرهیزگاران به سوی بهشت هستند. حزب (جماعت) آنان حزب من و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان آنان، حزب شیطان است.^(۵۳۰)

۳. نیز حسین بن خالد با همان اسناد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است که فرمود:

۵۲۹. تمام این حدیث را نک: من لا یحضره الفقیه ۴/ ۳۰۰؛ الخصال/ ۵۲۷ و عیون اخبار الرضا/ ۱/ ۲۱۲.
۵۳۰. صدوق، امالی/ ۱۳.

«یا علی، أنت أخي ووزيري و صاحب لوائي في الدنيا و الآخرة، و أنت صاحب حوضي، مَنْ أَحَبَّكَ أَحَبَّنِي و مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضَنِي»؛ (۵۳۱)

یا علی، تو در دو جهان برادر، وزیر، پرچمدار و صاحب حوض منی. هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس با تو دشمنی ورزد با من دشمنی کرده است.

در آستان غدیر

از ابوالحسن (علیه السلام)، علی بن موسی الرضا (علیه السلام) روایت شده است که درباره «روز غدیر» فرمود: «این روز، روز شادباش گویی است که باید [در آن] به یکدیگر تبریک و تهنیت گوئید. پس هر گاه مؤمنی برادر مؤمن خود را ببیند، بگوید: «الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية أمير المؤمنين و الأئمة (عليهم السلام)»؛

ستایش خدای را که ما را در شمار کسانی قرار داد که به ولایت امیرالمؤمنین و امامان [معصوم] چنگ انداخته، بدان پایبند هستند.

این روز، روز لبخند زدن در چهره مؤمنان است. پس هر کس در روز غدیر در چهره برادر [دینی] خود لبخند بزند، خدای - عزوجل - در روز قیامت با مهربانی در او می نگرد، هزار حاجت او را برآورده می کند، هزار کاخ از مروارید سفید برای او در بهشت می سازد و چهره او را شاداب می گرداند. روز غدیر، روز زینت و آراستن است. هر کس خود را در این روز و برای این روز بیاراید، خداوند گناهان کوچک و بزرگ او را می آمرزد، فرشتگاران [فرو] می فرستد تا برای او کارهای نیک ثبت کنند و تا روز غدیر آینده، بر درجات او می افزایند.

اگر [در چنین روزی] بمیرد، شهید خواهد بود و اگر زنده بماند در شمار نیک بختان قرار خواهد داشت. هر کس [در این روز] بینوایی را اطعام کند، چنان است که تمام پیامبران و صدیقان (راستگویان) را اطعام کرده باشد. هر کس در این روز به دیدار مؤمنی برود، خداوند هفتاد نور به قبر او می فرستد، قبر او را وسعت می بخشد و هر روز هفتاد هزار فرشته قبر او را زیارت کرده، او را مژده بهشت می دهند.

در روز غدیر خداوند «ولایت» را بر ساکنان هفت آسمان عرضه نمود. ساکنان آسمان هفتم در پذیرش آن پیشی گرفتند و حضرتش عرش را به آن آراست. سپس ساکنان آسمان چهارم برای پذیرش آن شتافتند، خداوند آن را با «بیت المعمور» بیاراست. پس از آن، ساکنان آسمان دنیا برای پذیرش آن شتافتند و خداوند، آن را با ستارگان آراست.

آن گاه خداوند، ولایت را بر زمین عرضه فرمود. مکه، در پذیرش آن، [بر سایر نقاط] پیشی گرفت و خداوند آن را به زیور وجود کعبه آراست، پس از آن، مدینه آن را پذیرفت و حضرت حق، آن را به [وجود] برگزیده [اش] محمد (صلی الله علیه وآله) آراست. پس از مدینه، کوفه آن را پذیرفت و خداوند آن را به [وجود] امیرالمؤمنین بیاراست.

سپس ولایت را بر کوه ها عرضه فرمود و سه کوه بر دیگر کوه ها پیشی گرفته، ولایت را پذیرفتند که: [کوه] عقیق، کوه فیروزه و کوه یاقوت بودند. [به برکت پذیرش ولایت]، این سه کوه [معدن این] گوهرها و این گوهرها برترین گوهرها شدند». (۵۳۲)

در آستان فقه امام رضا (علیه السلام)

میراث فقهی امام رضا (علیه السلام) در قالب «مسند» و با موضوع های زیر به دست ما رسیده است:

- عبادات، مانند: طهارت، نماز، روزه، زکات، حج و زیارت، ۴۳۷ نص؛

- نکاح و طلاق، ۱۶۲ نص؛

- امور معیشت (اقتصاد و رفتار اجتماعی)، عید، خوردنی ها و نوشیدنی ها، ۲۵۵ نص؛

- آراستگی و زیبایی، ۸۲ نص؛

- جهاد، ۱۲ نص؛

- حدود، دیات، قضا و شهادت، ۳۹ نص؛

- سوگند، نذرها، وصیت، [احکام] مردگان و میراث، ۶۲ نص.

مجموع نصوص فقهی که بدان ها اشاره شد، به ۱۰۴۹ مورد می رسد که شامل بیش از نیمی از ۲۰۳۳ نصی است که از آن حضرت به ما رسیده است.

با تأمل در میراث امام رضا (علیه السلام)، درمی یابیم که آن بزرگوار چه خستگی ناپذیر و با تلاش فراوان در قوام بخشیدن به پایه ها و مبانی دانشگاه فقهی اهل بیت (علیهم السلام) کوشید و در این راه دمی از پای ننشست. (۵۳۳)

۵۳۲. سید ابن طاووس، اقبال الاعمال ۲/ ۲۶۲ و مسند الامام الرضا ۲/ ۱۹.

۵۳۳. ر.ک: مسند الامام الرضا ۲/ ۱۵۵.

در آستان موعظه ها و کلمات قصار امام رضا (علیه السلام)

جمله های کوتاه که در ادبیات روایی «کلمات قصار» خوانده می شود، به دلیل اختصار، آسان در ذهن جای می گیرد. از همین رو و به یقین می توان آن را عاملی مؤثر در هدایت افکار و افراد دانست. پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و امامان (علیهم السلام) از این ابزار در ساختن فرهنگ مادی، معنوی و اجتماعی جامعه بهترین بهره ها را بردند. در این بخش برخی از کلمات قصار امام رضا (علیه السلام) را نقل می کنیم، باشد که این مختصر، اما گزیده، روشنی بخش راه جرحه نوشتن زلال معرفت اهل بیت (علیهم السلام) باشد.

۱. لا يكون المؤمن مؤمناً حتى تكون فيه ثلاث خصال: سنة من ربه و سنة من نبيه (صلی الله علیه وآله) و سنة من وليه (علیه السلام). فأما السنة من ربه فكتمان السرّ، أما السنة من نبيه (صلی الله علیه وآله) فمداواة الناس، و أما السنة من وليه (علیه السلام) فالصبر في البأساء و الضراء؛

زمانی مؤمن [به کمال ایمان دست یافته]، مؤمن خوانده می شود که سه خصلت داشته باشد: خصلتی از خداوند، خصلتی از پیامبر خدا و خصلتی از ولی خدا.

[پس با داشتن] خصلت خداوندی کارهای خود را از مردم پنهان دارد و [با داشتن] خصلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) با مردم مدارا کند [و با داشتن] خصلت ولی خدا در سختی ها و گرفتاری ها شکیبایی ورزد [که چنین کسی مؤمن است].

۲. صاحب النعمة يجب أن يوسع على عياله؛

آن که از نعمت فراوان برخوردار است باید افراد عائله خود را از آن بهره مند کرده، بر ایشان وسعت دهد.

۳. من أخلاق الأنبياء التنظف؛

خویش را پاکیزه کردن [و آراستن] از اخلاق و شیوه پیامبران است.

۴. لم يخنك الأمين، و لكن انتمنت الخائن؛

هرگز، امین به تو خیانت نمی کند، ولی [اگر چنین شد بدان که به خطا] خائن را امین پنداشته ای.

۵. إذا أراد الله أمراً سلب العباد عقولهم، فأنفذ أمره و تمت إرادته، فإذا أنفذ أمره ردّ إلى

كل ذي عقل عقله، فيقول: كيف ذا و من أين ذا؟؛

چون خداوند اراده کاری کند، خرد بندگان را از آنان برباید و آن گاه اراده خود را عملی کند، سپس خرد ایشان را به آنان باز می گرداند. [در این حال] آنان می گویند: این، چگونه رخ داد و از کجا آمد؟

۶. الصمت باب من أبواب الحكمة، إن الصمت يكسب المحبة، إنه دليل على كل خير؛

خمشوی یکی از دروازه های حکمت است. خمشوی، محبت را جلب می کند و راهنمایی است به سوی هر خیر و خوبی.

۷. التودُّد إلى الناس نصف العقل؛

با مردم محبت و مهربانی ورزیدن، نیمی از خرد است.

۸. إنَّ الله يَبْغِضُ الْقِيلَ وَالْقَالَ وَ إِضَاعَةَ الْمَالِ وَ كَثْرَةَ السُّؤَالِ؛

خداوند قیل و قال (گفت و گو و هیاهوی بیهوده)، تباه کردن مال و پرسش [بیهوده] فراوان را دشمن می دارد.

۹. از امام رضا(علیه السلام) درباره بندگان نیک پرسیدند، حضرت فرمود: الذين إذا أحسنوا استبشروا، وإذا أسأوا استغفروا، وإذا أعطوا شكروا، وإذا ابتلوا صبروا، وإذا غضبوا عفوا؛

[بندگان نیک کسانی هستند که] چون کاری نیک کنند شادمان شوند، چون بد کنند استغفار نمایند، چون بدان ها [چیزی] داده شود سپاس گویند، چون [در دام سختی ها گرفتار شوند و] مورد آزمون قرار گیرند، صبوری ورزند و هر گاه که خشم گیرند، بخشش و عفو در پیش گیرند.

۱۰. آن گاه که از امام(علیه السلام) درباره توکل و حدّ آن پرسیدند، فرمود: أن لا تخاف أحداً إلا الله؛

[حد توکل آن است که] جز از خداوند از کسی ترس نداشته باشی.

۱۱. من السنة إطفاء الطعام عند التزويج؛

خوان گستردن و اطعام کردن به هنگام ازدواج از سنت است.

۱۲. الإيمان أربعة أركان: التوكل على الله، والرضا بقضاء الله، والتسليم لأمر الله والتفويض إلى الله، قال العبد الصالح: (وَأَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ... فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا)^(۵۳۴)؛

ایمان [بر] چهار رکن [استوار] است: توکل بر خدا، تن دادن و راضی بودن به قضای خدا، تسلیم شدن به امر خدا و واگذار کردن کارها به خدا. [خداوند از زبان] «عبد صالح» (مؤمن آل فرعون) نقل می کند که گفت: «و کارم را به خدا می سپارم. پس خدا او را از عواقب بد آنچه نیرنگ می کردند، حمایت فرمود».

۱۳. **صل رحمك و لو بشربة من الماء. و أفضل ما تُوصل به الرحم كفّ الأذى عنها، و قال الله: (لَا تُبْطِلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى) (۵۳۵)؛**

با خویشاوندان خود بپیوند [و در حق آنان نیکی کن]، اگر چه به [دادن] جرعه ای آب باشد. بهترین چیزی که با آن به خویشاوندان نیکی می شود، بازداشتن آزار از آنان است. خداوند فرموده است: «صدقه خود را با منت و آزار، باطل مکنید» (چون در حق ایشان نیکی کردید با منت، آن را تباه نکنید).

۱۴. **إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْفَقْهِ: الْحِلْمُ وَالْعِلْمُ، وَ الصَّمْتُ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ؛**

بردباری و علم نشانه دانش است [و بدان که] خموشی یکی از دروازه های حکمت است. خموشی، محبت را جلب می کند و راهنمایی است به سوی هر خیر و خوبی.

۱۵. **إِنَّ الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ يَكْفَى بِهِ عِيَالَهُ أَكْثَرَ أَجْراً مِنَ الْمَجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛**

آن کس که در صدد به دست آوردن مال [حلال] بیشتری است تا زندگی عائله خود را تأمین کند پاداشی سترگ تر از پاداش مجاهد در راه خدا دارد.

۱۶. **از امام رضا(علیه السلام) پرسیدند: چگونه صبح کرده ای؟**

امام(علیه السلام) فرمود: **أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مَنْقُوصٍ، وَ عَمَلٍ مُحْفُوظٍ، وَ الْمَوْتُ فِي رِقَابِنَا، وَ النَّارُ مِنْ رِوَانِنَا، وَ لَا نَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِنَا؛**

در حالی صبح کرده ام که از عمر [م] کاسته، کردار [م] ثبت گردیده، [ریسمان] مرگ بر گردنمان افکنده شده است، آتش [دوزخ] را پشت سر داریم و نمی دانیم با ما چه خواهند کرد.

در این جا گشت و گذار گذرای خویش را در بوستان تراث غنی امام رضا(علیه السلام) به پایان می رسانیم؛ تراثی که چشمه جوشان علوم و معارف الهی است و جوینده آن، پوینده راه آن و فراگیرنده آن را به سرمنزل نیک بختان می رساند. و پایان نیایش ما این است که: ستایش ویژه پروردگار جهانیان است.

فهرست

مقدمه مجمع ... ۷

مقدمه ... ۹

قسمت اوّل

بخش نخست: امام رضا(علیه السلام) در يك نگاه ... ۱۹

بخش دوم: تأثیر پذیری از شخصیت امام رضا(علیه السلام) ... ۲۳

بخش سوم: پرتوی از شخصیت امام رضا(علیه السلام) ... ۲۹

زهد امام رضا(علیه السلام) ... ۳۲

بخشنده‌گی امام رضا(علیه السلام) ... ۳۳

گرامیداشت میهمان ... ۳۶

امام رضا(علیه السلام) و آزاد کردن بردگان ... ۳۷

امام رضا(علیه السلام) و نیکی به بندگان ... ۳۷

دانش امام رضا(علیه السلام) ... ۳۸

امام رضا(علیه السلام) و دانستن تمام زبان ها ... ۳۹

امام رضا(علیه السلام) و اخبار از غیب ... ۴۰

عبادت و پرهیزگاری امام رضا(علیه السلام) ... ۴۶

امام رضا(علیه السلام) در سنگر دعا ... ۵۰

قسمت دوم

بخش نخست: پرورش امام رضا(علیه السلام) ... ۵۵

بخش دوم: مراحل زندگی امام رضا(علیه السلام) ... ۶۱

بخش سوم: امام رضا(علیه السلام) در کنار پدر ... ۶۳

۱. انحراف فکری و دینی ... ۶۳

۲. فساد اخلاقی و مالی ... ۶۳

۳. فساد سیاسی ... ۶۴

۴. مهرورزی مسلمانان نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) ... ۶۵

۵. قیام های مسلحانه ... ۶۶

امام کاظم(علیه السلام) زمینه ساز امامت حضرت رضا(علیه السلام) ... ۶۷

وصیت امام کاظم(علیه السلام) درباره امام پس از خویش ... ۶۹

مرحله آغازین معرفی جانشین (۱۵۰ - ۱۷۸ق) ... ۷۲

وصیت امام کاظم(علیه السلام) در دوران بازداشت ... ۷۶

اعلان امامت حضرت رضا(علیه السلام) در فرصت مناسب ۷۸...

قسمت سوم

بخش نخست: امام رضا(علیه السلام) و محنت های امام کاظم(علیه السلام) ۸۱...

فضای باز نسبی در روزگار هارون ۸۵...

در مقام امامت ۸۷...

بخش دوم: جلوه های انحراف در عصر امام رضا(علیه السلام) ۹۱...

انحراف فکری ۹۱...

دست اندازی خلیفه به بیت المال ۹۸...

انحراف اخلاقی ۱۰۱...

انحراف سیاسی ۱۰۷...

۱. اوضاع سیاسی در روزگار هارون ۱۰۷...

نخست: ارباب ۱۰۸...

دوم: خودکامگی ۱۱۱...

سوم: تهدیدهای خارجی ۱۱۲...

چهارم: آشفتگی در جبهه داخلی ۱۱۳...

۲. اوضاع سیاسی در روزگار محمد (امین) ۱۱۵...

بخش سوم: نقش امام رضا(علیه السلام) پیش از ولایت عهدی ۱۱۷...

امام رضا(علیه السلام) و اصلاحات فکری و دینی ۱۱۷...

نخست: پاسخ به انحراف های فکری ۱۱۸...

دوم: نشر افکار سالم ۱۲۴...

سوم: ارجاع امت به عالمان ۱۲۶...

اصلاحات اقتصادی ۱۲۷...

اصلاحات اخلاقی ۱۳۱...

نخست: دمیدن روح پیروی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۱۳۱...

دوم: امام رضا(علیه السلام) الگویی کامل ۱۳۳...

سوم: دعوت به مکارم اخلاق ۱۳۶...

چهارم: ایجاد جماعت صالحان ۱۳۹...

اصلاحات سیاسی ۱۴۱...

۱. امام رضا(علیه السلام) و راهبری جنبش الهی ۱۴۲...

نقش سیاسی امام رضا(علیه السلام) در روزگار هارون و امین ۱۵۱...

قسمت چهارم

بخش نخست: امام رضا(علیه السلام) و پدیده ولایت عهدی ۱۶۱...

- رخدادهای سیاسی قبل از ولایت عهدی ... ۱۶۱
- امام رضا(علیه السلام) و موضع گیری سیاسی ... ۱۶۵
- انگیزه مأمون از تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا(علیه السلام) ... ۱۶۷
- نخست: تنش زدایی از جامعه ... ۱۶۹
- دوم: مشروعیت بخشیدن به حکومت ... ۱۷۰
- سوم: بازداشتن امام رضا(علیه السلام) از دعوت به خویش ... ۱۷۲
- چهارم: جدا کردن امام رضا(علیه السلام) از مردم ... ۱۷۲
- پنجم: مصونیت حکومت از خطر وجود امام(علیه السلام) ... ۱۷۳
- ششم: بدنام کردن امام(علیه السلام) ... ۱۷۴
- هفتم: درهم شکستن جبهه مخالفان ... ۱۷۴
- دلایل تن دادن امام رضا(علیه السلام) به ولایت عهدی ... ۱۷۵
- استفاده امام رضا(علیه السلام) از فرصت ها ... ۱۷۹
- نخست: اقامه دین و احیای سنت ... ۱۷۹
- دوم: بسیج توانمندی ها ... ۱۸۰
- سوم: ناموفق گذاردن برنامه های مأمون ... ۱۸۰
- چهارم: تصحیح اندیشه نادرست سیاسی ... ۱۸۱
- چگونگی بیعت ... ۱۸۲
- بخش هایی از فرمان ولایت عهدی ... ۱۸۴
- پشت نوشت فرمان ولایت عهدی ... ۱۸۵
- دستور مأمون پس از بیعت با امام رضا(علیه السلام) ... ۱۸۶
- رخدادهای پس از بیعت با امام(علیه السلام) ... ۱۸۷
- پذیرش ولایت عهدی و دستاوردهای آن ... ۱۸۹
- نخست: اعتراف مأمون به حقانیت اهل بیت(علیهم السلام) ... ۱۸۹
- دوم: به کارگیری ابزار تبلیغاتی به نفع امام رضا(علیه السلام) ... ۱۹۱
- سوم: مناظره آزادانه امام رضا(علیه السلام) با پیروان دیگر ادیان ... ۱۹۳
- چهارم: نشر آموزه ها و فضایل اهل بیت(علیهم السلام) ... ۱۹۵
- پنجم: حفظ جان اهل بیت(علیهم السلام) ... ۱۹۹
- بخش دوم: فعالیت های امام رضا(علیه السلام) در دوران ولایت عهدی ... ۲۰۱
- ناکامی مأمون در رسیدن به اهداف خود ... ۲۰۱
- اصلاحات قضایی ... ۲۰۳
- اصلاحات اداری ... ۲۰۵
- نشر آرای صحیح در دربار ... ۲۰۶
- نصایح امام رضا(علیه السلام) به مأمون ... ۲۰۸
- حفاظت از کیان اسلام ... ۲۱۰

- معجزه وسیله اصلاح ... ۲۱۳
- تشویق شاعران انقلابی ... ۲۱۶
- فعالیت های علمی امام رضا(علیه السلام) ... ۲۱۸
- امام رضا(علیه السلام) و آینده ... ۲۲۰
- امامت محمدجواد(علیه السلام) در بیان امام رضا(علیه السلام) ... ۲۲۱
- زمینه سازی برای حکومت جهانی امام مهدی(عج) ... ۲۲۵
- فرجام غم انگیز امام رضا(علیه السلام) ... ۲۳۱
- شهادت امام رضا(علیه السلام) ... ۲۳۴
- انگیزه مأمون از کشتن امام رضا(علیه السلام) ... ۲۳۶
- کرامت امام رضا(علیه السلام) ... ۲۴۰
- بخش سوم: دانشگاه، احتجاج ها و میراث امام رضا(علیه السلام) ... ۲۴۱
- مبحث یکم: دانشگاه امام رضا(علیه السلام) ... ۲۴۲
۱. یونس بن عبدالرحمن ... ۲۴۳
۲. صفوان بن یحیی ... ۲۴۵
۳. حسن بن محبوب ... ۲۴۶
- مبحث دوم: احتجاجات امام رضا(علیه السلام) ... ۲۴۷
۱. گفتگو با دوگانه پرستان ... ۲۴۹
۲. گفتگو با ارباب ادیان ... ۲۵۰
۳. گفت و گوی امام رضا(علیه السلام) با علی بن جهم ... ۲۸۶
۴. گفت و گو با دوست جاثلیق ... ۲۹۱
۵. گفت و گو با ارباب مذاهب اسلامی ... ۲۹۳
۶. گفت و گوی امام رضا(علیه السلام) با مأمون ... ۳۱۱
۷. گفت و گوی امام رضا(علیه السلام) با متکلمان فرقه های اسلامی ... ۳۱۲
۸. گفت و گوی امام رضا(علیه السلام) با یحیی بن ضحاک سمرقندی ... ۳۱۸
۹. گفت و گوی امام رضا(علیه السلام) با سلیمان مروزی ... ۳۲۰
۱۰. گفت و گوی امام رضا(علیه السلام) با فقیهان مذاهب اسلامی ... ۳۴۱
- مبحث سوم: میراث امام رضا(علیه السلام) ... ۳۴۲
- در آستان عقل، علم و شناخت ... ۳۴۵
- در آستان قرآن کریم ... ۳۴۶
- در آستان توحید ... ۳۴۷
- در آستان رسالت ... ۳۴۹
- در آستان امامت ... ۳۵۱
- در آستان غدیر ... ۳۵۶

در آستان فقه امام رضا(علیه السلام) ... ۳۵۸

در آستان موعظه ها و کلمات قصار امام رضا(علیه السلام) ... ۳۵۹

فهرست ... ۳۶۵